

محمد صادق فخر الاسلام

بخش

کلیسیا سبختهای آن

جزء اول

انیس الا علام فی نصره الاسلام

تنظیم و پاورقی از :

سید عبد الرحیم ظفری

محمد صادق فخر الاسلام

بخش

کلیسا و ساخته های آن

از

انیس الاعلام فی نصره الاسلام

پاورقی

از

سید عبدالرحیم خلخالی

Beh



کتابفروشی مرتضوی

- * اسم کتاب: انیس الاعلام
- * مؤلف: فخر الاسلام
- * ناشر: مرتضوی
- * چاپخانه: خورشید
- * فیلم وزینگ: لیتوگرافی طراوت
- * صحافی: ابوذر
- * نوبت چاپ: دوم
- * تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
- * تاریخ انتشار: زمستان ۶۴
- * قیمت یک دوره ۸ جلدی ۴۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان ناصرخسرو، کوچه حاج نایب، پاساژ مجید

طبقه دوم، تلفن ۳۱۹۱۳۱

سر آغاز سخن :

نویسنده کتاب دريك خانواده مسیحي ساکن کلیسا کندی رضائیه دیده بجهان گشود . . . در سلك روحانیت کلیسای نسطوریها « آسوریها » در آمد و در خدمت رآبی یوحنا بکیر ، یوحنا جان و رآبی عاژ بکسب دانش پرداخت و مدرسه عالی آسوریها را بیابان رساند و مردی دانشمند و قسیس عالی مقام گردید ، سپس به واتیکان سفر کرد تا اطلاعات مذهبی خود را کاملتر گرداند ، در آنجا بخدمت قسیسها و مطرانهای والامقام مانند : رآبی تالو و کورکز رسید . و چون در واتیکان درس خواند عقاید کاتولیکی در او اثر گذاشت .

در پیش آمدی حقیقت را از زبان قسیس بزرگی شنید و بحقانیت اسلام پی برد ^(۱) از محضرش رخصت گرفته به اورمی بازگشت و در محضر مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد دین حنیف اسلام را با جان و دل پذیرفت و بمذهب تشیع شرفیاب گردید و متون فارسی و عربی را در محضر آن دانشمند عالی قدر فرا گرفت و بنام شیخ محمد صادق نامیده گشت . سپس بنجف اشرف مشرف شد و مدت شانزده سال از درس اساتید بزرگ آن حوزه مقدسه کسب فیض نمود و دو باره باورمی بازگشت و در آن شهر بتبلیغ اسلامی و وعظ و خطابه همت گماشت و در صحن بزرگ مسجد جامع آن شهر در هوای آزاد سخنرانی می کرد و گروه زیادی از طبقات مختلف مردم آن شهر از مسلمانان اقلیت های مذهبی از بیانات گیرا و دلنشین وی استفاده می کردند .

مرحوم شیخ محمد صادق بشهرهای زیادی مسافرت کرد و در همه جا با استقبال گرم

(۱) جریان مسلمان شدن نویسنده کتاب را در صفحه های ۶ تا ۲۰ مطالعه فرمائید .

مردم روبرو شد و در سال ۱۳۰۵ قمری زیارت مرقد شریف امام هشتم شرفیاب گردید و در صحن مقدس رضوی سخنرانیها کرد. و بهنگام مراجعت در تهران بمحضر ناصرالدین شاه قاجار بار یافت، بایان گرم و دلنشینی که داشت شاهنشاه را متوجه خود گردانید و از طرف ایشان بالقب فخر الاسلام مفتخر گردید و ناصرالدین شاه از او خواستند که در حقانیت اسلام و برتری آن بر همه ادیان جهان کتابی بنویسد.

مرحوم شیخ محمد صادق فخر الاسلام کتاب وزین انیس الاعلام فی نصره الاسلام را برشته تحریر در آورد و این کتاب در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار بسال ۱۳۱۵ قمری بدستور انیس الدوله در دو جلد بزبور چاپ آراسته گردید.

در محرم سال ۱۳۹۱ حضرت آیت الله آقای حاج سید مرتضی علم دام ظلّه العالی نسخه‌ای از این کتاب را در اختیارم گذاشتند و برای تجدید چاپ آن راهنمایی و تشویق فرمودند.

کتاب مزبور را که قبلاً مطالعه کرده بودم بدقت بررسی نمودم و در باره تجدید چاپ آن با مراجع عالی قدر تقلید جهان تشیع تماس گرفتم و راهنمایی های لازم را مبذول داشتند.

این کتاب بسببک قدیم چاپ شده بود و مطالب عالیّه آن برای همگان قابل ستفاده نبود و می بایست پاورقیهایی افزوده شود تا خوانندگان ارجمند باسانی از آن استفاده کنند!

تنظیم چنین پاورقی با نبودن کتابهای لازم بسیار مشکل بود، توجهات علمای بزرگ اسلامی و جمعی از اساتید محترم دانشگاه تهران و بودن کتابخانه‌های مجهز: کتابخانه آیت الله العظمی آقای نجفی دام ظلّه در قم و کتابخانه های: دانشکده الهیات، سپهسالار، مجلس، ملی و ملکی در تهران این مشکل را آسان گردانید.

امتیازات این چاپ کتاب :

- ۱ - در متن کتاب و پاورقیها شاهد مطلب از کتاب مقدس زیاد آورده شده ، چون در چاپهای گوناگون کتاب مقدس هنوز هم کاف بجای کاف بکار می رود ، ما هم نظر بحفظ امانت در جاهائی که متن کتاب مقدس را نقل کرده ایم کاف را بصورت کاف آورده ایم .
- ۲ - شخصیتهای علمی که در متن کتاب از آنان مطلبی نقل شده است در پاورقی معرفی شده اند .
- ۳ - مطالبی که در متن کتاب بدون تعیین محل نقل شده در پاورقی محل آنها را مشخص کرده ایم .
- ۴ - بهر مطلبی که در متن کتاب اشاره شده در پاورقی آنرا نقل کرده و توضیحات لازم داده ایم .

ارزش کتاب :

مرحوم حاج سید محمد علی اصفهانی در شماره ۱۵ مجله وزین دعوة الاسلام می نویسد :

از جمله مصنفات جناب آقای فخرالاسلام متع الله المسلمین بطول بقائه کتاب مستطاب انیس الاعلام فی نصره الاسلام است که سنواتی است در ایران بزبان فارسی طبع و منتشر است ، این کتاب دو جلد است مقصدش اثبات حقیقت اسلام و ردّ نصاری و دهریهاست ، آنچه دلیل در این کتاب برای حقیقت اسلام و ردّ نصرا نیت آورده تمام از کتب نصاری است . چشم روزگار چنین تألیف ندیده ، و چنان حسن تألیف بکار برده که با آنکه مطالب کتاب علمیات و مطالب عالیه است هر عامی بخواند و یا برایش بخوانند می فهمد .

الذريعة ج ۲ - ص ۴۵۲ :

انيس الاعلام فى نصره الاسلام و الرد على النصارى فارسى ، در
 ايران در دو مجلد طبع شده ، تصنيف كشيى نصارى موفق بشرف اسلام
 و مسمى بعد از قبول اسلاميت بميرزا محمد صادق و ملقب از طرف سلطان
 ناصرالدين شاه به فخرالاسلام و متوفى قبل از سنه ۱۳۳۰ . شرح حال و
 كيفيت اسلام و استبصار خود را در بعض تصانيفش مثل بيان الحق و . . ذكر
 فرموده است .

تأليفات مؤلف .

- ۱ - انيس الأعلام فى نصره الاسلام : دو جلد كه اکنون در ۵ جزء بطرز بسيار
 جالب تجديد چاپ مى شود .
 - ۲ - بيان الحق و صدق المطلق : ۱۰ جلد كه چهار جلد آن بهمت على اصغر
 خان اتابك اعظم چاپ شده است .
 - ۳ - خلاصة الكلام فى افتخار الاسلام : كه باشارة مرحوم آيت الله العظمى
 بروجردى و بهمت آيت الله زاهدى تجديد چاپ شده است .
 - ۴ - برهان المسلمين .
 - ۵ - تعجيز المسيحيين .
 - ۶ - وجوب الحجاب و حرمة الشراب .
- مرحوم ملاعلى خيابانى در كتاب علمای معاصر مى نويسد :

حقير در ايام تحصيل در مدرسه طالبيه مفصلاً بخدمت مرحوم
 فخرالاسلام كه بتبريز تشریف آورده بودند رسيدم ، و مكرر بموعظه اش
 در مسجد جامع حاضر شدم و از مؤلفاتش استفادهم و استفاده حاصل
 کرده ام ! الحق وجود ایشان مایه افتخار قاطبه اهل اسلام بود .

سيد عبدالرحيم خلخالى

کتابهایی که در نگارش متن بیشتر از آنها استفاده شده است

قرآن مجید

ترجمه فارسی عهد عتیق چاپ ولیم واطس لندن بسال ۱۸۵۶ م

» عهد عتیق و جدید » ۱۸۷۸ م

» عهد جدید »

» » » ۱۸۸۲ م

» » » ۱۸۹۵ م

ترجمه عربی عهد جدید چاپ بیروت بسال ۱۸۷۰ م

کلدانیة سورت عهد جدید » ۱۸۶۸ م بحروف امریکائی

» جدید عهد جدید » ۱۸۸۶ م

» عتیقه » » النورک بسال ۱۸۷۴ م

پنج سفر توراة کلدانیة بدون تاریخ چاپ

» » » صحیفه یوشع کلدانیة

» » » صحیفه داوریا کلدانیة

» » » عهد عتیق کلدانیة

» » » عهد جدید عبری و سورت

صلواتی و تخمن یاتی و تشمشتی چاپ لبریک

نور الانوار

نوشته آدم كلارك	تفسير عهد جديد
» هورن	» » »
» هنرى واسكات	» » »
» لاردنر	» » »
» دوالى ورجرد سينت	» » »
» هارسلى	» » »
» واتسن	كتاب واتسن
» قيتقيسموس	نوشته هاى قيتقيسموس
» دكتور كيت	كشف الآثار (قصص الانبياء)
ترجمه مريك	



کتابهاییکه در نگارش پاورقی از آنها استفاده شده است

کتابهای مذهبی : از اسلام

نویسنده

نام کتاب

وحی آسمانی

قرآن

سید رضی (ره) از فرمایشات علی بن ابیطالب علیه السلام
روایت عمید الرؤسا هبة الله دعاهاى مأثوره -

نهج البلاغه
صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین علیه السلام

امین الاسلام طبرسی

احتجاج طبرسی

شیخ بهاء الدین عاملی

اربعین

کلینی

اصول کافی

شیخ صدوق

امالی الصدوق

مجلسی

بهار الانوار

فیض کاشانی

تفسیر صافی

طبرسی

تفسیر مجمع البیان

ابن بابویه

عیون اخبار الرضا .

مجلسی

عین الحیوة

شیخ حرّ عاملی

وسائل الشیعه

از مسیحیت :

انجیل های چهارگانه :

1-Matthew

۱ - متی

2-Mark	۲ - مرقس
3-Luke	۳ - لوقا
4-lohn	۴ - یوحنا
Acts	اعمال رسولان
Ephesians	رساله پولس بافسسیان
Romans	پولس برومیان
Gorintnthians. II ' I	پولس بقرنتیان ۱ و ۲
Galatians	پولس بغلاطیان
James	یعقوب حواری
در عهد جدید از یعقوب « Jacob » به « James » تعبیر میشود :	
Revelation	مکاشفات یوحنا
از :	کتاب :
بیشاب لینظن	عشاء ربانی
جمال الدین مسیحی	نزاعی مزگانی
	از یهودیت :
	توراة :
1- Genesis	۱ - سفر پیدایش
2-Exodus	۲ - سفر خروج
3-Leviticus	۳ - سفر لاویان
4-Numbers	۴ - سفر اعداد
5-Deuteronomy	۵ - سفر تثنیه
Proverbs	امثال سلیمان
Kings. I'II	پادشاهان بنی اسرائیل ۱ و ۲

Chronicles I'II	تاریخ ایام ۱ و ۲
Samuel.I'II	سموئیل ۱ و ۲
Psalms	زبور داود
Isaiah	صحیفہ اشعیا
Job	د ایوب
Ezekiel	د حزقیال
Daniel	د دانیال
Zechariah	د زکریا
Ezra	د عزرا
Hosea	د هوشع

از :

کتاب :

استاد یحیی نوری	اسلام و عقاید و آراء بشری
سعید الخوری الشرتونی	اقرب الموارد
شیخ یوسف نبهائی	الفتح الكبير
سیوطی	المزهر
الاب لويس	المنجد
سعد بن عبدالله اشعرى،	المقالات والفرق
محمد بن حسن حرّ عاملی	امل الامل
محمد حسن برهان تبریزی	برهان قاطع
ابو المعالی	تاریخ کامل ادیان
میلر	تاریخ قدیم کلیسا
جان الدر	تاریخ اصلاحات کلیسا
جان ناس	تاریخ جامع ادیان

تجدد مؤمن حسینی	تحفہ حکیم مؤمن
رزم آرا	جغرافیای ایران
احمد نظامی عروضی سمرقندی	چهار مقاله عروضی
لاروس بزرگ	دائرة المعارف فرانسه
غلامحسین مصاحب	دائرة المعارف فارسی
پاپاس فندر	راه زندگی
مدرس تبریزی	ریحانة الادب
فردوسی	شاهنامه
دکتر معین	فرهنگ معین
داعی الاسلام	فرهنگ نظام
دکتر میرفخرائی	فیزیولوژی و مکانیسم زایمان طبیعی
جیمز هاکس آمریکائی	قاموس مقدس
عبدالوہاب النجار	قصص الانبياء
علامہ حلی	کشف المراد
علی اکبر دہخدا	لغت نامہ دہخدا
ولیم میور	لب التاريخ
حاج میرزا یوسف تبریزی	لسان الحق
طریحی	مجمع البحرين
یاقوت رومی	معجم البلدان
شہرستانی	ملل و نحل
پاپاس فندر	میزان الحق
امان اللہ شفا	نامہ ای از سن پل

فهرست

شماره	عنوان	صفحه
	سر آغاز سخن	ج - ۵
	ارزش کتاب	۵ - و
	مآخذ کتاب	ز - یب
	فهرست	یح - یح
	دبیاچه مؤلف	یط - کح
	نظر دو دانشمند	کط - لب
۱	ستایش و درود	۲-۱
۲	دیدار ناصرالدین شاه	۳-۲
۳	در محضر صدر اعظم	۴-۳
۴	روش مباحثه	۶-۴
۵	سرگذشت پر آشوب	۸-۶
۶	پارقلیطا	۱۸-۸
۷	چرا اسلام را نمی پذیرم ؟	۲۰-۱۸
۸	پذیرش اسلام	۲۵-۲۰
۹	تابش نور اسلام	۲۸-۲۵
۱۰	احترام کتاب آسمانی و پیامبران خدا	۳۹-۲۸
۱۱	چه کنم و چگونه سخن بگویم ؟	۴۴-۳۹
۱۲	بنیان راستی و درستی	۴۶-۴۴
۱۳	نسطوریها	۴۷-۴۶

فهرست	ید
۴۸-۴۷	ارامنه و یعقوبیه ۱۴
۴۹-۴۸	کركها ۱۵
۵۳-۴۹	پروتستان ۱۶
۷۴-۵۳	عشاء ربانی ۱۷
۸۷-۷۴	آنجا که گاه ، کوه شود ۱۸
۹۲-۸۷	آفرینش انسان ۱۹
۱۱۰-۹۲	ایمان بمیانجی موعود ۲۰
۱۱۳-۱۱۰	آدم و آفرینش وی ۲۱
۱۱۴-۱۱۳	تقیه : ۲۲
۱۱۶-۱۱۴	تقیه کردن حضرت ابراهیم ۲۳
۱۱۷-۱۱۶	تقیه کردن حضرت اسحق ۲۴
۱۱۸-۱۱۷	تقیه کردن حضرت داود ۲۵
۱۱۸	تقیه کردن میکایاه ۲۶
۱۲۲-۱۱۸	تقیه کردن حضرت مسیح ۲۷
۱۲۶-۱۲۲	تقیه کردن پطرس ۲۸
۱۲۷-۱۲۶	همه مردم گنهکارند ۲۹
۱۲۸-۱۲۷	اعتقاد انبیاء ۳۰
۱۲۸	تبلیغ انبیاء ۳۱
۱۲۸	دستور انبیاء ۳۲
۱۳۰-۱۳۷	کردار انبیاء ۳۳
۱۳۴-۱۳۰	عصمت انبیاء ۳۴
۱۳۵-۱۳۴	عصمت انبیاء در عهد جدید ۳۵
۱۳۷-۱۳۵	کورعصاکش ۳۶
۱۴۱-۱۳۷	مقام گنهکاران ۳۷

۱۴۲-۱۴۱	انجیل عیسی را ملعون می‌داند	۳۸
۱۵۴-۱۴۲	عصمت پیامبران در قرآن	۳۹
۱۵۸-۱۵۴	دوزخ از نظر اسلام و مسیحیت	۴۰
۱۶۰-۱۵۸	رستاخیز در عهدین	۴۱
۱۶۶-۱۶۰	دوزخ از دیدگاه انجیلیان	۴۲
۱۷۱-۱۶۶	گناه ابلیس	۴۳
۱۷۴-۱۷۱	ابلیس هم مأمور بسجده بود	۴۴
۱۸۷-۱۷۴	ابلیس فرشته نبود	۴۵
۱۹۰-۱۸۷	توبه و بازگشت	۴۶
۱۹۸-۱۹۰	شرط توبه	۴۷
۲۰۲-۱۹۸	توبه یا التیام زخم	۴۸
۲۰۶-۲۰۲	توبه اطمینان آور	۴۹
۲۱۰-۲۰۶	شبهات ادیان	۵۰
۲۱۳-۲۱۰	واسطه های نجات	۵۱
۲۲۰-۲۱۳	پولس در نظر مسلمانان	۵۲
۲۲۱-۲۲۰	گناه یا قانون شکنی	۵۳
۲۲۳-۲۲۱	گناه یا اندیشه بد	۵۴
۲۴۳-۲۲۳	گناه از نظر قرآن	۵۵
۲۴۶-۲۴۳	گناه از دیدگاه حدیث اسلامی	۵۶
۲۴۶	گناه و آمرزش آن	۵۷
۲۴۸-۲۴۶	حق الناس	۵۸
۲۴۹-۲۴۸	حق الله	۵۹
۲۵۴-۲۴۹	ترس و امید	۶۰

وسيله‌های آمرزش در مسیحیت :

۲۶۰-۲۵۴	۱- ایمان بصلب	۶۱
۲۶۱-۲۶۰	۲- قرینه	۶۲
۲۶۱	۳- سجده بر صلیب	۶۳
۲۶۴-۲۶۱	۴- تعمید	۶۴
۲۷۰ ۲۶۴	شرایط قبولی حسنات	۶۵
۲۷۳-۲۷۰	آمرزش گناه	۶۶
۲۸۵-۲۷۳	خدا و روح گمراهی	۶۷
۲۷۹-۲۷۵	نور و ظلمت از خدا	۶۸
۲۸۰-۲۷۹	لوطر و مذهب جبر	۶۹
۲۸۴-۲۸۰	خدای دادگر	۷۰
۲۸۶-۲۸۴	عقیده ایونیه	۷۱
۲۸۸-۲۸۶	عقاید مارسیونیه	۷۲
۲۹۱-۲۸۸	عقاید مانیکیزیه	۷۳
۲۹۵-۲۹۱	پیامبر اسلام از دیدگاه قسیسها	۷۴
۲۹۸-۲۹۵	پیامبر اسلام و بی‌گناهی او	۷۶
۳۰۱-۲۹۸	اعتقاد شیعه	۷۷
۳۰۳-۳۰۱	پیغمبر و عصمت از گناه	۷۸
۳۰۴-۳۰۳	راز و نیاز عیسی <small>علیه السلام</small>	۷۹
۳۰۵-۳۰۴	عیسی و تعمید توبه	۸۰
۳۱۰-۳۰۵	عیسی : گناهان ما را ببخش	۸۱
۳۱۵-۳۱۰	دعا تعمید محض است	۸۲
۳۱۷-۳۱۵	عیسی عهده دار گناهان شد	۸۳

۳۱۷-۳۱۹	خدای دوّم یا خدای ملعون	۸۴
۳۱۹-۳۲۳	عیسی در خانه فریسی	۸۵
۳۲۳-۳۲۶	شراب در عهد عتیق	۸۶
۳۲۶-۳۲۷	شرا بخواری پیغمبری در عهد عتیق	۸۷
۳۲۷-۳۳۴	بت پرستی پیامبری در عهد عتیق	۸۸
۳۳۴-۳۳۶	قسیس: پیامبر اسلام حق شفاعت ندارد	۸۹
۳۳۷-۳۳۹	قسیس: محمد ﷺ پیغمبر نیست!	۹۰
۳۳۹-۳۴۱	کتاب مقدس: عیسی از اهل نجات نیست:	۹۱
۳۴۱-۳۴۳	توریه: خدای یگانه را بپرستید	۹۲
۳۴۳-۳۴۵	توریه: پیامبران زنارزاده	۹۳
۳۴۵-۳۴۹	عیسی حق شفاعت ندارد	۹۴
۳۴۹	تعلیمات انجیل	۹۵
۳۵۰-۳۵۳	حرف خنده دار	۹۶
۳۵۴	مردم با ایمان و بی ایمان	۹۷
۳۵۵-۳۵۸	جبر در مسیحیت	۹۸
۳۵۸-۳۶۰	پولس: تحصیل ایمان بی ثمر است	۹۹
۳۶۰-۳۶۴	جبر و اختیار در قرآن	۱۰۰
۳۶۵-۳۶۸	بهشت از نظر مسلمانان	۱۰۱
۳۶۹-۳۷۰	انجیل و خانه بهشتی	۱۰۲
۳۷۰-۳۷۱	یوحنا و بهشت کشف شده	۱۰۳
۳۷۱-۳۷۳	یوحنا و شهر رؤیائی بهشت	۱۰۴
۳۷۳-۳۷۴	یوحنا و شهرهای بهشتی	۱۰۵
۳۷۴-۳۷۶	مقایسه بهشت از نظر مسلمانان و مسیحیان	۱۰۶

۳۷۷-۳۷۶	مسیح در پای منبر کاهنان	۱۰۷
۳۷۷	معاد از دیدگاه یهودیان	۱۰۸
۳۸۲-۳۷۷	بهشت از نظر اسلام	۱۰۹
۳۸۳	معاد از نظر اسلام	۱۱۰
۳۸۹-۳۸۳	نسب عیسی	۱۱۱
۳۹۰	توجیه اختلاف انجیلها	۱۱۲
۳۹۱-۳۹۰	عیسی مسیح موعود نیست	۱۱۳
۳۹۲-۳۹۱	پدران مریم	۱۱۴
۳۹۳	مریم دختر هالی نیست	۱۱۵
۳۹۴-۳۹۳	پدران یوسف	۱۱۶
۳۹۷-۳۹۴	بهشت از نظر انجیل	۱۱۷
۳۹۷-	بهشت از نظر قرآن	۱۱۸
۳۹۸	سفر پیامبر اسلام	۱۱۹
۴۰۱-۳۹۸	بی ایمان گذشته می شود	۱۲۰
۴۰۳-۴۰۲	سه اقنوم در وحدت	۱۲۱
۴۰۳	انجیل متی	۱۲۲
۴۰۵-۴۰۴	انجیل لوقا و مرقس	۱۲۳
۴۰۷-۴۰۵	عقیده ساسوس درباره انجیل	۱۲۴
۴۰۸	غلطنامه	۱۲۵

دیباچه :

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين :

الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولداً ولم يكن له شريك
في الملك ابدآ والصلوة والسلام على سيد الاولين والاخرين
محمد و على آله الاطيب الامجد .

وبعد : چنین گوید بنده شرمندۀ علم و عمل فرومانده فعل ماضی و امر مستقبل
مؤلف این کتاب مستطاب ارشده الله الی الصدق والصواب که تنبیه بر امور چندی رادر
این دیباچه لازم دانستم .

امراول: در بیان اسامی کتبی که غالب مطالب این کتاب از آنها منقول
گردیده !

اول : ترجمۀ فارسیه عهد عتیق که آنرا ولیم کلن ترجمه نموده ثانی الحال
بفرمان المجمع المشهور به برتس فارن بیمل سوسیتی در دار السلطنه لندن بدارالطباعة
ولیم واطس مطبوع گردیده سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجریه .

دوم : فارسیه عهد عتیق و جدید مطبوعۀ سنه ۱۸۷۵ .

سیم : ترجمۀ فارسیه عهد جدید فقط مطبوعۀ سنه ۱۸۷۸ .

چهارم : ایضاً فارسیۀ عهد جدید مطبوعۀ سنه ۱۸۸۲ .

پنجم : ایضاً فارسیۀ جدید مطبوعۀ سنه ۱۸۹۵ .

ششم : ترجمۀ عربیه مطبوعۀ بیروت در ماه تموز از سنه ۱۸۷۰ .

هفتم : عهد جدید کلدانیه سورت مطبوعۀ سنه ۱۸۶۸ بادوات امریکا .

هشتم : ایضاً کلدانیه جدیدۀ مطبوعۀ سنه ۱۸۸۶ .

- نهم : ايضا كلدانیه عتيقه مطبوعه شهر النورك امريكا المطبوعه سنه ۱۸۲۴ عهد جديد بازبور در يك مجلدند .
- دهم : اسفار خمسۀ توريه .
- يازدهم : كتاب يوشع وقضاة بكلدانیه جديده موافق سامريه تاريخ طبع ندارد .
- دوازدهم : تمامي عهد عتيق بكلدانیه عتيق و جديد موافق عبريه و سورت .
- سيزدهم : كتاب صلواتي « و تخمن ياتي و تشمشتي » كه ثاني الحال در مطبع وليم دروكولين در شهر لمبيك مملكت نمسه سنه ۱۸۹۳ مطبوع گرديده است .
- چهاردهم : ظهور نورالانوار فارسي المطبوع سنه ۱۸۸۶ مسيحي .
- پانزدهم : تفسير آدم كلارك بر عهد عتيق و جديد كه در لندن در سنه ۱۸۵۱ مطبوع گرديده .
- شانزدهم : تفسير هورن محقق كه در لندن سنه ۱۸۲۲ ثالث الحال مطبوع گرديده است .
- هفدهم : تفسير هنري واسكات مطبوع لندن .
- هجدهم : تفسير لاردنر مطبوع لندن در سنه ۱۸۲۷ در ده مجلداتست .
- نوزدهم : تفسير دوالي ورجرد سينت مطبوع لندن سنه ۱۸۴۸ .
- بيستم : تفسير هارسلي .
- بيست و يكم : كتاب واتسن .
- بيست و دوم : كتاب قتيقيسموس كه ثالث الحال در شهر اروميه سنه ۱۸۸۵ مطبوع گرديده .
- بيست و سوم : رساله كشف الآثار في قصص انبياء بني كه آنرا مريك نام قسيس ينكي دنيائي در بلده اروميه كه مسقط الرأس مؤلف حقير است از اصل زبان انگليسي بزبان فارسي ترجمه نموده، مصنفش دكتر كيث قسيس اكسي ميباشد بفرمان لندن رلجس تركت سوسيتي « كه در سال هزار و هفتصد و نودونه برقرار شده » در دار السلطنه

ادن بورغ المحروسه بدارالطباعة ثومس کنستیل مطبوع گردیده سنه ۱۸۴۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۶۲ الهجریه و غیر اینها از کتب که در موضع خود اسامی آنها مذکور خواهد گردید .

واژ کتابهای نسطوریها از نواهیرو تفاسیر و تلوکید و خود را که کتاب بسیار بزرگ و قدیمی است که اکثر کلماتش ضایع و اوراقش فاسد گردیده است و اینقدر بزرگست که روزهای یکشنبه دو نفر اورا نقل نموده بکلیسای مارزیعا میبردند که در ارومیه در خانه قشه یوری موجود است و تاکنون این کتاب بطبع نرسیده است پروتستانها در خیال این هستند که این کتابرا طبع نمایند و نسطوریها از ترس اینکه مبادا تحریف و کم و زیاد نمایند چنانچه عادت پروتستانهاست نمیدهند .

فائده : بدانکه تبدیل و تحریف و تغییر و اصلاح بمنزله امر طبیعی است از برای فرقه پروتستنت لهذا می بینی هر کتابیکه از کتابهای ایشان مطبوع میشود در مرتبه ثانیه بالنسبه بطبع اول غالباً تغییر کثیری دراو واقع میشود یا به تبدیل مضامین و یا بزیادت و یا نقصان و یا تقدیم و تأخیر مباحث و یا به تطویل و تقصیر ابواب و آیات . پس زمانیکه مقابله میشود منقولات از کتابهای ایشان با کتب منقول عنہا پس اگر آن کتابهای مطبوعه از جنس همان کتابهایی باشند که از آنها نقل شده اند نقل مطابق میشود والا غیر مطابقست غالباً و هر کسیکه از عادت ایشان وقوف تامی نداشته باشد چنین مینماید که ناقل خطا کرده است و حال آنکه نه چنین است بلکه پروتستانها کتابهای خود را تغییر داده اند پس هر کسیکه خواسته باشد منقولات ما را مقابله نماید با کتابهای ایشان باید با همان چاپ و نسخه که ما نقل نموده ایم مقابله نماید و هر کسی در نقل ماشکی داشته باشد البته مقابله نماید که مطابق خواهد آمد بشرطیکه با همان نسخه که ما نقل نموده ایم مقابله نماید .

تنبیه : زبان کلدانی یکی از زبانهای اصلیه کتب مقدسیه ایشانست چرا که گویند در قضیه بخت نصر تمامی کتب عهد عتیق ضایع و مفقود گردیدند و عزرا علیہ السلام بعد از مراجعت از اسیری بابل اینکتابها را بزبان کلدانی ثانی الحال تألیف و تصنیف

نمود و این‌زبان فعلاً در میان سورت معروف بسریانی است و بر دو قسم است عتیق و جدید، عتیق را نمیدانند مگر قسیسین عظام ۱ و جدید مصطلح همه است لهذا غالب منقولات ما بلسان جدید است که حجة بر همه شده باشد و متابعان جناب مسیح گویند: روح القدس زبانیرا معین نکرد از برای کاتبان عهد جدید بلکه مضامین و معانی را بقلوب ایشان القاء نمود و آن مضامین و معانی بهر لسانی که ادا شود کلام الهی است فعلیها ترجمه‌های فارسیه و ترکیه و هندیه و سریانیه و یونانیه و کلدانیه و روسیه و انگلیسیه و جرمنیه و لاطینیّه و عربیه و غیرهم که خودشان ترجمه نموده و چاپ کرده‌اند تماماً کلام الهی و برایشان حجت است.

امر دوم: اینکه عادت اکثر علمای پروتستنت در تحریر و نوشتن جواب مخالف باین نحو جاریست که ایشان در کمال دقت تفحص مینمایند کتاب مخالف را که در رد ایشان تحریر گردیده است ولی نه بانصاف بلکه بنظر عناد و اعتساف و اگر در جمیع کتاب مخالف ایشان ده قول ضعیف مثلاً پیدا شود که بتوانند آنها را تأویل و رد نمایند خوشحال شده و مغتنم میشمارند و از برای مغالطه عوام کالانعام آن ده قول ضعیف را نقل و تأویل مینمایند، پس از آن گویند که جمیع کتاب از این قبیل است وقت اشرفست از تحریر جواب کتابی که حال او بدین منوال باشد و حال آنکه باغایت تفحص نیافته‌اند در کتاب مخالف مگر قدر مسطور را پس از آن همان اقوال مخالف را گرفته و تأویل مینمایند و اقوال قویه را کلاً و طراً ترک مینمایند حتی اشاره هم بآنها نمیکند و جمیع عبارات کتاب مخالف را در رد نقل مینمایند تا حال کلام جانبین بر ناظر ظاهر گردد بلکه در نقل خیانت میکنند و کلام مخالف را محرف نقل مینمایند و غرض اصلی ایشان آنست که ناظر و مطالعه کننده را بمغالطه بیندازند.

بلکه بعضی از ایشان يك کلمه میگویند فلان کتاب که در رد ایشان و یاد اثبات حقانیت دین اسلامست تماماً باطل و غلط است و حال آنکه یکی از اقوال صاحب کتاب را نقل نکرده و رد نموده‌اند مثلاً قسیس فندر صاحب میزان الحق در

اواخر فصل اول از باب سیم از رساله میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه (۱۸۶۲) چنین گوید: بعضی از محمدیان جهة اثبات مطلب خود سوای آن آیاتیکه مادر اینجا ذکر نموده ایم بعضی آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خودشان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله مصنف روضة الصفا در اوایل جلد ثانی و حاجی ملا محمد رضای همدانی در رساله خود و مصنف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیاتیکه ماورای آنهاست و در کتب آنها ثبت گردیده بعضی از آنها اصلاً در توریة و انجیل نیستند و بعضیکه هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمسیح منسوبست و برخ دیگر آنها معنی دیگر دارد یعنی ماورای آن معنی استکه محمدیان از راه تعصب جهة مقاصد خودشان تأویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کسیکه آن آیات را در توریة بخواند و به تسلسل آن آیات متوجه گردد باسانی خواهد فهمید انتهى بالفاظه.

حال ای منصف لیبب ملاحظه کن که چه قدر تعصب بخرج داده و چقدر عدم دیانت اظهار نموده! و من متحیرم نمیدانم که کدام آیاتیکه این علما نسبتش را بتوریة و انجیل داده اند و اصلاً در توریة و انجیل نیستند؟ و کدام آیاتیکه لفظاً و تفسیراً منسوب بمسیح است؟ و کدام آیاتیکه معنی دیگر دارند که ماورای آن معانیستکه علمای اسلام بجهة اثبات مدعای خود تأویل و تفسیر کرده اند؟ خیلی دوست داشتم که قسیس نبیل مشخص نماید و اقسام ثلاثه را بیان کند تا جوابهای شافی و کافی بشنود! خلاصه کلام این عادت خوب عادت نیست و هر کسیکه واقف بر عادت ایشان باشد جزماً میدانند که ایشان در کتاب مخالف نیافته اند مگر همان قدر مسطور را! پرواضح و لایحست بر فرض صحت نقل ایضاً ضعف تمامی کتاب مخالف لازم نمیآید بخصوص زمانیکه کتاب بزرگ باشد زیرا زمانیکه کتاب الهامی والهی نباشد عادة بعضی اقوال ضعیفه در او پیدا میشود البته فرقت ما بین کلام الهامی و غیر الهامی بسیار مشکل استکه کلام بشر تمامی خالی از ضعف باشد نعم ما قیل بالعریبه:

لكل صارم نبوة و لكل جواد كبروة و عصمت از سهو و ضعف و خطا در نزد مسلمین نصرهم الله عالی القوم الكافرين مختص بكلام الهی و الهامی است و بس!

آیا نمی بینی و تأمل نمی کنی که هیچ محققى از محققین مسیحیه از زمان امام فرقه جناب لوطر تاکنون پیدا نمیشود که در کلام او خطا و یا سهو و یا نسیان و یا ضعف در موضعی از مواضع بیاشد و **الافعلیکم البیان وعلینا الجواب** .

آیا جایز است در صورت مذکوره ما مسلمانان رحمنالرحمن که نقل نمائیم بعضی اقوال ضعیفه را که صادر شده است از امام ممدوح ایشان لوطر و یا از پیشوای دیگر کالوین و یا از محققى از محققین مشهور ایشان و گوئیم که باقى کلام او نیز تماماً باطل و هذیان و از این قبیل است علم و دقت نظر نداشت حاشا و کلا چنین نمیگوئیم بلکه اینطریقه را خلاف عدل و انصاف میدانیم و اگر اینقدرها در رد مخالف کافی و وافى باشد از برای مسلمین استراحت بزرگی حاصل میشود چرا که میتوانند نقل نمایند بعضی اقوال پیشوایان و محققان ایشانرا در موضعی که تابعین و اهل ملت ایشان نیز مقرر^۲ و معترفند که آنها ضعیف و غلط و باطلند پس از آن گویند که تمامی کلام و باقى کتاب از این قبیل است و نقل تمامی اقوال او موجب تطویل است و این محقق و امام و پیشوای مسیحیین اینطور خالی از دقت نظر و علم بوده اند .

پس اقل احقر از قسیسین خواهش مینماید که اگر جواب این کتاب مرا بنویسند خیانت و دزدی ننمایند و تحریف در اقوال نکنند و مانند قسیس فندر يك کلمه نگویند فلان کتاب باطل است ! بلکه در رد ، تمامی عبارات اینتحقیر را نقل نمایند بدون سرقت و تحریف و سایر اموریکه در مقدمه مذکورند ! نیز مراعات نمایند و معتذر بعدم فرصت نشوند چرا که این عذرا از ایشان مسموع و مقبول نخواهد بود زیرا که چند هزار نفر از ایشان از فحول علماء و وعاظ از بلاد و مملکت خود بیرون آمده و در روی زمین منتشر گردیده اند همت و مقصود ایشان مقصور بر نشر انجیل و ترویج دین مسیح است و کم بلدیست از بلاد بزرگ روی زمین که چند نفر از واعظین و علمای ایشان در آنجا پیدا نشوند کاری و شغلی ندارند جز اینکه ما گفتیم و هر کدام چند نفر از واعظین و معلمین نصاری معین و ممد^۳ دارند پس عذر عدم فرصت مطلقاً از ایشان پذیرفته نخواهد شد .

و صاحب مرشد الطالبین در صفحه (۳۱۰) از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۸ در فصل دوازدهم از جزؤ ثانی چنین رقم نموده است که هزار سیاح از پروتستنت مواظبنند بر نشرانجیل و از برای ایشان صدمعاون میباشد براین امر از واعظین و معلمین و غیر ایشان از نصرانیها . انتهى ملخصاً .

پس همه اینها از بلاد خود بیرون آمده اند مقصودی ندارند مگر وعظ و دعوت بملت مسیح پس عذر عدم فرصت از این جمعیت کثیره که همه قسم اسباب از برای ایشان فراهم است یقیناً غیر مسموع خواهد گردید .

الحاصل : مقصود اصلی از آنچه مذکور گردید در امر دوم در اینکه مسؤل و مأمول از کسیکه جواب این کتابرا مینویسد اینکه اولاً عبارت این کتابرا نقل کند پس از آن جواب بدهد تا آنیکه ناظر و مطالعه کننده بر کلام اینحقیر و کلام مجیب احاطه داشته باشد و اگر از تطویل کلام بترسد لابد باید اقتصار نماید بر جواب یکی از ابواب ثمانیه این کتاب و یا مقدمه و مشی ننماید طریقه مؤهین را از علمای پروتستنت چرا که این طریقه بعید از انصاف و دور از حق و مضی باعثسافست و اگر معاصرین از قسیسین متصدی تحریر این کتاب شوند مرجو^۱ از ایشان علاوه بر امور مذکوره در دبیاچه آنست که سی قول را که از طریق الحیوة و غیره از قسیس فندر نقل نمودیم توجیه نمایند تا آنکه معیار باشد از برای توجیه اقوال اینحقیر در جواب جواب . و مضمون بظن قوی اینکه جواب این کتابرا ننمینویسند انشاء الله تعالی و اگر نوشتند البته امورات مذکوره را مراعات نخواهند کرد و متعذر میشوند باعثذارات بارده غیر صحیحه و جواب ایشان باین نحو نخواهد بود میگیرند بعضی اقوال اینحقیر را که مجال کلام از برای ایشانست در آنها و مطلقاً باقوال قویه اشاره ننمینمایند نه برد^۲ و نه بتسلیم و قبول بلی از برای تغلیظ عوام ادعای باطل مینمایند که باقی کلام نیز از این قبیل است و اوراق رد ایشان مقابل و مساوی اجزاء کتاب ما نخواهد بود یقیناً پس پیش میکویم و اگر چنین کردند دلیل عجز ایشان خواهد بود یقیناً !

و از برای توضیح مقال چند کلمه ذکر میشود در اینمورد از ترجمه پیشوای فرقه جناب لوطر وارد کانتلک در کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ در بیان حال ترجمه مذکوره که در زبان دجهه میباشد گفته است زونکلیس که از عظمای علمای فرقه پروتستنت است در حال خطاب بلوطر چنین گوید: یا لوطر تو خراب میکنی کلام خدا را و تو مخرب بزرگی و خراب کننده کتب مقدسه میباشی و ما از تو حیا و شرم مینمائیم چرا که مارعايت تعظیم تو را معظم میدانستیم و الآن ظاهر و آشکار میگردد که تو چنین هستی یعنی مخرب کلام الهی و لوطر ترجمه زونکلیس. ^(۱) وارد نموده و او را ملقب بحمار واحمق و دجال و خداع نموده است.

و قسیس کاکرمن ^(۲) در حق ترجمه مذکوره چنین گوید: از این ترجمه ترجمه کتب عهد عتیق بخصوص کتاب ایوب و کتابهای انبیا معیوبند و عیب آنها کم نیست و ترجمه عهد جدید نیز معیوبست و عیب آنها قلیل نمیشد بسرواوسیا یندر ^(۳) بلوطر گوید ترجمه تو غلط است ستافلیس و امسیرس ^(۴) در ترجمه عهد جدید فقط هزار و چهار صد فساد که بدعتند پیدا کرده است! کلام وارد تمام شد.

پس زمانیکه در ترجمه عهد جدید فقط هزار و چهار صد فساد باشد غالب اینکه در جمیع ترجمه از چهار هزار فساد کمتر نخواهد بود و مع هذا نسبت جهل و عدم تحقیق به پیشوای معظم ایشان داده نمیشود! با همه این فسادات پس چگونه منسوب بجهل و عدم تحقیق میشود در نزد اهل انصاف کسیکه کلام او در پنج و یا شش مورد مجروح باشد آنهم در نظر مخالف نه در واقع و نفس الامر!؟

امرسیم: اسماء علماء و کتب را در این کتاب مستطاب از زبان کلدانی

(1) Zonkeleys

(2) Kakaman

(3) Bosrawosyayandar

(4) Sataphelasyamseyars

و سریانی و انگلیسی و یونانی و سورت و فارسی و عربیکه از تألیفات خود علمای پروتستنت میباشد غالباً نقل نموده‌ایم و حال اسماء در کتابهای ایشان خراب تر از حالات دیگر است چنانچه مخفی و مستور نیست بر ناظر و مطالعه کننده کتابهای ایشان! پس اگر ناظر این کتاب اسماء را مخالف ببیند بامشهود در زبانهای دیگر تقصیر بر حقیر نگیرد بلکه این خطا از خود علمای پروتستنت میباشد هر اسمی را بهر زبانی بطوری مینویسند که مخالف با زبان دیگر است! پس در اینصورت تصحیح اسماء در غایت اشکالست چرا که هر اسمی را در زبانی تصحیح کردیم مخالف زبان دیگر خواهد بود.

توضیح: راعوت جدّه پدر داود عليه السلام است بحکم آیه ۵ از انجیل متی در ترجمه فارسیه عهد جدید المطبوع سنه ۱۸۷۸ ترجمه بر اعوث شده است در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ هم در فهرست کتب و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب روث است! و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ بشرح ایضاً و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ روث است هم در فهرست و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب و در عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ راعوث است هم در فهرست و هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب و در کلدانیّه عتیق و حدید راعوت است.

شموئیل عليه السلام «یکی از انبیاست» در ترجمه‌های فارسیه شموئیل است و در عربیه صموئیل! و قس علیه البواقی پس در اینصورت تصحیح اسماء چگونه امکان دارد، لهذا ما اضطرراً هر اسمی در هر زبانی که مصطلح است بهمانطور نوشته و رقم نموده‌ایم.

امر چهارم: اینکه دیار اروپا پر شده است از کسانی که علمای پروتستنت ایشان را موسوم بملاحده مینمایند و ایشان منکر نبوت و الهامند و استهزاء مینمایند بمذاهب خصوصاً بمذهب مسیح و سوء ادب مینمایند بالنسبه بانبیاء عليهم السلام لاسیما بجناب مسیح و یوماً فیوماً جمعیت ایشان کثرت پیدا میکند و کتب کثیره در رد و ابطال مکت مسیحیه تألیف و تصنیف نموده‌اند و کتب ایشان مطبوع گردیده و منتشر شده است در

اطراف و اکناف عالم و بعضی از اقوال ایشان بر سیل قلت و ندرت در این کتاب مبارک منقول خواهد گردید کسی چنین گمان نکند که این تحقیر اقوال و افعال ایشانرا مستحسن می‌شمارم حاشا! نم حاشا! چرا که منکر نبی از انبیای ثابت النبوة بخصوص منکر نبوت مسیح علیه السلام مانند منکر نبوت حضرت خاتم النبیین میباشد در نزد این اقل احقر .

بلکه مقصود از نقل اقوال ایشان تمثیه و تأدیب علمای پروتستنت میباشد تا اینکه بدانند آنچه ایراد مینمایند بر مکت اسلامیه چیزی نیست بالنسبه با آنچه وارد میشود از اهل دیار خودشان بالنسبه بمکت مسیحیه یعنی شبهات پروتستنت بر مکت اسلام بمراتب اضعف از شبهات حکمای خودشانست بر مکت مسیح علیه السلام .

منکر عرض نموده‌ام باز هم در دیباچه بجهت تأکید عرض مینمایم هر چه در این کتاب مبارک مخالف ضروری دین اسلام و مذهب اثنی عشریه است الزاماً و جدلاً از کتب فرقه پروتستنت و غیر هم منقول گردیده است و ابدأ این تحقیر معتقد بحقیقت آن نیستیم پس باید مطالعه کنندۀ این کتاب حمل بسوء اعتقاد این تحقیر ننماید .

امر پنجم : اینکه مستدعی و خواهشمندم از مطالعه کنندگان این کتاب مبارک که عموم باین خیر را از دعای خیر فراموش ننمایند بخصوص کسانی که در طبع و نشر این کتاب متحمل زحمت و مشقت گردیده‌اند قربه الی الله لاسیما نواب مستطاب شمس فلک رفعت و خدارت درخشندۀ برج عصمت و طهارت ، محتجبه بحجاب عزت و سعادت ، بانوی حرم حضرت نبالت و جلالت ، صدر نشین سریر سلطنت ، مستوره آفاق و مشیّدۀ قوانین عدل و انصاف انسان ، عین آزر و عفاف حضرت مستطاب علیه‌عالیه متعالیه حضرت قدسیه انیس الدوله ادام الله شوکتها و سطوتها و توفیقاتها که از برای ترویج دین مبین و تشیید قوانین شرع شریف سید المرسلین صلوٰة الله علیه و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و از برای بقای دولت ملک ملوک العجم و وارث تخت و تاج فریدون و جم ناصر الدین پادشاه که حفظ یزدانش پناه و توجه اهل بیتش همراه باد متحمل مصارف طبع و نشر این کتاب مستطاب گردینند .

بسم الله تعالى

صورت خط مبارك جناب مستطاب شرعمدار ملاذ الانام مروج الاحكام كهف الارامل و الايتام مرجع الخاص و العام حجة الاسلام و المسلمین آية الله في الارضين فخر المحققين من المتقدمين و المتأخرين جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول عين العلم و الدراية ينبوع الحكمة و الرأیة مقدم المحققين و سند المدققين المولى المؤمن الحاج ميرزا حسن ادام الله ايام افادته و افاضته مختصر تقریظی مرقوم فرموده اند عیناً ثبت میشود و آن اینست :

بسم الله الرحمن الرحيم

انصاف این است که این کتاب بهتر کتابست که در تحقیق این مبحث نوشته شده و بطبع آمده پس تحصیل آن بجهة استحکام عقاید حقّه از برای اخوان مؤمن خیلی اهمیت دارد حرره الاحقر بلی این تقریظ از حقیر است محل مهر .

تقريف

صورة ما افاده حضرة علامة الزمان ، والحائز قصب السبق في ميادين العرفان ، الجامع بين المعقول والمنقول والمشيد لاركان الفروع و الاصول ، فلذة كبد البتول ابن الرسول المقبول ، سند المحققين ، مقدم المدققين ، سيد الفقهاء والمجتهدين ، رئيس الملة والدين ، حجة الاسلام والمسلمين ، فخر المتقدمين والمتأخرين ، العالم الاواه ، سيدنا ومولانا السيد عبدالله ادام الله ايام افادته وافاضته بحق اجداده الطيبين سلام الله عليهم اجمعين .

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله على عظيم سلطانه ونشكره على سبوغ آلائه وسطوع حجته وبرهانه و جزيل احسانه حيث جعل العلماء عمدة الدين الطيبين و سرجاً منيرة على الحق واليقين و اعلاماً لهداية العباد و ادلاء على سبيل الرشاد و نستهديه و نشهدان لاله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله و صفيته و خليله اختصه بتنزيل القرآن المجيد و حباه بالفرقان الحميد فانزله عليه كتاباً معجزاً ساطعاً تبيانه و ناطقاً بنبوته قاطعاً برهانه فجعله مفتاحاً للمنافع الدينية والدنيوية و مهيمناً و مصدقاً لما بين يديه من الكتب السماوية فافحم به من طولب بمعارضته من العرب العرباء و ابكم به من تحدثى به من مصانع الخطباء فصلى الله عليه و آله و اهل بيته لاسيما ابن عمته و زوج ابنته و وزيره و خليفته على امير المؤمنين و منهاج الصادقين و قاصع المشركين و الملاحدين و مبير الكافرين فسلام الله عليه و على اولاده و خلفائه المرضيين و شكر الله مساعي علمائنا الماضين و رضى عنهم و جزاهم عناً و عن الاسلام خيراً حيث قاموا بنصرة الدين الطيبين و اقاموا اعلام شرع سيد المرسلين و انتدبوا لرد شبهات المبطلين و قمعوا الحاد الملاحدين و كشفوا عن ترهات المو ترهين بالبراهين الساطعة و اقامة الحجج الصادقة فكانوا بعد الائمة الهداة امناء الله تعالى على الحلال و الحرام و انتصوا بالحق خلفاء على الانام .

اما بعد : فغير خفى ان الناس في هذه الازمان بعد افتجاجهم لفجیعة غیبة امام الزمان ارواحنا له الفداء قد ابتلوا بانطماس اعلام الهدى فاصبحت رايات الضلال فيه قائمة وعدت مباني الهدايه فيها هادمة على وجه علت فيها كلمة الفساق والفجار وسقطت فيها آثار الاخيار والابرار حيث البدع فيها مألوفة و سنن الشريعة فيها منكورة و مصروفة و مبدعات اهل الخلاف فيها مستحسنة و المصالح العقلية و المندوبات النقلية مستهجنة فكثير من الناس بين مكذب للآيات الاسلامية و متردد و هم بين متستر تظاهر الامر و متودد فاخذت كلمة الكفر يرتقى في المدارج العليا و كانت كلمة الاسلام كانها السلفى و اشبه زماننا هذا ان يكون هو الذى اخبر به المخبر الصادق (بدء الاسلام غربياً و سيعود غربياً) و قال ايضاً (لازلتم منصورين على اعدائكم مادتم متمسكين بسنتى فان خالقتم سلط الله عليكم اعدائكم لن ينزع خوفهم من قلوبكم حتى تعودوا الى سنتى) فايهم الله تعالى ان زماننا هذا قد اندرست فيه في الغاية مراسم الشريعة و اشدت على اهلها في النهاية الفجیعة بتعطيل النهى عن المنكر و انطماس الامر بالمعروف و ترك الجهاد بالسيوف و تعارف المعارضة بالحروف .

و لكن لعمري ان الله جل برهانه و عظم سلطانه قد اتى الحجة و اكمل المحجة كما هو عادته و تمام ديدنه السارى في كافة الاديان لا سيما في شريعة الاسلام ببعثه في هذه الاوان سهماً صائباً على الكفار و شهاباً ثاقباً على الفجار نادرة الزمان و اعجوبة العصر و الاوان الحبر المحقق و الفاضل المدقق المجاهد في سبيل الله و الذاب عن دين الله في تشييد اركان الاسلام اعنى علم الاعلام الملقب بفخر الاسلام مد الله ظله على الانام فصنّف كتاباً سماه بانيس الاعلام في نصرة الاسلام فكان كل من المصنّف و المصنّف كسمّاه و طابق في كل لفظه معناه فان الاسماء تنزل من السماء و كل شخص له نصيب من المسمى لله درّه ما احسنه من مصنف انيس لاولى الالباب و كتاب ينطق بالحق و الصواب .

فينبغي بل يجب على حماة الاسلام الاهتمام في طبعه و نشره لينتفع به كافة الخواص و عامة العوام و نسأل الله تبارك و تعالى توفيقه لضم المجلد الثاني الذى هو في اثبات

الصانع و ردّ شبهات الماديين بالقواعد المرضية عندهم وتطبيق المعقول بالمنقول واثبات النبوة العامة و الخاصة و ذكر فوائدها و منافعها و جواب شبهات المنكرين والملحدين و اثبات ان القرآن هو كلام الله و نزل من الله مع اجوبة شبهات الكافرين على الفاظه و معانيه الشريفة و جواز العمل بالاحاديث الصحيحة خلافاً للمسيحيين والزمامم بما هو المقرّر و المقبول عندهم وكذا في الامامة والمعاد و بيان المحسنات الاسلامية الى غير ذلك من المطالب اللازمه على كل مؤمن و مسلم في هذا الزمان جعل الله سعي مؤلفه و ناشره و ناصره مشكوراً وعمله مقبولاً ومبروراً و تجارته تجارة لن تبور و السلام على جميع المؤمنين و المسلمين الى يوم الدين و لاسيما الناصرين للدين المبين و قد حرّره الداعي لآخوانه المؤمنين والخادم لشريعة سيد المرسلين عبد الله الموسوي البهبهاني



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ستایش و درود

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد
نحمدك يا من انزل على عبده الكتاب وجعله تبصرة وذكرى لاولى الالباب وفرق بين الحق
والباطل بفصل الخطاب، فعجز عن الاتيان بسورة من مثله جميع البلغاء من المعجم والاعراب
وابطل به شبهات الكافرين والملاحدين فجعلها كبقية من السراب، والصلوة والسلام على
سيدنا ونبينا محمد صاحب الاصل الاصيل والفرع الجميل الذي بشر بظهوره التوراة والزبور
والانجيل واخبرت عن بعثته جميع الكتب وانبياء بنى اسرائيل حتى اخنوخ^(١) ويعقوب
الذي اسس اساس بيت ثيل^(٢) وتحققت بوجوده دعوة ابيه ابراهيم الخليل صلى الله عليه
وآله الطيبين الطاهرين الاوصياء المرضيين وخلفائه الراشدين لاسيما على بن ابي طالب
امير المؤمنين الذي هو وصيه بلا فصل بشهادة الكتب المتقدمة والقرآن المبين .

(١) معرب از خنوخ عبری است و آنرا ادریس نیز خوانند و بادعوت مردم بسوی
منجی (پیغمبر) موعود شهرت دارد . قاموس کتاب المقدس : خنوخ ، قصص الانبياء نجار :
ادريس .

(٢) بيت ثيل (خانه خدا) : شهری بود در قسمت شرقی راه اورشليم به نائين . پایتخت
پادشاهان کنعانی ، گویند وقتی که حضرت یعقوب بسوی الجزیره میرفت شب را در نزدیکی
شهر لوز خوابید و رؤیای عظیمی مشاهده کرد و آنجا را بيت ثيل خواند بعد شهری در همین جا
بنا گردید اقتباس از قاموس کتاب المقدس از جیمزهاکس ص ۱۹۶ و فرهنگ فارسی دکتر
معین جلد پنجم (اعلام) : بيت ایل .

وبعد چنین گوید : بنده خاکی الجانی المحتاج الی رحمة ربّه الخالق الرّازق المدعوّ بمحمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام ارومیه مولوداً وطهران مسکناً والغری مدفنّاً انشاءالله غفره الله مع جميع اخوانه المؤمنین بمحمد وآله خیر الانام علیه و علیهم صلوات الله الملك العلام .

واما مقدمه پس آن مشتمل بر چند هدایت است .

روش مباحثه

هدایت اول : در باره مجادله و مباحثه بامخالفین دین و منکرین سید المرسلین و ثواب و فضیلت آن و اهل آنست ، قال الله عزوجل فی سورة النحل مخاطباً لنبیّه : (۱)

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

و ترجمه بفارسی چنین میباشد بخوان ای محمد ﷺ خلق را براه پروردگار

(۱) سورة نحل ۱۶ : آیه ۱۲۶

خود که اسلام است بدلیلی که حقراً ثابت گرداند و شبهه را زایل سازد به پند، نیکو و سخنان نافع جدال کن یعنی مباحثه نمائی بطریقی که نیکوترین طرق مجادله است بدرستی که پروردگار تو داناتر است بآن کسیکه او گمراه شده از راه حق و او داناتر بر راه یافتگانست .

وایضاً در سورة العنكبوت میفرماید: ^(۱)

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

یعنی جدال مکنید و منازعه منمائید با اهل کتاب که یهود و نصاری اند! مگر بخصائلی که آن احسن و نیکوتر است مگر آنانی که ستم کردند یعنی اثبات ولد از برای خدا کردند و قائل بتثلیث شدند و افراط و تفریط در حق مسیح نمودند و بادین اسلام در مقام عنادند ^(۲) .

و در احتجاج الطبرسی :

وروی عن النبی (ص) انه قال : نحن المجادلون فی دین الله علی لسان

سبعین نبیاً (۳)

یعنی پیغمبر فرمودند ما ایم مجادله و مباحثه کنندگان در دین خدا بر زبان هفتاد پیغمبر! پس از این دو آیه و حدیث شریف و جواب و لا اقل استجاب مجادله و مباحثه با مخالفین و منکرین دین معلوم میشود خصوصاً در زمان ظهور بدعت و انتشار شبهات « چنانچه در این جزء زمان » .

و از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقولست و آنجناب از آباء و اجداد

(۱) سورة عنكبوت ۲۹ آیه ۴۵ .

(۲) امام باقر علیه السلام فرمود : ستم بر سه گونه است ... دو : ستمی که خدا نمی آمرزد

و آن شرك است . اصول کافی باب ظلم حدیث يك .

(۳) احتجاج مرحوم طبرسی ج ۱ : ص ۲ چاپ مرتضویه نجف .

خود از رسول ﷺ روایت نموده است :

قال: انه قال اشد من يتم اليتيم الذي انقطع عن امه و ابیه يتم یتیم انقطع عن امامه و لا يقدر علی الوصول الیه و لا یدری کیف حکمه فیما یتلی به من شرایع دینه الا فمن کان من شیعتنا عالماً بعلومنا و هذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم فی حجره الا فمن هداه و ارشده و علمه شریعتنا کان معنا فی الرفیع الاعلی (۱) .

حاصل مفاد بفارسی چنین میباشد : پیغمبر فرمودند شدیدتر از یتیمی که از مادر و پدر منقطع شده باشد یتیمی است که از امام خود منقطع شده باشد و قادر بر وصول بخدمت امام نباشد و نداند حکم امام چه چیز است در آنچیزی که مبتلا میشود از شرایع دینش ، آگاه باشید هر کسی از شیعیان ما عالم باشد بعلوم ما ، جاهل باشد بشریعت ما و منقطع از مشاهده و رؤیت ما یتیمیست در حجر خود . و هر کسی این جاهل را هدایت و ارشاد نماید و شریعت ما را تعلیمش کند در رفیع اعلی با امام محشور خواهد شد .

و غیر ذلك از احادیث صحیحه که در اوایل احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی رحمة الله علیه و همچنین مجلد چهارم بحار و سایر کتب تفاسیر شیعه و سننی است هر کسی خواسته باشد رجوع کند .

سرگذشت پر آشوب :

هدایت دوم : مؤلف این کتاب اباعن جد از عظمای قسسیین نصاری بود و ولادتش در کلیسای^(۲) ارومیه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسسیین و علما و معلمین نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده از آن جمله رأبی یوحنای بکیر و قسسیس یوحنای جان و رأبی عازو غیر ایشان از معلمین و معلمات فرقه پروتستنت و از معلمین فرقه کاتلک رأبی تالو

(۱) احتجاج مرحوم طبرسی ج ۱ : ص ۲ چاپ مرتضویه نجف .

(۲) نام قریه ایست در آذربایجان غربی و تفصیل آنرا در سرآغاز کتاب مطالعه فرمایید .

وقسیس کورکز و غیر ایشان از معلمین و معلمات و تارکات دنیا که در سن دوازده سالگی از تحصیل علم تورا و انجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ التحصیل و علماً بمرتبه قسیسیت رسیده و در اواخر ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و ضرب در بلدان (زیر پا گذاشتن ورد شدن) خدمت یکی از قسیسین عظام بلکه مطران و الآ مقام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتهار تمام در مراتب علم و زهد و تقوی در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک ازدور و نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت سؤالات دینی خود را از قسیس مزبور مینمودند و بمصاحبت سؤالات هدایای نفیسه بسیار از نقد و جنس از برای قسیس مذکور ارسال میداشتند ، میل و رغبت مینمودند در تبرک از او و قبولی او هدایای ایشانرا و از این جهت تشریف مینمودند و من اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشانرا از محضر او استفاده مینمودم و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت ، هر روز مجلس درس او قریب بچهارصد و یا پانصد نفر حضور بهم میرسانیدند و از بنات (دختران) کلیسا که تارکات دنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف (گوشه نشین برای عبادت) بودند جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام می نمودند و اینهارا باصطلاح نصاری « رباننا » میگویند .

ولیکن از میان جمیع تلامذه با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب خود را بحقیر سپرده بودند و استثناء نکرده بود مگر يك مفتاح خانه کوچکی را که بمنزله صندوق خانه بود و حقیر خیال مینمودم که آنجا خزانه اموال قسیس است و از این جهت با خود میگفتم قسیس از اهل دنیا است و پیش خود میگفتم **ترك الدنيا للدنيا**^(۱) و اظهار زهدش بجهت تحصیل زخاريف

(۱) بخاطر دنیا چشم از دنیا پوشیده است

(زینتهای ظاهری) دنیاست پس مدتی در ملازمت قسیس بنحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا اینکه سن حقیر به هفده و هجده رسید. در این بین روزی قسیس را عارضه‌ای رو داد و مریض شده و از مجلس درس تخلف نمود بحقیر گفت ای فرزند روحانی تلامذه را بگویی که من امروز حالت تدریس ندارم.

فارقلیطا :

حقیر از نزد قسیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم مینمایند بالمآل صحبت ایشان منتهی شد بمعنی لفظ **فارقلیطا** که یوحنا صاحب انجیل چهارم آمدن او را در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از جناب عیسی عليه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند : بعد از من فارقلیطا خواهد آمد (۱)(۲)

پس گفتگوی ایشان در این باب بزرگ و جدال ایشان بطول انجامید صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی علیحدّه داشت و بدون تحصیل فایده از این مسئله منصرف گردیده و متفرق گشتند، پس حقیر نیز نزد قسیس مراجعت نمودم قسیس گفت ای فرزند روحانی امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو میداشتند حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ فارقلیطا از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب شرح دادم از من پرسید که قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم مختار فلان مفسر و قاضی را اختیار کردم قسیس گفت تقصیر نکرده‌ای لیکن حق واقع خلاف همه این اقوالست، زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان بنحو حقیقت نمیدانند مگر راسخان در علم از آنها نیز اندک! پس حقیر خود را بقدم های شیخ مدرس انداخته و گفتم ای پدر روحانی تو از همه کس بهتر میدانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) وسی را دارم و کمال

(۱) انجیل یوحنا

(۲) تفسیر پارقلیطا در قسمت بشارتها (جلد پنجم) بطور تفصیل و مستدل خواهد آمد انشاء الله

تعصب و تدین را در نصرانیت دارم بجز در اوقات صلوة و وعظ تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم پس چه میشود اگر شما احسانی نمائید و معنی این اسم شریف را بیان فرمائید؟^۱ شیخ مدرّس بشدت گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی و الله تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف فائده بزرگ است و لیکن بمجرد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح من و تو را خواهند کشت مگر اینکه عهد نمائی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیرا که موجب صدمه کلی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند پس این حقیر قسم یاد نمودم که والله العلیّ العظیم بخدای قاهر، غالب، مهلك، مدرک، منتقم، و بحق انجیل و عیسی و مریم و بحق تمامی انبیاء و صلحا و بحق جمیع کتابهای منزله از جانب خدا و بحق قدّسین و قدّیسات من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد نه در حال حیات و نه بعد از ممات پس از اطمینان گفت: ای فرزند روحانی این اسم از اسماء مبارکه پیغمبر مسلمین میباشد یعنی بمعنی احمد و محمد است^(۱) پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذکر را بمن داد و گفت در

(۱) بشارتهای زیادی از ظهور پیغمبر اسلام در کتابهای عهدین بوده است و بتصریح قرآن مجید حضرت موسی و عیسی در تورات و انجیل از آمدن او خبر داده اند حتی باسم او هم تصریح شده است «عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا بسوی شما هستم به توراتی که پیش از من آمده گواهی میدهم و از آمدن پیغمبری که بعد از من خواهد آمد بشارت میدهم و اسم او احمد است (سوره صف ۵۱ آیه ۶)» .
و آنانکه از فرستاده ما پیغمبر امی پیروی می کنند و او را در تورا و انجیل نوشته می بینند . . . (اعراف ۷ آیه ۱۵۷) .

ایمان آوردن یهودیان و نصرانیان بی شمار در زمان خود پیغمبر اسلام و بعد از رحلتش دلیل روشنی است که در صدر اسلام از این بشارتها در کتابهای عهدین زیاد بوده است و گرنه ←

فلان سند و قرا بازکن فلان و فلان کتاب را نزد من بیاور حقیر چنین کردم و کتابها را نزد ایشان آوردم این دو کتاب بخط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت باقلم بر پوست نوشته شده بود و در کتابین مذکورین الفاظ فریقلیطوس و فریقلیطا بمعنی احمد و محمد ذکر شده بود^۱ بعد گفت ای فرزند روحانی بدانکه بعد از ظهور آن جناب قسیسین و مترجمین تمامی تفاسیر و کتب لغة و ترجمهها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویته و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیته تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف اختراع نمودند که آن معنی اصلاً و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست^۲ از سبک و ترتیب آیاتیکه در این انجیل موجوده حالیه است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم میگردد که و کالت و شفاعت و تعزیمی و تسلی منظور صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار^(۱) نیز منظور نبوده زیرا که جناب عیسی آمدن فارقلیطا را مشروط و مقید مینماید بر رفتن خود و میفرماید: تا من نروم فارقلیطا نخواهد آمد^(۲) زیرا که اجتماع دو نبی مستقل

→ کافی بود که بهود و نصاری به پیغمبر اسلام بگویند تو می گوئی موسی و عیسی با آمدن من بشارت داده اند و حال آنکه چنین مطلبی در تورات و انجیل بچشم نمی خورد^۱ در عوض اعتراف کرده دسته دسته اسلام آوردند. و بعدها آنرا تغییر داده اند و کتابهای آسمانی عهدین را دست خورده و تحریف یافته کرده و سخنان را از موقعیت خود تغییر می دهند. . (سوره مائده ۵ آیه ۱۶).

(۱) مقصود از آن: روز پنطیکاست معروفست که به عقیده مسیحیان در آن روز روح القدس بشدت هرچه تمامتر بمانند و زش بادی بحوار یون نازل شده و فارقلیطای موعود را هم بهمان روز تفسیر کرده اند اعمال رسولان باب ۲: ۱ - ۱۲ .

(۲) انجیل یوحنا باب ۱۶: ۷ .

صاحب شریعت عامه در زمان واحد جایز نیست! بخلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی و حواریون از برای آنجناب و حواریون نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول^(۳) را در باب سوّم از انجیل خود که

(۱) مقصود از انجیل اول همان انجیل متی است که در باب سوم داستان تعمید دادن یحیی تمام یهودیه و فریسیان و صدوقیان را نقل می کند و در آخر (آیه ۱۶) تعمید عیسی را بیان می کند و در آیه ۱۷ گوید: اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بروی می آید.

اما خود تعمید: یکی از آئین های هفتگانه مقدس کلیساست و از جمله فرایض بزرگ مسیحیت بشمار می آید و آن دو نوع غسل است:

۱ - تعمید اموات.

۲ - تعمید مقدس: که با تشریفات مخصوص از طرف کلیسا با حضور کشیش بزرگ و خواندن ادعیه خاص با آئیکه با اسم تثلیث الوده مقدس شده درباره کسی که میخواهد وارد جامعه کلیسا و مسیحیت بشود انجام می گیرد تا شخص تعمید یافته از نجاست و ناپاکی طهارت یابد و در خاتمه مراسم کلیسای پروتستان می گوید: خداوند گناهان ترا ببخشد:

ولی کلیسای کاتولیک گوید: گناهان ترا بخشیدم!

تعمید در عهد جدید بمانند ختنه در عهد عقبی نسبت شخص را با کلیسای مسیح معین می کند. بسیاری از مسیحیان معتقدند که تعمید اطفال مؤمنین واجب است و کاتولیک ها گویند: اگر طفلی قبل از تعمید بمیرد از سعادت اخروی محروم خواهد بود (تاریخ اصلاحات کلیسای ۶۰) و این عقیده با تصریح انجیل متی درباره بچه های تعمید نیافته تضاد دارد: «بچه های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من (عیسی) ایشانرا منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینهاست» (متی ۱۹: ۱۴).

نزاعی مزگانی در صفحه ۴۷ گوید: برای ورود بکلیسای حقیقی غسل تعمید کافی ←

میگوید همانکه عیسی علیه السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون آمد روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد متی باب سوم: ۱۶ و همچنین با بودن خود جناب عیسی روح از برای دوازده شاگرد^(۱) نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اول در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است: جناب عیسی در هنگامیکه دوازده شاگرد را بیلاذ اسرائیلیه میفرستاد ایشانرا بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی ورنجی قوت داد^(۲) مقصود از این قوه، قوه روحانیست نه قوه جسمانی زیرا که از قوه جسمانی اینکارها صورت نمی‌بندد! و قوه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است. و در آیه ۲۰ از باب مذکور جناب عیسی خطاب بدوازده شاگرد می‌فرماید: زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گویاست و مقصود از روح پدر شما همان روح القدس است و همچنین صاحب انجیل سیم^(۳) تصریح مینماید در باب

→ نیست بلکه غسل روح القدس لازم است

نصرا آنها برای تعمید در آب رود اردن ارزش بیشتری قائلند چون متی گوید: یحیی تعمید دهنده مسیح را در آنجا تعمید داد (متی ۳: ۱۵)

علامه نوری گوید: محققان عقیده دارند که مسیحیان این سنت را از آئین هند گرفته‌اند (اسلام و عقاید و آراء بشری ص ۴۶۴)

(۱) شاگردان دوازده گانه حضرت عیسی علیه السلام بعقیده مسیحیان عبارتند از: ۱- شمعون معروف به پطرس ۲- اندریاس برادر شمعون ۳- یعقوب پسر زبدي ۴- یوحنا برادر یعقوب ۵- فیلیپس ۶- برتولما ۷- توما ۸- متی معروف به باجگیر ۹- یعقوب پسر حلفی ۱۰- لبتی معروف به تدی ۱۱- شمعون قانوی ۱۲- یهودای اسخریوطی.

(۲) آیه اول باب دهم انجیل متی.

(۳) انجیل لوقا باب ۹: یک.

نهم از انجیل خود : پس دوازده شاگرد خود را طلبیده بایشان قدرت واقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود ۱ و همچنین در باب دهم صاحب انجیل سوّم گوید : «در باره آن هفتاد شاگردیکه جناب عیسی آنها را جفت جفت فرستاد» ایشان مؤید بروح القدس بودند و در آیه ۱۷ میفرماید : آن هفتاد نفر باخر می برگشتند و گفتند : ای خداوند، دیوها هم با اسم تو اطاعت ما میکنند ! پس نزول روح مشروط برفتن مسیح نبود اگر منظور و مقصود از فارقلیطا روح القدس بود اینکلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بودشان مرد حکیم نیست که بکلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه رسد بنبی صاحب الشان و رفیع المنزله مانند جناب عیسی، پس منظور و مقصودی از لفظ مذکور نیست مگر احمد و محمد (۱)

حقیر گفتم: شما در باب دین نصاری چه میگوئید؟ گفت ای فرزند روحانی دین نصاری منسوخست بسبب ظهور شرع شریف حضرت محمد ﷺ و این لفظ راسه مرتبه تکرار نمود من گفتم در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدامست گفت طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله منحصر است در متابعت محمد ﷺ! گفتم آیا متابعین آن جناب از اهل نجاتند؟ گفت : ای والله ای والله ای والله !!

چرا اسلام نمی پذیرید؟

پس گفتم مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سید الانام چه چیز است؟ و حال آنکه شما فضیلت دین اسلام را میدانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه النجاة و صراط مستقیم المؤدی الی الله میخوانید

گفت ای فرزند روحانی من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخورداری نکردیم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و در باطن من مسلمانم ولیکن بحسب ظاهر نمیتوانم این ریاست و بزرگی را ترك نمایم عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می بینی اگر فی الجمله میلی از من بدین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و برفرض اینکه از دست ایشان فراراً نجات یافتم سلاطین مسیحیّه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست بعنوان اینکه

(۱) تفسیر پارقلیطا در قسمت بشارتها (جلد پنجم) بطور تفصیل و مستدل خواهد آمد انشاء الله

خزاین کلیسا در دست منست خیانتی در آنها کرده‌ام و با چیزی از آنها برده‌ام و خورده‌ام و بخشیده‌ام مشکل میدانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم خواهند گفت خوشا بحالت جان خود را از آتش جهنم نجات داده ای بر مامنت مگذار زیرا که بدخول در دین حق و مذهب هدی خود را از عذاب خدا خلاص نموده‌ای! ای فرزند روحانی (خوشا بحالت) از برای من نان و آب نخواهد بود! پس این پیر مرد در میان مسلمانان که عالم بلغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه‌ها و ویرانه‌ها رخت از دنیا خواهم برد! خیلی کسانیرا بچشم خود دیده‌ام که رفته‌اند داخل دین اسلام گردیده‌اند و اهل اسلام از ایشان نگاه داری نکرده‌اند مرند گشته و از دین اسلام دو باره بدین خود مراجعت کرده‌اند و خسر الدنیا و الاخرة شده‌اند! منم از همین میترسم که طاقت شداید و مصائب دنیا را نداشته باشم آنوقت نه دنیا دارم و نه آخرت! و من بحمد الله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشم.

پس شیخ مدرس گریه کردند و حقیر هم گریستم بعد از گریه بسیار گفتم ای پدر روحانی آیا مرا امر میکنی که داخل دین اسلام بشوم؟ گفت اگر آخرت و نجات میخواهی البته باید دین حق را قبول نمائی و چون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیویته را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه تورا دعا میکنم در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الانامم و اغلب قسسین در باطن حالت مرا دارند مانند من بدبخت نمیتوانند ظاهراً دست از ریاست دنیویته بردارند و الا هیچ شك و شبهه نیست در اینکه امروز در روی زمین دین اسلام دین خدا است.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرس

شنیدم نور هدایت و محبت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ بطوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفهٔ مردار گردید ، محبت ریاست پنج روزهٔ دنیا و اقارب و وطن پاپیچم نشد از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرس را وداع کرده بالتماس شیخ مدرس مبلغی بعنوان هدیه بمن بخشیدند که مخارج سفر من باشد مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم .

پذیرش اسلام :

چیزی همراه نیاوردم مگر دوسه جلد کتاب هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترك نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلده ارومیه^(۱) شدم در همان شب رفتم درب خانهٔ حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور بعد از اینکه مستحضر شدند که مسلمان آمده‌ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمهٔ طیبه و ضروریات دین اسلام را بمن القاء و تعلیم نمایند و همه را بحقیر القاء و تعلیم نمودند و بخط سربانی نوشتم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا بکسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحیین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا اینکه وسواس نمایند ! بعد شبانه بحمام رفته غسل توبه از شرك و کفر نمودم بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمهٔ اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم .

الحمد لله الذی هدانا لهذا لو لا أن هدینا الله ما كنا لنهتدی (۲) .

(۱) شهرست در شمال غربی ایران : مرکز استان آذربایجان غربی است و اکنون آنرا رضایه خوانند ، در حدود ۱۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت دارد که ۰/۹۳ آن شیعه و ۰/۰۵ سنی و بقیه آن مسیحی و فرق دیگر هستند : اقتباس از جغرافیای ایران .

(۲) سپاس و ستایش خدایرا سزاست که ما را براه هدایت فرمود و اگر نبود راهنمایی او ما راه راست پیدا نمی کردیم .

خدا را بصد هزار زبان تشکر مینمایم که در کفر مردم ومشرک ومثلث^(۲) از دنیا نرفتم و بعد از شفا از مرض ختان (ختنه کردن) مشغول قرآن خواندن وتحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد بقصد تکمیل علوم وزیارت عازم عتبات عالیات گردیدم پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرام مدتی عمر خود را در تحصیل زیارت گذرانیدم وخدا را بعبادت حق در آن امکانه شریفه عبادت نمودم .

(۱) در قرن چهارم میلادی پس از آنکه «کنستانتین اول» امپراطور روم به آیین مسیحیت گروید ، آنرا مذهب رسمی امپراطوری گردانید وبه ترویجش همت گماشت ، در سال ۳۲۶ میلادی شورای مذهبی بزرگ از اسقفهای مسیحی در نیسه (Nicee) تشکیل داد تا اختلافات موجود وتفرقه عقاید مسیحیان (باتبادل نظر) به اتفاق در عقاید معینی مبدل شود ، در همین مجلس عیسی را بنحو قاطع بالوهیت و خدائی ارتقاء دادند ! ! و اصول عقاید مسیحی را در هشت ماده تصویب کردند که ماده دوم چنین است :

از ازل ، الوهیت از سه شخص تشکیل یافته است که عبارتند از : پدر و پسر و روح القدس و این سه یکی هستند و این عقیده را تثلیث «Trinity» نامند .

بیان اختلافاتی که در باب تثلیث بین دربار وانیکان ونسطوریها و یعقوبیها و ملکانیها و دیگر فرق مسیحی است از امکان پاورقی بیرون است فقط آنچه را که اکنون لازم است بطور اختصار از کتاب لسان الحق نقل می کنم :

تمام فرق بیست وهشتگانه مسیحیت روح را حیات خدا دانسته ومیکوینند : این روح با ملکی از ملائکه وعلم خدا باجسم عیسی یکی گردید اولی را روح القدس ودیگری را پسر و اصل مبدع را پدر نامیدند که هر سه باهم یکی وازهم جدا هستند بدین طریق تثلیث الوحده بوجود آمد .

موضوع تثلیث مسیحیت با اندک تفاوتی در میان مصریان وهندوان ورومیان وبودائیان وجود داشته است از جمله فیلون یهودی که پیش از میلاد مسیح متولد شده ودر ۵۴ میلادی کتابی را عرضه داده ودر آن فلسفه افلاطون را بامباحث تورات آمیخته است و در آن کتاب ←

سوانحیکه در ایام توقّف در کربلای معلّی و نجف اشرف و کلّظمین و سرّ من -
 رأی از برای این حقیر اتمّفاق افتاد گفتمی و نوشتنی نیست از آن جمله روز غدیر خم
 در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عالم ارواح و برزخ و آخرت در روز
 روشن از برای این حقیر منکشف شد ! ارواح مقدّسین و صلحاء از برای حقیر مجسم
 شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرّر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و حضرت صادق
علیه السلام و سایر ائمّه طاهرین را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدّسه ایشان استفاده و
 استفاضه نمودم ! از آنجمله بیست و شش مسئله در اصول و فروع از برای این حقیر
 مشکل شده بود و علماء در این مسائل بیاناتی نمیفرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از
 اضطراب بیرون بیاید کشف آنهارا از خدا خواستم و متوسّل بیاطن حضرت خاتم الانبیاء
 گردیدم تا اینکه شبی از شبها حضرت رسول با حضرت صادق علیه السلام به خواب من آمدند و کشف
 آن مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدعا نمودم حضرت رسول بحضرت صادق علیه السلام
 فرمودند: ای فرزند شما جواب بگوئید .

پس آن جناب مسائل را از برای حقیر کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریّه
 از برای این حقیر ثابت و محقق گردید و دلایل حقیقت این مذهب انشاء الله در باب
 هشتم از همین کتاب مذکور و مسطور خواهد شد .

→ نوعی تثلیث را معتقد شده می نویسد : خدا واحد و مجرد است و اول صادر از خداوند کلمه ،
 است . . . و روح صادر از کلمه روح عالم است ، و سپس فلوطین این عقیده را تکمیل کرده و
 با اقا نیم سه گانه جمع میان قول افلاطون و ارسطو و روایان کرده است و مصدر اولی را که
 افلاطون عنوان کرده خیر مطلق می نامد و عقل را که ارسطو مبدء کل وجود می داند فلوطین
 صادر اول و مصدر دوم شمرده و نفس را که روایان پروردگار عالم می دانستند فلوطین اقوم
 سوم قرار داده است و مسلماً این عقاید در مسیحیان تأثیر کرده و ظاهراً قسمتی از تثلیث را
 مسیحیان از تثلیث فیلون و فلوطین گرفته اند .

یقین است که این مذهب شریف اتصال دارد بحضرت خاتم الانبیاء و زکرمسائل منکشفه را بتوسط حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام در اینجا لازم ندانستم زیرا که خارج از عنوان این کتابست .

مجملاً « تشبیه » در لمعه سابعه از جلوه سادسه کتاب ظهور نور الانوار در بیان احوال پولس مقدس النصارى چنین عیان و بیان گشته است بعد از ورود او باورشلیم پولس ^(۱) بمجلس یعقوب درآمده و تمامی کشیشان حاضر شدند ، ایشان از آنچه بتوفیق

(۱) بمقیده مسیحیان پولس شاول در آغاز یهودی متعصب و دشمن تلخ مسیح بود و همیشه پیروان او را آزار می داد و خانه بخانه گشته مردان و زنان را بر کشیده بزندان می افکند اعمال رسولان (باب هشتم : ۳) . . .

روزی نزد رئیس کهنه آمد و از او نامه های بسوی کنایسی که در دمشق بود خواست تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد ایشانرا بند بر نهاده باورشلیم بیاورد در اثنای راه چون به نزدیک دمشق رسید ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و بزمین افتاده آوازی شنید که بدو گفت ای شاول شاول برای چه بر من جفا می کنی (باب ۹ : ۴) . . . پس پولس از زمین برخاسته چون چشمان خود را گشود هیچ کس را ندید و دستش را گرفته او را بدمشق بردند و سه روز نابینا بوده و چیزی نخورد و نیاشامید (باب ۹ : ۹) . . . بدین طریق هدایت یافت و در سال ۳۷۰ پیرو دین مسیح گردید و این سد بزرگ از سر راه پیشرفت مسیحیت برداشته شد ، او در شهر طرسوس (قلیقه) متولد گشت و همواره در راه علم و دانش ترقی نمود و در موقع مناسب پدرش او را باورشلیم فرستاد تا در خدمت غملائیل یا غملائیل که از مشاهیر علمای آن زمان بود تحصیلات خود را کامل نماید ، بنا بنوشته کتاب اعمال رسولان (باب ۱۸ : ۳ و باب ۲۰ : ۳۴) و رساله دوم تسالونیکیان (باب ۳ : ۸) تا سی سال از عمرش بگذشت و از محضر غملائیل فواید بسیار یافت ، به اذعان جامعه نصرانیت ارکان دین نصرانیت حاضر را پولس استوار ساخت و اساس تعلیم او بر اساس ایمان است و گوید : ایمان بمسیح بدون هیچگونه عملی برای نجات کافست و بسیاری از محرمان توراة از جمله گوشت خوک و میته را حلال کرد و ختنه را از پیروان کلیسا برداشت .

الهی در میان امتها بجا آورده بود باز گفت همه خانارا تعظیم و تکبیر کردند و گفتند ای برادر تو میدانی که چند هزار یهود نیز مؤمن شده همگی ایشان غیرت شریعت موسی هم دارند و در اینجا چنان شهرت یافته است که تو یهودیانرا از شریعت موسی منحرف میسازی همانا بمجرد شنیدن مژده آمدن تو جمع خواهند شد، اکنون صواب آنستکه این چهار تن را که نذر کرده اند برداری و ایشانرا بهیکل^(۱) برده خویشتن را ظاهر سازید تا بر مردم معلوم شود که تو حفظ شریعت موسی را نیکو مینمائی .

پولس سخن ایشانرا قبول کرد اما چون باتفاق آن چهار تن به هیکل اندر شدند ساعت یهودیان بروی تاخت کردند و گرفتار ساخته گفتند ای مردمان یهودیه اینست. آن شخصیکه در تخریب توریة میکوشد! و تمام شهر بجنبش درآمد. خواستند پولس را بقتل رسانند چون مین باشی لشکر رومانی که در اورشلیم مقیم بود از حال آگاهی یافت با فوجی آمده پولس را از دستهای ایشان بعنف (بزور) رهانید و اورا بدوزنجیر بسته بقلعه میبرد چون بدر قلعه رسیدند از مین باشی اذن سخن گفتن با جماعت خواست چون اذن داد برپله ایستاده بانگ برآورد: که ای برادران و پدران! من نیز یهودی هستم متولد شده در ترس^(۲) و تربیت یافته بخدمت آقای غملائیل^(۳) در همین شهر و همواره

(۱) هیکل: ذبحگاهی است در کنیسه که برای تقرب در آنجا سر می تراشند و قربانی کنند و مقصود از هیکل در بیشتر جاهای کتب مقدس و کتا بهای دیگر هیکل اورشلیم است که بر کوه موریبا بنا شده بود .

(۲) نام شهر یست در ترکیه معروف به «قیلیقیه» و از پایتخت های قدیمی است که در زمان خلافت هارون الرشید بدست لشکر اسلام فتح گردید .

(۳) غملائیل یا غملائیل نبیره هلیل از حاخام های معروف اورشلیم بود که مدت ۳۲ سال ریاست مجلس را به عهده داشت و پولس پیش اودرس خوانده است: قاموس کتاب المقدس نوشته جیمز هاکس صفحه ۶۳۸ .

در طریق الهی غیور میزیستم چنانکه امروز شما میزئید و عقوبت کردن اتباع عیسی ناصری را^(۱) صواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار بدمشق میرفتم ناگه در راه نور عیسی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هانفی صدا در داد که چرا بمن عقوبت مینمائی پس لاجرم روشنائی یافتم و از فرمان برداران مسیح شدم^(۲) انتهی بالفاظه .

بدانکه این احوال پولس در باب ۲۱ و ۲۲ از کتاب اعمال رسولان مرقوم شده

است .

تابش نور اسلام

خطاب پولس به یهودیها بود من در خطاب به نصرانیها میگویم :

ای برادران و پدران و دوستان و آشنایان من نیز نصرانی بودم متوکل شده در کلیسای ارومیه و تربیت یافته بخدمت قسّسین عظام در همین شهر و غیره و همواره در طریق تثلیث غیور میزیستم چنانکه امروز شما میزئید و عقوبت کردن اتباع احمد مکی مدنی را ثواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار در راه پروردگار میرفتم ناگهان در راه نور احمدی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هانف غیبی لاریبی مرا صدا در داد که چرا بمن بجهت قول به تثلیث وانکار من و شریعت من عقوبت مینمائی ! پس لاجرم روشنائی یافتم و بحمد لله از فر مان برداران

(۱) مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح در شهر ناصریه فلسطین زندگی کرده است

و او را ناصری می خوانند انجیل مرقس باب دهم : ۴۷ ، اعمال رسولان باب دوم : ۲۲ ،

باب بیست و شش : ۹ ، و باب بیست و دو : ۸ . عیسی را ناصری میدانند ، یوحنا باب نهم : ۱۹ گوید : و پپلاطس تقصیر نامه نوشته بر صلیب گذارد و نوشته این بود : عیسی ناصری پادشاه یهود !

(۲) تلخیص از اعمال رسولان باب بیست و یک : ۱۷ تا باب بیست و دو : ۱۰ .

احمد محمود گردیدم .

شما نیز ای برادران طریق حق^۱ و صدق را قبول نمائید ! و إلا مانند یهود خواهید بود که منکر مسیح اند ، و بدانند من هیچ غرضی در تحریر این کتاب مستطاب و تحمّل این مشقّت ندارم مگر اظهار حق و هدایت یافتن شما ها و مقصود من نه اینست که بی دلیل و برهان طریقه^۲ حالیه^۳ مسیحیه را باطل نمایم و شماها را بی سبب و جبهه بغضب و خشم بیاورم بلکه این حقیر خود را در حضور خدای عادل مقدّس مدیون میدانم که حق را ظاهر و روشن نمایم بهمانطوری که از برای من ظاهر و روشن گردیده است پس شما نیز طرفداری و غیرت را بکنار نهاده تعصّب و تقلید آباء و اجداد و حبّ وطن و دنیا داری ، ریاست پنج روزه مانع شما نشود و با قلب صاف بخدای قادر مطلق مناجات نمائید و مستدعی شوید که نور هدایت را بشماها نیز عنایت فرماید آنگاه در حالت تخلیه^۴ (ذهن از تعصّب) این کتاب مبارک را مطالعه نمائید تا تجلیه (روشنی دل) از برای شماها حاصل شود .

مطالب و تعلیمات قرآن مجید را با این تواریخ مفقود السند که مشتمل برسی هزار غلط بلکه یکصد و پنجاه هزار غلط « بنا بر قول بعضی از آباء » که مسمی بتوراة و انجیلند بایکدیگر مطابقه و مقابله نمائید و در آنحال از رحمت و اسعّه خدای متعال بشماها واضح و آشکار خواهد گشت هر چیزی که در این کتاب نوشته شده است در باره حقانیت قرآن و حضرت محمد رسول الملك المنان و بطلان احکام توراة و انجیل و منسوخیت و تحریف آنها ذکر نموده ایم بالکلّیه راست و حقیقت و مقصودی و منظور نداریم مگر ظهور حق^۵ .

مجملاً برویم بر سر مطلب : بعد از تکمیل و فراغت از تحصیل و اجازه از علمای اعلام و فقهای کرام بارومیّه مراجعت نموده مشغول امامت جماعت و تدریس و وعظ و تعلیم مسائل حقّه گردیدم و مجالس متعدّدی میان این حقیر و علماء و کشیشان و متابعان مسیح منعقد گردید . بحمدالله همرا محباب (جواب گفته شده) و ملزم (مغلوب)

نمودم و اشخاص بسیاری بسبب هدایت من داخل دین اسلام شدند که اگر تفصیل آنها برشته تحریر آید کتاب بزرگ علیحدہ میشود ، پس از آن بقصد زیارت حضرت ثامن الأئمه عازم ارض اقدس گردیدم (۵) .

هدایت سوم : اگر کلام در این کتاب مطلق باشد از کتابهای علمای پروتستنت منقول گردیده است و بطریق الزام وجدل نقل شده است ، پس اگر ناظر این کتاب بدین اسلام و مذهب اثناعشریه مخالفتی بیندیشک نکند ! وزمانیکه از کتب اهل اسلام نقل میکنیم غالباً مینمائیم که از کجا نقل شده است و سند را بیان می‌کنم مگر اینکه مشهور باشد میان مسلمین و مستغنی از ذکر باشد .



(۵) نویسنده محترم کتاب بقصد زیارت آستان قدس رضوی بمشهد مقدس مشرف شده است و در سر راه از شهرهای سلماس ، خوی ، ایروان و تفلیس دیدن کرده و در مراجعت در شهر تهران مقیم شده است ، و در این قسمت از کتاب فقط سفرنامه خود را بیان می‌کند ، چون مطلب علمی مربوط بموضوع کتاب در این قسمت عنوان نشده بود بجهت اختصار (در این چاپ) از آن قسمت صرف نظر شد ، هر کس بخواهد از این سفرنامه اطلاعی بدست آورد باصل نسخه و چاپهای قبلی رجوع کند .

احترام کتاب آسمانی و پیغمبر خدا

هدایت چهارم: اینکه اگر در موضعی از مواضع این کتاب لفظی از قلم صادر شود که موهم سوء ادب باشد بالنسبه بکتابی از کتابهای مسلم و مقبول در نزد اهل کتاب و یا بالنسبه به پیغمبری از پیغمبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پس ناظر کتاب نباید حمل بسوء اعتقاد حقیر نماید بالنسبه بکتاب الهیه و انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زیرا که اسائه ادب بالنسبه بکتابی از کتابهای خدا و یا بالنسبه به پیغمبری از پیغمبران علیهم السلام الملك المنان از اقبیح محذورات است در نزد این اقل^۱ احقر! بلکه در نزد جمیع علمای اهل اسلام!

لیکن چون در نزد این احقر ثابت نشده است نسبت این کتابهای مسلم مقبول در نزد اهل کتاب بانبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و الهامی بودنشان هم ثابت و محقق نگردیده است بلکه عکس آن در نزد این اقل^۱ ثابت و محقق و معلوم و مشخص است و اینکه انکار بعضی مضامین این کتب بر هر مسلمانی واجب و لازم است.

و ایضاً ثابت و محقق است که اختلافات و اغلاط و تناقضات و تحریفات^(۱) یقیناً در این کتابها واقع گردیده است پس در اینصورت البته این اقل^۱ احقر معذور خواهم بود در اینکه بگویم این کتابها الهامی نمیباشند.

و ایضاً معذورم در اینکه باشد انکار منکر شوم بعضی قصه‌ها^۱ که در این کتابها واقع گردیده است و این قصه‌ها را منزله من السماء ندانم یقیناً:

مانند اینکه جناب لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ شرب خمر نموده بادختران خود زنا کرد و از زنا با پدر حامله شد و دهر کدام پسری زاییدند و نسب بعضی از انبیاء بنی اسرائیل با آنها

(۱): تغییر دادن کلام از وضع اصلی خود.

منتهی میشود مانند جناب داود و سلیمان و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام کیف لا (۱) و حال آنکه اگر این قصه صحیح و از جانب خدا باشد لازم می آید که انبیاء ثلثه از اهل نجات نباشند بحکم توریة موجود فعلاً ازیرا که مونی و عمانی از اهل نجات نیست یقیناً شواهدمدعا در مواقع خود مذکور خواهد گردید انشاء الله .

و اینسکه داود عَلَيْهِ السَّلَام بازن اوریا زنا کرد و از زنا با او حامله شد و اشاره فرمود بامیر لشکر تدبیری که اوریا کشته شود پس او را بحمله کشت و در زن او تصرف نمود (۲) و

(۱) دختر بزرگ بکوچک گفت پدر ما پر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما در آید بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او هم بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد و واقع شد که روز دیگر بزرگ بکوچک گفت اینک دوش با پدرم هم خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و باوی هم خواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم ، آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد ، پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ پسری زائیده او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآب بیان است و کوچک نیز پسری بزاد او را ابن عمی نام نهاد وی تا بحال پدر بنی عمونست . آیه ۳۱ تا ۳۸ باب ۱۹ سفر پیدایش .

(۲) کتاب دوم سموئیل باب یازدهم آیه ۲ : و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه پادشاه کردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود ۳ پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود داود گفتند که آیا این بشمع دختر الیعام زن اوریا ی حتی نیست ۴ و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده داود با او همبستر شد و او از نجاست خود ظاهر شده بخانه خود برگشت ۵ و آن زن حامله شد و فرستاده داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم ۶ . . . و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته بدست اوریا فرستاد ۱۵ و در مکتوب باین مضمون نوشت که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقبش بروید تا زده شده بمیرد ←

جناب سلیمان عليه السلام از این زن متولد شد^(۱) بنا بر تحریر متنی در باب اول از انجیل خود. و اینکه هرون عليه السلام گوساله ساخت و مذبحی از برای او بنا نمودند پس هرون با بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و سجده از برای او نمودند و قربانیهای تقرب^۲ برای او ذبح فرمودند.

و اینکه سلیمان عليه السلام در آخر عمر باغواهی زوجات خود مرتد^۳ و بت پرست شد و

→ ۱۶ و چون یوآب شهر را محاصره کرد اوریارا در مکانیکه می دانست که مردان شجاع در آنجا می باشند گذاشت ۱۷ و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و اوربای حتی نیز بمرد ۱۸ ... و چون زن اوربا شنید که شوهرش اوربا مرده است برای شوهر خود ماتم گرفت ۲۷ و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده اوربا بخانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زائید اما کاریکه داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد .

(۱) انجیل متی باب اول آیه ۶ و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه سلیمان را از زن اوربا آورد ، کتاب دوم سموئیل باب ۱۲ و داود زن خود بتشیع را تسلی داد و نزد وی درآمد با او خوابید و او پسری زائیده اوربا سلیمان نام نهاد .

(۲) سفر خروج باب ۳۲ آیه يك تا ۹ : و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود قوم نزد هارون جمع شده ویرا گفتند برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمیدانیم اوربا چه شده است . هارون بدیشان گفت کوشوارهای طلارا که در کوش زنان و پسران و دختران شما است بیرون کرده نزد من بیاورید .

پس تمامی قوم کوشوارهای زرین را که در کوشهای ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته آنرا باقلم نقش کرد و از آن گوساله ریخته شده ساخت و ایشان گفتند ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که ترا از زمین مصر بیرون آوردند چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده گفت فردا عید یهوه میباشد و بامدادان برخاسته و قربانیهای سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و بجهت لعب برپا شدند و خداوند بموسی گفت روانه شده بزیر برو ←

بت‌ها را ستایش نمود و معبد‌ها در مقابل اورشلیم از برای آنها بنا فرمود و از کتب مقدسه اهل کتاب توبه آن جناب معلوم نمیشود بلکه از ظاهر کتابهای مقدسه ایشان معلوم و مشخص میشود که مرتد و مشرک و بت پرست از دنیا رفت^(۱) نعوذ بالله .
قال الله عزوجل ردا عليهم :

وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا : (۲)

→ زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده فاسد شده‌اند و بزودی از آن طریقیکه بدیشان امر فرموده‌ام انحراف ورزیده کوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته‌اند و نزد آن سجده کرده و قربانی گذرانیده و می‌گویند که ای اسرائیل این خدایان تو میباشند .
 (۱) کتاب اول پادشاهان باب یازدهم از آیه یک تا ۱۱ :

سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون زنان غریب بسیار را از موآبیان و عمونیان و رومیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت ۲ از امتهائیکه خداوند در باره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما بایشان در نیائید و ایشان بشما در نیایند مبادا دل‌شمارا به پیروی خدایان خود مایل گردانند .

سلیمان با اینها بمحبت ملصق شد ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه خدایش کامل نبود ۵ پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صیدونیان و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده مثل پدر خود داود خدا و قدر را پیروی کامل ننمود ۷ آنکاه سلیمان در کوهیکه روبروی اورشلیم است مکانی بلند بجهت کموش که رجس موآبیان است و بجهت مولک رجس بنی عمون بنا کرد ۸ همچنین بجهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانیها می‌گذرانیدند عمل نمود ۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آنجهت که داش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشت که دومرتبه بر او ظاهر شد ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید
 اما آنچه خداوند با او فرموده بود بجا نیاورد .

(۲) خداوند بزرگ دررد آنان فرماید : سلیمان کافر نشد بلکه شیاطین کفر ورزیدند

و اینکه نوح علیه السلام شرب خمر نمود و از شدت مستی منکشف العورة گردید. (۱)
 و اینکه اشعیا علیه السلام سه سال و نیم با امر خداوند در میان مردها و زنها باعورت
 منکشفه غلیظه راه میرفت مانند در اویش و مجانین (۲).
 و اینکه حزقیال پیغمبر علیه السلام سید و نود روز باید نان را به مدفوعات و
 قازورات انسانی واگر نه بمدفوعات حیوانی بخورد (۳).

(۱) سفر پیدایش باب ۱۹ : ۲۰ تا ۳۲ : و نوح بفلاحه زمین شروع کرد تا کستانی
 غرس نمود و شراب نوشید مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی
 پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد . . . و پس پس رفته و برهنگی پدر خود را
 پوشانیدند .

(۲) در آنوقت خداوند بواسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده گفت برو و پلاس را از کمر
 خود بکشا و نملین را از پای خود بیرون کن و او چنین کرده عریان و پا برهنه راه میرفت
 و خداوند گفت چنانکه بنده من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی
 در باره مصر و کوش باشد بهمان طور پادشاه اشور اسیران مصر و جلاء و طنان کوش را از جوانان
 و پیران عریان و پا برهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوائی مصر باشد کتاب اشعیا
 باب ۲ : ۱ - ۵ .

(۳) کتاب حزقیال نبی باب ۴ : ۹ . . یعنی سید و نود روز آنرا خواهی خورد . . .
 ۱۲ و قرصهای نان جو که میخوری آنها را بر سر کین انسان در نظر ایشان
 خواهی بخت ۱۳ - و خداوند فرمود بهمین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امتهائیکه
 من ایشان را بمیان آنها پراکنده می سازم خواهند خورد ۱۴ پس گفتم آما ی خداوند یهوه
 اینک جان من نجس نشده و از طفولیت خود تا بحال میته یا دریده شده را نخورده ام و خوراک
 نجس بدهانم نرفته است ۱۵ آنکاه بمن گفت بدانکه سر کین کاورا بعوض سر کین انسان
 بتودادم .

چنانکه می بینید در این آیات امر به خوردن سر کین انسان و گرنه سر کین گاو نشده
 بلکه دستور می دهد که نان جو را بآن بیز اما از اعتراض حزقیال باینکه جانم نجس نشده
 و از اینکه بنی اسرائیل هم باید نان نجس بخورند التصاق نان به سر کین فهمیده می شود چون
 نان با پخته شدن بحرارت سر کین نجس در شریعت عهدین نجس نمی شود .

و اینک هوشع نبی عليه السلام باید بزنی زانیه عاشق شود و او را تزویج نماید و اولادی از برای او از آن زن زانیه متولد بشود. (۱)

و اینک معجزه اول جناب عیسی عليه السلام این بوده که در عروسی قانای جلیل آب را مبدل بشراب نمود. (۲)

(۱) کتاب هوشع نبی باب اول : ۲ تا ۴ : خداوند به هوشع گفت برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند بر کشته سخت زناکار شده اند ۳ پس رفت و جوهر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شد و پسری برایش زائید .
و آیه يك از باب سوم همان کتاب : و خداوند مرا گفت بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه میباشد دوست بدار .

(۲) انجیل یوحنا باب دوم آیه ۱ تا ۱۳ : و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز بعروسی دعوت کردند ۳ و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند ۴ عیسی بوی گفت ای زن مرا با تو چه کار است ، ساعت من هنوز نرسیده است .

۵ مادرش بنوکران گفت هر چه بشما گوید بکنید ۶ و در آنجا شش قندسنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک کنجایش دو یا سه کیل داشت ۷ عیسی بدیشان گفت قندسنگها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند ۸ پس بدیشان گفت الان بردارید و نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند ۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجا است لیکن نوکرانیکه آبراکشیده بودند می دانستند ، رئیس مجلس داماد را مخاطب قرار داده بدو گفت ۱۰ هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی ۱۱ و این ابتدای معجزاتیست که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش باو ایمان آوردند .

و اینکه جناب عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شارب الخمر و باده پرست بود^(۱) و حال آنکه حرمت شراب و سایر مسکرات نیز بنا بر شهادت کتابهای مقدسه ایشان مسلم است^(۲) و شواهد این مدعا در فصل دوم از باب پنجم همین کتاب مذکور خواهد گردید «انشاء الله» و دور نیست در همین مقدمه نیز اشاره باین مطلب بشود.

و در صافی از جناب امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ :

(۱) انجیل متی باب یازدهم : ۱۸ و ۱۹ ، زیرا یحیی آمد نه میخورد و نه میآشامد میگویند دیو دارد ۱۹ پسر انسان (عیسی) آمد که میخورد و مینوشد میگویند اینک مردی پر خور و میکسار و دوست باجگیران و کناهکاران است .

و آیه ۲۹ باب بیست و شش همان انجیل : هر آینه بشما میگویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید .

انجیل مرقس باب چهارده : ۲۵ : هر آینه بشما میگویم بعد از این عصیر انکور نخورم .

انجیل لوقا باب هفتم : ۳۳ ، ۳۴ : زیرا که یحیی تمعید دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامد میگویند دیو است ۳۴ پسر انسان (عیسی) آمد که میخورد و میآشامد میگویند اینک مردیست پر خور و باده پرست و دوست باجگیران و کناهکاران .

(۲) کتاب امثال سلیمان نبی باب بیستم آیه ۱ : شراب استهزاه می کند و مسکرات عربده می آورد و هر که بآن فریفته شود حکیم نیست .

آیه ۲۹ تا ۳۵ باب بیست و سه امثال سلیمان نبی : وای از آن کیست و شقاوت از آن که و نزاعها از آن کدام ، و زاری از آن کیست و جراحتهای بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام ۳۰ آنانی را است که شرب مدام می نمایند ، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می شوند ۳۱ بشار نکاه مکن وقتی که سرخ فام است ، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می سازد ، و به لایمت فرو می رود ۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد کزید ، و مانند افعی نیش خواهد زد ۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید ، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود ۳۴ و مثل کسیکه در میان دریا می خوابد خواهد شد ، —

ما بعث الله نبياً الا وفي علم الله تعالى انه اذا اكمل له دينه كان فيه
تحریم الخمر ولم يزل الخمر حراماً الحديث (۱) .

واینکه جناب عیسی عليه السلام باز نه‌ای زانیه رفیق بود و ایشانرا دوست میداشت و محبت می نمود و ایشان نیز او را سفرأ و حضراً خدمت می نمودند ! مانند مریم و سوسن و غیر هم‌اکه مشهور و فاجور و زنا بوده‌اند بنا بر شهادت انجیل (۲) .

و اینکه کودکان امرد و بچه‌های بی ریش را دوست می‌داشت و در بغل او می‌خوابیدند (۳) مانند یوحنا‌ی مرید و غیره .

→ یا مانند کسیکه بر سر دکل کشتی می‌خسبد ۳۵ و خواهی گفت مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم ، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم ، پس کی بیدار خواهم شد .

کتاب اشعیا نبی باب پنجم آیه ۱۱ تا ۲۳ : وای بر آنانی که صبح زود بر می‌خیزند تا در پی مسکرات بروند ، و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشانرا کرم نماید ۲۲ و در بزم‌های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد ... وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند و بجهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند

(۱) خدای بزرگ هیچ پیغمبری را به رسالت برگزید مگر در علم خدائی هست که :
دین او کامل نمی‌شود مگر در آن حرمت شراب باشد و پیوسته شراب حرام بوده است .
تفسیر صافی ذیل آیه ۲۲۶ : سورة بقره .

(۲) انجیل لوقا هشتم : ۲ ، و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند و یونا زوجه حوزا ناظر هیرو دیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند . . .

(۳) انجیل یوحنا باب ۱۹ : ۲۶ ، باب ۲۰ : ۲ ، باب ۲۱ : ۷ و ۲۰ و ۲۴ :

یوحنا همان شاگردی بوده که مسیح او را دوست می‌داشت . آیه ۲۳ تا ۲۶ باب سیزدهم همان انجیل گوید : و یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود ۲۴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که برسد درباره که اینرا گفت ۲۵ پس او در ←

واینکه آن جناب عوض خلق ملعون شد^(۱) نعوذ بالله واینکه حواریین آن جناب را در دست یهود گذاشته فرار نمودند.^(۲)

واینکه شمعون پطرس رئیس الحواریین وصی^۳ بلا فصل، راتق و فاتق امور آسمانی وزمینی، مالک مقالید سموات و الارض بنا بر شهادت این انجیل سه مرتبه جناب عیسی را پیش از بانگ خروس انکار نمود و از آن جناب تبری^۴ کرد و لعنتش نمود.^(۳)

→ آغوش عیسی افتاده بدو گفت کدامست. و در باب بیست و یکم آیه ۲۰ گوید: پطرس ملتفت شده آنجا کردیکه عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید و همان بود که بر سینه وی وقت عشاء تکیه می زد.

(۱) رساله غلطیان باب سوم: ۱۳ مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعونست هر که بردار آویخته شود.

(۲) انجیل متی باب ۲۶ خلاصه از آیه ۳۸ تا ۴۷: حضرت عیسی در آنشب خیلی ناراحت و غمگین بود و بحواریون فرمود: نفس من از غایت الم مشرف بموت شده است در اینجا مانده بامن بیدار باشید.

پس حضرت عیسی رفت و مشغول نماز شد و دعا کرد بعد بر کشت حواریون را در خواب دید و گفت:

آیا همچنین نمی توانستید یکساعت بامن بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش قرار نگیرید. . . تا دفعه سوم فرمود: مابقی را بخوانید و استراحت کنید الحال ساعت رسیده است که پسر انسان بدست کناهکاران تسلیم شود.

(۳) انجیل متی باب ۲۶: ۶۹. اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت تو هم با عیسی جلیلی بودی ۷۰ او رو بروی همه انکار نموده گفت نمی دانم چه میگوئی ۷۱ و چون بدهلیز بیرون رفت کنیزی دیگر او را دیده بحاضرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است ۷۲ باز قسم خورد انکار نمود که این مرد را نمی شناسم ۷۳ بعد از چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته ←

و حال آنکه جناب عیسی فرمود: هر کس در نزد انسان مرا انکار نماید من منکر او خواهم بود در نزد خدا! و امثال ذلك از قبایح .

و همه این امور که مضامین کتب مقدسه اهل کتابست در جای خود مذکور و مسطور خواهد گردید بعون الله و توفیقه و تأییده سبحانه و تعالی! پس بر هر مسلمانی بخصوص شیعه اثناعشری واجب و لازمست حتماً که امثال این قصه ها را که در کتب عهد عتیق و جدید واقع گردیده است انکار نماید و بر ما نیز واجب و لازم است که بگوئیم این امور و امثال اینها غیر صحیح و باطل است یقیناً و باعتقاد راسخ و ثابت و جازم اعتقاد نمائیم که ساحت نبوت بری از امثال این امور قبیحه است بدون شبهه! چگونگی عقل عاقل تجویز می نماید که خداوند جلّت عظمتش شخصی را از اهل عالم منتخب نماید و او را محلّ و حی خود قرار بدهد و منصب رسالت و سفارت باو عطا فرماید و او را واسطه فیوضات میان خود و خلق خود قرار بدهد و او را امر نماید که بندگان مرا از امثال این امور قبیحه نهی بفرماید و ایشانرا بسوی حیوة جاودانی دعوت کن معرفت و محبت مرا در قلب ایشان جای ده! و خود آن شخص بیاید با امثال این امور و اعمال قبیحه مرتکب شود که امثال آنها از هیچ ارذلی از اراذل (فرومایگان) دنیا شنیده نشده است قال الله عزّوجلّ فی کتابه المبین: (۱)

أَنَا مَرْوَنَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَسْتَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلَوِّزُونَ الْكِبَابَ فَلَا تَعْقِلُونَ

→ توهم از اینها هستی زیرا که اهیجه تو بر تو دلالت می نماید ۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی شناسم و در ساعت خروس بانك زد ۷۵ آنکاه بطرس سخن عیسی را بیاد آورد که گفته بود قبل از بانك زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد . و در آیه ۲۳ از باب شانزده : اما او بر کشت بطرس را گفت دور شو از من ای شیطان که باعث لغزش من میباشی .

(۱) مردم را بسوی نیکی می خوانید و خودتان را فراموش می کنید و شما کتاب را

می خوانید و درباره اش نمی اندیشید . سوره بقره : ۴۴ .

بلکه می‌خواهم عرض کنم از روی تجربه صادقانه صریحاً معلوم و محقق گردیده که هر عالم و مجتهد و واعظ و کشیش و قسیمی اگر خودش مرتکب اعمال قبیحه باشد کلمات او در قلوب مؤثر نخواهد شد یقیناً!

پس با عدم اشتراط عصمت در انبیاء و رسل ثمره بعثت منتفی و ارسال رسل و انزال کتب لغو و بی‌فایده خواهد بود و نسبت فعل لغو بخدا در مرتبای درجه قباح است! پس قول بعصمت انبیاء متعین است.

و همچنین در علماء و واعظین اگر عدالت نباشد و مرتکب بعض امور قبیحه بشوند و عظامشان هباء منشوراً خواهد بود، تکمیل نفس در قوه علمیه مقدم بر تکمیل غیر است یقیناً! چه قدر خوب فرموده اند جناب مسیح: اگر کوری عصا کش کور دیگر شود هر دو بچاه می‌افتند! بدیهی است: خفته را خفته کی کند بیدار.

این مسئله مرکز جمیع اذهان سلیمه می‌باشد و محتاج باقائه برهان نخواهد بود و اگر براهین می‌خواهی بزودی در وقت فرصت براهین مسئله را ذکر خواهیم نمود. و همچنین معذورم که غلط را غلط بگویم! پس مناسب حال علمای پروتستنت نیست که از این حقیر شکوه و شکایت نمایند چنانچه در مجلس مناظره شکایت مینمودند که چرا غلط را غلط می‌گوئی آیا خودشان نمی‌بینند و ملاحظه احوال خود نمی‌کنند که چگونه از حد خود تجاوز نموده لیلان و نهاراً، تحریراً و تقریراً، سفرراً و حضرراً مشغول طعن و جرح بر دین اسلام هستند و پیغمبر و الامام و ائمه هدی علیهم السلام و قرآن و احادیث و همچنین بر علمای اعلام از اهل اسلام! چنانچه مخفی نیست بر کسانی که رسایل ایشان را تتبع نموده باشند چگونه الفاظ نامالایم از قلم و دهان ایشان صادر میشود! لیکن انسان عیب خود را نمی‌بیند اگر چه بزرگ باشد و عیب دیگران را می‌بیند اگر چه کوچک باشد مگر کسیکه خدا چشم بصیرت او را گشوده باشد آنچه خوب فرمود جناب مسیح عليه السلام بنا بر روایت متنی در باب هفتم از انجیل خود:

وَقَمُودِي بِخَزِيوَتِ كَلَّةِ بَعَايِنْدِ اَخُونُوخِ وَ قَارِيَتِ بَعَايِنُوخِ لَوِيَتِ

باخوری الخ .

معنی بفارسی چنین میباشد :

و چونست که خس را در چشم برادر خود می بینی و شه تیریکه در دیده خود داری نمی یابی * و چونست که برادر خود را میکوئی که مرا رخصتی ده تا خس را از چشم تو بیرون کنم و حال آنکه در دیده تو شه تیر است * ای ریاکار مزور اول شه تیر را از چشم خود بیرون کن آنکاه بکمال بینائی آن خسیکه در چشم برادر تست توانی بیرون آورد انتهی .

چه کنم و چگونه سخن بگویم :

هدایت پنجم : بساهست کلمه‌ای از شخص صادر میشود که بر مخالف سنگینی مینماید آیا نمی بینی که جناب مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه فریسیان و کاتبان ^(۱) را که از اشراف و اعیان یهودند باین الفاظ خطاب مینماید .

* وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را بر روی مردم می بندید زیرا خود داخل آن نمیشوید و داخل شوندگان را

(۱) فریسیان (عزلت نشینان) گروهی از یهودیان هستند تا زمان حضرت مسیح بوده اند و از اصل وریشه آنان اطلاع کافی در دست نیست بجز اینکه گویند : فریسیان خلفا و جانشینان فرقه خسدیه (مقدسین) از مکاتبان بوده اند و در رأس قومی از یهود مدتی با هرودیس رومانی جنگیدند و عاقبت شکست خوردند و بعد از ظهور مسیح ریاست فرقه ضد رومانیان را بهمه گرفتند و پیشوای دینی نیز بحساب می آمدند و بامور ظاهری بیش از معنویات اهمیت می دادند اینستکه مورد لعن مسیح قرار گرفتند .

کاتبان : دارای منصب عالی دربار گاه داود و سلیمان رهبران یهودی بوده اند علاوه بر مقام وقایع نگاری مشیر رهبران نیز بوده اند و در تغییرات هیكل نیز مداخله می کردند اقتباس از قاموس المقدس : فریسی و کاتب .

از دخول مانع میشود * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که خانه بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طول میکنید از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که بر^۲ و بحر (خشکی و دریا) را میگردید تا هریدی پیدا کنید * وای بر شما ای ره نمایان کور ای جهال و کوران * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبدوزیره را عشر میدهد^(۱) و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمانرا ترک کرده اید * ای راه نمایان کور که پشه را صاف می کنید و شتر را فرو می برید * وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زانرو که بیرون پیاله و بشقا برا پاك می نمائید * ای فریسی کور وای بر شما ای کاتبان که چون قبور سفید شده میباشید * فریسیان ریاکار که ای ماران واقعی زادگان چکونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد (۲) .

وقبایح ایشان را حضرت عیسی علیه السلام اینقدر ظاهر کرد علی رؤس الاشهاد تا اینکه بعضی از ایشان شکایت کرده و گفتند که تو ما را فحش میدهی چنانچه در باب ۲۳ از

(۱) نعناع گیاهی است از دولپه‌ئیهای پیوسته و جزء سبزیهای خوراکی است و برای خوشبو کردن خوراک نیز بکار میرود و دارای خاصیت داروئی است .

شبد یا ثبت : گیاهی است از تیره پروانه داران و جزو گیاهان مرغوب مرتع میباشد و حدود ۱۵۰ نوع از آن شناخته شده .

زیره : گیاهی است از تیره چتریان در مصر و سواحل نیل می‌روید . در مذهب یهود ۱۰٪ آنرا بمانند زکوة اسلامی می‌پردازند .

(۲) خلاصه‌ای از آیه ۱۳ تا ۳۴ باب ۲۳ انجیل منی .

انجیل متی و باب ۱۱ از انجیل لوقا مر قوم و مسطور گشته است .
و اهل کنعان^(۱) چون کافر بودند لفظ سگان را برایشان اطلاق فرمود چنانچه
در باب ۱۵ از انجیل متی رقم شده است و جناب یحیی^(۲) که اعظم انبیای بنی اسرائیل
است .

بنابر شهادت خود جناب مسیح صلی الله علیه و آله فرسیان و صدوقیان^(۳) را باین نحو خطاب
مینماید :

ای افعی زادگان که شما را اعلام کرد که از قضای آینده بگریزید ؟ چنانچه
در باب سوم از انجیل متی مسطور گشته است .

پس در صورتیکه از جناب یحوی و عیسی صلی الله علیه و آله در مقام مناظره و مشاجره و
منازعه و امر بمعروف و نهی از منکر امثال این کلمات صادر شده باشد از علمای
ظاهر^{یه} به بطریق اولی در مقام مجادله و مشاجره و مناظره امثال این کلمات بلکه مافوق
اینها بمقتضای بشریت صادر و ظاهر خواهد گشت آیا نمی بینی که مقتدای فرقه
پروتستنت و رئیس المصلحین جناب لوطر^(۴) در حق مقتدای مسیحین عهد خود جناب
پاپ^(۵) که معاصر لوطر بود و هکذا در حق سلطان اعظم هنری هشتم پادشاه لندن بعضی
از اقوال او بطریق ترجمه از صفحه ۲۷۷ از مجلد ۹ از کاتلک هرلد نقل می شود و صاحب

(۱) اهل کنعان اولاد حام چهلمین فرزند یعقوب هستند که در شرق دریای متوسط مسکن

گزیدند قاموس مقدس صفحه ۷۴۰ .

(۲) یحیی پسر زکریا بنام اہلبیای موعود شش ماه قبل از مسیح منولد شده است اوست
که بعقیده مسیحیان تمام قوم یهود و خود حضرت عیسی را تعمیم داد قاموس مقدس صفحه ۹۴۵
(۳) صدوقیان طایفه ای از یهودند که در عهد جدید مذمت شده اند و شاید به صادق
رئیس کهنه منتسب هستند و جز اسفار خمسه چیزهای دیگر را قبول ندارند قاموس مقدس
صفحه ۵۵۲ .

(۴) لوطر مؤسس فرقه پروتستانت است بص ۴۹ رجوع شود .

(۵) لئون دهم .

کتاب مدعی است که این اقوال را از مجلد دوم و هفتم از مجلات هفتگانه کتاب رئیس المصلحین نقل نموده است! پس جناب رئیس ممدوح در صفحه ۲۷۴ از مجلد هفتم المطبوع سنه ۱۵۵۸ در حق پاپ اعظم باین نحو رقم نموده است:

من اوّل کسی هستم که خدا او را طلب نموده و خواسته است از برای اظهار اشیائی که موعظه میشود بآنها در میان شماها و من میدانم که کلام الله المقدّس در میان شماها بمشی سست مشی مینماید! ای بواس کوچک من (مؤلف گوید اضافه پولس بسوی ضمیر متکلم از برای استهزاست) خود را حفظ کن از افتادن یا حماری! خود را حفظ کن ای خر من پاپ! پیش نیا ای خر کوچک من شاید بیفتی و پایت بشکنند! زیرا که هوا در امسال بسیار بد است و برف نیز دسومت دارد که قدمها در او لغزش میکند پس اگر افتادی مردم بتو استهز آء مینمایند! و از من دور شوید ای اشرار لایابالی، احقها ذلیلها خرها شما خیال میکنید و خودتان را افضل از خرمیدانید تو ای پاپ خری! بلکه ای خراحق همیشه در خریّت خواهی ماند انتهی.

بعد در صفحه ۴۷۴ از مجلد مسطور باین نحو رقم نموده است: هر گاه من حاکم باشم هر آینه حکم خواهم کرد که اشرار پاپ و متعلقین او را کتف به بندند پس از آن در استیا^(۱) که در سه میل از روم واقع گردیده است غرق نمایند و در آنجا يك گودال بزرگی (یعنی دریا) است زیرا که تمام خوبست از برای پاپ و جمیع متعلقین او از جمیع امراض و ضعف، و من قول میدهم بلکه مسیح را کفیل میدهم بر اینکه هر گاه من ایشان را غرق نمایم با ملایمت و نرمی تا نیم ساعت از جمیع امراض شفا یابند انتهی.

و بعد در صفحه ۴۵۱ از مجلد مذکور گفته است بدرستی که پاپ و معتقدین او زمره اشرار و مفسدین و خدا عین (حیله گران) و کاذبین (دروغگویان) و کتیف

(۱) استیا: بروزن افترا کوهی است از کوههای بین هرات و غزنه فرهنگ فارسی دکتر معین جلد پنجم: استیا

(نہان خانہ) اشارند کہ پر از اعظم شیاطین جہنم است و خود پاپ ہم مملو است بحیثی کہ از آب دهن او نیز شیاطین بیرون می آیند انتہی .

و در صفحہ ۱۰۹ از مجلد دوم المطبوع سنہ ۱۵۶۲ گفته است : او^{لا} گفته ام کہ بعض مسائل جانہس^(۱) مسائل انجیلیہ است والآن از این قول برمیگردم و گویم بعضی مسائل او انجیلیہ نیست بلکہ ہمہ مسائل او انجیلیہ هستند کہ دجال و حواریین او در مجلس کونستس آنها را رد نموده اند وای نایب مقدس از برای خدا مشافہہ بتو میگویم : کہ جمیع مسائل جانہس کہ مردود شدہ اند واجب التسلیمند و ہر مسئلہ از مسائل تو شیطانیہ و کفریہ است ! فلذلک مسائل مردودہ جانہس را تسلیم و قبول مینمائیم واستعد بتأییدها بفضل اللہ .

مؤلف کتاب گوید : از جملہ مسائل جانہس این بود کہ سلطان ویا قسّیس زمانی کہ مرتکب کبیرہای از کبایر بشوند از سلطنت و قسّیسیت معزولند و پس از آن سلطان و کشیش نیستند و چون جمیع مسائل جانہس مسلم و مقبولند در نزد جناب رئیس این مسئلہ نیز مسلم و مقبول خواهد بود بالضرورہ از برا کہ جناب رئیس استثناء نکرد بلکہ گفت جمیع مسائل او مقبول و موافق انجیلند ! فعلیہذا هیچکس از تابعین این رئیس اہلیت از برای سلطنت و قسّیسیت ندارد ! پس پروتستنتها نباید سلطان و قسّیس داشته

(۱) جان ہوس John Hus .

استاد فلسفہ دانشگاہ پراگ بود و تحت تأثیر عقاید ویکلیف (Wyckliffe) با عقاید کاتولیک مخالفت نمود پاپ اورا طرد و تکفیر کرد با تقاضای ہوس شورای کلیسا در شہر کنستانس سویس تشکیل شد و او در میان استقبال بی نظیر وارد آن شہر شد و لکن شورا فرصت نداد کہ وی توضیحی بدهد بدون محاکمہ اورا زندانی کرد و پس از یکسال دستور داد نخست کتا بہای او و سپس خود اورا در ملاء عام سوزانند و خاکسترش را در روی رودخانہ « راین » پاشیدند . (تاریخ اصلاحات کلیسا ص ۸۵ بعد) و او عقاید خاصی مرکب از گفته های ویکلیف و دستورات کلیسای کاتولیک دارد و قسمتی از عقاید پروتستانت از او گرفته شدہ است .

باشند زیرا که در میان آنها کسی نیست که کبیره‌ای از کبایر از اوصاف نشود .
و العجب کل العجب که عصمت شرط نبوت نیست و انبیاء معصوم نیستند در نزد این رئیس ! اما عصمت را شرط مینماید از برای سلطان و قسّیس لعل^۱ منصب نبوت در نزد این رئیس کمتر از منصب قسّیسیت و سلطنت ظاهر^۲ به است .
 و اما الفاظ رئیس مذکور در «حق» سلطان اعظم هنری هشتم اینهاست که در صفحه ۲۷۷ از مجلد هفتم المطبوع سنه ۱۵۵۸ گفته است :
 اوّل : هیچ شگّی نیست در اینکه لوطر میترسد از زمانی که بذل نمود سلطان اینقدر از ربق خود را در کذب و لغو .

دوم : من تکلم می‌کنم با دیوث (بی غیرت) دروغگو و چون بجهت حمقیکه دارد مراعات نمود منصب سلطنت خود را پس من چرا کذب او را در حلقوم او رد^۳ نکنم .

سوم : ای حوض خشبی جاهل ! تو دروغ می‌گوئی سلطان احمق و سارق (دزد) کفن هستی .

چهارم : این سلطان احمق مصر^۴ (با فشاری کننده) لغومی نماید .
 این بود بعضی از الفاظ این رئیس در حق فرقه کاتلک^(۱) از پاپ و معتقدین او .
بنیان راستی و درستی :

حال بعض الفاظ کاتلکیها را در حق سایر ارباب مذاهب از متابعان جناب مسیح

(۱) در سال ۱۶۰ میلادی که چند کلیسا در نقاطی از روم و یونان و اماکن دیگر تأسیس شد به نخستین کلیسای روم که زیر ریاست عالیّه قرار داشت عنوان کاتولیک (از اصل کاتولیکوس «Katholikos» یونانی بمعنای عمومی مشتق است) داده شد تا کلیساهای تازه تأسیس مسیحیان شعبه آن گردد ، ولی رؤسای کلیساهای تازه که خود نیز از رهبران مذهبی و صاحب نظر و اهل تحقیق بودند با قسمتی از عقاید و آراء رهبر کلیسای کاتولیک مخالفت کردند تا تفرقه ←

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از رئیس و مرئوس نقل می کنیم: «در کتاب صلوة کاتولیکها المطبوع سنه ۱۸۹۳ که ثانی الحال در مطبع ولیم رو کولین در شهر لیسک^(۱) از مالک نمسه بطبع رسیده است» بعد از اینکه شرایطی از برای مذهب صحیح قرار میدهند از صفحه ۵۱۲ تا ۵۱۷ کتاب مزبور چنین گوید: و الآن این چهار علامت را که علائم جماعت و کلیسای صادقیه مسیحیه است مطابقه و مقابله کنیم از روی حقیقت و حقاقت بدون طرف و جانب داری با مذاهبی که در میان امت مسیح پیدا و یافت می شوند در نزد اهل هر مذهبی پیدا شوند این چهار علامت^(۲) اهل آن مذهب اهل و جماعت خدای حنی و ستون و بنیان صداقتند و بس

→ مذاهب ایجاد شد و کاتولیک خود نیز فرقه خاصی در مقابل فرقه های دیگر گردید که امروزه در حدود ۴۰۰ میلیون نفر از آن پیروی می کنند!

روحانیون فرقه کاتولیک معتقدند که مؤسس اصلی کلیسای آنان حضرت مسیح بوده و بعدها هم پطرس جانشین آن شده و اکنون هم پاپ را نماینده خاص مسیح و رهبر تمام مسیحیان جهان می دانند.

اساس کلیسای کاتولیک از سال ۴۳۴ بیغد عبارتست از: عمومیت و قدمت و الفت و اتحاد، پاپها که نخست بمقام نمایندگی مسیح قانع بودند کم کم برجاه طلبی خود افزودند و بمقامات آسمانی و مافوق بشری ارتقاء یافتند بدین طریق راه بشر پرستی و التجاء بدرگاه اولیای مسیحی در کلیسا رواج یافت و کلیساها از تصاویر و مجسمه های گوناگون انباشته شد و برای نیایش بدرگاه هر یک مناسک خاص ترتیب دادند.

در مقام بلندپروازی رهبران کلیسا آئین مقدس هفتگانه (۱) - تعمید، ۲ - تأیید، ۳ - عشاء ربانی، ۴ - اعتراف گناه به کشش ۵ - آخرین تدهین (تشریفات محتضر)، ۶ - دستگذاری (ورود بکلیسا) ۷ - ازدواج (چنان ترتیب داده شد که اصل اعتراف و بخشش گناه و فروش مغفرت نامه از آن دیگریها مهمتر بحساب آمد. اقتباس از اسلام و آراء بشری، قاموس مقدس و المنجد و تاریخ اصلاحات کلیسا.

(۱) لایپزیک «Leipzig» از شهرهای اطریش.

(۲) اتصال بجوار یون (قدمت) کاتولیکیت (عمومیت) رئیس مطاع (الفت) و اتحاد کلیسا.

و خواهش میکنیم از جمیع ملت‌نهایی که مذهب کاتولک را ندارند خاطر ایشان از ما گرفته نشود زیرا که مقصود و منظور ما ایراد عیب و خجالت دادن ایشان نیست بلکه منظور و مقصود ظهور حق و جلال خداست و نجات دادن جانهای خود ماست که عزیز ترین اشیاء است در نزد ما .

اول نسطوریها :

حال ملاحظه کنیم مذهب نسطوری‌ها را ^(۱) که برادر های ما هستند این چهار علامت را که «علامت مذهب صحیحند» دارند یا نه؟! پر واضح است انکارش از جمله متمنعاست (که این نشانه‌ها در نسطوری‌ها باشد) چون مذهب نسطوری‌ها نه اتصال بحوار^۲ بین دارد و نه مشارکت با مقدسین که از علائم مقبولیت است .
و اما اتصال بحوار^۲ بین ندارد زیرا که نسطور که امام و پیشوای این مذهبست چهار صد سال بعد از مسیح و حوار^۲ بین برخاست و این مذهب را اختراع کرد و دوست نفر خلیفه و مطراپولیت و پاتریرک^(۲) باو کلای حضرت پاپ مارقیلسطینوس در سنه ۴۳۱ مسیحی خود نسطور و تعلیم او را تکفیر نموده شخص او و تعلیم او را خارجی دانسته و او را از منصب خود معزول و مرتدش شمردند . پس چهار صد سال قبل از آمدن نسطور کلیسای مسیح بود و نسطور در روی زمین نبود . نسطوریها کاتولکیت ندارند

(۱) نسطوریها : پیروان نسطوریوس « Nestorius » هستند و امروز به آشوریها

معروفند : مسیح را مرکب از دو جنبه لاهوتی و ناسوتی می‌دانند و این دو جنبه را از هم جدا و دارای اراده مستقل می‌دانند و درباره تثلث که آیا عیسی بشری بود و خدا شد یا خدایی بود بصورت بشر جلوه‌گری کرد بحث مفصلی دارند که از فرصت پاورقی بیرون است و این عقیده بسال ۴۳۱ میلادی در شورای افسس از طرف اسقفهای نماینده پاپ رد و کفر شناخته شده .
اقتباس از تاریخ کلیسای قدیم نوشته میلر چاپ لیپسیک آلمان صفحه ۲۹۸ .

(۲) مطراپولیت « Metropoliat » و پاتریرک « Pateriarch » از مقامات

روحانی و کلیسایی است که ریاست منطقه‌ای را به عهده می‌گیرد .

«یعنی مشارکت مقدّسان و عمومیت» بجز در میان سوریه در هیچ جا و در میان هیچ ملت یکنفر نسطوری پیدا نمی‌شود^(۱) و حال آنکه یکهزار و پانصد ملیون نفوس در دنیا داریم تمامی نسطوری‌ها پنجاه هزار و یا هفتاد هزار نفوس اند و چون این دو علامت عمده در میان این مذهب پیدا نمی‌شود اهل این مذهب از اهل ضلالت و کفر و خارجی هستند! بنا بر فرمایش خود مسیح که فرمود: اگر (برادر تو) کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باج گیر باشد (متی باب ۱۸: ۱۷).

دوم آرامنه و یعقوبیه :

مذهب آرامنه و یعقوبیه^(۲) اتصال و کاتلکیت ندارند. اما اتصال بحوار یون زیرا که چون او تکلی و دَیوسوقرُوس که امام و پیشوای ملت هستند چهار صد سال بعد از حوار یون بر خاستند و تأسیس مذهب نمودند بدعت و ضلالت آوردند و بحکم ششصد و سی خلیفه و مطر اپولیت و پاطریرک باوکلائی مارلثون اول پاپ روم درسنهدوس کلفیدونه (قد یکوی) در سنه ۴۵۱ مسیحی کافر شدند و از ملت خارج گشتند پس

(۱) میلر (در صفحه ۲۹۸ تاریخ قدیم کلیسای ایران و روم) گوید: کلیسای ایران

نسطوری بود!

(۲) یعقوبیه پیروان ژاکوب بارادیوس (Jacob) که بیشتر در شام پیدا می‌شوند و بالوهیت عیسی بن مریم معتقدند و میگویند که بگوشت و خون مبدل شده و بصورت عیسی نمایان گشته است و مسیح را خدا میدانند بعضی گویند لاهوت بناسوت ظاهر شده هم چنانکه ملک بصورت انسان ظاهر می‌شود اقتباس از اسلام و عقاید بشری و ملل و نحل شهرستانی.

بقیه فرقه‌هایی که اسم برده شده مذهب مستقلی نیستند و فرق روشنی با فرقه‌های معروف

ندارند بلکه قبیله‌ای هستند که بصورت شعبه مذهبی جلوه‌گری می‌کنند.

چهار صد و بیست سال پیش از ایشان کلیسای مسیح بود اوتگی و دیوسو قروس اسمشان در روی زمین نبود . و مذهب آرامنه و یعقوبیه کاتلکیت نیز ندارند : مذهب آرامنه در میان ارمنی ها پیدا می شود و بس و يك ملت بسیار کوچکی هستند و مذهب یعقوبیه در میان سریانی ها پیدا می شود که از جمیع ملت های دنیا کوچکتر و کمترند و قبطلیها که از شاگرد های دیوسو قروسند « نیز در مصر و حبشه اند در جاهای دیگر از دنیا پیدا نمی شوند .

سوم كركها

مذهب خور و منائی ها که الآن كرك گفته می شوند اتصال و کاتلکیت ندارند اما اتصال بحوارین زیرا که پتیوس که خور و منائی ها را از جماعت رومی ها سوا کرد و تفرقه در میان ایشان انداخت و شق عا نمود هشتصد سال بعد از مسیح و حوارین بر خاسته و این پیشوا پتیوس مرد خواجه بود در خانه سلطان عصر خود من غیر حق ما را غانطیوس پاطريرك اسلامبول را اخراج نمود و کرسی او را ضبط نمود و بحکم سیمصد و هشتاد و سه خلیفه و مطرا بولیت و پاطريرك با وکلای مارنقیلیوس اول پاپ روم در سه پندس عامه چهارم اسلامبول در سنه ۸۶۹ تکفیر شده و از منصب خود معزول گشته و خارجی خوانده شد هشتصد سال پیش از او کلیسای مسیح بود و اسم پتیوس در روی زمین نبود پس مذهب پتیوس نه اتحاد کلیسا دارد و نه تقدس ، نه اتصال بشاگردهای مسیح و نه کاتلکیت .

اما اتحاد کلیسا ندارد زیرا که در میان خور و منائی ها به تنهایی سه یا چهار پاطريرك پیدا می شود و این سه چهار نفر حکومت بر همدیگر ندارند و یکنفر رئیس مطاع در میان ایشان پیدا نمی شود که در دین و مذهب مرجع کل باشد .

و همچنین اتحاد کلیسا نیز در میان ایشان یافت نمی شود ، زیرا همه آن ملت های که پتیوس آن ها را از رومی ها سوا کرد از خور و منائی ها سوا هستند و کلیسای خور و منائی ها هیچ حکمی و ریاستی بر ایشان ندارد ، مثلاً بولغاریها و

خروبت‌ها و مولدعاوی‌ها و روسی‌ها و غیرهم که از خورومنائی‌ها منشعب گردیده اند و هر کدام از این ملت‌ها يك کلیسای علیحده گشته و از همدیگر جدا شدند اعتقاد علیحده تأسیس نمودند برضد همدیگر، و یکرئیس بر خود و از خود ندارند پس واضح و آشکار گردید مذهب پتیوس خواجه اتحاد ندارد بلکه بر از اختلافست.

تقدس هم ندارد زیرا مذهبی که رئیس و مؤسس او یکمرد ظالمی باشد و بقوة جبریته باطریق ذی حق را اخراج نموده باشد و کرسی او را بحرمت ضبط کرده باشد رائحه (بوی) حقانیت و تقدس از او نخواهد آمد.

اتصال بشاگردهای مسیح نیز ندارد زیرا که هشتصد سال بعد از تلامذه مسیح ظهور کرده است.

و کاتلیکیت نیز ندارند، زیرا که هر کدام از ملل مذکوره کلیسای علیحده دارند.

چهارم - پروتستانت :

مذهب پروتستانی‌ها^(۱) دارای هیچکدام از این چهار علامت نیست و آن

(۱) پروتستانت : نام فرقه‌ای از مسیحیت است که امروز بسیار فراوان و بشعب گوناگون تقسیم شده اند پروتستانت نه پاپ را برسمیت می‌شناسد و نه تعالیم و ساخته‌های کلیساهای کاتولیک‌ها را و بسیاری از مسائل را مسکوت عنه و غیرقابل طرح معرفی کرده که از آن جمله : بحث تثلیث و نجات و غفران است و مسئله بهشت فروشی و بخشش گناه و رهبانیت و میانجیگری اولیای مسیحی و مسائل مشابه را منکرند، با وجود این از تحجر ساختگی مسیحیت آزاد نیستند! از ریشه و اصل پروتستانشن (Protestation) «بمعنای اعتراض» مبدء و علت پیدایش این فرقه معلوم می‌شود که بخاطر اعتراض بر روش خاص پاپها و توجه خاص روحانیت مسیحی به زر و سیم - فروش مغفرت نامه - ایجاد مزاحمتها و محدودیتهای برای دانشمندان از جانب کلیسا بوجود آمده است.

بنیان‌گذار این فرقه «مارتین لوتر» (Marten Luther) (۱۴۸۸ - ۱۵۴۸) ←

کلیسای راست مسیح را ندارند و اتحاد نیز ندارند تقدس هم ندارند اتصال بشاگرد - های مسیح هم ندارند دارای کاتلیکیت هم نمی باشند .
 اتحاد ندارند زیرا که هیچ رئیس قبول نمیکنند و هیچ تربیت دهنده ندارند نه از برای تعلیم شرع مسیح و نه از برای چرانیدن مرعای مسیح بلکه هر یکی از اینها موافق عقل خود و موافق ایمان خود حرکت مینمایند از این جهت چند هزار مذهب در میان ایشان پدید آمده است .

→ از جمله راهبان فرقه «گوستینان» بود که به مقام کشیشی نایل آمد و در «وینتبرک» (Witenberg)

بتعلیمات مذهبی پرداخت بعد در رم مأموریت پیدا کرد با مشاهده دستگاه پاپ و کارهای روحانیت مسیحی بنای مخالفت گذاشت و با آلمان برگشت . . .

پاپ لئوی دهم (Pepeleo X) در ۱۶ ژوئن ۱۵۲۰ رسماً او را تکفیر کرد لوتر تکفیر نامه را در میان مردم آتش زد و دادگاه ورهس (Worms) حکم ارتداد او را صادر کرد ولی بیشتر مردم آلمان حکم دادگاه را ناحق دانسته از لوتر پشتیبانی کردند و شهادت او باعث شهرت و محبوبیت او گردید .

مارتین کتاب مقدس عهد جدید را به آلمانی ترجمه کرد بعد از او جمع دیگری نیز با کلیسا مخالفت کردند بالاخره فرقه پروتستانت بوجود آمد .

لوتر ۹۵ اعتراض بردستگاه و عقاید کلیسا دارد که از آن جمله :

۳۲ - کسانی که باور می کنند که بوسیله نامه های براءت و بخشایش به نجات خودشان مطمئن میگردند تا ابد با معلمین شان محکوم خواهند بود .

۸۹ - از آنجا که منظور پاپ از دادن نامه های براءت بدست مردم نجات دادن ارواح است نه تحصیل پول . پس چرا نامه هایی را که مدتی پیش صادر کرده بدست مردم داده است از درجه اعتبار ساقط نموده ؟ در صورتیکه نامه های مزبور همه از حیث اثر و خاصیت باید یکسان باشد صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ تاریخ اصلاحات کلیسا تألیف جان الدر چاپ بروخیم سال ۱۹۴۷ میلادی . پروان این آئین در اروپا ، آلمان شرقی ، دانمارک ، سوئد ، نروژ ، انگلستان ، هلند و آمریکا زندگی می کنند .

دارای تقدس نیز نمی‌باشند یعنی عمل بشرع مسیح نمیکنند زیرا که لوتر که پدیدآورندهٔ مذهب پروتستانی هاست و رئیس و پیشوای این مذهب است یکمرد کاهنی بود و ربان یعنی تارك دنیا و صاحب نذر بود که زن نبرد و هیچ حکومتی در کلیسای خدا نداشت از راه خود در رفت و بصد کلیسا ایستاد و نذر خود را شکست و یکی از زنها را که تارك دنیا بود از راه در کرده و او را از برای خود تزویج نمود و حال آن که آن ضعیفه هم نذر داشت که شوهر نکند و در توریة گفته شده است هنگامی که نذری بخداوند خدایت مینمائی در ادا نمودنش تأخیر منما زیرا که خداوند خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود و باعث گناه تو خواهد شد : توریة مشنی باب ۲۳ آیه ۲۱ .

مارلثون ده و پاپ دیگر از پاپهای روم تکفیرش کرده و از ملت اخراجش نمودند « در سنه ۱۵۲۰ از میلاد ، و پس از آن سنهدوس عامه دوم خود او و تعلیم او را تکفیر و اخراج نمودند و کسی که نذر و مسکنت خود را بشکند (نذر عدم تزویج و نذر گوش دادن) و بصد کلیسای خدا بایستد و کلیسای خدا را گوش نکند و بفرمایشات خود مسیح کمر کجی نماید خارج از دینست! و تقدس از چنین شخص بسیار دور است. اتصال بحوارین هم ندارد زیرا که پانزده قرن بعد از حوارین بیرون آمده است و هزار و پانصدسال پیش از لوتر کلیسای مسیح بود اسم لوتر در روی زمین نبود! اگر يك فرزندی يك سال بعد از پدر متولد شود در شریعت ولد حلال خوانده نمی‌شود! پس چگونه قبول می‌شود « مانند مذهب متصل » مذهبی که هزار و پانصدسال بعد از مسیح و حوارین ظهور و بروز کرده باشد ، در شرع و دیوان هر کسی قبالة کهنه در دست دارد ملك بنحو حکمیت مختص باو خواهد بود .

کاتلیکیت هم ندارد زیرا که همه پروتستانیها هر کدام مذهب علیحدّه و جدا از طایفهٔ دیگر از برای يك مملکت و یا يك ملت دارند .

بعد صاحب کتاب گفته است : سزاوار است در اینجا که کلماتی را که مار افرایم در حق^۱ اراتکه^(۱) زمان خود نقل کرده است نقل نمایم . . . بعد کلمات افرایم را بضد^۲ لوطر نقل کرده است .

مؤلف حقیر گوید : نقل کلمات او را در این موضع لازم ندانستم ، بعد در صفحه ۵۱۷ صاحب کتاب گفته است : هیچکدام از ارباب این مذاهب علایم کلیسای راست مسیح را ندارند و هیچکدام از این مذاهب مذکوره از حواریون نرسیده بلکه همه اینها بعد از قرنهای زیاد بعد از شاگردهای مسیح بدنیآ آمده اند و بضد کلیسای خدا برخاسته اند و کلیسای خدا ایشان را بحقانیت تکفیر نموده و اخراج از ملت فرموده .

از این جهت برای ما لازمست که رئیس و مرؤس این مذهب را مانند باج گیر و خارجی محسوب نمائیم انتهی . « از سوریّت یعنی زبان کلدانی ترجمه شد . »
از کلمات مرقومه چنین مستفاد معلوم میشود: که اطلاق امثال این الفاظ بر خصم جایز باشد در نزد کاتلک و پروتستنت مگر اینکه گویند: این الفاظ بمقتضای بشریت از این پیشوایان و رئیسان و معلمان در حق^۳ همدیگر صادر گردیده است و این حقیر انشاء الله تعالی لفظی را در حق علمای مسیحیّه که موازن باشد بالفاظ این پیشوایان در حق^۴ همدیگر عمداً ذکر نخواهم کرد .

لیکن هر گاه سهواً لفظی از قلم صادر گردد که مناسب شأن کشیشها نباشد « فی زعمهم » مستدعی و خواهشمندم که عفو و اغماض نموده و مرا از دعای خیر حیاً و میتاً فراموش نکنند زیرا که از روی غرض نفسانی بر تحریر این کتاب مبارک اقدام ننموده ام بلکه این حقیر خود را در حضور خدای عادل مقدس جلّت عظمته مدیون میدانم که حق^۵ را بطوریکه از برای این بنده شرمنده منکشف گردیده از برای دیگران نیز ظاهر و

(۱) جمع ارتکی معرب اورتودوکس « Orthodox »

روشن نماید بلکه انشاء الله سبب هدایت ابنای جنس این حقیر شود .
علاوه بر این ممتی در آیه ۴۴ از باب ۵ انجیل خود از قول جناب مسیح علیه السلام
چنین نقل نموده است :

اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان
خود برکت بطلبید و آنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر کس که
بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید ✠ تا پدر خود را که در
آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع
میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند ✠ زیرا هر گاه محبت کنید
آنانی را که بشما محبت مینمایند چه اجر دارید آیا باج گیران چنین
نمیکنند ✠ و هر گاه برادر خود را فقط سلام کوئید چه فضیلت دارید
آیا باج گیران چنین نمیکنند ✠ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که
در آسمانست انتهی .

فعلیهذا این حقیر خوب باشم یا بد علمای مسیحیة باید از دعای خیر فراموشم
نکنند و الا مخالف جناب مسیح خواهند بود بحکم آیات مذکوره .

عشاء ربانی :

چون کاتلیکها مذاهب مشهوره مسیحین را بنا بر زعم خود باطل کردند و در
حقیقت هم باطلند ! اکنون بر ما لازم شد بنظر انصاف ببعض قواعد مذهب ایشان نظر
کنیم و یک راز عمده از رازهای کاتلیک که آنرا قورننه مقدس میگویند بیان نمایم و
توما بقی را قیاس بر این نمازکن و نقل همه قواعد و رازهای ایشان موجب تطویل کلام
و تکدر خاطر ناظر است و صورت آن بنحو اجمال اینست که نانی در کلیسا درست
میکنند و دعا میخوانند و اعتقاد ایشان اینست که این نان مستحیل (تبدیل) به مسیح
میشود .

در صفحه ۴۷ از کتاب الصلوة سابق الذکر در بیان این عقیده چنین گوید: در نان مقدس رب ما یسوع مسیح خودش است «خدا و انسان یعنی بلاهوت و ناسوتش»، و یک اقنوم از اقانیم ثلثه است! یعنی بعد از تقدیس نان مستحیل میشود به مسیح کامل بلاهوت و ناسوت و یک اقنوم از اقانیم ثلثه که او (یعنی مسیح) فرزند خدای حی است که از ابد با پدر خود بود و از آسمان نازل شد و مجسم گردید و انسان شد و در میان ماها منزل گرفت و همان رب ما مسیح است که از مریم بتول (پارسا و پاکدامن) متولد شد، الخ.

بعد در صفحه ۱۶۳ گوید: مقرر (بیان کننده) این راز کیست بجز حضرت مسیح این رازها از آسمان آمده اند زیرا که جمیع مصالح از آسمانند بدرستی این مرحله يك عجيبه بزرگ الهیه است که خدا من^(۱) را از آسمان از برای جماعت بنی اسرائیل

(۱) وقتی که حضرت موسی عليه السلام به بنی اسرائیل گفت: بروید در بیت المقدس باعماله، جهاد کنید، گفتند تو با خدایت بروشما جنگ کنید و برگردید، ما همین جا هستیم و نمی خواهیم بجنگیم.

خدای عالمیان بر آنان غضب کرد و شهرها تا چهل سال بآنان حرام نمود و این مدت را در بیابان تیه سرگردان شدند هر گاه صبح برآه می افتادند و تابش راه پیمایی می کردند که آن بیابان را ترک کنند شامگاهان خود را در همان جای اولی می دیدند، و از گرمای هوا و تابش آفتاب سوزان بیابان بانداشتن مسکن و خیمه خیلی ناراحت شدند بنضرع و التماس از موسی عليه السلام خواستند که از خدا بخواهد برای آنان سایه ای کرامت فرماید دعای موسی بدرجه اجابت رسید و پروردگار منان ابر سفیدی در بالای سر آنان قرار داد که از تابش آفتاب ناراحت نشوند و نسیم خنکی وزیدن گرفت چون در زیر سایه ابر استراحت یافتند پیاد گرسنگی افتاده و گفتند: ای موسی ما خوراك نداریم که بآن رفع گرسنگی کنیم! خدای منان از همان ابر برای آنان بجای باران من و سلوی نازل فرمود، و در معنای من و سلوی عقایدی است.

من را به: ترنجبین معنی کرده اند که هر شب برای هر کس با اندازه يك صاع ←

فرستاد و جماعت کار نمیکردند و میخوردند لعل^۲ تو بگوئی این نان تقدیس همان نان عادیست بلی! قبل از خواندن کلمات مقدسه همان نان عادیست ولی بعد از تقدیس مستحیل بجسد مسیح میشود این مسئله را مضبوط نمائیم که چطور راست می آید که نان مستحیل ببدن مسیح شود بسبب تقدیس! و تقدیس بچه کلماتی و بچه حکمی میشود؟ بکلمات مسیح! زیرا که چیزهای دیگر که گفته میشود از قبیل شکر الهی و نماز از قبل (جانب) جماعت و سلاطین و مردمان دیگر ولی چون براز مقدس کامل میرسد آن وقت دیگر کاهن^(۱) حرف نمیزند جز اینکه کلمات مسیح را استعمال مینماید پس کلمات مسیح را از تقدیس مینمایند! کدام کلمات مسیح یعنی آن کلماتیکه بسبب آنها جمیع اشیاء موجود شدند.

«صفحه ۱۶۴» فرمود خدای ما مسیح آسمان موجود شد! و فرمود زمین موجود شد!

→ نازل می شد بعضی ها آنرا انگبین و بعضی دیگر انجیر می دانند .

سلوی : مرغ خوش الحانی است که بر شاخه گیاه می نشیند و آواز می خواند خداوند متعال بریان شده آنرا در آن مدت برای بنی اسرائیل نازل فرمود . در روایت هست که غذای (من) هر روز بامدادان قبل از طلوع آفتاب و (سلوی) بوقت شامگاهان نازل می شد و هر کس در این موقع بخواب بود آنروز غذا نداشت و چون روزهای شبیه این غذا نمی آمد در روزهای جمعه غذای دو روز آنان نازل می گشت .

یهود و نصاری (من) را غذای مخفی می دانند که از سوی خدا به بنی اسرائیل نازل شده و گاه آنرا به غذایی مانند تخم گشنیز و سفیدرنگ بطعم قرصهای روغنی معرفی کرده اند و سلوی را مرغی می دانند که از طرف دریا بسوی آنان می آمد .

اما هر سه فرقه مزبور معتقدند که بنی اسرائیل از سوی خدا دستور داشتند غذائی برای روز بعد ذخیره نکنند ولی بتصریح تورات سلوی ها را خشک کرده و نگهداشتند خداوند هم آن غذای آسمانی را از آنان گرفت .

(۱) کاهن : روحانی مصریان باستان و بابلیان و یهودیان بود فرهنگ فارسی دکتر

معین جلد ۳ صفحه ۲۸۷۹ .

فرمود دریاها موجود شد! و فرمود جمیع اشیاء موجود شدند! پس می بینی که کلمات مسیحیته چه قدر صاحب مرتبه و قدرتند! پس کلمات مسیحیته در صورتیکه چنین اثری داشته باشند که معدوم را موجود کنند. در تبدیل جسم موجود به جسم دیگر بطریق اولی مؤثر خواهند شد و آسمان نبود، دریا نبود، زمین نبود، مسیح فرمود اینها موجود شدند «نعوز بالله من هذا الکفریات».

حال جواب تو را می گویم: این نان قبل از تقدیس جسد مسیح نبود و بعد از تقدیس جسد مسیح میشود! بی شبهه خود مسیح فرمود تا این نان تقدیس شد! این مطالب از کتاب مارامبرو سیوس که در بیان راز نوشته است نقل شد.

بعد در صفحه ۱۶۵ در زیارت دوم گوید: کلمه گوشت شد در میان ما ساکن گردید «یوحنا باب اول آیه ۱۴» فرزند خدای حی گوشت شد تماماً کول باشد از برای ماها بجهت اینکه او را بخوریم و باو زنده بمانیم این دل ما را اینقدر با وسعت آفریده بود اگر جمیع دنیا را در او میگذاشتند پر نمیشد و هیچ چیزی خدا پیدا نکرد «صفحه ۱۶۶» که بتواند این دل ما را سیر کند جز اینکه خودش داخل شکم ما بشود.

تورا شکر میکنم ای رب من او خدای من! تورا شکر میکنم بجهت این کرامت! چون کتب مقدسه را ملاحظه میکنیم کلمات تو از آفتاب نصف النهار روشن ترند. بوضوح تمام میفرمائی: که نان تقدیس جسد و خون تو است در زندگانی! خود فرمودی: منم نان حیوة «نه نان مرده و خشک» که از آسمان آمدم! آن نانی که من میدهم! این جسد منست که آنرا بجهت زندگانی دنیا داده ام، جسد تو بدرستی خورد نیست و خون تو بدرستی آشامید نیست یعنی حقیقه نه مجازاً در هنگام برکت قول خودت را کامل کردی تا آنرا برداشتی و دعای برکت بر او خواندی و فرمودی اینست جسد من که از قبل شما داده میشود و کاسه شراب را برداشتی و فرمودی اینست خون من که از قبل شما ریخته میشود^(۱)

(۱) انجیل متی ۲۶: ۲۶ و ۲۷.

این قربانی است که خودت کردی و این حکم را بکاهنان سپردی و فرمودی اینکار را بکنید از برای تذکره من! بیینم روح القدس چه میگوید در دهن پولس بجهت آن قربانی که کاهن آنرا تقدیس می نماید! آگاه باش که از ابتدای ظهور مسیحیت آن کاسه تشکر که او را تقدیس می نمائیم شریک خون مسیح نیست!

و آن نانیکه او را پاره میکنیم شریک جسد مسیح نیست! یعنی هست! آنکه از نان خدا میخورد و از کاسه اومی آشامد و لیاقت این مرحله را نداشته باشد مدیون خون و جسد مسیح است و شخص گنه کار میخورد و می آشامد از برای خود! و فرق نمیگذارد ما بین جسد مسیح و نان عادی! و اینک نوزده قرنست جمیع قواعد قدیمه و تمامی معلمان متفق الکلمه آن تعلیم تورا و عظمی نمایند تمامی مؤمنین که در چهار گوشه زمین هستند همیشه زانو بزمین زده نان تقدیس را سجده مینمایند.

(صفحه ۱۷۰) توئی مسیح پسر خدای حی! «متی باب شانزدهم آیه ۱۶» آن شهادت شمعون پطرس که آنرا در حق مسیح در حضور جمیع حواریین ادا نمود و گفت توئی مسیح پسر خدای حی^(۱) همیشه در جمیع قرنهای ما امروز جمیع فرزندان آن عیسا^(۲) که بر قبر مار پطرس بنا شده است همیشه شهادت داده و میدهند حتی خون خودشانرا نیز میریزند در راه این يك کلمه که عیسی پسر خدای حی است!

بعد صاحب کتاب گوید: بلی ای عیسای عزیز توئی مسیح پسر خدای حی! بتو اظهار میکنم و از برای تو سجده مینمائیم! و بدرستی میدانم تورا در میان نان تقدیس مسیح پسر خدای حی! ای رب من! و خدای من! چون خواستی متکلم شوی با بنی اسرائیل در بیابان بر طور سینا نزول نمودی، یکذره از جلال خود بایشان نمودی رعب بایشان

(۱) شمعون پطرس در جواب گفت: که توئی مسیح پسر خدای زنده.

(۲) (خانۀ نم) رهبران کاتولیک - اکن کلیسای Saint-Pierre، هستند فرهنگ

غالب شد و نتوانستند بتو نزدیک شوند، از بنی انسان نیست کسیکه تورا ببیند و زنده بماند از اینجهت نور الوهیت خود را پوشانیدی بآن جسدیکه از ماگرفتی و آمدی «صفحه ۱۷۱» باین دنیای دنیی درزی یک نوکر تا اینکه هیچکس از تو نترسد، گنه‌کاران و باج‌گیران نیز بتو نزدیک شوند بچپه‌های صغیر خودشانرا بیغل تو ببیندازند از تو برکت و بوسه بگیرند، یایسوع! البته اگر از برای ما ظاهر میشدی بآن تورا نیستی که در آسمان داشتی هیچ زنده نمیتوانست با تو روبرو شود، اگر جسد صرف بودی بی الوهیت مانند سایر آدمیان، هیچکس نمیتوانست تورا بخورد از اینجهت هم الوهیت و هم آدمیت خودرا پنهان کردی زیر صورت یک لقمه نان تا بتوانند همه تورا بخورند. بدرستی در حضور دیوان بنی اسرائیل بوضوح تمام گفتمی اینست جسد من! این انجیل در جمیع ازمنه و السنه شهادت میدهد در حق نان تقدیس که بدرستی بدن تو است آری ماها ایمان می‌آوریم باو یعنی بنان تقدیس بتمامی قلب که بدن تست! خیلی رضاهستیم که مارا با تودر خصوص این عقیده گنه کار بدانند! آری مادامیکه یک نفس در من باقی مانده است همیشه می‌گویم: توئی مسیح پسر خدای حی! و در قبر استخوانهای من نیز شهادت می‌دهند که توئی مسیح پسر خدای حی در میان نان تقدیس! چونکه امید وارم بآن بدن تو که امروز در زندگانی خود او را میخورم و همان بدن تو که او را خورده‌ام در روز قیامت مرا از میان مرده‌ها زنده خواهد کرد انتهی ملخصاً از صفحه ۱۷۲ نقل شد.

بعد در صفحه ۱۷۳ گوید: در این جا تو خودت در میان ما منزل کرده‌ای رب و خدای قادر! چه قدر عزیزند این کنایس^(۱) ما که در میان اینها نشسته‌ای! و چه قدر

(۱) کنیسه (Kanisa) معرب است از اصل آرامی کنشت، معبد یهود و نصاری را گویند و امروزه معبد یهود را کنیس و نصاری را کنیسه و بت پرستان را هیکل و مسلمانان را جامع یا مسجد نامند. فرهنگ فارسی دکتر معین جلد سوم صفحه ۲۰۱۳، اقرب الموارد لغت کنیسه.

مقدسند این مذبح‌های ماکه در آنها منزل کرده‌ای! به درستی آن وقتی که در حضور آن نان مقدس ایستاده‌ام تورا سجده می‌کنم حقیقه‌ای سلطان السلاطین با تو متکلم می‌شوم و تورا در میان نان می‌بینم ای خدای من! زیاده بر این دیگر چه می‌خواهم در روی زمین! توئی زینت آسمان و توئی که آسمان را زینت داده‌ای و سبب حوشحالی آسمان توئی! اینک کلیسای مارا فردوس کرده‌ای از برای ما بحضور مبارک خود در کلیسا و در میان نان! تو سهم ملائکه بودی و قسمت ما شده تورا می‌خورم، اگر ممکن بود نسبت بخل بساکنان ملاء اعلی کر و بیان^(۱) نیز حسد می‌بردند به بنی نوع انسان از جهة نان تقدیس چنانچه در «نهارها» یعنی تفاسیر و کتب شریعت گفته شده است خوشا بحال آنائیکه هر روز بخانه تو می‌آید تا ابد تورا شکر مینمایند دیگر لازم نیست که با آسمان بروم خود آسمان بکلیسا نزول کرده است، درهای خانه تو همیشه باز است، خوش حالی تمام در دنیا همین است که هر روز آمده تورا عبادت کنم انتهی ملخصاً.

بعد در صفحه ۱۷۵ گوید: ای رب چه عهد شده است؟ و چه میدهد بآنهائیکه قبول کنند و مسیح را بلاهوت و ناسوت^(۱) بخورند آنهائیکه قبول کرده‌اند حکم و حق را و مزد بایشان داده شده است که پسران خدا باشند! آه خوشا بحالت ای کرسطیانه^(۳) چون

(۱) کروبی Karubi، از اصل کروب عبری گرفته شده است: در تورات بفرشتگانی اطلاق شده که از سوی خدا فرستاده شده‌اند و یا در پیشگاه حضرتش هستند. . . و در اسلام آنرا مهمترین فرشتگان یا ملائکه مقرب دانند چهار مقاله عروسی، فرهنگ فارسی جلد ۳ صفحه ۲۹۵۸.

(۲) عرفای مسیحیت جهان هستی را از فروغ بی‌پایان تاءالم خاکی بچهار دسته قسمت کرده‌اند آن مقام برتر و عالی ربانی را لاهوت (مصدر جملی از اله) و پست‌ترین مقام خاکی را ناسوت (مصدر جملی از ناس) می‌نامند و معتقدند حضرت عیسی علیه السلام دارای دو جنبه لاهوتی و ناسوتی است که اولی را از پدر آسمانی خود خدا و دومی را از مادرش مریم گرفته است از این جهت او را گاه پسر خدا و گاه پسر انسان می‌نامند.

(۳) کریست (ckrist) کلمه ایست فرانسوی بمعنای مسیح کرسطیانه یک فرد مسیحی را

قبول می‌کنی خدای خود را در دل خود آن وقت که او را می‌خوری با خون خود! «صفحه ۱۷۶»: فرمان از برای تو مینویسد که پسر خدا شدی در میان جمیع موجودات يك اتحاد و اختلاط و امتزاج پیدا نمیشود که مانند نان تقدیس باشد، سبب امتزاج و اتحاد ما با مسیح جسدش با جسد ما بسبب خوردن نان تقدیس متحد میشود! و خوش در میان رکهای ماجوش می خورد روح او در ما منزل میکند و سهمی و قسمتی از الوهیت خود بماند.

مؤلف حقیر گوید: این کلمات صریحند در اینکه هر کس نان تقدیس را خورد حقیقه عیسی و خدا میشود.

فعلیهذا تثلیث چه معنی دارد؟! چرا انگوئیم تمام کسانی که نان تقدیس را خوردند خدا هستند؟ این حقیر نیز در ایام جاهلیت خیلی از این نان تقدیس خورده‌ام پس این حقیر باید يك خدائی از خدایان مسیحیان باشم! پس من که خدای ایشانم (بنابر زعم خودشان) میگویم ای بندگان من کافر شده‌اید! دین و مذهب شما باطل است شما مشرک و بت پرست هستید. و اگر طریق نجات می‌خواهید باید دین اسلام را قبول کنید. الا اینکه چون در خدائی خود خیلی شریک دارم شرکاء نمی‌گذارند حق ظاهر شود. در میان آلهه نزاع واقع شده است در تعیین حق جنک خدا یا نست و خالی از تماشا نیست پناه میبرم بخدا از کوری دل اللهم لك الحمد على ما هديتني. مجملآ برویم بر سر سخن! در چنین وقت کامل میشود آن کلام بزرگ که خدای پدر در ابتدای خلقت دنیا فرمود که انسان را بصورت خود موافق مشابهت خود بسازیم «تکوین باب اول آیه ۲۶».

مؤلف گوید: مقصود اینکه چون نان تقدیس را خوردند آکلین خدا شدند و آن سخنی که فرموده بود که انسان را بصورت خود موافق مشابهت بسازیم کامل شد! بعد گوید: آنانی که قبول کردند اجر بایشان داده شد که پسران خدا شدند همیشه مجدد نمائیم آن صورت خدا را در خودمان با اینکه نان تقدیس خیلی بخوریم آن فرمان او نوشته

بشود دردل و پیمشانی ماوهر گز نگذاریم خون او که مخلوط بخون ماست مبدل با آب بشود یعنی مکرر باید نان تقدیس را خورد که از الوهیت معزول نشوند انتهی ملاحظاً .
بعد در صفحه ۱۷۷ چنین گوید : منم نان حیاة «یوحنا» باب ششم آیه ۲۵ آن روزیکه آدم گنه کار شد و از مقام قرب الهی ساقط شد نه اینکه خدا همین او را از فردوس بیرون کرد بلکه ملکی را دم در قراول گذاشت و آن ملک شمشیر آتشین در دست داشت که دیگر حضرت آدم نتواند دوباره بسوی فردوس برگردد و از آن درخت میوه بخورد که تاابد زنده بماند^(۱) ! (چنانچه در توراة تکوین باب سوم آیه ۲۲) گوید:

(۱) سفر پیدایش تورات در باب دوم و سوم داستان خلقت بهشت و جایگزین شدن آدم را در آن نقل کرده و میگوید : خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد را در وسط باغ قرارداد . . . و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد . . . و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و بزنی گفت . . . روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود .
زن از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد آن نگاه چشمهای هر دوی ایشان باز شد فهمیدند عریانند .

پس برکهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از خداوند خدا در میان درختان نهان کرد . . . خداوند خدا گفت که ترا آگاهانید آیا از آن درخت خوردید . . .

خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد کردید اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا بابد زنده ماند پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد . . . پس آدم را بیرون کرد . . . و شمشیر آتشباری را که به رسو کردش می کرد تا طریق در درخت حیات را محافظت کند .

اما الآن نه این است که عیسی قدغن را شکست و بس بلکه عقب ما می‌فرستد و ما را تکلیف مینماید بلکه مجبور مینماید که داخل خانه او بشویم و نان او را بخوریم و حیاة ابدی را پیدا کنیم از برای این جسم ناتوان آن نان کدام است؟! خدای مایسوع مسیح خودش است که در راز نان مقدس است نه اینکه این نان تقدیس شباہت و یا تذکره باشد و نه اینکه نان خشکیده و مرده باشد بلکه نان زنده و پرازندگان نیست زیرا که بعد از تقدیس نان نیست بلکه خود مسیح است که از آسمان نازل شد و زندگانی دنیا از اوست! بلکه بدن مسیحست! آن بدنیکه بدار کشیده شد از برای نجات کل دنیا منم نان حیوة!

مؤلف گوید: از این تقریرات چنین معلوم میشود که در نزد مسیحین صفات خدا نیز تغییر می‌یابد زیرا که اول رحمن و رحیم نبود از این جهت رضا نشد که حضرت آدم از میوه حیاة بخورد و همیشه زنده بماند، بعد رحمن و رحیم شد و خودش آمد دنیا و مجسم شد که مردم او را بخورند و زنده بمانند^(۱) بعد صاحب کتاب گوید: آری بدرستی ۱ - نان حیاة است مسیح از برای سفر آخرت ما و در این دنیا ۲ - و زیادتى زندگانىست در وقت مردن ۳ - تخم زندگانىست در میان استخوانهاى ما ۱ بنی اسرائیل سالها در بیابان بودند .

«صفحه ۱۷۸» من را می‌خوردند که هر بامداد از آسمان از برای ایشان می‌بارید و از آن سنگ آب می‌آشامیدند و آن سنگ را با خود می‌بردند^(۲) و آن سنگ شبیه خدای مایسوع مسیح بود! آن مامتا بعان مسیح در این دنیای خراب می‌خوریم از آن نان زنده که از آسمان آمده است و از پهلوی خدای مایسوع می‌آشامیم و چنین زنده می‌مانیم! بنی آدم به اکل (خوردن) عمر خود را نگاه میدارد و بسبب اکل بزرگ میشود همچنين روح نیز

(۱) اقتباس از انجیل یوحنا باب ۶: ۴۵ تا ۵۴

(۲) اقتباس از سفر خروج باب ۱۶: ۲۰ تا ۳۴

بسبب نان تقدیس آن زندگانی روحانی را نگاه میدارد پیش میرود بمیان تقدیس آن خوراک را میخورد و او مستحیل میشود بخون و گوشت خودمان باو زنده میمانیم . قربانی مقدس آن جسد مسیح است بدرستی خوردنی است این جسد ! فرق ما بین نان تقدیس و نانهای دیگر این است آنچه را که ما اکل می‌نمائیم مبدل بگوشت و خون مامیشود اما نان تقدیس ما را مستحیل و مبدل بخود مینماید و ما را مانند خود میکند خدای ما مسیح گفته است : من زنده هستم از جهت پدر اما آنکه مرا می‌خورد بسبب من زنده میماند ^(۱) یعنی زندگانی خدا در پسر خداست و آنکه نان تقدیس را میخورد زندگی پدر و پسر در اوست و بسبب او زنده می‌ماند . از این جهت مارپولس گفت : من بخود زنده نیستم بلکه زندگانی من با مسیح است .

بعد در صفحه ۱۷۹ گوید : خوشا بحال آن‌جاییکه توقسمت او باشی ای خدای ما مسیح در تنگنایی (در فشار سختی) خوشا بحال آن‌که يك نان تقدیس خوبی قبل از موت بخورد ! سرش را برزانوی مسیح میگذارد و در بغل مسیح جان میدهد .

بعد در صفحه ۱۸۰ چنین مینویسد : آن‌وقتی که یوسف برادر های خود را دید که در حضور او ایستاده‌اند هر چند که از راه حسد خواسته بودند که او را بکشند و مانند اسیر او را فروخته بودند او همه این بدیها را فراموش کرد ! «خون مبدل بآب نمی‌شود» آن‌وقتی که با ایشان روبرو شد صورت یعقوب پدر را در ایشان دید خودش بر ایشان جوشید و گریه گلو گیرش نمود جز خوبی هیچ نتوانست در حق آنها نماید ^(۲) و هكذا آنکه نان تقدیس را خورده است روز قیامت خدا در او نگاه میکند صورت پسر خود را در او می‌بیند و خون فرزند یگانه خود را در رگهای او مشاهده می‌نماید خواهد فرمود : این است فرزند پسر عزیز من باو خوشنودم داخل شو بخوش بختی و

(۱) انجیل یوحنا باب شش : ۵۷

(۲) سفر پیدایش باب چهل و سه : ۲۳ - ۳۴

خوشوقتی صاحبیت! و آكل نان تقدیس را به پای حساب نمی آورند و در موقف حساب نگاه نمی دارند بلکه از موت بزنگانی می رود و اگر بدن خورنده نان تقدیس در این دنیا بماند ایضاً نان تقدیس او را زنده می نماید و با جلال او را بر می خزند! حال بخواب ای آكل این نان! مؤمن بمسیح! امید خود را با خود برده ای و هیچکس نمیتواند او را از دست تو بگیرد نان تقدیس تخم زندگان نیست از برای روز قیامت.

بعد در صفحه ۱۸۱ چنین گوید: پس همیشه بدن مسیح متحد است با جسد ما و خون او دوران می نماید در رگهای ما، جوش می خورد در جگر ما، و روح او حلول کرده است در ما، اسم او نوشته شده است در دل و پیشانی ما بخوریم همیشه با محبت بزرگ در زندگانی خودمان تقاسم ما باشد در وقت مردن.

بعد در صفحه ۱۸۲ چنین گوید: مسیح از سینه پدر خود بسینه مادرش مریم نازل شد از آسمان بزمین؛ از الوهیت بانسانیت، از شکم مادر باکره خود باخور نزول کرد پادشاه پادشاهان در طویله متولد شد و پشت سر حیوانات و در آخور او را خوابانیدند و از آخور بدار تشریف برد از دار بقبر رفت از قبر بآسمان^(۱) پس از این کلمات معلوم میشود که خدا مرد.

بعد در صفحه ۱۸۴ چنین رقم یافته است: هنگامی که عیسی در دل تو منزل کرده است جان خود را بتو داده است دیگر هیچ چیزی را از تو مضایقه نخواهد کرد الهی ملخصاً بطریق ترجمه.

مؤلف گوید: از کلمات مسطوره چند امر مستفاد میشود:

اول: نان تقدیس قبل از تقدیس ناست و بعد از تقدیس مستحیل میشود بمسیح کامل بلاهوت و ناسوت حقیقه نه مجازاً.^(۲)

(۱) انجیل لوقا باب يك : ۲۶-۵۶ ، باب دو : ۱-۷ ، متی باب يك : ۱۷-۲۵.

(۲) بصفحه های ۵۸ ، ۶۲ مراجعه کنید.

- دوم : خورنده آن نان حقیقتاً مسیح را خورده است بلاهوت و ناسوت. (۱)
- سوم : خورنده نان مزبور سهمی از الوهیت باو داده میشود و با مسیح متحد میگردد گوشت او گوشت مسیح و خون او خون مسیحست. (۲)
- چهارم : نانهای معتاد مبدل بگوشت میشوند ولی این نان شخص آکل را مبدل بمسیح مینماید و این مرحله از خواص لازمۀ این نانست. (۳)
- پنجم : شراب معهود مبدل بخون میشود بعد از تقدیس حقیقۀ. (۴)
- ششم : این نان و شراب را باید سجده کرد سجده حقیقی زیرا که مسیح هستند. (۵)
- هفتم : کاهن در حین تقدیس مسیح را در نان می بیند حقیقۀ. (۶)
- هشتم : خورنده این نان و شارب این شراب بی تردد و شك و شبهه بهشت می رود و هیچ سؤالی از او نمی شود زیرا که خود آکل این نان و شارب این شراب خداست. (۷)
- نهم : اقنوم ابن ملتحم (بصورت گوشتی در آمد) و مجسم شد از برای اینکۀ مأکول بشود. (۸)

(۱) بصفحه های ۵۹ و ۶۰ رجوع شود .

(۲) صفحه های ۶۰ و ۶۳ را مطالعه فرمایید .

(۳) این مطلب را در صفحه ۶۳ مطالعه فرمایید .

(۴) این مطلب در صفحه ۵۶ ملاحظه شود .

(۵) بصفحه های ۵۷ و ۵۹ مراجعه کنید .

(۶) این مطلب را مؤلف محترم در صفحه ۵۹ همین کتاب آورده است .

(۷) این مطالب را در صفحه ۶۴ بخوانید .

(۸) این مطلب از صفحه ۱۶۵ کتاب صلوة کاتولیکها استفاده می شود و مؤلف کتاب

آنها در صفحه ۵۶ آورده است.

دهم: حقیقهٔ خدا مسیحست و خالق زمین و آسمانهاست. (۱)

معلومست کسی که معتقد کلمات مزبوره باشد در بارهٔ گناه در خوف و تشویش نخواهد بود و از آن دوری نخواهد جست بلکه بیمجا با (با بی احتیاطی) مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت بعد از ارتکاب جمیع معاصی از قبیل سرقت و زنا و لواط و خوردن مال غیر و امثال ذلک سالی یکمرتبه یا در مدت عمر یکمرتبه بلکه در حین سكرات موت از نان و شراب مزبور خواهم خورد و نوشید و جمیع گناهان من بدینواسطه آمرزیدهٔ پسر خدای حی، و مستحیل بمسیح خواهد شد و چون روز قیامت میشود خدا صورت پسر خود را در من خواهد دید! و بدینواسطه میل باقسام معاصی خواهد نمود و بدین سبب از انسانیت خارج شده شیطان و شیطان زاده خواهد بود نه خدا و فرزند خدا! پس نان تقدیس سبب خوبی انسان نخواهد گردید بلکه با هدیهٔ تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بلجهٔ (دریای لجن) گناه مستغرق خواهد شد! پس معلوم است که تعلیمات مزبور و مانند اینها موافق ارادهٔ الهی نبوده و حق نیستند زیرا که امکان ندارد که خدای عادل مقدس از یک طرف نهی از گناه و معصیت نماید و از طرف دیگر اعانت بر معصیت نماید.

مؤلف گوید: اگر چه بطلان کلمات و عقاید مسطوره حسنی است و محتاج باقامهٔ براهین نمی باشد لیکن از باب توضیح چند وجهی در بطلان عقاید و تعلیمات مذکوره ذکر و بیان می نمائیم.

جسم و خون مسیح

وجه اول: کلیسای روم (در بار واتیکان) اعتقاد دارد که نان تنها مستحیل بجسد مسیح میشود و شراب بخون او.

پس باید عوارض جسمانی انسان از مو و پوست، گوشت و استخوان و خون و غیر

(۱) بصفحه های ۵۸ و ۵۹ مراجعه کنید

اینها را در نان تقدیس مشاهده کنیم لیکن هیچکدام از اینها در آن نان دیده نمیشود و محسوس نیست بلکه تمام عوارض نان هم چنانکه پیش از تقدیس بود اکنون بعد از تقدیس هم باقی است .

و چون این نان را بعد از تقدیس دست می‌زنیم و می‌چشیم و می‌خوریم و نگاه می‌کنیم و بلع می‌نمائیم (فرو می‌بریم) چیزی غیر از نان محسوس ما نمی‌شود ! و چون این نان را نگاه می‌داریم فسادیکه بر نان عارض میشود باو هم عارض می‌شود نه فسادیکه بر جسم انسانی عارض و طاری (ناگهان روی آور) می‌شود ! پس اگر استحاله ثابت شود خوبست که بگوئیم مسیح مستحیل بنان شد ! نه اینکه نان مستحیل بمسیح گردید ! پس اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان میشود بعد از تقدیس بعد (دوری) و رکاکت (سستی) قدری کمتر بود اگر چه بالبداهه و الضرورة این هم باطل است .

وجه دوم : آنکه حضور مسیح بلاهوت در امکانه متعدده در آن واحد ممکن است «در زعم متابعانش» لیکن باعتبار ناسوت حضور جسم واحد در آن واحد در امکانه متعدده امکان ندارد زیرا که مسیح عليه السلام باعتبار ناسوت مثل ما و سایر اجسام بود حتی گرسنه می‌شد و می‌خورد و می‌آشامید و می‌خواید و از یهود می‌ترسید و از ایشان فرار می‌کرد فربه و لاغر ، مریض و صحیح میکردید ، هلم جرآ . پس چگونه تعدد او امکان دارد باین اعتبار که در امکانه غیر محصوره در آن واحد حقیقی حاضر شود و **العجب کل العجب** که قبل از عروج (بالا رفتن) باآسمان باین اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلاً از امکانه غیر متناهی و کذا بعد از عروج پس چگونه پیدا میشود در امکانه غیر محصوره بعد از قرون و بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبار مذکور و این محال است بالضرورة .

وجه سوم : هر گاه فرض شود که چند ملیون از کهنه و قسیسین در عالم در آن

واحد تقدیس نمایند و نان فطیره هر کدام از آنها مستحیل شود بمسیحی که از مریم متولد شده خالی از این نیست که مسیح های حادث عین همدیگرند و یا غیر همدیگر: دوّم باطل است بنا بر زعم خودشان! و اوّل هم باطل است در واقع و نفس الامر زیرا که مواد ایشان غیر همدیگرند بالبدهاة .

وجه چهارم: زمانیکه نان در دست قسیس و کاهن بمسیح کامل مستحیل شود پس هر گاه این قسیس و کاهن این نان را بشکنند بقسمتهای زیاد و اجزاء کوچک، خالی از این نیست یا مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پاره های نان و اجزاء آن و یا اینکه هر یکی از پاره ها و اجزاء نان خرد شده ا مسیح کامل جداگانه خواهد بود پس بنا بر اوّل خورنده آن پاره های نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزء صغیری از اجزاء آن جناب را خورده است.

و بنا بر ثانی همه این مسیح ها از کجا آمده و از کجا پیدا شدند زیرا که در نان فطیره نبود مگر مسیح واحد و چگونه در این اجزاء کوچک که بزرگش بقدر نخود و کوچکش بقدر عدس است مثلاً مسیح کامل بلاهوت و ناسوت جا میگیرد ا و ایضاً لازم می آید که مسیحها عددشان بچند کرور برسد و همه آنها خدا خواهند بود زیرا که عین همدیگرند بنا بر اعتقاد خودشان! پس تثلیث چه معنی دارد؟ و چرا نگوئیم آنهایی که این نان را خوردند هر کدام يك خدای کامل در شکم دارند؟ پس هر کسی که این نان را خورد لابد باید خدا باشد چنانچه خودشان نیز همینطور اعتقاد مینمایند^(۱) بلکه بسا هست که یکنفر در مدت عمر هزار بار بلکه زیادتر از این نان میخورد پس

خالی از این نیست که این خدایان در شکم او میمانند ا یا از او خارج میشوند ا و در صورت ثانی قازورات و مدفوعات انسانی باید کمال احترام را داشته باشند و مدفوعات را باید سجده نمود بخصوص مدفوعات قسیس که باید روزی یکمرتبه از نان تقدیس بخورد نعوذ بالله من الضلالة و الحماقة^(۲) آه ا شیطان انسان را تا چه اندازه

(۱) بصفحة ۶۰ و ۶۳ همین کتاب مراجعه کنید .

(۲) ترجمه : از گمراهی و نادانی و نفهمی بخدا پناه می برم

گمراه نموده و مسخر خود ساخته .

بدیهی است مذهبی که دارای این قبایح باشد در آخرین درجه قباحث و رکاکت و خبائث و فضاحت است و قباحتش فوق تصور انسانیت ! و لیکن معتقد ایشان این است مسیحی که در نان تقدیس خورده می شود تحلیل نمی رود فعلیها خورنده نان تقدیس باید هزار خدا و مسیح بل ازید در شکم داشته باشد پس این شکم نیست بلکه میدان مشق طهرانست ! علاوه بر این با اکل نان تقدیس باید عبادت از او ساقط شود زیرا که خداست و خدا نباید عبادت کند ، و باید کار های خدائی از او ظاهر و صادر بشود ! و حال آنکه بعد از اکل نان تقدیس مانند قبل از اکل کار های شیطانی از او ظاهر و صادر میگردد !

حال از تو مسیحی عاقل استفسار مینمایم و اگر باجان خود دشمنی نداری راست بگو آیا می شود گفت این امور از جانب خداست و مقرر این راز خداست ؟ چنانچه صاحب کتاب مدعی گردید؟ معلوم است شخص عاقل با مثال این کلمات تفوه نمی نماید .
وجه پنجم : هر گاه عشاء ربانی ^(۱) که باندک زمانی قبل از صلب مسیح بود اگر

(۱) عشاء ربانی با نامهای گوناگون و شراکت در بدن و خون مسیح ، شراکت مقدس ،

شراکت ما با پدر و پسرش عیسای مسیح ، شام خداوند و عهد تازه در خون عیسی ، نامیده می شود .

پیمان عشاء ربانی از مقدس ترین کارهای کلیسا بشمار می رود که آنرا بالاتراز هر عبادت می دانند کشیش بزرگ نانی را در دست گرفته اذکار و اوراد مخصوصی بآن می خواند و سپس آنرا بصورت دانه های بسیار ریز (باندازه عدس) قسمت می کند و در دهان هر یک از مسیحیان قرار میدهد و معتقدند که نان تقدیس شده جسم مسیح است و افراد نباید دندان روی آن بزنند و کشیش خطاب با افراد می گوید بگریید و بخورید و از داو، تغذیه نمائید .

بیشاپ لینتن در تعلیمات عشاء ربانی خود (ص ۱۶)، گوید : مقصود از او مسیح است

نه نان اگر مقصود کشیشی نان بود می گفت و از آن تغذیه نمائید ، و این مراسم را یادآور ←

نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب مسیح حاصل شد لازم می‌آید که کافی باشد از برای نجات عالم دیگر محتاج نبود که مسیح به دست یهود مصلوب شود زیرا که بعالم نیامد « بنا بر اعتقاد تابعینش » مگر برای اینکه مردم را (با یکبار مصلوب شدن خود) نجات بدهد و نیامد که دائماً متألم شود و عبارت آخر باب نهم از رساله پولس بهبر-انیان صریح در مدعای ما است . (۱)

→ آخرین شام عیسی می‌دانند که بتصریح برخی اناجیل آخرین هدیه‌ای که عیسی مسیح خداوند پیش از مصلوب شدنش بحواریون خود داد بدن و خون گرانبهایش بود که نان را گرفته و برکت داد و پاره کرد و گفت بخورید این بدن من است و پیاله شراب را گرفته شکر نمود و بایشان داد و گفت بنوشید زیرا که این خون من است .

کلیسای اولیه معتقد بود که نان یاد آور جسم و شراب یاد آور خون عیسی است ولی از قرن نهم میلادی بعضی از مر بیان معتقد شدند که نان حقیقتاً مبدل به ماده حقیقی جسم مسیح می‌گردد و در سال ۱۲۱۵ میلادی جزو ایمان و دیانت مسیحیت واقع شد . « صفحه ۵۹ تاریخ اصلاحات کلیسا نوشته جان الدر چاپ بروخیم بسال ۱۹۴۷ »

ومسیحیان نان و شراب تقدیس را که معتقدند بجسم و خون عیسی مبدل شده می‌خورند تا با خدا متحد شوند بیشاپ لینظن در صفحه ۲۶ از تعلیمات عشاء ربانی گوید : بعد از خوردن نان تقدیس : من دیگر یک مؤمن منفرد نیستم و من عضو بدن مسیح هستم .

عشاء ربانی جهانی مسیحیت همه ساله در روز پنجشنبه سه روز قبل از عید پاک (قیام) در تمام کلیساها برگزار می‌شود .

علامه نوری گوید : عشاء ربانی همان شرکت جستن و سهیم شدن افراد در گوشت و یا خون‌شده مقدس همان آئین توتمی است که قبل از شیوع مسیحیت در اروپا ، میان بت پرستان و مشرکین اروپائی رواج کامل داشت و اسلام و عقاید بشری صفحه ۴۵۱ چاپ فراهانی ۱۳۴۶ ،

(۱) وچنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است همچنین مسیح نیز ، چون یکبار قربانی شد تا کناهان بسیار را رفع نماید بار دیگر بدون کناه برای کسانی که منتظر او میباشند ظاهر خواهد شد بجهت نجات

وجه ششم: هر گاه صحیح باشد ادعای مسیحین لازم می‌آید که متابعان مسیح از کاهن و قسّیس اخبث و اشقی از جماعت یهود باشند که مسیح را کشتند «علی قولهم» زیرا که جماعت یهود یک مرتبه مسیح را کشتند و دست از او برداشتند دیگر گوشتش را نخوردند و خونسش را نیاشامیدند و این جماعت روزی چند مرتبه آن جناب را میکشند و گوشتش را می‌خورند و خونسش را می‌آشامند «در امکانه غیر محصوره» بخود مینازند و خدا را شکر میکنند که کنایس ایشان بجهت نان تقدیس فردوس و آسمان میشود و حال آنکه کنایس ایشان بنا بر قول خودشان مذبح و مسلخ مسیحست چرا آنکه یک مرتبه مسیح را کشت کافر و ملعونست و اما اینکه روزی چند مرتبه در امکانه غیر محصوره آن جناب را میکشد و گوشتش را میخورد و خونسش را می‌آشامد کافر و ملعون و مطرود نباشد آشکار است که دو می‌ملعون تر از او لی خواهد بود!

پناه میبرم بخدا از کسانیکه گوشت خدای خود را می‌خورند و خونسش را می‌آشامند حقیقهً نه مجازاً! پس زمانیکه خدای مسکین، ضعیف و بیچاره خودش از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست ایشان نجات یابد خدایا ما را از دست این ظالمین خدا خور نجات بده!

اللهم باعد بیننا و بینهم كما باعدت بین المشرق و المغرب (۱) •

پس معلوم شد که دوستی اینها با جناب مسیح دوستی خرس است.

وجه هفتم: در باب بیست و دوم از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء ربّانی باین

نحو واقع گردیده است:

۱۹ و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرد بایشان داد گفت اینست جسد من که

برای شما داده میشود این را بیاد من بجا آورید انتهی .

(۱) ترجمه خدایا ما را بمیزان دوری خاور از باختر از آنان جدا کن

پس اگر عشاء ربانی نفس و خود ذبیحه بود تذکره صحیح نخواهد بود زیرا که یاد آوردن چیزی بوسیله خودش محالست پس خردمندانیکه عقل سالم دارند با مثال این حسیات در عالم خیال حکم می کنند هر گاه در ذات خدا و عقلیات حکم بمحال نمایند «که قول بتثلیث است» از ایشان مستبعد نخواهد بود و جای تعجب هم نیست .

و از جمله افعال ایشان در کنایس تصویر اب ازلی و ابن و روح القدس و چوب صلیب است و اینهارا بسجده حقیقی عبادی سجده می نمایند .

و اما صورت قدسین و قدیسات را بجهت تعظیم و تکریم سجده مینمایند و این اقل احقر متحیر و مبهورم که اشیاء اولی از چه جهة مستحق سجده حقیقی عبادی گردیده زیرا که تعظیم و تکریم و سجده ایشان از برای چوب صلیب خالی از این نیست یا از جهة آنست که چوبیکه مثل این چوب بود در چوبیت جسد مسیح صلی الله علیه و آله را مَس کرد و عیسی را بالای خشب صلیب ! بلند کردند « بنا بر اعتقاد ایشان » و یا از جهت آنستکه این چوب واسطه فدا شدن عیسی شد و یا از جهت آنست که خون عیسی بر آن جاری شد !

اگر مقصود اولی باشد لازم می آید که نوع خر معبود بزرگ ایشان باشد حتی از صلیب ! چون جناب عیسی صلی الله علیه و آله خر را با کره اش سوار شد و جسد آن جناب بجسد او مس کرد و این دو حمار محل استراحت عیسی و ورود او باورشلیم بحشمت و شکوه و جلال گردید^(۱) و حمار مشارکست با انسان در جنس قریب و آن حیوانیت است فهو جسم نامی حساس متحرك بالارادة .

در این اوصاف شریک انسانست یعنی در حس و حرکت با اراده بخلاف چوب که حس و حرکت با اراده ندارد .

(۱) صحیفه زکریا باب ۹ : ۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم

آواز شادمانی بده ، اینک پادشاه تو نزد تو می آید ، او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است ..

وایضاً لازم می آید که نوع انسان بطریق اولی معبود مسیحین باشد زیرا که جسد انسانی با جسد مسیح بکثرت مس^۱ نمود یقیناً ! و هم نباتات از قبیل حبوبات مانند زمین و هر آنچه از او بروید زیرا که همه اینها با جسد مسیح مس^۲ کردند بدون شبهه .
 و اگر مقصود دو^۳م باشد یهودای اسخریوطی^(۱) که جناب عیسی را تسلیم نمود اولی و احق بتعظیم و عبادتست زیرا که واسطه^۴ او^۵ و سبب کبری از برای فدا اوست چنانکه اگر او نبود گرفتن یهود جناب عیسی را و بدار کشیدن او ممکن نبود^(۲) و جسد او با جسد مسیح ملاقات نمود و در شب گرفتاری جناب مسیح ، دست عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را بوسید^(۳) و شبیه عیسی است در انسانیت و صورت انسان هم صورت خداست « بنا بر تصریح تورا^(۴) و اعتقاد خود مسیحین » و این بیچاره بنا بر شهادت انجیل مملو^۵ از روح القدس و صاحب معجزات و کرامات و دارای منصب نبوت بود منتهی دزد هم بود بنا بر شهادت یوحنا^۶ انجیلی ! بسیار جای تعجب و حیرتست که این واسطه^۷ او^۸ در نزد ایشان ملعون و دو^۹م مبارک و معظم^{۱۰} و مستحق سجده است حقیقه^{۱۱} .

و اما اگر مقصود سو^{۱۲}م باشد « یعنی سیلان و جریان خون مسیح بر آن » تاجی که از خار بافته بر سر مسیح گذاشتند باین منصب بزرگ فایز شد یعنی خون مسیح بر او جاری شد نمیدانم این خار چرا باید در آتش بسوزد . و اما چوب صلیب باید عبادت کرده شود ؟ مگر اینکه گویند این سر^{۱۳} یست مانند سر^{۱۴} تثلیث و امره حال خارج از ادراک

(۱) پسر شمعون و یکی از حواریون حضرت مسیح و تسلیم کننده او بوده است .
 که برای سی پاره نقره حضرت عیسی را تسلیم دشمن نمود سپس پشیمان گشت و خود را خلق آویز نمود طباب بریده شد بروی در افتاد امعایش فرو ریخت : قاموس مقدس صفحه ۹۸۸ کلمه یهودا (۵)

(۲) انجیل متی باب ۲۶ : ۲۵

(۳) انجیل متی باب ۲۶ : ۴۸

(۴) سفر پیدایش باب ۱ : ۲۶

عقولست ا مجملات عقاید این فرقه او هن از بیت عنکبوتست و نقل آنها در فصل دوم از باب ششم و مقدمات باب سوم همین کتاب خواهد آمد انشاءالله .

معلوم میشود که مذهب کاتلیکها و سایرین که معتقدین این امور و امثال اینها هستند کاملاً باطل است و چون این هدایت خیلی طول کشید بهمین قدرها اکتفا شد .

آنجا که کاه کوه میشود .

هدایت ششم : عادت علمای مسیحیته عموماً و علمای پروتستنت خصوصاً، لاسیما کشیش فندر^(۱) اینست که کلمه ای که از قلم مخالف ایشان بمقتضای بشریت صادر میشود در حق یکی از ایشان و یا در حق اهل مذهب ایشان که مناسب منصب و شأن ایشان نباشد «علی زعمهم» آن کلمه را میگیرند و خردل^(۲) را جبل مینمایند پس بنای شکایت و گله میگذارند چنانچه از برای این حقیر در مجلس مناظره اتفاق افتاد مثلاً این حقیر میگفتم: فلان قانون از قوانین شما باطل، فلان قسیس و فلان مفسر شما نفهمیده در خطا واقع شده است! گله می نمودند بآنچه صادر میشود از قلم ایشان در حق مخالف و ابداً ملتفت نمیشوند! و این حقیر متحیرم و نمیدانم سبب این امر چه چیز است آیا چنین خیال میکنند هر کلمه از لسان و قلم ایشان صادر شد خواه حسنه باشد و یا قبیحه خوبست و در محل خود واقع گردیده و اما زمانیکه مثل آن کلمه از مخالف در حق ایشان و یا مذهب ایشان صادر شود قبیح و در غیر محل واقع شده است .

و اکنون بعضی از اقوال قسیس فندر را در حق قرآن مجید و احادیث حضرت

(۱) شرح حال قسیس فندر را در آغاز سخن مطالعه بفرمائید .

(۲) خردل Xardal گیاهی است از تیره جلیپاییان که دو نوع سفید و سیاه دارد

دانه هایش ریز و قهوهویی و طعم تند دارد ، و وزن يك هشتم جورا نیز خردل خوانند . فرهنگ

فارسی دکتر معین جلد ۱ صفحه ۱۴۰۸ . و در کوچکی اشیاء بآن تشبیه می شود .

رسول خدا و ائمه هدى عليهم السلام و عموم علمای اسلام بخصوص علمای اثنى عشریه لاسيما علامه مجلسى «رحمة الله عليه» نقل مينمائيم (لطفاً پاورقى مربوطه را مطالعه نماييد) (۱) از طريق الحيات از نسخه اى كه نوبت رابع مطبوع گرديده است «در شهر لندن در سال ۱۸۶۱ مسيحى» با اشاره بفصل و صفحه! اگرچه در اين اقوال قسيس فنذر خارج از اندازه اسائه ادب نموده و از حد خود تجاوز کرده است معيذا اين اسائه ادب بالنسبه با سائه ادب او در ميزان الحق و حل الاشكال و مفتاح الاسرار كمتر است لهذا نقل اين اقوال را ترجيح ميدهيم بر نقل اقوال او از كتب مزبوره در اين موضع اگر چه جميع اقوال او از كتب مسطوره نيز باقتضای ضرورت بايد در ضمن مطالب اين كتاب مبارك منقول و مردود شوند ليكن بطريقتيكه نزديك بادب باشد! حال گوئيم : قول اول : « در فصل اول از صفحه دهم از نسخه مسطوره چنين رقم يافته است » مضمون كلمات مذكوره دلالت بر آن ميكند كه گويي خدا انسان را بمرور و مشقت چنانچه از قرآن و احاديث استفاده ميگردد خلق کرده باشد .

قول دوم : در صفحه ۲۱ گفته است : و بوسيله ايمان بميانجى موعود كه بنا بر ساير آيات توريه و آيات باهرات انجيل يسوع مسيح است توبه آدم مقبول درگاه الله گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمان استصواب حاصل نمود نه بگريه و زارى و

(۱) مؤلف محترم در اين قسمت از كتاب اشكالات قسيس فنذر را پشت سر هم نقل کرده

و در هدايت بعدى دوباره اشكالات را نقل مى كند و در مقام تجزيه و تحليل و جواب آن بر مى آيد و اين قسمت را از باب حفظ امانت و عدم تصرف در متن كتاب نقل كرديم ولي خوانندگان محترم بايد توجه داشته باشند كه هيچكدام از اين اشكالات بدون جواب نيست و در صفحات بعدى از همين كتاب آنها را دوباره مطالعه خواهيد فرمود .

ضمناً عبارتهای متن ترجمه ايست كه خود مؤلف از متن عربى بر گردانده است و ما بهريك از اين اشكالات « بهنگام جواب گفتن » به ترجمه فارسى آن كتاب كه توسط مقامات كليساى ترجمه شده و بسال ۱۹۳۱ با تجديد نظر بچاپ رسيده نيز اشاره مى كنيم .

طواف کعبه چنانچه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است .
 قول سیسّم : « در صفحه ۲۳ »: وقت در میان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه
 اینک که چند ساعت و یا نیمروز بوده چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل
 میکنند .

قول چهارم : « در صفحه ۲۷ » چنین نوشت : و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث
 خودشان مقررند که تقیّه « یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جایز و حلالست »
 ضدّ و نقیض کلام الهی است! مخفی نماید که تقیّه در هر حال محض از راه بی‌ایمانی
 و کم اعتقادی نسبت بخدا صادر میگردد زیرا کسیکه بآن درجه ایمان رسیده و آن
 اعتقاد داشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که هیچ چیزی بجهت او رو
 نمیدهد مگر باذن خدا بدیهی است که آنکس رجوع بتقیّه و دروغ نخواهد کرد که
 بدین وسیله خود یا دیگری را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون بر او یقین
 و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهائی او را خواسته باشد هر آینه خود خدا چاره
 خواهد کرد و بتقیّه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند از این تقیه هم
 نمیگردد و متوجه می‌شود که همان تنگی و زحمت و ضرر « بنا بر مصلحت الهی » باو
 رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل آن میگردد .

قول پنجم : « صفحه ۳۱ » هیچ کس بی‌گناه نیست حتی پیغمبران و رسولان
 نیز معصوم نیستند پس آن خیال و قیاسی که اکثر علمای محمدیه کرده اند که گویا
 پیغمبران از گناه معصومند باطل و محض از این جهت صدور یافته که بکیفیت باطنی
 گناه متوجه نگشته و آنرا درک ننموده گناه را فقط عمل ظاهری میدانند الخ .

قول ششم : « در صفحه ۳۳ » و نظر باین مجالست که گناه کبیره و صغیره هر یکی
 باعمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمدیه ظنّ برده و گناه کبیره
 و صغیره را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبایر و فلان از صغایر

است چنین گمان را از بی خبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و بالکلّی خلافت .
 قول هفتم : « صفحه ۴۴ و ۴۵ » نهایت غرض از آتش جهنّم بنا بر مضامین آیات
 مزبوره و سایرین نه آنستکه گویا آتش آن مجازی و مانند آتش این جهانی بوده
 جهنّم نیز تنور و کوره مانند تنور و کوره دنیوی باشد محض بدین تفاوت که نسبت
 باینها بغایت بزرگتر و گرم تر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پنداشته اند
 و کیفیت جهنّم در احادیث ایشای بهمان طریق نقل شده است :

از آن جمله ملا محمد باقر مجلسی در اوراق ۱۲۴ الی ۱۲۷ کتاب عین الحیات
 کیفیت جهنّم را بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر آتش جهنّم دمیدند تا سفید
 شد و هزار سال دیگر دمیدند سرخ شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد
 الخ .

بعد در آخر صفحه مزبوره یعنی صفحه ۴۵ کشیش فندر گوید : بنا بر ظن و
 احادیث محمدی عذاب و زحمات تماماً مجازی و جسمانی است .

قول هشتم : « صفحه ۵۰ » معصیت شیطان قبل از خلقت آدم اتفاق افتاده نه بعد
 بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملت محمدی فهمیده میشود زیرا در آنها مذکور
 گشته که گویا فرشتگان از خلقت آدم رنجیده در خصوص آن امر در مقام بحث ایستاده
 بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنان کسی را آفریده خواهی گذاشت که در آن تباهی
 و خونریزی نماید و حال آنکه ما تو را بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس می نمائیم و خدا
 در جواب ایشان گفت که آنچه من میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بسجده
 آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود شیطان شد چنانکه همین گزارشات غیر مناسب و
 بی وقوع در اوایل سورة البقره و سورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اول کتاب حیات القلوب
 مفصلاً نقل گشته است :

قول نهم : « در صفحه ۷۱ » در فصل دوم بعد از نقل طهارت مجوس چنین گوید :

حال در حين مطالعه غسل و طهارت مزبور بيادهر کس خواهد آمد که اين عمل ايشان بوضوي محمديان بسيار شباهت دارد و همچنين گزارش پل مذکور پل صراط اعتقاديه محمديه را متذکر خاطر ساخته سؤال ميشود که آيا اين مشابهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب اينستکه چون دين زرتشت با دين صابئين «يعني دين مجوس» موافقت کلي دارد چنانکه اين اصل و بنياد آست و دين صابئين^(۱) قبل از محمد در عربستان بسيار اشتهار داشته لهذا گمان اغلب است که گزارش پل صراط «صفحه ۲۷» و کيفيت طهارت و غسل را محمد از همين مذهب و از عادت يهوديان که طهارت و غسل نيز دارند تتبع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکی تغيير و تبديل داده است .

قول دهم : « صفحه ۱۱۰ » بعد از نقل وسائل اهل اسلام در صفحه سابق براي ن صفحه گوید : که اينها نيستند مگر وسائلي که بت پرستان نيز اميد نجات خود را به آنها بسته اند انتهي .

می بينی که تسويه و برابر قرار ميدهد ما بين وسائل اهل اسلام و بت پرستان را و حال آنکه خود کشيش فندر وسائل اهل اسلام را منقسم بدو قسم نموده است قسم اول ثواب و حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زيارت و تلاوت قرآن يا بعض سورآن و قسم دوم برحمت الهی امیدوار گشتن و توبه و ايمان و شفاعت حضرت رسول ! مع هذا تسويه قرار ميدهد ما بين اينها و آنها ، غايت و منتهای بی دینی است

(۱) صابئين (تعديد کنندگان) : جمع عربی صابی مشتق از ریشه عبری (ص - ب - ع)

بمعنای فرو رفتن در آب ، بهنگام تعريب عين آن ساقط شده است . هم اکنون حدود ۵۰۰۰ نفر پروان اين آئين در جنوب ايران و ۸۰۰۰ نفر در شمال شرقی عراق بسر می برند و آيين خود را به يحيى بن زکریا (که مسيحيان او را تعديد دهنده می خوانند) منسوب می دانند ، صابئها بعلل تاريخی از سرزمين فلسطين به بين النهرين اراضی بابلي رانده شدند و از ترس يهود که آنان را می کشتند به بابل گريختند ، و بر اثر توقف طولانی در اين سامان قسمتی از عقايد ستاره پرستی و ثنويت ايرانيان در آئين آنان رسوخ نمود . ←

به خواست و یاری خدا در هدایت آتیه جواب خواهد آمد .

قول یازدهم : «صفحه ۱۱۲»، و اینکه محمدیان گمان دارند که عفو گناه را بواسطه مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی است که مانند بت پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده و آنرا نفهمیده سهلش میانگارند و آنرا محض ظاهر می‌شمارند الخ .
 ایضاً در سطر آخر از همین صفحه گوید: این مرحله برامت محمد پوشیده «صفحه ۱۱۳» و مخفی مانده بمرتبه ای که خواهش دنیّت و فکر بد را هیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه در ورق ۱۷۷ جلد ثانی حیوة القلوب بدین نحو مکتوب گشته که خدا محمد را ندا کرد که هر که از ائمان تو گناهیرا قصد کند و بجا نیاورد براو نمی نویسم و اگر بجا آورد یک گناه براو مینویسم و همچنین در صفحه ۲ و ورق ۸۰ کتاب عین الحیوة از امام جعفر منقول است که محمد گفته که چون بنده ای اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد بمحض آن نیّت خیر خدا یک حسنه در نامه عمل او مینویسد و اگر بجا آورد ده حسنه در نامه عماش می نویسد و چون اراده گناهی می کند اگر بجا نیاورده براو چیزی نمی نویسد و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسناست بملک دست چپ که کاتب سیئناست میگوید: تعجیل مکن و

→ صابئین دین خود را دین قبیله ای می دانند و عقاید خود را بکسی اظهار نمی کنند از تحقیقات اخیر خاورشناسان معروف مانند : پرفسور خولسون و نلدکه آلمانی و دروور انگلیسی و ... چنین بدست می آید که بسیاری از عقاید آنان «از خلقت جهان آفرینش و معاد و بهشت و دوزخ و مسائل مهم تاریخی» با اعتقادات یهود یکسان بوده که عقاید بابلی و ایرانی رنگهای آنرا عوض نموده اند ! و قرآن آنان را اهل کتاب معرفی می کند که مانند پیروان سایر ادیان کتابهای خود را تحریف کرده اند .

در سفریکه هارون الرشید از خوزستان می گذشت کلدانیهای ستاره پرست خود را صابئین معرفی کردند از این رو صابئین به ستاره پرستی معروف گشته اند . اقتباس از قرآن ، لغت نامه دهخدا ، اسلام و عقاید بشری .

زود منویس شاید که حسنه بکنند این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید بدرستی که حسنات سیئات را برطرف میکند (۱) یا شاید استغفاری کند که گناهش آمرزیده شود. و از همین بی خبری که از کیفیت گناه و واجبات ایشانرا حاصل است این صادر گشته که در آیات قرآن ذکر یافته که بعثت حسنه و صدقه و نماز گناه عفو و آمرزیده میشود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل ترقیم گردیده که نماز و روزه و تلاوت سوره قرآن و سایر ثواب عظیم داشته باستصواب آنها تمامی گناهان عفو و آدمی بی شک و تردید ببهشت خواهد رفت.

بعد از صفحه مذکور تا آخر صفحه ۱۱۵ بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز جعفر طیّار «رضی الله عنه» و تسبیح حضرت زهرا «سلام الله علیها» و خواندن سوره قل هو الله و حم و سایر سوره قرآنیّه و دعا و استغفار از حیوة القلوب و عین الحیوة نقل می نماید پس از آن «در صفحه ۱۱۵» گوید: از مضامین همین احادیث تماماً واضح میگردد که راویان و قائلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چقدر بی خبر بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل می شمارند.

بعد گوید: معتقد احادیث مزبوره میل بمعصیت مینماید محض اطمینان بخواندن قل هو الله و استغفار و امثال ذلك از تعلیمات.

قول دوازدهم: «صفحه ۱۱۶» لهذا واضحست که احادیث مزبوره و سایر که مانند اینهایند موافق اراده الهی نبوده و حق نیستند.

قول سیزدهم: «ایضاً در صفحه مسطوره» عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب محمدی بیاك گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد.

قول چهاردهم: «در صفحه ۱۱۷» لیکن نظر بآنکه تابعان محمد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته الخ.

(۱) ان الحسنات یذهبن السيئات سورة هود : ۱۱۶

قول پانزدهم : «صفحه ۱۱۹» و خود محمد هم مصدر چنين امر و عملی نگشته که در حضور خداوند کار مقدس کفاره ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفيع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است .

قول شانزدهم : «صفحه ۱۲۰» گوید که محمد گناه کار است ديگر چگونه امکان دارد که شفيع گناه کاران باشد و در همين صفحه بعضی از آیات قرآن مجيد را برای اثبات مدعای خود شاهد ذکر میکند .

قول هفدهم « ايضاً در صفحه مذکوره باين نحو مزبوره نموده است » : بعض علماء و مفسرين جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمد گناهی بوقوع نه پیوسته از راه تعصب می گویند ...

قول هیجدهم : «در همين صفحه و صفحه ۱۲۱» بعضی اخبار از حيوۃ القلوب و وحق اليقين و کتاب مسلم ذکر مينمايد که حاصل مضمون آنها اينست که خود آن جناب اقرار و اعتراف مينمايد کانه گناهکار است زیرا که استغفار و مناجات می نمود .

قول نوزدهم : «در صفحه ۱۲۲» اگر بالفرض در هيچ موقعی سخن گفته نمی بود که محمد گناهکار است باز در باب اين مطلب هيچ شکتي و تردی روی نمی داد زیرا که محمد بشر بوده مانند ساير مردم تولد یافته است .

قول بیستم : «ايضاً در همين صفحه» گوید محمد آن مرتبه و منزلت ابدأ ندارد که شفيع المذنبين تواند گشت انتهی ملخصاً .

قول بیست و یکم : «ايضاً در صفحه مرقومه» اگر چه محمد بالفرض پيغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اينکه بشر است محالست که شفيع گناه کاری یا باعث عفو و رفع يك گناه شخصی گردد انتهی ملخصاً .

قول بیست و دویم : «صفحه ۱۲۳» ثابت گشت که محمد را آن مرتبه نيست که شفيع آدمی گردد لهذا واضح است که امامان را آن مرتبه و شأن میسر نخواهد بود ، به آنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلافست انتهی ملخصاً .

قول بیست و سیم: «ایضاً در همین صفحه» غیرممکن است که محمد پیغمبر حق بوده باشد.

قول بیست و چهارم: «صفحه ۱۲۴» آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه انتهی بهتر و اعلاّ است و همچنین وسیله نجاتیکه در آن بیان و عیان گشته بر وسایل سایر ادیان تفوق کلی دارد انتهی مایخصاً.

قول بیست و پنجم: «صفحه ۱۲۶» نهایت این ایمان مانند ایمان دین محمدیه نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات قرآن است و بمعیت خدا و پاکی درونی رجوع ندارد.

قول بیست و ششم: «صفحه ۱۴۰»، آنچه از مضمون قرآن مفهوم میگردد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده.

قول بیست و هفتم: «صفحه ۱۴۱» بعد از ذکر آیات و احادیث چندی گوید: پس واضح و مبرهن است که آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشند.

قول بیست و هشتم: بعد از نقل اوصاف بهشت از قرآن و احادیث کلینی و مجاسی «اعلی الله مقامهما» (در صفحه ۱۸۲): لهذا واضح ولا یحست که چنین بهشت مجازی را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود تمجّد بنا بر احادیثی که از یهودیان شنیده و نظر بمظنه و گمان خود صورت کم* و کیف آنرا در ضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت بیازار روزگار انداخته است.

قول بیست و نهم: «صفحه ۱۷۳» همچنین بهشت بیان ساخته قرآن برای از خدا نبودن دلیلی است واضح و مبرهن.

قول سی ام: «صفحه مزبوره» کیفیت بهشت از قراریکه در قرآن و احادیث اظهار و بیان گشته نقص و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و به جنّت حقانی و روح انسانی موافقتی ندارد انتهی بالفاظه.

اینها بودند اقوال این قسّیس در حق رسول خدا وائمه هدی و قرآن مجید و احادیث و عموم علمای اسلام و نو می بینی که همه این اقوال حیل و حواله و مغالطه و تدلیس است و سایر اقوال او و دیگران در مقام مناسب از این کتاب منقول و مردود خواهند گردید بحول و قوّه الهیّه و اما اقوال قسّیس مزبور در حق معاصرین خود از علمای اسلام از آن جمله در حق مصنف کشف الاستار^(۱) در صفحه اول از حلّ الاشکال چنین گفت که صادقست در حق این مصنف قول پولس پس از آن قول پولس را نقل کرده است و در آن قول این جمله نیز واقع گردیده است خدای این دهر اذهان کافرین را کور کرده است!^(۲) پس لفظ کافر را براو اطلاق نموده است .

و در صفحه دوم : مصنف بجهت تعصب قصداً چشم انصاف را پوشیده است و در صفحه سیم : مقصود و مطلب از نزاع بخت و تعصب صرف بوده و در صفحه چهارم : تمامی کتاب مملو از اعتراضات باطله و دعاوی مهمله و مظان غیر مناسبه است بعد در صفحه مسطوره گفته است : کتاب مذکور مملو از خلاف و باطل است و در صفحه ۱۹ : مصنف بجهت تکبر گمان کرده است «در صفحه ۲۴» این تکبر محض و

(۱) میرزا حسین بن تقی نوری طبرسی از اکابر علمای شیعه است که در سال ۱۲۵۴ منولد و در ۲۸ جمادی اخی ۱۳۲۰ هجری در نجف اشرف وفات یافته و در صحن مقدس علوی مدفون است . در حدود ۲۳ جلد کتاب نوشته که از جمله همان کشف الاستار عن وجه الامام الغایب عن الابصار (عج) است که در ردّ قصیده ۲۲ بیثی که در عدم امکان وجود امام غایب بقریحه یکی از علمای اهل سنت بغداد سروده شده بود نوشته است ریحانه الادب جلد ۳ .

(۲) رساله دوم پولس به قرن ثمان باب ۴ : ۴ از سیاق عبارتها چنین فهمیده میشود که ، گمراه کننده خدائی است بغیر از خدای پدر بمانند اهریمن زرتشتیان مردم را به پلیدیها و ادار می سازد و بتصریح مقامات کلیسایی مراد شیطان است .

کفر است خدای رحمن و رحیم رحمش کند و از شبکه غوایت فهم (کودنی) اخراجش کند و در صفحه ۲۵ این دلیل فقط قلت علم و جهلش نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصبش نیز هست پس از آن در همان صفحه نوشت ظاهراً اینکه تکبر و تعصب مصنف را مسلوب الفهم گردانیده و چشم عقل و عدل او را پوشانیده «در صفحه ۳۸»: و با قطع نظر از مقالات باطله دیگر این را نیز گفت «در صفحه ۴۲»: بمنزله خران نازل میشود بعد در همان صفحه گفته است: و تمامی این قول باطل و عاطل و بیپوده «در صفحه ۵۰»: و عین تکبر و کفر است پس از آن در همان صفحه گفت: قلب مصنف از تکبر و عجب چنین پر شده است.

پس از آن در همین صفحه نوشت: این عین جهل و انتهای تکبر است «در صفحه ۵۵»: این دلالت دارد بر عدم اطلاع او رأساً و تعصبش «در صفحه ۵۶»: بیانش ساقط از اعتبار و باطل محض و عاطلست بعد در همان صفحه گفت این انتهای تعصب و کفر است و در صفحه ۸۷ امریکه عقل را حاکم قرار داده است غیر معقول محض حیلله و حواله است.

و اما الفاظ او در حق صاحب استفسار از آن جمله در ص ۱۱۷ در حلّ الاشکال نوشت: او در فهم کمتر از بت پرست پیشوای ملت است در کفر زیادتر از یهود و در صفحه ۱۱۸: پس الآن جناب فاضل مینویسد ...

در صفحه ۵۹۲: از غایت کفر و عدم مبالات و در صفحه ۱۲۰: انصاف و ایمان هر دو غایب اند از قلب جناب فاضل و در آخر مکاتیب خود در حق فاضل مسطور لفظ فرار را نوشته است و در ص ۸۹ از حلّ الاشکال در حق جمیع اهل اسلام چنین نوشت که محمدیان معتقد بوسوسه عظیم و اقوال باطله کثیره هستند.

اما اقوال او در میزان الحق و غیر آن از مصنفات خود اگر چه کفر نیست لیکن قلب و قلم بنقل آنها در این مقام رضا نمیشود مگر از باب اضطرار! در مقام مناسب از

این کتاب منقول و مردود گردند چنانچه در پیش گفتیم و نقل اقوال صاحب تحقیق الدین الحق ودافع البهتان و دلایل اثبات رساله‌ی مسیح ورد اللغو و غیر اینها از کتب و رسایل آنها که در ردّ دین اسلام نوشته‌اند بنا بر زعم خود بزبان مختلفه ترجمه نموده و بطبع رسانیده در اطراف و اکناف عالم منتشر کرده‌اند چون موجب تطویل کلام بود لهذا از نقل آنها اعراض نموده بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزیدیم .

و چون این را دانستی پس گوئیم : علمای اسلام اعتقاد می نمایند در حقّ این فسیس و امثال اینها زیاده‌تر از آنکه آنها در حق علمای اسلام اعتقاد نموده‌اند پس هرگاه موافق اقوال فسیسین از عالمی از علمای اسلام اقوالی صادر گردد نباید شکوه و شکایت نمایند .

و اگر گوئیم قول پولس صادقست در حق فسیسین که خدای این جهان قلوب کافرین را کور کرده و عمداً عین انصاف را می پوشند و مطلبی ندارند مگر نزاع بحت و تعصب صرف و همچنین امثال این اقوال نباید شکایت نمایند و همچنین در حق تقریرات صاحب طریق الحیوة در مقابل تقریرات و تحریرات او در حق پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن و احادیث .

اگر گوئیم این اقوال تکبر محض و کفرند و این دلیل قلت فهم و جهل او فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصب او نیز می باشند و همه اینها باطل و عاطل و عین تکبر و کفر و عین جهلند و امثال ذلك پس تفوه با امثال این اقوال جایز است از برای عالم اسلام یا نه ؟ در صورت جواز شکایت غیر مناسب و در صورت عدم جواز چرا ایشان تفوه بر امثال این اقوال مینمایند فالعجب کل العجب از بی انصافی علمای مسیحیه که ایشان معذور باشند در تحریر و تقریر این کلمات و امثال اینها و عالم اسلامی معذور نباشد عجب اینکه با همه اینها خودشانرا از اهل انصاف و وقار می شمارند .

مجملاً خواهش دارم از مسیحیین که اگر الفاظ نامناسب از قلم این حقیر

صادر شود نظر باقوال علمای خودشان نموده عفو و اغماض نمایند و بدانند مقصود این حقیر ایدای اهل ملت ایشان نیست بلکه مقصود بیان حق و اظهار صدق و نجات دادن آنهاست از کفر و شرك و نعم ما قیل كل یحصد مازرع و یجری بما صنع .
مجملاً برویم سر مطلب و گوئیم من الله التوفیق و علیه التكلان و هو الحافظ من الخطأ
والسهو و النسیان^(۱).



(۱) چون این اشکالات فقط بخاطر اثبات اینستکه قسیسان و رهبران مذهبی مسیحی نسبت باسلام اسائه ادب کرده اند با این حال نویسنده بحواب تك تك آنها پرداخته است ما از استدلال و رفع شبهه بیش از آنچه در متن آورده شده خودداری کردیم .

هدایت هفتم : در رفع شبهات و مغالطات قسیس که در هدایت سابقه از طریق الحیوة از نسخه مطبوعه ۱۸۶۱ بنحو اجمال منقول گردید .

آفرینش انسان

الشبهة الاولى : در صفحه ۱۰ گفته است مضمون کلمات مذکوره (یعنی منقول از توریة) دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا انسانرا بمرور و مشقت چنانچه از قرآن واحادیث استفاده میگردد خلق کرده باشد انتہی بالفاظه .^(۱)

الجواب : این شبهه باطل است بوجوهی :

وجه اول : مخالفت قرآن و احادیث با کتب عهد عتیق و جدید ضرر ندارد زیرا که کتابهای عهد عتیق و جدید سند صحیح متصل بمصنفین ندارند اولاً و مشتملند بر اغلاط و اختلافات معنویة کثیرة ثانیاً ! و بوجه ثلثه تحریف محرفند .^(۲) ثالثاً ! و تمامی مضمون آنها الهامی نمیباشد یقیناً رابعاً ! بلکه عکس این مطالب مذکوره در نزد ما ثابت و محقق است چنانچه بتوضیح تمام اثبات مطالب مزبوره در باب اول و دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله و در این صورت مخالفت قرآن واحادیث باین کتابها هیچ ضرری و عیبی ندارد و تمامی شبهات مستند بهمین توریة و انجیل اند و در حقیقت این وجه در جواب تمامی شبهات قسیس کافیست .

(۱) وراه زندگی صفحه ۱۰

(۲) اقسام تحریف : دانشمندان فن تحریف را دارای اقسامی می دانند که شش قسم آن معروف است اما مهمترین تحریف که عقل و شرع از آن منع می کند سه قسم است .

یک : تغییر لفظ و تحویل آن بمعنای غیر مقصود .

دو : افزودن یک یا چند کلمه که معنارا تغییر دهد .

سه : کم کردن کلمه هائی که معنارا دگرگون سازد .

وجه دوم: از توریة طول خلقت آدم ابوالبشر وفوری بودن آن بر نمی آید و در توریة جز این نیست که خدا آدم را خلق کرد و در او حیات دمید و این مطلب را بنهایت اجمال دارد و اخبار مسلمین که تفصیل خلقت را بیان کرده است منافات با اجمال توریة ندارد (۱).

وجه سیم: این نهمت صرفست بر قرآن مجید! در مواضع متعدده از قرآن بالتفصیل

(۱) تورات در سفر پیدایش گوید: خداوند آدم را بصورت خود آفرید (۱: ۲۶) و خواب کران بر او مستولی کرداند و یکی از دنده های او را گرفت و زنی از آن بنا کرد (۲: ۲۲) و آدم را مثل سایر حیوانات از مواد خاکی آفرید و جاندار کردانید (۶: ۷ و ۷: ۲۲) و بان قدرت دستور دادن به حیوانات دیگر عطا کرد (۱: ۲۶ - ۲۸) خداوند خود او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت کند (۲: ۱۶ و ۱۷) سپس بواسطه خطاکاری و نزدیک شدن بدرخت معرفت از باغ عدن رانده شد (۳: ۲ - ۱۲).

از قرآن مجید و روایات اسلامی چنین فهمیده می شود: خدا آدم را از خاک آفرید و باو جان داد در سرزمینی که اکنون نجف یا کوفه اش می خوانند قرارداد و فرشتگان گنت آدم را سجده کنید تا بفهمد که مقامی والاتر از مقام فرشتگان دارد و آنرا بارزانی از دست ندهد، همه سجده کردند بجز ابلیس... و از باقی مانده گل آدم همسر او حواری آفرید و در روز جمعه اول محرم آنان را وارد بهشت نمود و تمام نعمت ها را برای آنان حلال کرد جز يك درخت (انگور) و گفت: بان درخت نزدیک نشوید و از میوه آن نخورید که از بهشت رانده می شوید...

شیطان آنان را فریب داد و از میوه آن خوردند در حال لباسهای آنان ریخت و بدنشان عریان گشت برای اینکه بدن خود را از دیده فرشتگان پوشیده دارند از برگ انجیر و موز استفاده کردند... از بهشت رانده شده در سرزمین مکه فرود آمدند... آدم گریه ها کرد خداوند مهربان وحیش نمود که کعبه را بنا کن و در آن عبادت نمائید آدم هم اطاعت کرد و براهنمایی جبرئیل کعبه را ساخت و بطواف آن و عبادت خدا پرداخت و توبه اش قبول شد، قرآن سورة بقره و اعراف و اسراء و کهف و طه، بحار الانوار جلد ۱۱: ص ۴ تا ۲۲۲.

والاجمال خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان شده است و ابداً در قرآن نداریم که خدا آدم را بمرور و مشقت آفرید بلکه در قرآنستکه :

انَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱).

یعنی مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که خدا او را از خاک خلق کرد و باو گفت بشو پس شد. کدام مشقتی از این بالاتر که باو گفت کن پس موجود شد و فهمیدن مشقت از نقصان اطلاع قسیس است بر کتاب و سنت مسلمین ! و ایضاً در بیان خلقت عموم اشیاء میفرماید :

انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون (۲)

یعنی امر خدا در خلقت چیزی هرگاه اراده آن کند چنانستکه میگوید ا بشو پس می باشد يك لفظ کن گفتن از برای خدای قادر مطلق چه مرور میخواهد و چه مشقت دارد ؟

بلی هرگاه خدا عاجز و مسکین باشد مانند خدای دوّم نصاری که بالای دار فریاد میزند از ترس یهود که ارذل و اضعف طوایف دنیا هستند ایللی ایللی ثم شبقتنی یعنی خدا یا خدا یا چرا مرا ترك کردی (۳) کن گفتن از برای چنین خدا مرور میخواهد و مشقت دارد !؟ نه از برای خدای مسلمین که قادر بر جمیع مقدرات و عالم بر جمیع معلوماتست بقدرت و علمیکه عین ذات او هستند بلکه خدای قادر مطلق در ایجاد اشیاء محتاج بلفظ کن هم نیست و این کنایه از سرعت نفاذ و نفوذ یافتن قدرتست در ایجاد اشیاء .

اما احادیث : اولاً حدیثی که مضمونش مخالف مضمون قرآن باشد در نزد

(۲) سورة یس ۳۶ : ۸۲ .

(۱) سورة آل عمران ۳ : ۵۲

(۳) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶ .

مسلمین مردود است یقیناً و میزان صحیح از برای معرفت و شناختن احادیث صحیحه همین است :

الخبر اذا خالف القرآن فاضر بوه علی الجدار (۱)

ثانیاً این نیهت صرفست بر احادیث در هیچ حدیثی از احادیث مسلمین وارد نشده است که خدا آدم را بمشقت آفرید و اگر مرور در اخبار وارد شده باشد حکمت و مصلحت در این بوده است که بمرور جناب آدم خلق بشود چنانچه در باب اول از توریة وارد شده است که خداوند عالم را در شش روز آفرید^(۲) و این نه از بابت آن بود که خداوند عالم نمی توانست در آن واحد و یک لحظه هزار هزار عالم را خلق کند بلکه حکمت و مصلحت در این بوده است که در مدت شش روز عالم خلق بشود همچنین در خلقت عالم اصغر که آدم باشد «چنانچه در خلقت سایر بنی آدم» اول نطفه خلق میکند بعد علقه، بعد مضغه، بعد عظام، بعد اکتساء لحم است بر عظام، بعد ایلاج روحست^(۳) و پس از

(۱) وسائل الشیعه کتاب القضا والشهادة باب ۹، تفسیر صافی مقدمه خامسه .

(۲) سفر پیدایش باب اول آفرینش جهان را در شش روز می داند روز اول نور و روشنائی را آفرید . . . و روز ششم آدم را خلق کرد . بعد در باب دوم گوید : آسمانها وزمین و همه لشکر آنها تمام شد و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد .

(۳) تعداد زیادی اسپرم مرد (نطفه) تخمک زن را احاطه می کنند و یکی از آنها داخل تخمک می شود و عمل لقاح صورت می گیرد بلافاصله سطح ویتلوس در اطراف تخمک ایجاد پرده ای می کند و از دخول سایر اسپرم ها مانع می شود ، بعد دو هسته (نر و ماده) بهم نزدیک می گردند و کروموزم بازنه ای ناقص آنها باهم آمیخته شده سلول اولیه جنین را تشکیل میدهند مرحله آبستنی آغاز می گردد . . . آخر هفته دوم جنین باندازه دومیلیمتر (علقه) و آخر هفته چهارم به اندازه یک سانتیمتر است و در آخر ماه دوم تقریباً شکل انسان بنخودمی گیرد (مضغه) و در آخر سومین ماه نقاط استخوانی ظاهر می گردد (عظام) و در آخر چهارمین ماه تمام دستگاہای جنین تشکیل شده و بدن با پوست خیلی نازک پوشیده شده است (اکتساء لحم) آخر ←

همه این مراتب عقل را در انسان خلق میکند و این مرور نه دال بر عجز خداست بلکه حکمت و صلاحیت در اینست که چنین باشد چنانچه عادت خدا در خلقت جمیع اشیاء که می بینیم همینطور جاری شده است و هیچ خداشناس نمیتواند بگوید خدا عاجز است و یکی از حکمتهای مرور خلقت اینست که خدا بجهت اظهار قدرت خواست عیسی را در آن واحد خلق کند طایفه یهود او را ولدالزنا و جماعت نصاری او را خداخوانندند .

و این بود حال قسسیس در طعن اول بر قرآن و احادیث که از اعظم مطاعن است در نزد او و آیه اول و دوم از باب دوم سفر تکوین از توریة باین نحو رقم یافته است .

وَتَوْمَلِيَّ اَللهِ بِيَوْمٍ دَسًا وَعَا پَلَخْنُوهُ دَعُوْدِي وَنَخْلِي بِيَوْمٍ دَسًا وَعَا مَن
كَلَّه پَلَخْنُوهُ دَعُوْدِي دَبُوْر خَلِي اَللهِ لِيَوْمٍ دَسًا وَعَا وَاوَقُوْدٍ شَلَّه سَبَبٍ دَبِيُوْهُ نَخْلِي
مِن كَلَّه پَلَخْنُوهُ دَبْرِ بِلِي اَللهِ لَعُوْد .

و کلمات مسطورہ در عربیہ مطبوعہ بیروت سنہ ۱۸۷۰ باین نحو ترجمہ شد است

که مترجمین خود مسیحین میباشد :

و فرغ الله في اليوم السابع من عمله الذي عمل فاستراح في اليوم السابع
من جميع عمله وبارك الله اليوم السابع و قدسه لانه فيه استراح من جميع
عمله الذي عمل الله خالقا .

یعنی و در روز هفتم خدا عملیکه کرد با تمام رسانیده بود بلکه در روز هفتم از تمامی کاریکه کرد استراحت نمود پس خدا روز هفتم را متبرک ساخته آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن روز از تمامی کاریکه خدا آفرید و ترتیب داد استراحت گرفت انتہی .

پس کلمات مسطورہ صریحند در اثبات مشقت از برای خدا زیرا که کلمه «نخلی» که در آیه دوم و سیم وارد شده است فعل ماضی و بمعنی راحت شدن است و استراحت هم نمیشود مگر

→ پنجمین ماه : حرکات بچه کامل می گردد (و آنرا ایلاج روح گویند) .

بالاخره در آخر نهمین ماه بچه کامل در سیده است : اقتباس از فیز یولوژی و مکانیسم

زایمان طبیعی دکتر میر فخرانی جلد اول صفحه ۴۶ و ۵۶ - ۵۸

بعد از مشقت و خستگی العجب کل العجب از انصاف و عدم تدبیر این قسّیس که چیز را منتسب بقرآن و احادیث مینماید که در کتاب اوست .

الشبهة الثانية: «در صفحه ۲۱» و بوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنا بر سایر آیات توریة و آیات باهرات انجیل یسوع مسیحست توبه آدم مقبول درگاه اله گشت و عفو گناه و نجات خود را بهمان وسیله حاصل نمود نه بگریه و زاری و طواف کعبه چنانچه در کتب احادیث مجیدان نقل شده است (۱).

الجواب: قسّیس نبیل این حرف را مقدمه قرار داده است از برای ابطال شرایع و احکام و مردم را بحدّ تعطیل مانند خودشان داشتن که هیچ عمل را بر خود قرار نداده اند و در این مقدمه اقتدا بدوامام خود نمود «یعنی پولس و لوطر» و پولس در آیه ده باب سیم از رساله خود بغلاطیان در باب اسقاط تکالیف چنین رقم نموده است:

زیرا جمیع آنانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا مکتوبست: ملعونست هر که ثابت نماید در تمام نوشته های شریعت تا آنها را بجا آرد * اما واضحست که در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل بایمان زیست میکند * اما شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه با آنها عمل میکند در آنها زیست مینماید * مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما مورد لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بردار آویخته شود .

می بینی که کلمات مسطوره صریحند در اسقاط تکالیف و مملو اند از اطمینان . اما اقوال لوطر کاتلک هر لد اقوال لوطر را در « صفحه ۲۷۷ » چنین نقل کرده است :

قول اول آنکه طبع انسان مثل اسب می ماند که اگر راکب او خدا باشد موافق اراده خدا راه میرود و اگر شیطان راکبش باشد مثل شیطان راه میرود و طبع از خود

(۱) و راه زندگی صفحه ۱۸ .

راکب اختیار نمیکند بلکه اجتهاد مینماید در تحصیل راکب و هرکس سوارش شد بر او مسلط خواهد بود .

قول دوم : زمانیکه امر یافت بشود در کتب مقدسه که این امر را بجا بیاورید پس شما بدانید که آن کتب شمارا امر مینماید بعدم فعل آن امر حسن زیرا که تو قادر بر فعل آن امر نیستی انتهی .

مؤلف گوید : این دو قول صریح در جبرند علاوه بر اسقاط تکالیف ! و قسّیس طامس انگلیسی کاتک « در صفحه ۳۳ » از کتاب خود المسمی بمرآت الصدق المطبوع سنه ۱۸۵۱ مسیحی در حالت طعن بفرقه پروتستنت چنین نوشت : وعاظ قدمای ایشان این اقوال مکروهه را بایشان تعلیم دادند :

اول آنکه خدا موجد عصیانست .

دوم آنکه انسان مختار نیست بر اجتناب از معصیت .

سوم آنکه عمل بر اشیاء عشره^(۱) (یعنی احکام عشره) غیر ممکنست .

(۱) سفر خروج باب بیستم تورات احکام عشره را از جانب خدا چنین بیان می کند :

۲ من هستم بهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم ۳ ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد ۴ در صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمانست و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمینست برای خود مساز ۵ نزد آنها سجده مکن . . . ۷ نام بهوه خدای خود را بیاطل مبر زیرا خداوند کسرا که اسم او را بیاطل برد بی گناه نخواهد شد ۸ روز سبت را یادکن تا آنرا تقدیس نمائی ۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور ۱۰ اما روز هفتمین سبت بهوه خدای تو است در آن هیچ کار مکن تو و بسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمهات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد ۱۱ زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است بساخت و در روز هفتم آرام فرمود از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده آنرا تقدیس نمود ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که بهوه خدایت بتومی بخشد ←

چهارم آنکه گناهان کبیره اگر چه بسیار بزرگ هم باشند موجب نقصان انسان در نظر حقّ نمی‌شوند .

پنجم آنکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیرا که مامخاطب با ایمان گردیده ایم فقط و این تعلیم بسیار نافع و مملو از اطمینانست ،

ششم آنکه اب اصلاح الدین (یعنی لوطر) گفت ایمان بیاورید و بس و از روی یقین بدانید که از برای شما نجات حاصل خواهد شد بلا مشقّت صوم و بدون معونت و یاری نقوی و پرهیزکاری و بلا مشقّت اعتراف و بدون مشقّت امور حسنه و از برای شما نجات خواهد داد اگر چه روزی هزار مرتبه مبتلا بزنا و قتل بشوید و ایمان بیاورید و بس! من بشما میگویم که ایمان شما را نجات خواهد داد انتهی .

پس این اقوال صریحند در اسقاط تکالیف و جبر ! این قسّیس بجهت متابعت این دو امام و رئیس این مطلب را مقدمه تعطیل شرایع قرار داده میخواهد اثبات کند بزعم خود که گریه وزاری و طواف و امثال ذلك از اعمال بی مصرفند و فائده ندارند و همان امر قلبی و محبت باطنی بکار میآید چنانکه خودشان ترك شرایع کردند که مامحبت باطنی داریم و صوفیه اسلام هم از ایشان مذهب تعطیل و اباحه را یاد گرفته اند و بهمان ذکر و فکر قلبی و معرفت مرشداکتفا کرده اند چنانکه خواهی دانست! نفوس عاصیه و گنهگار و قلوب قاسیه و تیره که بندگی و عبودیت از برای ایشان مشکل است این راه را خوش می‌پسندند و از روی رغبت میروند و نیکو می‌شمارند و این راه خلاف دین جمیع پیغمبران و آئین ایشانست و خلاف دین عیسی نیز هست و هرگز آن جناب امر بترك نوا میس (احکام) نفرمودند و تهمت براو می‌بندد .

پس گوئیم بالله التوفیق که عبادت ظاهره خالی از این نیست که یا مطلقا نفعی بعالم مردم ندارد و بهیچوجه بکار نمیآید و یا اینکه نفعی دارد و ثمری براو مترتب است اگر

→ دراز شود ۱۳ قتل منما ۱۴ زنا مکن ۱۵ دزدی مکن ۱۶ برهمسایه خود شهادت دروغ مده ۱۷ بخانه همسایه خود طمع موزز .

هیچ نفعی ندارد و هیچ ثمری بر آن مترتب نیست پس از چه جهت جناب موسی این توریه را باین بزرگی آورده است و این همه شرایع و احکام حلال و حرام و حدود در آن بیان فرموده است ؟ و نمیتوانند بگویند که جناب موسی کار لغو کرده است و هیچ ثمری ندارد چون جناب موسی پیغمبر خداست و قول او قول خداست و توریه در نزد شما کتاب خداست و خدا کار لغو نمیکند پس نمیشود گفت که شرایع و احکام مطلقاً بی فائده هستند پس ثمر و فائده دارد و ثمرات و فواید شرایع خالی از این نیست که یا نفع بخدا رسانند یا بخلق که غیر از خدا و خلق کسی دیگر نیست اما خدا که بالبداهة غنی از خلق و از اعمال خلق است و در این مسئله شکتی و شبهه‌ای نیست ! چون که او قدیمست و او بود و خلقی نبود و خلق را از راه جود و کرم آفرید پس ثمره اعمال بکار خداوند متعال نخواهد خورد و نفعی با او نخواهد داشت البتة غنی از نفع و ضرر است :

ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها (۱) .

پس باید نفع بخلق داشته باشد و خلق از عمل بمقتضای آن بهره‌ور شوند و همان انتفاع ثوابست ، و نفع غذای صالح خوردن عافیت است و ضرر غذای مسموم خوردن مرض و درد ورنج و مردن است ، و این مطلب بدیهی است که درست کرداری نفعش راحتی است و بد کرداری ضررش رنجست و این مطلب محسوس است که ثمره محبت همسایه و سایرین محبت دیدن از او و ایشانشست و ثمره عداوت ، عداوت دیدن از خلق خدای حی است که در حرکت کردن بطور عدل و انصاف امنیت بلاد و راحت عباد است و در ظلم و بی انصافی فساد بلاد و رنج عباد است :

بالعدل قامت السموات والارض - ان الله یامر بالعدل والاحسان الایة (۲) .

انکار ثمره اعمال انکار بدیهیات و محسوسات است اعمال ثمر دارند
(۱) ترجمه : اگر نیکی کردید برای خود بوده و اگر بدی انجام دادید نتیجه اش را خواهید دید : سوره بنی اسرائیل ۱۷ : ۷ .

(۲) ترجمه : (با دادگری زمین و آسمان پا بر جاست) خداوند بسوی دادگری و نیکوکاری می خواند : سوره نحل ۱۶ : ۹۲ .

لامحاله و نواامیس^(۱) پیغمبران که در خصوص اعمال ظاهر است نیست مگر بیان صلاح و فساد خلق در دنیا و عقبی و بعضی مصالحتها محسوس است و نفعش بچشم دیده میشود و بعضی بگوش شنیده میشود و بحواس ظاهره فهمیده میشود و بعضی نفعش معقولست و بحواس ظاهره فهمیده نمیشود لیکن عقول میفهمند مثلاً ثمره رضا بقضای الهیه راحت جانست و رفع اضطراب قلبی امریست که بحواس ظاهره فهمیده نمیشود ولیکن بعقل فهم و درک میشود و همچنین بعضی ثمرها از برای اعمالست که دخلی باوضاع ظاهر ندارد مثلاً زنا باعث حدوث طاعون^(۲) میشود و باظلم باعث کوتاهی عمر میشود و آن ثمرهائی که خدا در توریه بیان کرده است از برای اعمال و تهدید و وعید و ترساندن بنی اسرائیل فرموده است از نزول بلاها ثمراتی است که بحواس ظاهره سنجیده نمیشود ولیکن ثمره اعمالست و همچنین نفعها برای اعمالست از این قبیل که در توریه ثبت است و اگر اعمال بی ثمر میبودی بایست که این ثمرها در آنها نباشد و انکار ثمره اعمال انکار کل توریه و شرایع انبیاست .

پس معلوم شد عمل ثمرها دارد و از عمل با و امر خدا بلاها رفع میشود و عافیتها و صحتها در خلق پیدا میشود و نسل زیاد میشود عزت و دوات زیاد میشود و از معاصی و ارتکاب بمنامی خوفها و قحطها و بلاها و ذللتها از برای خلق پیدا میشود چنانچه هر عاقلی اینها را

(۱) ناموس : معانی مختلف دارد : صاحب سر ، وحی ، استاد . . . و شریعت .

اینجا معنای آخر مراد است .

(۲) طاعون Ta,un مرضی است عفونی و همه گیر که میکرب آن در سال ۱۸۹۴

میلادی وسیلهٔ یرس کشف شد و بنام باسیل یرس معروف گردید .

طاعون به اقسام ربوی و خیارک و سیاه تقسیم می شود و با اخلاط و آب دهن مریض بدیگران منتقل می شود و موش صحرائی در انتقال این مرض بسیار مؤثر است . این مرض در حدود پنج روز نهفته سپس ناراحتی عمومی و حالت تهوع و لرز و سرد شدید و تورم یکی از غده های منفاوی ظاهر می گردد فرهنگ فارسی جلد دوم کلمه طاعون

دیده می‌داند. پس ثابت و محقق گردید که از برای اعمال تأثیرات می‌باشد و این هم از بدیهیات است که عاملین اعمال ارواح مردم است نه ابدان بی‌حس و شعور! نمی‌بینی شخصی که مرد دیگر بدنش حس و شعور و فعلی ندارد پس بدن بی‌حس و شعور عامل عملی نیست و عامل عمل روحست حال روح که عاملست اگر مؤمن شد و از خدا خائف و ترسان و بخدا امیدوار شد و صاحب محبت شد و خدارا دوست داشت عمل بمقتضای امر و نهی خدا می‌کند و چون کافر شد و نترسید امیدوار نشد و عدو گشت و خدارا دوست نداشت مخالفت می‌کند. پس اعمال ظاهره دلایل حقایق باطنه است و یقین هر کس و نیت هر کس از عمل او ظاهر می‌شود پس از روح کردنست و از بدن مظهر آن عمل شدن و حرکات بدن دلیل حرکات روحست پس معلوم شد که روح مطیع و عاصی است و بدن تابع اوست و معلوم شد که روح تا متوجه خدا نشود مطیع نیست و تا معرض و روگردان از خدا نشود عاصی نیست و معلوم است که توجه بخدا عمل بشرایع شد و اعراض از خدا نتیجه ادبار از شرایع و اعراض و اقبال روح اعمال شد چنانچه روح روح این جسد است و این جسد بدون روح زنده نیست و میت و متعفن است عمل هم بی‌روح خود زنده نخواهد بود چنانکه جسد بی‌روح را اثر نیست عمل بی‌روح را هم اثر نیست پس عمل زنده صاحب اثر است نه عمل مرده و روح بی‌تن بکار نمی‌آید و عامل عمل نخواهد بود چنانکه اشخاصی که بدنیا نیامده‌اند ایمان و کفری ندارند و عمل هم ندارند و مستحق ثواب و عقاب نمی‌باشند. پس روح بی‌تن بکار نمی‌آید و همچنین تن بی‌روح هم بکار نمی‌خورد مرده است و نمری ندارد و آنکه گمان کرده است که اعمال خاصیتی ندارد اگر اعمال بی‌ایمان و بی‌اخلاص را گفته است که بی‌روح است هیچکس این حرف را نزده است و مسلمین هرگز همچو دینی نداشته و ندارند و اگر اعمال با روح را می‌گویند عین کفر و خطاست و تکذیب انبیاء و رسل که این ثوابها را از برای اعمال بیان کرده‌اند.

نهایت امم سالفه را چندان شعوری نبود ذکر ثواب اخروی برای آنها یما هیچ

نشد و یا کم و مجمل شد و امام آخر را چون شعور و روحانیت داشتند ثوابها و منفعتهای اخروی که در آن اعمالست از برای آنها ذکر و بیان شده است و بیان بعضی شواهد مدعا در اینجا بجاست :

شاهد اول : آیه ۱۶ از باب پنجم از توریة مشنی باین نحو رقم یافتند است :

پدر و مادر خود را محترم دار چنانیکه خداوند خدایت تورا امر فرموده است تا اینکه روزهایت طویل شده در زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد تورا نیکو باشد انتهى .

بدانکه این مضمون و یا قریب بدین در عهد عتیق و جدید مکرر واقع گردیده است از آن جمله در آیه ۴۰ از باب چهارم^(۱) و آیه ۱۶ از باب بیست و هفتم از توریة مشنی^(۲) و آیه ۱۲ از باب بیستم از سفر خروج^(۳) و آیه ۳ از باب نوزدهم از سفر لویان^(۴) و آیه ۲ و ۳ از باب ششم از رساله بولس بافیسسیان^(۵) و غیر ذلک و تو می بینی که ثمره احترام پدر و مادر را طول عمر قرار داده .

شاهد دوم : آیه ۱۸ از باب ششم از توریة مشنی ایضاً باین نحو مسطور کرده است :

(۱) فرایض و اوامر او را که من امروز بتو امر می فرمایم نگاهدار تا ترا و بعد از تو فرزندان ترا نیکو باشد تا روزهای خود را در زمینی که یهوه خدایت داده است تا بابد طویل نمائی :

(۲) ملعون باد کسیکه با پدر و مادر خود بخت رفتار نماید .

(۳) پدر و مادر خود را محترم نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت بتو بخشد دراز شود .

(۴) هر یکی از شما مادر و پدر خود را محترم نماید .

(۵) پدر و مادر خود را محترم نما که این حکم اول با وعده است تا ترا عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی .

و آنچه که در نظر خداوند راست و نیکوست معمول دار تا باخوشی باشد و بزمین خوبی که خداوند با پدران تو سو کند یاد نموده بود داخل شده بتصرف آوری * تا که تمامی دشمنانت را از حضورت اخراج نماید چنانکه خداوند فرموده بود .

شاهدسیم آیه ۱۲ از باب هفتم ایضاً از توریة مشنی باین نحو مسطور گشته است: پس واقع میشود اگر این احکام را استماع نموده و مرعی داشته بجا آوری که خداوند خدای تو برایت این عهد و رحمتی که با پدران تو سو کند نموده نگاه خواهد داشت * و تورا دوست داشته برکت خواهد داد و زیاده خواهد نمود و هم ثمره رحم و ثمره زمین تو را یعنی غله و شراب تو و روغن زیت و نتایج گاوها و کله‌های کوسفندان تو در زمینی که پدران تو سو کنند یاد نموده بود که بتوبه دهد برکت خواهد بخشید * از همه اقوام زیاده مبارک خواهی شد در میان شما و هم در میان بهایم شما نه عاقر (نر بی نطفه) و نه عاقره (ماده نازا) خواهد بود * و خداوند از تو هر نوع امراض را دور خواهد کرد و از تمامی امراض هولناک مصر که میدانی هیچ یک را بر تو نازل نخواهد کرد بلکه بر تمامی دشمنان شما آنها را عارض خواهد گردانید انتهی .

و از این قبیل بسیار است و اینها ثمره اعمال نیکست که ذکر شده است و چون یهود جسمانی بودند ذکر آخرت برای آنها نشده و وعده جنت و وعید جهنم برای آنها نشد و حرفهای اخروی برای ایشان مذکور نگردید حتی در یک موضع از این اسفار خمس^(۱) توریة نیز وعده آخرت نشده است چون نمی فهمیدند و برای مسیحین در عهد

(۱) ۱ - پیدایش ۲ - خروج ۳ - لاویان ۴ - اعداد ۵ - تثبیه .

جدید چند کلمه مجمل از آخرت مذکور گردید^(۱) زیرا فهم ایشان اندک روحانی شده و غالب وعدو وعید قرآن ذکر و بیان آخرتست بجهت اینکه مردم فهم روحانی پیدا کرده بودند و ملکوت آسمان بایشان نزدیکتر شده بود آثار ملکوت برایشان بسیار ذکر شده^(۲) بخلاف امتهای سلف که ایشان از اهل طبیعت بودند، و قابلیت فهم ملکوت را نداشتند.

شاهد چهارم: از آیه ۱۴ از باب بیست و هفتم از توریة مثنوی باین نحو عیان و بیان گشته است.

ولاویان^(۳) متکلم شده بتمامی مردمان اسرائیل با و از بلند بگویند * که لعنت بر کسیکه صورت تراشیده و یاریخته شده از صنعت استادان که مکروه خداوند است ساخته آنها را در مکانی پنهان بگذارد و تمامی قوم در جواب بگویند آمین * لعنت بر کسیکه پدر و مادر خود را خوار داشته باشد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه نشان سرحد همسایه خود را حرکت دهد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه نشان را کمره نماید و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه در حکم نمودن غریبان و یتیمان و بیوه زنان حیف نماید و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه بازن پدر خود بخوابد چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه با هر قسم چهارپائی نزدیکی نماید و

(۱) انجیل متی بابهای ۵، ۱۱، ۲۳ - لوقا باب ۱۱

(۲) قرآن مجید در ۸۵۱ آیه قیامت و اجر اخروی را بیان می کند و روایات وارده از پیغمبر اسلام و ائمه اطهار برای هر عمل نیک یا بد گذشته از اثر دنیوی پاداش اخروی نیز بیان کرده است بلکه اثر مادی در مقابل آثار معنوی بسیار اندک و ناچیز است.

(۳) کاهنان اسرائیلی بودند از اولاد لاوی فرزند یعقوب.

تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه با خواهر خود چه دختر پدر و چه دختر مادرش بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه با مادر زن خود بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه همسایه خود را به پنهانی بزند و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه بر یختن خون بیگناهی رشوه بگیرد و تمامی قوم بگویند آمین * لعنت بر کسیکه این کلمات شریف را برای بجا آوردنش اثبات نماید و تمامی قوم بگویند آمین انتهى .

پس تمامی این لعنتها از نتایج و ثمره اعمالست که بر شخص وارد میشود موافق آیه اخیره لعنت بر کسیکه ثمره و نتایج اعمال را انکار نماید و تمامی قوم بگویند آمین شاهد پنجم : در باب بیست و هشتم از توریة مزبوره باین نحو رقم یافته است اگر چه این شاهد طولانیست و در حقیقت شصت و هشت شاهد است لیکن چون موافق مذاق اهل این زمان نیز هست بتمامه نقل میشود و از مطالعه کنندگان معذرت می‌خواهم :

اگر بقول خداوند خدایت بدقت کوش داده بعمل نمودن تمامی او امر او که امروز بتو امر میفرمایم متوجه شوی که خداوند خدایت نورا بر تمامی قبایل زمین رفیع خواهد کردانید * و تمامی این برکتها بتورو نموده بتو خواهد رسید مشروط بر آنکه قول خداوند خدایت را بشنوی * در شهر متبرک و در صحرا متبرک خواهی شد * میوه جسم تو و میوه زمین تو و میوه بهایم تو بچکان کاو و کله‌های کوسفند تو متبرک شوند * ز نیل و طبق تو متبرک خواهد شد * وقت درآمدت متبرک و وقت بیرون رفتنت متبرک خواهی شد * خداوند دشمنانیکه بر تو مقاومت می‌نماید در حضور تو مغلوب خواهد ساخت از یک راه بر تو بر آیند و از هفت راه از پیش

تو بگریزند* خداوند در بارهای تو و به هر چیزیکه دستت را دراز می نمائی از برای تو برکت مأمور خواهد داشت بلکه در زمینی که خداوند خدایت بتو میدهد تورا متبرک خواهد ساخت* خداوند تورا از برای خود بنهچی که بتو سو کند یاد نموده است قوم مقدس نصیب خواهد نمود اگر او امر خداوند خدای خود را مرعی داشته در راههایش رفتار نمائی* و تمامی اقوام زمین خواهند دید که اسم خداوند بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسید* و خداوند تورا در نیکوئیها در میوه جسم تو و در میوه بهایم تو و در محصول زمین تو در زمینی که خداوند با بای تو سو کند یاد نموده بود که بتو بدهد خواهد افزود* خداوند برای تو مخزنهای نیک خود یعنی آسمان را خواهد کشاد تا بزمین تو باران در وقتش بباراند و تمامی اعمال دستت را متبرک سازد که تو بطوایف بسیاری قرض خواهی داد و تو قرض نخواهی گرفت* و خداوند تورا سر خواهد گردانید نه دنباله و فقط بلند خواهی بود و پست نخواهی شد مشروط بر اینکه او امر خداوند خدایت را که امروز بتو میفرمایم استماع نموده بعمل نمودن آن متوجه شوی* و از تمامی کلماتیکه امروز تورا امر میفرمایم بقصد پیروی خدایان غیر و عبادت نمودن آنها بر است و چپ انحراف نوری* اما اگر بقول خداوند خدایت گوش ندهی و بعمل نمودن تمامی او امر و قوانینش که امروز تورا امر می فرمایم متوجه نشوی پس تمامی لعنتها بتو رو نموده خواهند رسید* در شهر ملعون و در صحرا ملعون خواهی بود* زنبیل و طبق تو ملعون باشد* میوه جسم تو و میوه زمین تو و بیچه کان کاه و کله های کوسفندان تو ملعون باشند* وقت در آمدن ملعون و وقت بیرون رفتن ملعونی* بر هر کاریکه بعمل آوردنش دست خود را دراز می نمائی خداوند لعن و محنت و عتاب را بر تو

خواهد فرستاد تا آنکه بزودی هلاک و معدوم شوی بسبب شرارت اعمال تو که بآنها مرا ترك كردی * خداوند بتو طاعون را ملحق خواهد ساخت تا تورا از زمینی که جهة تصرف آوردنش بآن داخل میشوی بالکمل نابود گرداند * خداوند تورا به سبب و تب محرقه و تب لرزه و خناق و بشمشیر و باد مسموم و برقان خواهد زد که اینها تورا تا هلاک شدنت تعاقب خواهند نمود * و آسمانی که بالای سر تو است از برنج و زمینی که در زیرتست از آهن خواهند کردید * و خداوند باران زینت را بکرد و غبار مبدل خواهد کرد بلکه از آسمان بر تو نازل خواهد کردید تا بمعدوم شدنت * و خداوند تورادر حضور دشمنان مغلوب خواهد ساخت از یک راه برایشان خروج خواهی نمود و از هفت راه از حضور ایشان فرار خواهی کرد و تودر همه ممالک زمین زحمت کش خواهی شد * و نعش تو خوراک کمل برندگان هوا و سباع زمین خواهد کردید که آنها را هیچکس نخواهد راند * و خداوند تورا بدمل مصر و بواسیر و جرب و خارشیکه از آن شفا نتوانی یافت مبتلا خواهد ساخت * و خداوند تورا بدیوانکی و نابینائی و آشفتگی دل مبتلا خواهد کرد و بوقت ظهر مثل نابینائی که در تاریکی لمس نماید لمس خواهی کرد و در راهت کامیاب نخواهی شد و فقط در تمامی ایام مظلوم و غارت زده شده از برایت رهاننده نخواهد بود * زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید و خانه را بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد و ناکستانی را غرس خواهی کرد و از آن نخواهی چید * کلو تو در نظرت کشته میشود و از آن نخواهی خورد و حمار تو در حضورت غارت میشود و باز آورده نخواهد شد گو سفند تو بدشمنان داده میشود و از برایت رهاننده نخواهد بود * پسران و دختران تو بقوم دیگر تسلیم شده چشمهای تو خواهند دید و تمامی

روز حربه ایشان حسرت کشیده در دست قوت نخواهد ماند * میوه زمین
 تورا بهر چه مشقت کشیدی قومیکه نمی دانی خواهند خورد در تمامی روز
 مظلوم فقط و مقهور خواهی شد * از چیزهایی که چشمت می بیند دیوانه
 خواهی شد * خداوند تورا برزاقها و ساقها از کف پاتا فرق سرت بدمل
 بدی که علاج پذیر نیست خواهد زد * خداوند تو را و ملکی را که بر خود
 نصب می نمائی بطایفه که نه تو و نه آباء تو دانستید خواهد رسانید و در آنجا
 خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد * و در میان تمام می
 اقوامیکه خداوند تورا با نجا میرساند سبب عبرت و ضرب المثل و ریشخند
 خواهی شد * تخم بسیار بمرزعه بیرون خواهی برد و اندک بر خواهی
 چید چونکه آنرا ملخ خواهد خورد * تا کستانی را غرس کرده تربیت
 خواهی داد اما شراب نخواهی خورد و انگور نخواهی چید زیرا که گرم
 آنرا خواهد خورد * تورا در تمامی حدودت درخت زیتون خواهد بود و
 روغن بر خود نخواهی مالید زیرا که دانهایش ریخته خواهد شد * پسران
 و دختران را تولید می نمائی و تورا نخواهند بود زیرا که با سیری خواهند
 رفت * تمامی درختانت و میوه زمینت را ملخ خواهد خورد * غریبی که
 در میان شماست از تو باوج بلندی خواهد برآمد و تو بحضیض پستی خواهی
 افتاد * او بتو قرض خواهد داد و وی را تو قرض نخواهی داد و او به منزله
 سر خواهد بود و تو بمنزله دنباله * و تمامی این لغتها بتور و نموده و تعاقب
 نموده بتو خواهد رسید تا هلاک شدنت زیرا که بقول خداوند خدایت کوش
 ندادی تا آنکه او امر و قوانینی که تورا امر فرموده بود مرعی داری *
 برای تو و برای اولاد تو اندک بجای آیت و معجزه خواهد بود * بسزای
 اینکه در خدمت خداوند خدایت باشادمانی و خوشدلی بسبب کثرت این

چیزها اطاعت نکردی * لهذا دشمنان خود را که خداوند بر تو میفرستد در کرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج کلی خدمت خواهی کرد و طوق آهنین بر گردنت خواهند گذاشت تا تو را هلاک سازد * و خداوند از کنار زمین قومی را چون عقاب تیز پرواز بر تو حمله ور خواهد کرد انید قومیکه زبان ایشان را نخواهی فهمید * قوم ترش روی که آبروی پیران را نگاه ندارد و بر جوانان رحم نکند * و نتایج بهایم و میوه زمین تو را خواهند خورد تا هلاک شدنت واز برایت غله و شیر و روغن و زیت و بچه کان کلو و کلهای کوسفندت را باقی نخواهند گذاشت تا تو را هلاک نموده باشند * و تو را در تمامی دروازه های محاصره خواهند کرد تا آنکه دیوارهای بلند و محصونی که بر آنها مطمئنی در تمامی مملکت تو سرنگون شوند بلکه در تمامی دروازه های در همگی زمینی که خداوند خدایت بتمیهد تو را محاصره خواهند کرد * و میوه بدنت یعنی گوشت پسران و دختران خود را که خداوند خدایت بتمیهد بسبب محاصره و تنگائی که دشمنان تو را میسازند خواهی خورد * در میان شما مردیکه متلذذ و بسیار متنعم است چشمش بر برادر خود وزن هم آغوش خود و بر فرزندانش که باقی مانده اند بد نگاه خواهد کرد * بحدیکه بهر يك از ایشان از گوشت فرزندان خود که میخورد نخواهد داد زیرا که بسبب محاصره و تنگائی که دشمن تو را در تمامی دروازه های میسازد چیزی از برایش باقی نخواهد ماند * و در میان شما زنی که متلذذ و متنعمه باشد بحدیکه بسبب تنعم و تلذذ کف پای خود را بر زمین یار انداشت که بگذارد او نیز چشمش بر شوهر هم آغوش خود و بر پسران و دختران خود بد نگاه خواهد کرد * همچنین بمشیمه که از میان پایهای خود بیرون می آورد و بر اولادیکه میزاید زیرا که آنها را

بسبب احتیاج کَلبی و بعلت محاصره و تنگائی که دشمنت توراً در اندرون دروازه‌هایت میرساند بینائی خواهد خورد * اگر بعمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مرقوم است متوجه نشوی تا آنکه از اسم ذوالجلال و مهیب بترسی یعنی از خداوند خدایت * آنکه خداوند صدمه‌های تو و صدمه‌های اولاد توراً عجیب خواهد گردانید یعنی صدمه‌های عظیم و مزمن و امراض رنّیه و مزمن * بلکه تمامی امراض مصر را که از آنها می‌ترسیدی بر تو مستولی خواهد گردانید و بتو ملصق خواهند بود * و همچنین تمامی امراض و همگی صدمه‌هایی که در این کتاب توریّه مکتوب نیستند آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شدن * و چون ستارگان آسمان کثیر بودید بر عکس قلیل العدد خواهید ماند بسبب آنکه بقول خداوند خدای خود کوش ندادی * و واقع میشود چنانیکه خداوند از شما خوشنود بوده شما را نیکوئی کرده بسیار گردانید هم چنین خداوند از معدوم و نابود کردن شما خوشنود خواهد بود و از زمینی که جهة تصرف آوردنش بآن می‌روی مستأصل خواهید شد * و خداوند توراً در میان همگی قبایل از کران زمین تا بکران دیکرش پراکنده خواهد ساخت و در آنجا خدایان غیریکه نه توونه‌آبای تو میدانستند از چوب و سنک عبادت خواهید کرد * و در میان از طوایف استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود و در آنجا خداوند توراً دل لرزان و چشمان خیره و جان درالم خواهد داد * و حیانت رو بروی تو آویزان خواهد بود که روز و شب خوفناک خواهی بود و بزندکیت اطمینان نخواهی داشت در صبحم خواهی گفت ایکاشکی شام می‌بود و در شام خواهی گفت ایکاشکی صبح بود از ترس دلت که بآن گرفتاری و از چیزهایی که چشمت بنظر می‌آورد

مسیح : شریعت توراہ زایل نمی شود بلکه کاملتر می گردد

ح ۱

✽ و خداوند تورا در کشتیها بر اهی که بتو گفته بودم که آنرا بار دیگری نخواهی دید بمصر باز خواهد رسانید و در آنجا بدشمنان خود جهة غلامی و کنیزی فروخته خواهید شد و خریداری نخواهد بود انتہی^(۱).

و همه آنچه بامتهای سلف از رحمت و عذاب رسید از این قبیل است ذکر بهشت و جهنم نیست بجهة اینکه آسمانی نبوده اند و فهم آسمانی نداشته اند مگر امت جناب مسیح که فی الجمله رایحه آسمانی را شنیده بودند قدر قلیلی یعنی چند کلمه بایشان وعده آخرت شد و آنها را انشاء الله در موضع مناسب ذکر خواهیم نمود .

خلاصه کلام : دلالت شواهد مذکوره بر ثمره اعمال مخفی نیست و شواهد این مدعا از حمد و حصر بیرونست لیکن طلباً للاختصار بهمین قدرها اکتفا و اختصار شد و قسّیس نمی تواند مدعی نسخ شود (بگوید مسیحیت احکام تورات را از بین برده است) زیرا که خودش در میزان الحق منکر نسخ است و جناب مسیح نیز بنا بر روایت متّی در باب بنجم از انجیل خود چنین میفرماید :

کمان مبرید که آمده ام توریة یا صحف انبیاء را باطل سازم از بهر ابطال نبی بلکه بجهة تکمیل آمده ام ✽ که هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از توریة هرگز زایل نکردد تا همه واقع نشود ✽ پس هر که یکی از این احکام کوچکتر را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر گاه بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد ✽ که بشما میگویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود بملکوت آسمان هرگز داخل نشوید انتہی .

(۱) این باب در چاپ جدید مانند سایر قسمتهای «کتاب المقدس» تغییر عبارتی فراوان دارد اما تفاوت معنی چندان مهمی پیدا نکرده است و تکرار آن خستگی آور است ، از این جهت به موارد تغییر یافته اشاره نکردیم .

پس اگر اعمال ثمرات و نتایج ندارند از چیست جناب عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بر کاتبان و فریسیان بجهت ترک اعمال این قدر تشدید می نماید چنانچه در باب بیست و سیم از انجیل متی و باب یازدهم از انجیل لوقا که نقل آن دو باب در اینجا موجب تطویل کلام است مرقوم شده (۱)

پس ثابت و محقق گردید که انکار ثمرات و نتایج اعمال مستلزم انکار توریة و انجیل و جمیع شرایعست ! اگر قسّیس میگوید که اعمال بی روح فائده ندارد شبهه‌ای در آن نیست کسی ادعا نکرد و نگفت که فائده دارد قرآن و اخبار مسلمین مشحونست از همین مطلب که اعمال بی قصد قربت و اخلاص ثمر ندارد ! و اگر اعمال با روح را میگوید فائده ندارد انکار توریة و انجیل را کرده است و بحکم اینها کافر شده است .

پس چرا گریه حضرت آدم و طواف او سبب رضای خدا نبود مگر حضرت آدم از روی بی شعوری میگریست و طواف میکرد و نیت در اعمال نداشت و بجهت تقرب بخدا این کار را نمیکرد و البته نیت داشت و احوالات جسدی او تابع احوالات روحانی او بود و تا دلش بر حال خود نمی سوخت ، آتش خوف خدا در کانون سینه اش مشتعل نشده بود و نیران محبتش زبانه نمیکشیدگی این حرکات از او صادر میگردید ؟ پس گریه و وزاری و طواف و غیرها همه ثمر دارد و همه سبب خوشنودی خدا خواهد بود البته .

چنانچه صریح کتب انبیاست که این اعمال ثمر دارد شکّی و شبهه در این نیست و مسلمین که از برای اعمال ثواب و عقاب روایت میکنند و اعمال را وسیله نجات خود قرار داده اند آن اعمال را خواسته اند که قصد قربت و خلوص در آنها باشد و آن اعمال از جهت توجه قلبی ناشی شده باشد نه نفس عمل از حیثیتی که عمل است زیرا که عمل

(۱) در این دو باب حضرت عیسی (ع) فریسیان و کاتبان را سرزنش می کند که شما

در کنیسه صدر نشین هستید و کارهای همکل را بعهده گرفته اید و خودتان را رهبر و پیشوای مردم

می دانید اما بوظایف خود عمل نمی کنید بدانید که بعذاب دردناک گرفتار خواهید شد

بی‌نیّت را مسلمین باطل میدانند و نیّت بی‌قربت و قربت بی‌خلوص را نیز باطل میدانند وضو و غسل را می‌گویند ثواب دارد نه از جهت آنستکه آب را بردست و پا می‌ریزد بلکه از جهت آنستکه مکلف قصد امتثال امر خدا را دارد و اگر بدون قصد امتثال ده سال مثلاً در میان آب بماند ثوابی از برای او نیست ! جمیع اعمال ظاهرینه در نزد مسلمین از همین قبیل است .

و این قسّیس‌گویی یا چنین فهمیده است که مسلمین نفس اعمال را میانجی میدانند و از این جهت مسلمین و بت پرستان را در خصوص اعتقاد نجات باعمال بیک سیاق فهمیده است و بدیهی است که آنها عمل را از روی محبت بخدا نمیکنند اعمال ایشان میّت و نجس است و موجب بعد ایشان از خدا خواهد بود زیرا که قصد قربت ندارند و اگر بر فرض قصد قربت داشتند باشند قصد قربت باشرك جمع نمیشود و بعد از این انشاءالله فصل مشبعی در خصوص ثمره اعمال ذکر خواهد شد .

پس معلوم و محقق گردید که حضرت آدم بواسطه گریه و زاری و طواف که ناشی از ندامت او بود و از رجوع باطن او بسوی خدا و اعراض او از طبع و شهوات و غیر خدا نجات یافت و مرتبی خدا شد و اگر کسی گوید باعمل منظور و مراد قسّیس این باشد که این مرحله از برای او ثابت نشده است .

در جواب گوئیم قبل از اقرار بنبوت حضرت خاتم النبیین هیچکدام از معالم اسلام از برای او ثابت نشده است زیرا که شرع تابع نبی است بعد از اینکه نبوت نبی ثابت شد کلیات و جزئیات شرع او نیز ثابت میشود پس باید قسّیس در نبوت حرف بزند نه در جزئیات شرع تا اینکه ما بحول و قوه الهی نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را از کتابهای او ثابت کنیم .

و قول او که بوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنا بر سایر آیات باهرات انجیل یسوع مسیح است توبه آدم مقبول الخ ^(۱۶)

(۱۶) رساله پولس برومیان باب ۵ : ۱۲ - ۲۱ ، رساله فرنتیان ۱ باب ۱۵ : ۲۰

این نیز غلط است زیرا که در هیچ آیه از آیات توریة اسم و صفات خاصه جناب مسیح مذکور نگردیده است آیاتیکه قسّیس بآنها استشهاد مینماید بعضی از آنها ابدأ ربطی بمسیح ندارد بلکه معنی دیگر دارند و برخی دیگر از آنها لفظاً و معنأ راجع بحضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند چنانچه برمتبّع منصف مخفی نیست و ما نیز انشاء الله در وقت فرصت در مقام مناسب از این کتاب این مرحله را عیان و بیان خواهیم نمود .

الشبهة الثالثة: «در صفحه بیست و سیم» وقت در میان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه اینک چند ساعت و یا نیم روز بود چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنا بر مضامین آیات مزبور توریة وضوح یابد که مدتی کشید اما صراحة نمی توان گفت که آن مدت چه قدر بوده است انتہی بالفاظه^(۱) .

الجواب: در پیش گفتم که مخالفت قرآن مجید و احادیث شریفه با این توریة ضرر ندارد زیرا که این توریة موسی نیست یقیناً و محرفست بدون شبهه و ایضاً لازم نیست که کتاب نبی لاحق با کتاب نبی سابق موافق باشد و اگر این شرط باشد جماعت یهود در انکار حضرت مسیح ذی حق خواهند بود زیرا که میتوانند بگویند در اسفار خمسۀ توریة ذکر جنت و نار نشده است و در انجیل ذکر جنت و نار شده است و ایضاً پاره اشیا دیگر نیز در عهد جدید مذکورند و در عهد عتیق ابدأ اسمی از آنها برده نشده است و شواهد این مدعا را در باب ششم و فصل دوم در جواب از شبهة الثانیة ذکر و بیان خواهیم نمود .

علاوه نسخ ثلثه (توراة) با همدیگر موافقت ندارند یعنی عبرانیة و سامریة و یونانیة^(۲) و هم اسفار خمسۀ توریة عبرانیة که فعلاً معمول فرقه پروتستنت میباشد با همدیگر

(۱) این قسمت در تجدید نظر کتاب مزبور حذف گردیده است .

(۲) عبرانیة «Ebran - iyya» منسوب بعبر یکی از اجداد حضرت ابراهیم

موافقت ندارند و کتب و رسایل انبیاء با توریة مخالفت دارند و کتب عهدعتیق با عهد جدید مخالفت کلی دارد بلکه اناحیل اربعه مخالف همدیگر هستند ثبوت همه این مسائل در باب اول و دوم و پنجم و ششم از این کتاب خواهد آمد .

پس اگر این قدرها در ابطال کتب لاحق کافی باشند انجیل و تمامی کتب عهد جدید باطلند یقیناً پس معلوم شد که این مطلب را هم از روی عداوت و نادانی گفته است چرا :

است ، اولین قوم یهود را که در اسارت بابلیان بودند عبرانیان خوانند و زبان و خط آنان را عبری می گویند ، خط عبری که ، کتاب مقدس را هنوز هم بآن می نویسند خطی است منشعب از فنیقی که بعدها از روی الفبای آرامی حروف عبری مربع متداول گردید و این خط دارای بیست و دو حرف بی صداست و حرف باصدا ندارد و از راست بچپ نوشته می شود ، اعلام فرهنگ فارسی جلد پنجم : عبرانی و عبری .

وسامریه «Samer - iyya»، زبانی است مخصوص قوم سامری (منسوب به شهر فلسطینی سامر) که خود را از سبط یوسف می دانند و کاهنان آنان خود را از فرزندان لاوی معرفی می کنند ، گویند پنج سفر حضرت موسی بخط سامری پیش آنان موجود است و این ترجمه بجهت قدمت دارای اهمیت است و در قرنها ۱۶ ، ۱۷ مسئله تورات سامریان در میان علمای مغرب مورد بحث بود . اعلام فرهنگ فارسی جلد پنجم : سامریان و سامری .
 و یونانیه «Yonan-iiyya» خطی است منسوب بمردم یونان و گویند اصل سه انجیل از انجیل های چهارگانه بآن زبان نوشته شده بود ، و یونان یکی از ممالک شبه جزیره بالکان است که از مغرب بدریای ایونی و از شمال ببلغارستان ، یوگوسلاوی و آلبانی محدود است و در حدود ۱۲۸۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و ساکنان آن تقریباً ۷ میلیون نفر هستند و اکثر حکماء از آن سرزمین بوده اند و سکندر آب در آن انداخت معجم البلدان و برهان قاطع : یونان .

«لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةَ عَلِيٍّ مِنْ يَعْلَمُ» «یعنی نادان حجتی بردا نا ندارد»
 خود قسّیس در تعیین وقت متحیر است نه چنین استکه هرچه در توریة نیست
 واز این توریة معلوم نمیشود مجهول مطلق است و کسی را نمی رسد که در آن سخن بگوید
 و اگر خدا پیغمبری بعد از جناب موسی بفرستد و او بیاید احوال قیامت را بیان کند یهود
 را نمیرسد که او را تکذیب کنند چون احوال قیامت در اسفار خمسۀ توریة مذکور
 نیست و الا چنانچه در پیش گفتیم حَقّ با یهود خواهد بود در تکذیب جناب مسیح و
 همچنین اگر پیغمبری بعد از جناب مسیح مبعوث شود و تفصیل احوال آدم را بیان کند
 نه بایست او را تکذیب نمود که این تفصیل در توریة و یا در انجیل نیست که همان خدای
 توریة و انجیل باو تعلیم کرده!

پس اگر پیغمبری بعد از موسی مطلبی گفت قدحش با این نیست که این سخن
 در توریة نیست بلکه اگر کسی را سخنی است باید در نبوت او بگوید اگر نبوت او ثابت
 شد جمیع اقوالش و اخبارش صحیح و الا اخبارش محتمل صدق و کذبند مگر اینکه
 بر ضد اخبار پیغمبران سابق خبری بدهد که از تصدیق او تکذیب پیغمبران سابق لازم
 آید آنگاه میتوان او را انکار کرد و تکذیب نمود اما اگر منافات ندارد و تکذیب پیغمبران
 سابق در آن نیست ردّ و یا انکار او از عقل نیست بلکه بایست او را محتمل صدق و کذب
 دانست تا مأخذش معلوم شود و حال در توریة نیست که آدم چه قدر مکث کرد در بهشت
 و چه مدتی در آنجا بود پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملك المنان خبر دادند که
 خداوند در تن آدم روح دمید بعد از زوال شمس روز جمعه بعد از زوجه او را از اسفل
 اضلاع او خلق کرد و ملائکه خود را بسجده او واداشت و او را ساکن جنت کرد در همان
 روز و نماز در بهشت مگر شش ساعت ترك اولائی از او صادر گردید .

پس خدا او را و زوجه او را از جنت بیرون کرد و شب را در آنجا نخواهید در

بیرون جنّت بسر برد .

و از مجلس سی و پنجم از کتاب الامالی مشهور بالمجالس الصدوق (رد) معلوم و مفهوم میشود که این شش ساعت از ساعاتی آخرت بوده است فعلیهذا زیاد تر از سیصد سال از سالهای دنیا خواهد بود^(۱) و این معنی اولاً مخالفت با توریة ندارد و ثانیاً بر فرض مخالفت نیز ضرر ندارد زیرا که این توریة محرف و خرابست یقیناً . پس انکار این خبر کار خردمندان نیست مجملاً در صورتیکه ما در باب پنجم همین کتاب از کتب مستعمل اهل کتاب نبوت آن جناب را ثابت کرده ایم اخبار واقوالتش تماماً صحیح است و قبل از ثبوت نبوت نیز نباید شخص عاقل اخبار را انکار نماید زیرا که احتمال صدق در او می رود در صورت عدم مخالفت با اقوال پیغمبران سابق و انکار صدق موجب کفر است نهایت شخص دیندار باید سکوت کند تا ماخذ معلوم شود اما این قسمیس چون از خدا نمی ترسد هر چه دلش میخواهد میگوید .

تقیه :

الشبهة الرابعة : در صفحه ۲۷ نوشت و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث خودشان مقررند که تقیة یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جایز و حلال است ضدّ و نقیض کلام الهی است مخفی نماند که تقیة در هر حال محض از راه بی ایمانی و کم اعتقادی نسبت بخدا صادر میگردد زیرا کسی بآن درجه ایمان رسیده و آن اعتقاد داشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که هیچ چیزی او را رو نمیدهد مگر باذن الله بدیهی است که آن کس رجوع بتقیة و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خود یا دیگری را

(۱) مرد یهودی درباره وقت نماز از پیغمبر اسلام (ص) پرسشهایی می کند و حضرت هم میفرماید . . . وقت عصر هنگامی است که آدم بشجره منیه نزدیک شد . . . و نماز مغرب در ساعتی است که توبه اش پذیرفته گردید و فاصله بین آن دو سیصدسال از سالهای دنیا بود .
امالی الصدوق صفحه ۱۱۴ چاپ حکمت قم .

از تنگی و ضرر و زحمت برهاند چون بر او یقین و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهایی او را خواسته باشد هر آینه خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیه و دروغ آدمی محتاج نیست و هر گاه نکند پس از این تقیه (هم دچار) می گردد و همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی با او رو داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل میگردد انتهی بالفاظه ^(۱).

الجواب : بدین واسطه قسّیس خواسته است در مذهب شیعه نقصی وارد آورد و ایشان را متزلزل کند و حال آنکه این از اعظم مسائل شیعه است و آن حفظ ناموس آل محمد صلی الله علیه و آله شده است و اینکه این قسّیس از مطالب اهل اسلام خبر ندارد سهل است از احکام انجیل و توریة نیز خبر ندارد و در عقل کمتر از پیشوای بت پرستان و در کفر زیادتر از یهود است .

و اینکه میگوید تقیه ضدّ و نقیض کلام الهی است مقصود او از کلام الهی توریة و انجیل است اولاً این توریة و انجیل کلام الهی نیستند بدون شبهه و ثانیاً تقیه موافق این توریة و این انجیل است و طریقه انبیاء و اولیاء و رسولان سابق نیز می باشد و شواهد این مدعا از حدّ و حصر بیرونست لیکن طلباً للاختصار بذکر و بیان بانزده شاهد اکتفا مینمائیم .

شاهد اول : تقیه کردن حضرت ابراهیم علیه السلام

در بیان حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام ^(۲) در باب دوازدهم از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است :

(۱) و صفحه ۲۱ و ۲۲ راه زندگی .

(۲) شرح زندگانی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را در جواب از شبهه یازدهم

مطالعه کنید .

و واقع شد در هنگامیکه نزدیک شد که بمصر داخل شود بزین خود ساری گفت که اینک البتّه میدانم که تو زن خوش منظری* و احتمال دارد که مصریان هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست و مرا خواهند کشت و تو را زنده نگاه خواهند داشت* تمنّاً اینک بگوئی تو: که خواهر منی تا اینک به سبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده ماند انتهی .

پس از آیات مسطوره معلوم میشود که تقیه از برای دفع ضرر و جلب منفعت هر دو جایز است زیرا که فرمود بسبب تو بمن نیکی بشود و جانم بسبب تو زنده ماند بلکه جلب منفعت را مقدم فرموده است بر دفع ضرر .

شاهد دوم: باب بیستم سفر تکوین:

و ابراهیم در حق زن خود ساره گفت که خواهر منست. . . * «از قول ابی ملک در خطاب بخدا» آیا بمن نکفتی که خواهر منست و آن زن نیز نکفت برادر منست و بقلم سلیم خود و پاک دست خود این کار را کردم . انتهی .

آیا حضرت ابراهیم خلیل خدا را نشناخته بود که بزین خود گفت خواهر منست! یا تقیه در شرع او جایز بود معلوم است خدا شناس نمیتواند بگوید که خلیل خدا خدا را نشناخته بود . و اگر گویند حضرت خلیل تقیه نکرد دروغ هم نگفت زیرا که حقیقتاً خواهر او بوده است^(۱) در جواب گوئیم: اولاً آیه ۱۳ که در شاهد سابق مذکور گردید

(۱) در آیه ۱۲ همان باب از قول حضرت ابراهیم گوید: وفی الواقع نیز او خواهر من است ، دختر پدرم اما نه از مادرم و زوجه من است (در صورتیکه بحکم تورات ازدواج با دختر پدر حرام است) کدام شیعه و بدستور کدام آیه و حدیث زن خود را از راه تقیه در اختیار بیگانه قرار داده تا چه رسد به پینمبر اولوا العزمی چون ابراهیم خلیل الرحمن علیه آلاف التحیه والثناء و کدام شیعه تاکنون با خواهر پدری خود ازدواج کرده است!؟

صریحست در اینکه حضرت خلیل تقیه نمودند .

و ثانیاً اگر حقیقتاً ساراه خواهر او باشد امر افحش و اقبیح خواهد بود زیرا که تزویج خواهر بحکم این توریة حرام است مطلقاً ناکح زانی و مملو نیست چنانچه در آیه ۲۲ از باب بیست و هفتم از توریة منشی تصریح باین مطلب شده است (۱) .
پس لازم می آید که خلیل خدا از اول تزویج ساراه تا آخر با ساراه زنا کرده باشد و جناب اسحق نیز نمودن بالله ولدالزنا خواهد بود و همچنین سایر انبیای بنی اسرائیل از یعقوب تا جناب مسیح ! بخصوص بنا بر اصول فاسده نصاری که قول بعدم وقوع نسخ در شرایع است .

شاهد سیم : تقیه کردن حضرت اسحق علیه السلام

در باب بیست و ششم از سفر تکوین در بیان حال اسحق عليه السلام (۲) باین نحو عیان و بیان گشته است :

واسحق در ماند* و مردمان آن مکان در خصوص زنش سؤال نمودند او گفت خواهر منست زیرا بگفتن اینکه زن منست ترسید مبادا که مردمان این مکان او را بواسطه ربقاه بکشند چونکه خوش منظر است* و واقع شد که در آنجا ایام ماندنش بطول انجامید و ابی ملک ملک فلسطیان از منظره ملاحظه

(۱) مملون باد کسیکه با خواهر خویش چه دختر پدر خود و چه دختر مادر خویش بخوابد و تمامی قوم بگویند آمین .

(۲) دومین پسر حضرت ابراهیم است که پروردگار احدیت در نود سالگی از زن یائسه اش (ساری) او را عنایت کرد ، داستان حضرت اسحق در قرآن و تورات با تفاوتی آمده است : یهودیان و مسیحیان او را قربانی ابراهیم می دانند در صورتیکه قرآن تصریح می کند که ذبیح ابراهیم پسرش اسماعیل متولد شده از هاجر است . قصص الانبیاء نجار ص ۹۸ ، قاموس مقدس ص ۵۲

نموده نکریدست و اینک اسحق بازن خود بقاء بازی میکند* و ای ملک اسحق را احضار نموده گفت که اینک بتحقیق زن تست پس چرا گفتی که خواهر منست و اسحق وی را گفت باین سبب کمان کردم مبادا که بواسطه او بمیرم . پس آیات مرقومات صریحند در مشروعیت تقیه از این جهت بود که جناب اسحق بزین خود گفت که خواهر منست و بدین واسطه ضرر را از خود دفع نمود .

شاهد چهارم : تقیه کردن حضرت داود علیه السلام

در باب بیست و یکم از کتاب اوّل شموئیل در بیان حال جناب داود عليه السلام (۱) در هنگام فرار او از شاول باین نحو رقم شده است :

و داود با ملک کاهن گفت که ملک مرا بکاری امر فرموده و بمن گفت که بکاری که تورا میفرستم تورا امر فرمودم کسی مطلقا نداند و جوانان را بفلان و فلانجا تعیین نمودم .

پس جناب داود در اینجا تقیه کرد و فرار خود را مخفی نمود و از کاهن نان مقدمه (۲) گرفت و خورد و حال آنکه خوردن نان مقدمه بجهت او حرام بود و شمشیری نیز گرفت و بواسطه تقیه نجات یافت اگر چه بدین سبب هشتاد و پنج نفر کاهن کشته شدند و تمامی اهل نوبه (۳) که شهر کاهنان است از رجال و نساء و اطفال شیر خواره و همچنین حیوانات

(۱) جوان ترین فرزند یساز اولاد ابراهیم از سبط یهود است که بمقام شامخ رسالت برگزیده شد و او را کتاب آسمانی است بنام زبور که هم اکنون کتابی بنام زبور داود با ۱۵۰ مزمور جزء کتاب مقدس عهد عتیق است و قرآن مجید ۱۶ بار از حضرت داود نام برده است . قرآن مجید ، قصص الانبیاء نجار : داود ، قاموس مقدس : داود .

(۲) نانیکه بر رسم صدقه داده شود .

(۳) ولایتی است در جنوب مصر و مردم آن نصاری هستند و بعد از اسوان اولین شهر

نصرانیهاست معجم البلدان : نوبه .

از گاو و حمار و گوسفند بدم شمشیر کشته شدند لیکن جناب داود خودش سالم ماند بواسطه تقیه و دین خدارا بعد از شاول^(۱) ترویج نمود آیا میشود گفت که جناب داود پیغمبر خدا «بلکه پسر خداست بنا بر قول ایشان» که خدارا نشناخته بود؟! پس معلوم و محقق گردید که تقیه در دین پیغمبران سابق مشروع بوده است.

شاهد پنجم: تقیه کردن میکایاه علیه السلام

در بیان حال میکایاه^(۲) نبی در باب بیست و دوم از کتاب اول ملوک مرقوم است که او نیز با آن چهارصد نفر پیغمبر موافقت نمود تقیه پس از اینکه او را مطمئن نمودند و قسمش دادند مطمئن شد و پادشاه یهود و پادشاه اسرائیل گفت شما مغلوب خواهید شد!

پس این نبی در اول تقیه نمود بسبب جواز آن و اگر میخواهی درست این احوال را بدانی باب مذکور را مطالعه کن چون طولانی بود نقل نشد.

شاهد ششم: تقیه کردن حضرت مسیح علیه السلام

در باب نهم از انجیل متی بعد از اینکه جناب مسیح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن دو کور را شفا داد در آیه ۳۰ باین نحو عیان و بیان گشته است:

در حال چشم نشان باز شد عیسی ایشان را بتأکید فرمود که زنهار کسی اطلاع نیابد!

(۱) اولین پادشاه اسرائیل از اولاد بن یامین است که شخصی خوش منظر و نیکو اندام بود و شاول بن قیس نام داشت قاموس مقدس: شاول.

(۲) میکایا پسر یمله از پیغمبران بنی اسرائیل است وقتی که آخاب پادشاه وقت با چهارصد نفر پیغمبر درباره جنگ باراموت جلعاد مشورت کرد همه گفتند پروزی باتوست میکایا هم گفت چنین است ولی بعد از آنکه قسمش دادند گفت اگر جنگ کنی مغلوب می شوی کتاب اول پادشاهان باب ۲۲: ۱۵ - ۱۸.

پس جناب عیسی امر بکتمان معجزه مینماید از ترس یهود تقیه^۱.

شاهد هفتم: در باب شانزدهم از انجیل متی باین نحو رقم شده است:

وهنگامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلیپس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسرانسانم چه شخص میکویند؟ گفتند بعضی یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیاء* ایشان را گفت شما مرا که میدانید* شمعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خدای زنده* عیسی در جواب وی گفت مبارک هستی تو ای شمعون ابن یونا که جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست* و من نیز تو را میکویم که توئی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت* و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو می سپارم و آنچه بر زمین بندی در آسمان بسته گردد و آنچه بر زمین کشائی در آسمان کشاده شود* آنکاه شاگردان خود را قدغن فرمود که بهیچ کس نکویند که او مسیحست انتهی.

پس مسیح عليه السلام در اینجا شاگردهای خود را امر بتقیه می فرماید حتی اگر از حواریین می پرسیدند که این مسیح است یا نه موافق این تعلیم بایدانکار نمایند و بگویند مسیح نیست! آیا جناب عیسی خدا را نشناخته بود که شاگردهای خود را امر بتقیه و دروغ گفتن می نمود و حال آنکه ابن الله بلکه الله بود بنا بر قول ایشان یا اینکه مسیح نبود و یا اینکه اطلاق این لفظ را بر خود دوست نمی داشت.

خدا گواه است همین يك شاهد از برای اثبات مشروعیت تقیه کافست.

شاهد هشتم: در باب اول از انجیل مرقس بعد از شفا دادن آن مبروص^(۱) از قول

(۱) بیمار مبتلا به پیسی « Pis - i » ناخوشی جلدی است که پوست نقاط مختلف

بدن بیمار در اثر بهم خوردن متابولسم عمومی بدن لکهای کم و بیش وسیع سفیدی پیدا

می شود و با ضد عفونیهای سطحی معالجه می گردد. فرهنگ فارسی: پیسی

جناب مسیح چنین رقم شده است :

واورا قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده * گفت زنهار کسی را خبر مده بلکه رفته خود را بکاهن بنما و آنچه موسی فرموده بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود * لیکن بیرون رفته آغاز کرد بموعظه نمودن و شهرت دادن این امر بقسمی که بعد از آن او « یعنی عیسی » نتوانست آشکارا بشهر درآید بلکه درویرانهای بیرون بسر میرد و مردم از همه اطراف نزد وی میآمدند انتهی .

پس از این آیات نیز معلوم میشود که عیسی بجهت تقیه امر بکتمان معجزه خود نموده و آن مرد اطاعت نموده بدین سبب صدمه کلی بر جناب عیسی وارد شد که دیگر نتوانست آشکارا بآن شهر بیاید .

معلوم میشود که تقیه در دین مسیح خیلی سخت بوده است تا باندازه ای که امر بکتمان معجزه ای که از برای هدایت خلق است می نماید ، خلق هدایت نیابند ، مسیح محفوظ بماند و حال آنکه مجسم نشده بود مگر از برای اینکه کشته بشود « بنا بر قول متابعانش » لیکن چون تقیه دین پیغمبران سابق بوده خواست آنرا نیز تکمیل کرده باشد .

شاهد نهم : در باب پنجم از انجیل مرقس « بعد از شفا دادن دختر رئیس و یازنده نمودن او » در آیه ۴۳ باین نحو رقم شده است : پس ایشان را بتأکید بسیار فرمود کسی از این امر مطلع نشود .

شاهد دهم : در باب هفتم از انجیل مرقس « بعد از شفا دادن آن لال و کر » در آیه ۳۶ مسطور است پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را خبر ندهند الخ .

شاهد یازدهم : در باب هشتم ایضاً از انجیل مرقس « بعد از شفا دادن شخص کوری در بیت صیدا » در آیه ۲۶ باین نحو عیان و بیان گشته است پس او را بخانه اش فرستاده و گفت داخل ده مشو و هیچ کس را در آنجا خبر مده .

شاهد دوازدهم : در باب نهم از انجیل مرقس آیه ۳۰ :

و از آنجا روانه شده در جلیل میکشتمند و نمی خواست کسی او را بشناسد * زیرا که شاگردان خود را اعلام فروده و میکفت پسر انسان بدست مردم تسلیم میشود الخ .

شاهد سیزدهم : در باب پنجم انجیل لوقا (بعد از شفا دادن مبروص) در آیه ۱۴ اورا قدغن فرمود هیچ کس را خبر مده .

شاهد چهاردهم : در باب نهم از انجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده است :

و هنگامیکه او تنها بعبادت مشغول بود و شاگردانش همراه او بودند از ایشان پرسیده گفت مردم مرا که میدانند * در جواب گفتند یحیای تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین بر خاسته است * بدیشان گفت شما مرا که میدانید بطرس در جواب گفت مسیح خدا * پس از آن ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را از این اطلاع مدهید انتهى .

دلالت این اقوال بر وجوب تقیه مخفی نیست بی جهت نبود جناب عیسی امر بکتمان معجزات می نمود و اینکه اورا مسیح نگویند و الا انتشار معجزات و ملقب داشتن خود را بلقب مسیح خیلی دوست می داشت نمی بینی در باب پنجم از انجیل مرقس دیوانه را امر می فرماید که برود معجزه اورا انتشار بدهد (۱) و همچنین در باب هفتم از انجیل لوقا مرقومست که جناب عیسی شاگردان جناب یحیی عليه السلام را امر با انتشار معجزات می نماید .

(۱) انجیل مرقس در باب پنجم بعد از نقل داستان شفا یافتن لجنون دیوانه زنجیری بدست حضرت عیسی در آیه ۲۹ گوید : عیسی .. بدو گفت بخانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه بتو رحم نموده است .

ایضاً در باب هشتم از انجیل لوقا مرقومست که بآن دیوانه فرمود: برو حکایت کن معجزات مرا.

شاهد پانزدهم: تقیه کردن بطرس.

در باب بیست و ششم از انجیل متی در تقیه کردن بطرس^(۱) باین نحو مرقوم شده است:

اما بطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده گفت توهم با عیسی جلیل بودی * او رو بروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی * چون بدهلیز بیرون رفت کنیزک دیگر او را دیده بحاضرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسی ناصرست * باز قسم خورده انکار نمود که این مرد را نمی شناسم * بعد چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش آمده بطرس را گفتند البته توهم از آنها هستی که لهجه توبر تو دلالت می نماید * پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی شناسم که در ساعت خروس بانك زد انتهی .

مخفی نماند که این شاهد باعتبار انجیل اربعه چهار شاهد است زیرا که مرقس در باب چهاردهم از انجیل خود و لوقا در باب بیست و دوم و یوحنا در باب هیجدهم این احوال را با اندک اختلافی ذکر نموده اند بهمان قدرها از ذکر شواهد اکتفا می نمائیم

(۱) شمعون پسر یونس یا یوحنا ماهیکر از جمله شاگردان ممتاز حضرت عیسی صلی الله علیه و آله

است بنا بگفته انجیل یوحنا بتوسط برادرش اندریاس با عیسی ملاقات نمود و حضرت عیسی او را بمتابعت خود دعوت فرمود، شمعون از ماهیکری دست برداشت و پیروی عیسی نمود، بعد از مدتی از جمله شاگردان ممتاز حضرت مسیح بشمار آمد و به کیفاس یا بطرس نامیده شد بگفته انجیلهای چهارگانه در شب دستگیری حضرت عیسی سه بار پیش از بانك خروس عیسی را تکذیب نمود و از وی تبری جست قصص الانبیاء نجار چاپ بیروت ص ۴۰۵، قاهوس مقدس چاپ بیروت و تهران ص ۲۲۰

دیگر تقیه نمودن مسیح را در حضور رئیس الکهنه و در حضور پنطیوس پیلاتس^(۱) از خوف تطویل ترك می نمائیم که هر چه از او سؤال می کردند تقیه^۲ جواب نمی داد و همین قدرها از برای لبیب منصف کافی است : مگر نه اینست که در عهد عتیق و جدید هر قضیه بشهادت دو یاسه شاهد فیصل داده میشود چنانچه : در آیه ۳۰ از باب سی و پنجم از سفر اعداد^(۲) و آیه ۶ از باب هفدهم^(۳) و آیه ۱۵ از باب نوزدهم از توریه منسی^(۴) و آیه ۱۶ از باب هیجدهم از انجیل متی^(۵) و آیه ۱۷ از باب هشتم از انجیل یوحنا^(۶) و آیه ۱ از باب سیزدهم از رساله دوم پولس بقرناتیان^(۷) و آیه ۱۹ از باب پنجم از رساله اول پولس بتیموتاوس^(۸) و آیه ۲۸ از باب دهم از رساله پولس ببرانیا ن مسطور گشته است^(۹) .

و اگر گویند ما انبیا را معصوم نمی دانیم و این دروغ گفتن انبیا از بابت تقیه

(۱) او از طرف رومانیان والی یهودیه بود ، مقارن زمان حضرت عیسی در قیصریه حکومت می کرد چون ستمگر و سخت دل بود نزد قوم احترام چندانی نداشت (قاموس مقدس : ص ۲۳۵) یوحنا گوید : پیلاتس باورشلیم آمد و در داد گاه به داوری نشست (باب ۱۸ : ۲۸) با وجود اینکه عیسی را بی گناه می دانست بواسطه نداهای وحشیانه کاهنان که می گفتند : بدارش آویزید خونش بگردن ما و بگردن فرزندان ما باد ! اورا تسلیم یهودیان نمود .

(۲) هر که شخصی را بکشد ، پس قاتل بکواهی شاهدان کشته شود .

(۳) از کواهی دو یاسه شاهد آن شخصیکه مستوجب مرگ است کشته شود .

(۴) بکواهی دو شاهد یا بکواهی سه شاهد هر امری ثابت شود .

(۵) از زبان دو یاسه شاهد هر سخنی ثابت شود .

(۶) نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است .

(۷) بکواهی دو یا سه شاهد هر سخن ثابت خواهد شد .

(۸) ادعا بر یکی از کشیشان را جز بزبان دو یا سه شاهد مپذیر .

(۹) هر که شریعت موسی را خوار شمرد بدون رحم بدو یا سه شاهد کشته شود .

نبوده است بلکه از راه عصیان بوده در جواب گوئیم : اولاً ظاهر کلمات دلالت دارند بر اینکه مقام مقام تقیه بوده است و ثانیاً اگر همه انبیاء را معصوم نمیدانید مسیح را که معصوم میدانید او چرا خلاف واقع را تعلیم فرمودند آیا مسیح نبوده است که قدغن نمود : مرا مسیح نگوئید و این امر را منتشر منمائید ؟ .

ثالثاً اگر تقیه مشروع نباشد لازم می آید بطرس که راتق و فاتق امور آسمانی و مالک مقالید بهشت و جهنم و مبنای کلیسای مسیح و راعی و چوپان گله‌های او بود از زمره هالکین باشد ! زیرا که مسیح را انکار نمود و خود مسیح فرمود هر کسی مرا در حضور خلق انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمانست او را انکار خواهم نمود چنانچه در آیه ۳۳ از باب یازدهم از انجیل متی رقم یافته است معلوم است هر کسی که جناب مسیح را انکار نماید از اهل نجات نخواهد بود یقیناً ! و اگر گویند بطرس پس از انکار توبه کرد گوئیم انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است زیرا که مسیح در نزد شما با روح القدس متحد است با اتحاد حقیقی و منکر روح القدس اگر توبه کند نیز توبه او مقبول در گاه الله نخواهد بود .

آیه ۳۱ از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو تحریر گشته است : از آن روی شما را میگویم هر نوعی گناه و کفر از انسان آمرزیده میشود لیکن کفر بروح القدس از انسان عفو نخواهد شد ! خلاصه کلام دلالت خواهد مسطوره بر جواز بلکه وجوب تقیه مخفی نیست .

حال از قستیس استفسار می نمائیم جناب خلیل و جناب اسحق و جناب یعقوب که او نیز تقیه نمود از برای جلب منفعت و پدر خود را گول زد چنانچه در توریة است و همچنین جناب داود و میکایاه و جناب مسیح و بطرس ایمان نداشتند و خدا را نمی شناختند و اگر اینها بی ایمان و خدا شناس باشند پس صاحب ایمان و خدا شناس در نزد قستیس که خواهد بود ؟ !

حاشا نم حاشا بلکه چون صلاح وقت و حفظ جان را در آن دیدند بامر خدا بجهت مصلحت تقیه نمودند!

قطع نظر از همه اینها گوئیم این سخنی است غیر معقول چون این مسئله تابع شرع است و شرع تابع نبی چون نبوت نبی ثابت شد شرع او هم مطاع است هرگاه چندی مصلحت رعیت خود را در اخفاء امری دانست بر رعیت واجبست که اخفا کنند و چون مصلحت در اعلان دانست واجب است که اعلان کنند.

و این تقیه حکمی است مصلحتی نه حکم واقعی که اصل ارسال رسل و انزال کتب از برای اظهار دین خداست و تقیه خلاف اظهار است چنانکه چراغ از برای روشنائی و بینائیست آنرا زیر طشت نباید گذاشت بلکه بر شمعدان باید نهاد و همین مثل را حضرت عیسی آوردند و حق فرمودند ولی چون باد شدید وزد و بخواهد چراغ را خاموش کند می توان لحظه ای دست پیش چراغ گرفت تا باد ساکن شود آنگاه دست برداشت و تا صبح بسوزد و اگر دست نگیرد همان لحظه خاموش خواهد شد و تا صبح تاریک خواهد بود! و امور عالم بر حسب مقتضای عالم است از این جهت انبیاء و اولیاء بمعجزه منع قتل از خود نکردند.

حال بهتر آن بود که جناب مسیح چندی معجزات خود را منتشر نفرماید! و نفرماید من مسیحم بلکه امر وقدغن بلیغ بکتمان هر دو امر نماید تا بدین واسطه زنده بماند و دین خدا را تکمیل نماید! و همچنین از برای پطرس بهتر آن بود که در آن شب تقیه کند و بعد از مسیح سالها زنده بماند و دین آن جناب را نشر نماید نه اینکه در آن شب بروز بدهد و کشته بشود.

الحاصل تقیه عقلاً که امتناع ندارد و قبیح نیست تا بگوئیم هر کسی تقیه قرار میدهد قبیحی قرار داده و نبی نیست پس عقلاً چنانکه دیدی و فهمیدی قبیحی ندارد و از انبیاء و اولیاء در احوال چندی تقیه دیدیم که واقع شد. حال اگر در شرع ما تقیه

هست بحثی بر تقيّه نبايد كرد كه مسلمين در جواب خواهند گفت در كتاب و سنت ما تقيّه مشروع گرديده است ، پس بحث شما منتقل ميشود بشارع مقدّس بعد از آنكه ما بحول و قوه الهی صدق شارع را از كتب مستعمل و امروزی جماعت يهود و نصاری ثابت و محقق نموديم بطوريكه مفرّی از برای ایشان باقی نمايد اين قسم نزاعها و گفتگوها کلیه مرتفع خواهد شد .

ليكن عجب دارم از حال اين قسيس كه ابدأ از مطالب توريه و انجيل اطلاع ندارد با اين جهل خیلی مزه دارد كه واقع شده است ما بين دولت و ملت بزرگ و ميگويد هر كس تقيّه كردايمان ندارد ! بنا بر قول او لازم مي آيد كه خدای دوّم او ايمان نداشته باشد چون ديدی و فهميدی كه تقيّه كرد ! خود قسيس در كتاب خود المسمّی بمفتاح الاسرار نوشت اگر کسی گويد چرا مسيح الوهيت خود را بيان نفرمود به بيانيكه واضح تر باشد از آنچه ذكر شد ... تا آخر سؤال ؟ چند جواب از اين سؤال گفته است و در آخر گفته است كه از ترس يهود جناب عيسى اين مطلب را بيان نفرمود .

پس از كلام قسيس معلوم ميشود كه حضرت عيسى حق را كتمان می نمودند تقيّه و حقا اظهار نمی فرمودند لاجل التقيّه ^(۱) الحمد لله على ظهور الحق .

همه مردم گنهكارند

الشبهة الخامسة : « در صفحه سی و يكم » نوشت : كه هيچ كس بيگناه نيست حتي پيغمبران و رسولان نيز معصوم نيستند پس آن خيال و قياسي كه اكثر علمای مجريه کرده اند كه گویا پيغمبران از گناه معصومند باطل و محض از اين صدور يافته كه بكيفيت باطنی گناه متوجه نگشته و آنرا درك ننموده و گناه را فقط عمل ظاهری می دانند انتهي بالفاظه ^(۲)

(۱) ترجمه : از راه تقيّه (حق را اظهار نکرد) شکر خدا را كه حق را روشن نمود .

(۲) و در صفحه ۱۶ تا ۱۹ راه زندگی .

الجواب : مخفی نماند که علمای پروتستنت در اثبات گناه از برای جمیع خلق خدا غلوّ عجیبی دارند خردل را جبل می نمایند و کلیّه مقصود ایشان اینست که هیچ کس بیگناه نیست و شفاعت هیچ کس نمیشود اعتماد کرد الاّ بجناب مسیح که او معصوم بوده و بس تا بدین واسطه مردم را بدین مسیح دعوت نماید تا اینکه تمامی خلق خدا مثلث (سه گانه پرست) و مشرک شوند لعلّ بدین تسویلات (آراستن چیزی برای فریب دادن مردم) و وساوس و دودلی ها کلّ روی زمین را تصرف نموده ملت و دولت منحصر باشد بملت و دولت ایشان ! غافل از اینکه دین اسلام حافظ دارد یکمربمه می بینی یکی را از خودشان هدایت می فرماید مانند این اقلّ احقر که جوابهای ایشان را از کتاب های خودشان میدهد و ملزم و مجابشان می نماید ! خلاصه کلام برویم سر مطلب و گوئیم لابدّیم در این مقام از تحریر سه مسئله وباللّهُ التوفیق .

المسئله الاولى : بدانکه مردم اختلاف دارند در عصمت انبیاء علیهم السلام و ضبط قول در این موضع آنستکه گوئیم اختلاف در این باب راجع میشود باقسام اربعه . اول : آنکه در باب اعتقاد واقع میشود . دوّم : در باب تبلیغ . سیّم : در باب احکام و فتاوی . چهارم : در باب افعال و سیرت انبیاء علیهم السلام .

یک : اعتقاد انبیاء

اعتقاد نمودن انبیاء کفر و ضلالت را غیر جایز است در نزد اکثر امت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بلی فضیلیّه از خوارج^(۱) گویند گناه از انبیاء صادر می گردد و هر گناه هم در نزد ایشان کفر و شرکست پس باین اعتبار وقوع کفر از انبیاء و اولیاء را قائلند بحمدالله این فرقه منقرض است فعلاً و جماعت یهود و نصاری نظر بمضمون کتب مقدسه خودشان کفر و ارتداد را از برای انبیاء جایز بلکه واقع میدانند زیرا گویند که جناب سلیمان در آخر عمر

(۱) فضیلیه یا فضلیه : پیروان فضل بن عبد الله یکی از پانزده فرقه خوارج هستند تاریخ کامل ادیان صفحه ۴۸ نوشته ابوالمعالی .

باغوازی زوجات خود کافر و بت پرست شد و در مقابل بیت المقدس معبدها از برای بت بنا کرد^(۱) و همچنین جناب هرون گوساله ساخت و او را سجده نمود و بنی اسرائیل را نیز امر بسجده او نمود و از برای او مذبحی بنا کرد^(۲) نعوذ بالله از امثال این کفریات

دو : تبلیغ انبیاء

آمت مرحومه اجماع دارد بر اینکه انبیاء معصومند از کذب و تحریف در تبلیغ و ادای رسالت و الا وثوق از اقوال ایشان مرتفع میشود و نیز آمت اتفاق دارد چنانچه وقوع این امر عمداً از انبیاء جایز نیست سهواً نیز جایز نمی‌باشد و بعضی از مردم بیدین سهواً این امر را جایز میدانند و علمای پروتستانت بحسب ظاهر در این باب با ما موافقت دارند الا اینکه این تغلیط و تزویر خلاف مدلول کتب مقدسه ایشانست چنانکه عنقریب خواهی دانست .

سه : دستور انبیاء

آمت اجماع دارد بر عدم جواز صدور خطا از انبیاء در فتوی برسمیل عمد و بعضی بی‌دینان این امر را جایز میدانند .

چهار : کردار انبیاء

آمت در این باب پنج قول دارند :

قول اول : بعضی تجویز می‌نمایند صدور کبیره را از انبیاء عمداً و این قول حشویه^(۳) است .

(۱) کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ : ۱ - ۱۱ .

(۲) سفر خروج باب ۳۲ : ۱ - ۹ .

(۳) حشویه : گویند سخن گفتن بدون سامع عبث است وقتی که انبیاء نبودند کلام خدائی هم موجود نبود و خطابات خدا بر انبیاست و آنها هم بشرند و جایز الخطا احادیث زیادی به پیغمبر نسبت داده‌اند از این رو حشویه خوانده شدند المقالات والفرق

قول دوم: بعضی صدور کبیره را از انبیاء جایز نمیدانند ولیکن صدور صغیره را جایز میدانند عمداً مگر اینکه موجب نفرت خلق باشد؛ مانند کذب و تطفیف و این قول اکثر معتزله (۱) است.

قول سیم: اتیان بصغیره و کبیره از جهت عمد از برای انبیاء جایز نیست بلی از جهة تأویل جایز است و این قول جبائست (۲) از معتزله.

قول چهارم: اینکه گناه از انبیاء صادر نمیشود مگر از جهة سهو و خطا لیکن مسئولند از این جهة! اگر چه این امر موضوع (۳) است از ائمت ایشان! زیرا که معرفت آنان اقوی و دلایل ایشان اکثر است چون ایشان قادرند بر تحفظ و امت قادر نیست.

قول پنجم: اینکه گناه مطلقاً از انبیاء صادر نمیشود نه کبیره و نه صغیره نه عمداً نه سهواً و نه بر سبیل تأویل و خطا و این مذهب اثنی عشریه (۴) است باریک الله فیهم.

(۱) معتزله: خیر را بتقدیر خدا می دانند و اما شر را بتقدیر او نمی دانند و گویند اگر شر هم بتقدیر خدا باشد بشر بر گناه و ثواب مجبور میشود و عقاب در مقابل چنین مخالفت ظلم است و پنج اصل را معتقدند: توحید، عدل، وعید، منزلت میان منزلتین (فسق میان کفر و ایمان مقام مستقلی است) و امر بمعروف و نهی از منکر ملل و نحل شهرستانی: معتزله.

(۲) جبائیه یا هیسیمیه: پیروان ابی علی محمد بن عبد الوهاب جبائی از معتزله بصری هستند و در چند مسئله درباره کلام خدا بایاران هم مذهب خود اختلاف دارند و انبیاء را جایز الخطا دانسته از گناه عمدی منزّه می دانند ملل و نحل شهرستانی: جبائیه.

(۳) وضع در احکام: برداشتن آثار تکلیفی حکمی را در اصطلاح اصولیین وضع و یا رفع خوانند و این قاعده را از حدیث رفع استفاده کرده اند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: رفع عن امتی تسعه... السهو والنسیان، پس حکم کارهایی که از روی سهو و نسیان از انسان سر میزند از افراد امت برداشته شده اما نسبت بخود انبیاء معلوم نیست چون آنانیکه بمقام ولایت رسیده اند می توانند خود را از سهو و نسیان باز دارند.

(۴) اثنی عشریه: علی و اولاد او را جانشین پیغمبر اسلام می دانند و معتقدند خلافت جز از راه ستم از اینان گرفته نشده است، و امامت را قضیه مصلحتی نمیدانند که باختیار عامه ←

عصمت انبیاء

و در وقت عصمت انبیاء نیز آمت سه قول دارند :

قول اول : ایشان معصومند از اول عمر تا آخر عمر و این قول اثنی عشریه است .

قول دوم : اینکده وقت عصمت قبل از بلوغ است و تجویز نمی کنند ارتکاب کفر و کبیره را قبل از نبوت و این قول اکثر معتزله است .

قول سیم : آنکه صدور کفر و کبیره جایز نیست از انبیاء در وقت نبوت و بعثت و اما قبل از نبوت صدور کفر و کبیره از ایشان جایز است و این قول اکثر اشاعره^(۱) و قول ابی هذیل و ابی علی^(۲) از معتزله است .

پس از اطلاع به مراتب مسطوره گوئیم که مذهب اثنی عشریه آنست که انبیاء و اوصیاء از اول ولادت تا آخر وفات معصومند مطلقاً . پس معلوم و محقق گردید که مقصود و منظور قسسیس از اکثر علمای محمدیه علمای اثنی عشریه کثرالله امثالهم میباشدند

→ باشد بلکه معتقدند که بنص جلی و خفی (مانند پیغمبران) از جانب خدا تعیین شده اند ، المقالات والفرق ص ۱۳۹ نوشته سعد بن عبدالله اشعری .

(۱) اشاعره : پیروان علی بن اسماعیل اشعری از فرزندان ابو موسی اشعری هستند که از معتزله جدا شده اند و عقایدی کاملاً متفاوت و مخالف با معتزله دارند و فقط تصدیق به قلب را در ایمان نجات دهنده کافی می دانند . تاریخ کامل ادیان صفحه ۴۹۹ نوشته ابوالعمالی .

(۲) ابوهذیل و ابو علی از علماء معتزله بودند اما هیچ يك علی عليه السلام و طلحه و زبیر را مشرك و منافق نمی دانستند و می گفتند مامی دانیم یکی از اینها مصیب و دیگری اشتباه کار است و هر کدام از اینها را بنتهائی دوست می داریم اما ابوهذیل جانب علی را بیشتر می گرفت . المقالات والفرق ص ۱۵۱ و ۱۲ .

اگر از روی فهم و شعور گفته باشد !

فائدة : قسّیس فندر در فصل سوم از باب اوّل در صفحه ۵۱ از میزان الحق در نسخه مطبوعه سنة ۱۸۶۲ گفته است : در باب نبی و حواری اگر چه در سایر امورات قابل سهو و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصومند انتهی .

و این ادعا نیز از قسّیس غلط است چنانچه در فصل سیّم از باب اوّل همین کتاب مفصلاً و مدالاً مرقوم افتاد و در باب سیزده از کتاب اوّل ملوک در بیان حال بیغمبر بیکه با هر خدا از یهود ابیور بعام^(۱) آمد پس از آن بیهودا برگشت بعد از آنکه خبر داد مذبحی که یور بعام او را بنا کرده است یوشیا^(۲) نام سلطان از اولاد داود او را خراب خواهد کرد این نحو عیان و بیان گشته است :

و یک بیغمبر سالخورده در بیت ئیل ساکن بود و پسرانش آمده هر کاری که مرد خدا آن روز در بیت ئیل معمول داشته بود از برایش بیان نمودند و همچنین کلماتیکه بیادشاه گفته بود بیدر خویش بیان کردند * و پدرایشان بایشان گفت که بکدام رادرفته است و حال آنکه پسرانش راهیکه مرد خدای که از یهودا آمده بود میرفت دیده بودند * پس پسرانش گفت که حمار مرا زین کنید و ایشان حمارش را زین کرده او بر آن سوار

(۱) شهر یهودا : در نوع نسخه‌های قدیمی کتب مقدس شهر داود نوشته شده و آن محلی است در کوه صیهون و یا کوهستان یهودیه . قاموس مقدس صفحه ۹۷۸ .

یور بعام . پسر ناباط است که بعد از وفات حضرت سلیمان ریاست اسباط عشره اسرائیلی را بدست آورد و شکیم را پایتخت خود قرار داد و مردم را بپرستش بت و اداری نمود و ۲۲ سال حکومت توأم با جنگ و ستیز نمود و در سال ۹۰۹ قبل از میلاد کشته شد . قاموس مقدس صفحه ۹۴۷

(۲) یوشیا : پسر آمون از فرزندان داود است که بگفته جیمزهاکس در ۸ سالگی بتخت نشست و ۳۱ سال حکومت نمود و بتکده‌ها را ویران ساخت و مجسمه‌ها را از بین برد و در جنگ با فرعون نکوه کشته شد و در اورشالم بخاک سپرده گشت . قاموس مقدس صفحه ۹۷۲

شد * و در پی مرد خدا رفت و او را یافت که در زیر درخت بلوط می نشست و ویرا گفت که آیا مرد خدای که از یهودا آمده بود توئی گفت که منم * و ویرا گفت که به همراه من بخانه بیا و نان بخور * او گفت که با تو بر نتوانم کشت و با تو نخواهم رفت و با تو نان در این مقام نخواهم خور و آب نخواهم نوشید * زیرا که بفرمان خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان نخورد و آب منوش و بقصد رفتن براهی که آمده باز پس مگرد * او ویرا گفت که من نیز مثل تو پیغمبر هستم و فرشتد بفرمان خداوند بامن متکلم شده گفت که او را بخانه خود بهمراهت بیاور تا اینکه نان بخورد و آب بنوشد اما وی دروغ گفت * پس بهمراهش بر کشته و در خاندان نان خورد و آب نوشید * و واقع شد هنگامیکه ایشان بسفره نشستند کلام خداوند بآن پیغمبری که او را پس آورد رسید * و بمرد خدائیکه از یهودا آمده بود آواز کرده گفت که خداوند چنین می فرماید چونکه بر کلام خداوند خلاف کردی و فرمانی که خداوند خدایت تو را امر فرموده بود نگاه نداشتی * و بر کشتی و نان خوردی و آب آشامیدی در مقامی که بتو گفته شده بود که نان مخور و آب منوش لهذا جسد تو بقبر پدرانت نخواهد آمد * و واقع شد که بعد از خوردن نان و بعد از آشامیدنش که حمار پیغمبر را که باز پس آورده بود از برایش زین کرد * و روانه شده و او را شیری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در پهلویش ایستاد و همچنین شیر پهلوی جسد ایستاد * و اینک مردمان عبورکننده آن جسد را دیده که در راه افتاده شد و در نزد جسد شیری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهریکه آن پیغمبر سالخورده در آن ساکن بود خبر دادند * و آن پیغمبریکه او را از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خدایست که از امر خداوند عاصی گردیده بآن سبب خداوند او را بشیر داده که او را پاره پاره کرده موافق کلام خداوند که باو

اگر فرموده بود کشت * پس بیسراش متکلم شده گفت که حمار را از برایم
زین کنید و زین کردند * و رفت و جسدش را در راه یافت که افتاده شده و
حمار و شیر بیپلوی جسد استاده بودند و شیر آن جسد را نخورده بود و حمار را
پاره نکرده بود * و آن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته آنرا بر حمار
کذاشت و باز پس آورد و آن پیغمبر سالخورده بقصد تعزیت و دفن کردنش
بشهر آمد انتهی .

پس در این عبارات در هشت موضع ^(۱) لفظ پیغمبر بر این پیغمبر سالخورده
اطلاق شده است و در آیه ۱۸ خود حضرت اقدسش نیز ادعای رسالت کرد و در آیه ۲۰
تصدیق رسالتش شد و این پیغمبر سالخورده صادق النبوه بر خدا افترا بست و در تبلیغ
دروغ گفت مرد خدای مسکین را گول زد و مستوجب غضب خدایش کرد و این مرد خدا را
بکشتن داد .

پس از این تحریرات معلوم و محقق گردید که انبیاء در نزد اهل کتاب در تبلیغ
و ادای رسالت نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت از علمای پروتستنت تدلیس و مغالطه
است فعلیهذا وثوق از کتب عهد عتیق و جدید کلیه مرتفع میشود زیرا که قائلین و کاتبین
آنها دروغگو و کاذب هستند و در ادای احکام خدا خائن اند و اگر کسی گوید: انبیای
بنی اسرائیل افترا می بندند بر خدا و دروغ میگویند در تبلیغ و ادای رسالت عمداً نه
سهواً و نسیاناً و کلام قسّیس نبیل در صورت سهو و نسیانست در جواب از این سؤال
گوئیم: اگر چه این توجیه مناسب عبارت قسّیس است لیکن شناعتش اقوی و رکاکتش
زیادتر از سهو و نسیانست و مع ذلك غلط نیز میباشد! تماشا دارد با این فهم و فضل حکم
هم واقع شده است ما بین دو ملت بزرگ المعجب کل العجب از علمای مسیحیه که این
کتاب را بطبع رسانیده و منتشر نموده اند و ابداً شرم و حیا نمی کنند .
المسئلة الثانية: در اثبات عصمت از عهد جدید .

(۱) در آیه های ۱۱ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۲۹ .

عصمت پیغمبران در عهد جدید:

شاهد اول : در باب پنجم از (آیه ۱۳ بعد) انجیل متی از قول مسیح در خطاب بتلامذه باین نحو عیان و بیان گشته است :

شما نمک جهانید هر گاه نمک فاسد گردد بکدام چیز باز نمکین شود دیگر مصرفی ندارد جز اینکه بیرون افکنده پایمال مردم شود * شما نور عالمید شهریکه بر کوه بنا شود نتوان پنهان کرد * و چراغ را نمی افروزند تا آنرا زیر پیمانده نهند بلکه تا بر چراغدان گذارند * آنکاه بهمه کسانیکه در خانه باشند روشنائی می بخشد * همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شمارا دیده پدر شمارا که در آسمانست تمجید نمایند انتهی .

ای والله انبیاء و اولیاء نمک جهان و نور عالم و چراغ جهانند ! باید بسبب معصیت فاسد و مبدل بظلمت و تاریکی نشوند تا مردم در اعمال حسنه بایشان اقتداء نمایند و از نور ایشان اقتباس نمایند .

شاهد دوم : در باب هفتم از (آیه ۱۵ بعد) انجیل متی باین نحو رقم یافته است .

* اما از انبیای کذب احترام کنید که بلباس میشها در نزد شما می آیند ولی در باطن کرکان درنده میباشند * ایشانرا از میوه های ایشان خواهید شناخت زیرا که انکور را از خار و انجیر را از خس نمی چینند * همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می آورد و درخت بدمیوه بدمی آورد * نمیتواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد * هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود * لذا از میوه های ایشان ایشانرا خواهید شناخت انتهی .

همین کلمات مرقومه در اثبات ادعای ما کافیهست . کیف لا و حال آنکه جناب مسیح

علامتی قرار داد که بآن علامت نبی^ص صادق از کاذب شناخته شود و آن عصمتست پس معصوم نبی^ص صادقست و غیر معصوم کاذب باید با تشنه افکننده شود اما بقی فقرات محتاج بشرح و بیان نیست زیرا که جناب مسیح بطور مثل مطلب را چنین توضیح فرمودند که هر عوامی بفهمد و با همه این توضیح علمای پروتستنت نمی فهمند خیلی عجب است .

شاهد سیم : در باب ششم از (آیه ۳۹ بعد) انجیل لوقا باین نحو رقم شده است :

* پس برای ایشان مثلی زد که آیا میتواند کور کوری را رهنمائی کند آیا هر دو بکودالی نمی افتند * شاکر از معلم خویش افضل نیست لیکن هر گاه کامل شده باشد مثل استاد خود بود * و چرا خسی را که در دیده برادر تست می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی * و چگونه بتوانی برادر خود را کوئی ای برادر اجازه ده تا خس را از دیده تو بر آورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی ای رباکار اول چوب را از دیده خود بیرون کن آن گاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود بر آوری * زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد باز نمی آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد * که هر درخت از میوه اش شناخته میشود و از خار انجیر را نمی یابند و از بوته انکور را نمی چینند * آدم نیکو از خزانه خوب دل خود چیزی نیکو بر می آورد و شخص شریر از خزانه بد دل خویش چیز بد را بیرون می آورد زیرا که از زیادتی دل زبان سخن میکوبد انتهى .

کور عصا کش .

مؤلف گوید : تو را بخدا در این سخنان حکمت آمیز نظر و تأمل کن و عبرت گیر چگونه می شود که پیغمبران و اوصیای ایشان که خدا ایشان را هادی کوران و خطاکاران قرار داده است خود کور و خطاکار باشند و خدا کور را عصا کش کور کرده باشد آیا اهل دنیا کوری را بدست کور دیگر می سپارند که او را بمقصود و مطلب برساند

و چگونه می شود که پیغمبران مرایی و ریاکار باشند عصیان و خطارا از خود دور نکرده بیایند و رفع عصیان خلق عاصی را نمایند و چگونه می شود که پیغمبران و اوصیاء که حامل روح خدایند شیر و عاصی باشند و با وجود این میوه علم و هدایت صالح از ایشان بروز کند و درخت بدمیوه خوب دهد . خلاصه هر فقره از این آیات شاهدیست قوی بر اینست که خطا کار نتواند هادی خطا کاران شود پس اگر در این فقرات تأمل کردی بآدمی تأملی از برای تو و واضع و لایح گردید که انبیاء بایست معصوم و مطهر باشند و این قسیس در منتهای درجه عصیت و نادانی و جهالت می باشد حتی در کتابهای خود نیز تتبع نکرده و الاً بآینطور جسارت بر پیغمبران نمی کرد و این جسارت از قتل ایشان عظیم تر است و از فعل یهود که انبیای بنی اسرائیل را کشتند بزرگتر است چون کسی اندک شعور داشته باشد میفهمد که آنها را بظلم بقتل رسانیده اند و اما این طور تخطئه پیغمبران موجب اغوای جهال و اضلال ایشانست .

شاهد چهارم : یوحنا در باب هشتم از (آیه ۳۲ بعد) انجیل خود در مناظره

مسیح با جماعت یهود باین نحو رقم نموده است :

* و حق را خواهید شناخت و حق شمارا آزاد خواهد کرد * بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم میباشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم پس چگونه تو میگوئی که آزاد خواهید شد * عیسی در جواب ایشان گفت هر آینه بشما میگویم هر که گناه میکند غلام گناهست * و غلام همیشه در خانه نمی ماند اما پسر همیشه میماند * پس اگر پسر شمارا آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید شد * میدانم که اولاد ابراهیم هستید لیکن میخواهید مرا بکشید از آن رو که کلام من در شما جای ندارد * من آنچه را نزد پدر خود دیده ام میگویم و شما آنچه را نزد پدر خود دیده اید میکنید * در جواب او گفتند که پدر ما ابراهیم است عیسی

بدیشان گفت اگر اولاد ابراهیم می بودید اعمال ابراهیم را بجا می آوردید*
 ولیکن الآن می خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که باشما براستی که
 از خدا شنیده ام تکلم میکنم ابراهیم چنین نکرد* شما اعمال پدر خود را
 بجا می آورید بدو گفتند که ما از زنا زائیده نشده ایم یک پدر داریم که
 خدا باشد* عیسی بایشان گفت اگر خدا پدر شما بود مرادوست می داشتید
 که من از جانب خدا صادر شدم و آمده ام زیرا که من از پیش خود نیامده ام
 بلکه او مرا فرستاده* برای چه مرا ادراک نمیکنید از این جهت که
 استطاعة شنیدن کلام مرا ندارید* شما از پدر خود ابلیس می باشید و
 خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل آورید که اول قاتل بود و در راستی
 قائم نمی باشد از این جهت که در او راستی نیست هر گاه بدروغ سخن می گوید
 از ذات خود میگوید زیرا که دروغگو و پدر دروغگویانست انتهی.

مقام گنهکاران .

مؤلف گوید : از کلمات مرقومه چند امر مفهوم است .

اول آنکه گنهکار غلام و بنده گناه هست .

دوم : اگر از اولاد ابراهیم هم باشد از اولاد او حساب نیست زیرا که اولاد

ابراهیم باید اعمال ابراهیم را بجا بیاورند .

سیم : آنکه معصیت کار پسر شیطان و شیطان پدر اوست فعلیهذا اگر انبیاء معصوم

نباشند لازم می آید که بنده گناه باشند نه بنده خدا و نیز در صورت عدم اشتراط عصمت

لازم می آید که از اولاد ابراهیم نباشند و این مستلزم تکذیب کتب عهد عتیق و جدید

است زیرا که کتب عهد عتیق و جدید شهادت میدهند که انبیای بنی اسرائیل از اولاد

ابراهیمند :

و باز اگر انبیاء معصوم نباشند و صدور خطا را از ایشان تجویز نمائیم لازم

می آید که پسر شیطان و شیطان پدر آنها باشد آیا مسیحی عاقل تجویز می نماید که مثلاً جناب سلیمان که پسر داود است بگوئیم پسر شیطان است؟ و همچنین میشود جناب یعقوب و اسحاق را پسران شیطان و شیطان گفت؟ و حال آنکه بنا بر شهادت کتب عهدین جناب یعقوب و داود و سلیمان عليه السلام پسران خدایند بنا بر زعم اهل کتاب و ایضاً لازم می آید که کتب عهد عتیق و جدید بالکلیه خلاف باشند زیرا که قائلین و کاتبین آنها شیاطین و اولاد شیاطین بوده اند یا این توراچه توراچه جناب موسی است یا توراچه پسر شیطان است و همچنین قائل این زبور جناب داود عليه السلام بوده است؟ یا شیطان پسر شیطان؟! آیا خداوند جلالت عظمت شیاطین را پیشوای خلق قرار داد یا انبیاء را؟! این کتابها را بتوسط شیاطین فرستاد یا بتوسط انبیاء؟! اگر جرأت داری بگو.

حقیقه ما اثنی عشریه خدائی نداریم که پیغمبران او شیاطین باشند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة^(۱).

شاهد پنجم: در باب نهم از انجیل یوحنا بعد از آنکه حضرت عیسی آن کور مادرزاد را شفا داد در آیه ۱۶ باین نحو عیان و بیان گشته است:

بعضی از فریسیان گفتند آن شخص از جانب خدا نیست زیرا که سبت^(۲) را نگاه نمیدارد و دیگران گفتند چگونه شخص کناه کار میتواند مثل این

(۱) ترجمه: از گمراهی و نادانی بخدا پناه می برم.

(۲) سبت «استراحت» کلمه ایست معرب از اصل عبری،

اسم روزی است که قوم یهود از تمامی کارهای خود دست کشیده استراحت می کنند و کار کردن در این روزها گناهی بزرگ می شمارند و هیچ گناهی را بجز بت پرستی با آن برابر نمی دانند و میگویند، خداوند جهان را در شش روز آفرید و روز هفتم بیاسود و آنروز را تقدیس نمود بشرح باید بیاد او بعد از شش روز کار روز هفتم را استراحت کرده مشغول عبادت شود و آنروز را تقدیس نماید.

معجزات ظاهر سازد و در میان ایشان اختلاف افتاد .

و شکی نیست که این طایفه راست گفتند سکوت عیسی و یوحنا از رد ایشان تصدیق ایشانست تأخیر بیان از وقت حاجت از شأن حکیم نیست تا چه رسد به پیغمبر عظیم الشان .

مدلول آیه اینست که شخص گناهکار نمی تواند آیات خدا را اظهار نماید و همه انبیاء صاحب آیات و معجزات بودند پس خطا کار نبودند و همه معصوم بودند .

شاهد ششم : در آیه ۳۱ از باب مذکور از قول همان کور باین نحو مسطور

گشته است :

و می‌دانم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود ولیکن اگر کسی

خدا پرست باشد و اراده او را بجا آورد او را می‌شنود انتهی .

این هم کلامی است مصدق عصمت باین نحو ثابت می‌شود : هر کسی که صاحب

آیات و معجزات و مستجاب الدعوة باشد مانند انبیاء و اوصیاء معلوم است که خاطی

نیست و چون خاطی نشد معصوم خواهد بود .

شاهد هفتم : در باب سوم از (آیه ۷ بعد) رساله اول یوحنا

باین نحو ترقیم یافته است :

ای فرزندان کسی شمارا کمراه نکند کسیکه عدالت را بجامی آورد

عدالست چنانکه او عادلست * و کسیکه کناه کند از ابلیس است زیرا

که ابلیس از ابتدا کناه کار بوده است و از اینجهت پسر خدا

ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد * هر که از خدا مولود شده

است کناه نمیکند زیرا تخم او دروی میماند و او نمیتواند کناه کار بوده

باشد زیرا که از خداوند توگد یافته است * فرزندان خدا و فرزندان ابلیس

از این ظاهر میگردند که هر عدالت را بجا نمی آورد از خدا نیست

و همچنین هر که بر آورد خود را محبت نمی نماید * زیرا که همین است آن

پیغامیکه از اول شنیده اید که یکدیگر را محبت نمائیم الخ .
 پس گوئیم که بنص این کلمات کسانی که از خداوند خطا کار نیستند و خطا
 نمیتوانند کرد چون روح خدا در ایشان ثابت است و روح خدا خطا کار نیست و هر
 خطا کار از شیطان و فرزند شیطانست و روح شیطان در او ثابت است و اعمال شیطان
 از او ظاهر میشود حال از این قسیس استفسار میشود پیغمبران بحق که آمده بودند یا
 از جانب خدا بودند یا از جانب شیطان؟ و آیا روح خدا در ایشان بود و یا روح
 شیطان؟ فرزندان خدا بودند و یا فرزندان شیطان؟

اگر گوید فرزندان شیطان و از جانب شیطان بودند و روح شیطان در ایشان بود
 در همه مذاهب کافر میشود! و اگر گوید گاهی از خدا بودند و روح خدا در ایشان
 بود و در آن هنگام نبی بودند و گاهی فرزندان شیطان و از جانب شیطان و روح
 شیطان در آنها بود و در آن هنگام نبی نبودند باز کافر میشود زیرا که گفته است انبیاء
 گاهی نبی بوده اند و گاهی نبودند جناب موسی مثلاً گاهی حجة خدا و از جانب
 خدا بوده و روح خدا در او بود و گاهی بالعکس روح شیطان در او بوده و از جانب
 شیطان بوده است و قائل شده است باینکه خدا شیاطین و اولاد شیاطین را برسات
 فرستاده است چون در حال عصیان شیطان و فرزندان شیطان اند .

آیا خدا قادر نبود که شخص صالح را برسات بفرستد که مردم را دعوت بصلاح
 نماید؟ نعوذ بالله از این کفریات که لازمه مذهب نصاری است! و اگر گویند چنین
 نبود که انبیاء گاهی از جانب شیطان و روح شیطان در ایشان باشد و فرزندان شیطان
 باشند پس همیشه از جانب خدا بودند و اعمال خدائی از ایشان ظاهر می شد
 فثبت المطلوب .

شاهد هشتم: در باب دوم از (آیه ۱۰ بعد) رساله یعقوب باین نحو ثبت گشته است .
 زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در يك جزء قصور ورزد ملزم

همه می باشد * زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شدی انتهی .

انجیل عیسی را ملعون می داند !

شریعت عبارت از اوامر و نواهی الهیه است و این کلمات شاهدند که اگر نبی خطاکار باشد در يك چیز جزئی خطاکار خواهد بود در کل شریعت پس مانند کسی است که کل شریعت را خلاف کرده است و باید معاقب باشد بمخالفت کل شریعت چون که عیب معصیت جسارت برخداست و هر کسیکه در يك چیز جسارت کرد مثل آنستکه در کل جسارت کرده است پس باید انبیاء معاقب باشند بکل شریعت ایشان و کسی که جری برخدا و معاقب بکل شریعت شد این کس البته از جانب شیطان خواهد بود و دیگر از جانب خدا نتواند بود و معاقب بجمیع عقابهای خدا معلومست که ملعون خداست آیا انبیاء ملعون بودند در نزد قسیس ؟ !

جناب عیسی را میگویند عوض ماملعون شد «چنانچه در باب سوم از رساله پولس بغلاطیان»^(۱) سایر انبیاء چطور؟! پناه میبریم بخدا از مذهبی که لازمه او این باشد که ذکر شد شواهد عصمت انبیاء در کتب عهد عتیق و جدید نه منحصر باینهاست که ذکر شد بلکه طلباً للاختصار بهمین قدرها اکتفا و اختصار ورزیدیم و اگر کسی گوید آیات داله بر عصمت معارضند بآیاتیکه بحسب ظاهر دلالت دارند بر صدور معصیت از انبیاء. در جواب گوئیم اگر مقصود تو آیات قرآنیّه می باشد آنها مؤولند در نزد ما یقیناً و واگر آیات کتب عهد عتیق و جدید را میگوئی آیا قابل تأویل هستند یا نه اگر قابل تأویل هستند در نزد ما مؤولند و اگر قابل تأویل نیستند مردودند بدون شبهه .

و اگر گوئی چرا آیات عصمت را تأویل نکنی در جواب از این سؤال گوئیم که

(۱) ۱۳ ، مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه

مکتوبست ملعونست هر که بردار آویخته شود .

اولاً اینها نصوص اند و نصوص را نباید تأویل کرد .
و ثانیاً با براهین عقلیه موافقت دارند و چیزیکه موافق برهان عقلی است نباید او را تأویل کرد آیا نمی بینی آیات کثیره در عهد عتیق و جدید که دال بر تشبیه اند مؤولند بجهت دو آیه که دال بر تنزیهند چون آیات تنزیه با برهان عقلی موافقتند بخلاف آیات تشبیه چنانچه این مسئله را مشروح و مفصل در باب چهارم از همین کتاب خواهی دانست .

پس قاعده کلیه در نزد اهل کتاب آنست که کثیر در صورت مخالفت او با براهین عقلیه مؤولست و قلیل تأویل نمیشود و در ما نحن فیه قضیه بر عکس است یعنی کثیر موافقت کلی با ادله عقلیه دارد و قلیل مخالفت کلیه .

پس تأویل بطریق اولی واجب و لازم است و آیات کثیره در عهد عتیق و جدید دال بر آنند که از برای خدا مکانی میباشد و همه این آیات در نزد اهل کتاب مؤولند بجهت دو آیه که مضمون آنها اینست که خدا لا مکانست چنانکه این امور را مشروحاً و مفصلاً در مقدمات باب چهارم از همین کتاب خواهی دانست پس اهل کتاب با ما موافقت دادند در تأویل آیاتی که مضمون آنها مخالفت داشته باشد با برهان عقلی پس آیات داله بر عدم عصمت یا مؤولند و یا مردود بدون شبهه و تردید .

المسئلة الثالثة : در ذکر و بیان ادله عصمت که مستخرج از قرآن مجیدند .

عصمت پیغمبران در قرآن

دلیل اول : هر گاه گناه صادر شود از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام هر آینه اقل درجه و دون رتبه از عصات امت خواهند بود و این غیر جایز است بالاجماع مناومن اليهود والنصارى . بیان ملازمت اینکه درجه انبیاء در غایت جلال و شرف بوده و هر کسی که چنین باشد صدور زنب از او افحش و اقبیح خواهد بود آیا نمی بینی قول خدایتعالی را :

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ بَأْتٍ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ يَضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ (۱)

وحدّ محصن رجم است و غیر محصن رجم نمیشود بلکه بر او حدّ جاری میشود حدّ عبد نصف حدّ حرّ است .

و اما اینکه جایز نیست که نبیّ اقلّ حالاً از امت باشد فذاک بالاجماع .
دلیل دوم : اینکه بر فرض اقدام نبیّ بر فسق واجبست که مقبول الشهاده نباشد
لقوله تعالی : اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (۲).

در کتابهای عهد عتیق و جدید نیز شهادت فاسق مردود است چنانچه در باب نوزدهم از تورايقه مثنی از آيه ۱۶ (۳) لیکن مقبول الشهاده است نبیّ در نزد یهود و نصاری و مسلمین و الاّ اقلّ حالاً خواهد بود از عدول امت و کیف لا و حال آنکه نبوت و رسالت معنی ندارد جز اینکه شهادت دهد بر اینکه خدایتعالی فلان و فلان حکم را فرستاده است زنا را مثلاً حرام و نماز را واجب فرموده است و ایضاً روز قیامت شاهد بر کلّ است .

لقوله تعالی : لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً (۴)

دلیل سیم : آنکه بر فرض اقدام نبیّ بر معصیت زجر او از آن واجب و ایذاء

(۱) ای همسران پیغمبر هر يك از شما گناه بزرگ و آشکاری مرتکب شود دو چندان

عذاب خواهد شد : احزاب ۳۳ : ۳۰

(۲) اگر فاسقی بشما خبری آورد تفنیش کنید حجرات ۴۹ : ۶۰

(۳) اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته بمعصیتش شهادت دهد . . داوران نیکو

تفحص کنند .

(۴) . . . تا شما گواه برای مردم و پیغمبر (هم) برای شما گواه باشد بقره ۲۰ : ۱۴۳

او حرام نخواهد بود (۱) لیکن حرامست .

لَقَوْلِهِ تَعَالَى : إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ (۲)

اهل کتاب نیز بمدلول کتب مقدسه خود آزار نبی را حرام میدانند و در این مسئله اجماع دارند (۳) .

دلیل چهارم : اینکه حضرت محمد ﷺ هر گاه اتیان بمعصیت نماید اقتدای آن جناب بر ما واجب است .

لَقَوْلِهِ تَعَالَى : فَاتَّبِعُونِي (۴) .

و این جمع ما بین حرمت و وجوبست و هو محال وزمانی که این مرحله ثابت شد در حق آن جناب ، در حق سایر انبیاء نیز ثابت میشود ضرورتاً بجهة عدم قول بفرق (بین فرستادگان خدا از این نظر) .

(۱) در محرماتیکه باعث حد شرعی باشد اجرای حدود واجبیه سبب ایذاست ، اگر کسی مرتکب معصیتی بشود که حد شرعی ندارد اذیت او جایز نیست .

(۲) آنان که خدا و پیغمبرش را اذیت کنند خدا درد دنیا و آخرت لعنتشان کرده است

احزاب ۳۳ : ۵۷

(۳) ای اورشلیم ، ای اورشلیم که قاتل انبیاء و سنکسار کننده مرسلین خود هستی چند کثرت خواستم اطفال ترا جمع کنم چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید ، اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می‌شود . انجیل لوقا باب ۱۳ : ۳۴ .

ای کردنکشان که به دل و کوش نامختمو مید شما پیوسته باروح القدس مقاومت می‌کنید چنانکه پدران شما هم چنین شما ، کیست از انبیاء که پدران شما بدوجفا نکردند . . . اعمال رسولان باب ۷ : ۵۰ .

(۴) «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید . آل عمران ۳ : ۳۱» .

دلیل پنجم: آنکه بیداهت عقل میدانیم هیچ چیزی اقبیح وافحش از نبی نیست از اینکه خدای تعالی درجه او را بلند کرده باشد و او را امین و حی قرار داده باشد و او را در عباد و بلاد خود خلیفه خود گردانیده باشد و بشنود کلام پروردگار را که مثلاً زنا ممکن معینا اقدام نماید بر زنا بجهت ترجیح لذت عاجل بر آجل^(۱) و ملتفت نشود بنهی رب و مرسل خویش و بوعد او منزجر نشود! قبیح این معلوم است بالضرورة.

دلیل ششم: هرگاه معصیت صادر شود از انبیاء هر آینه مستحق عذاب خواهند بود.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا (۲).

و مستحق لعنت نیز خواهند بود.

لقوله تعالی: **الْأَلْعَنَتُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ (۳)**.

مسلمین و یهود و نصاری اجماع دارند بر اینکه احدی از انبیاء مستحق عذاب نبوده و نیست.

پس ثابت شد که معصیت از ایشان صادر نگردیده و الا مستحق لعن و عذاب بودند بحکم قرآن و توراویه و انجیل.

دلیل هفتم: اینکه انبیاء صلوات الله علیهم مردم را امر باطاعت خدا می نمودند و هرگاه خودشان مطیع حق نباشند هر آینه داخل خواهند بود در تحت قول خدای تعالی:

أَنَّا مُرُونَ النَّاسَ بِالْبُرِّ وَ تَنسُونَ انْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا

(۱) برتر دانستن لذت زودرس تا بود شونده بر لذتهای همیشگی.

(۲) هر که خدا و رسول او را نافرمانی کند از برای اوست عذاب جاودانی سوره

جن ۷۲: ۲۳.

(۳) آگاه باشید لعنت خدا از آن ستمکاران است سوره هود: ۲۰.

تَعْقَلُونَ (۱) .

و ایضاً فرمود :

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ (۲) .

و این امر سزاوار نیست از برای یکی از وعاظ امت پس چگونه جایز میشود انتساب این امر بانبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

دلیل هشتم : آنکه قول خدای تعالی :

أَنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ (۳) .

ولفظ الخيرات از برای عموم و شامل جميع خيرات است و داخل میشود در تحت این عموم فعل ما ینبغی و ترك ما لا ینبغی پس ثابت شد که انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فاعل بودند هر چیزی را که فعل آن سزاوار بود و تارك بودند هر چیزی را که ترك آن سزاوار بود و این منافی صدور ذنب است از ایشان .

دلیل نهم : قول خدای تعالی در حق انبیاء :

وَ أَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ (۴) .

و این شامل جميع افعال و ترکست بدلیل جواز استثناء پس گفته میشود فلان از مصطفین اخیار است الا در فعل فلان و استثناء اخراج می نماید از کلام چیزی را که

(۱) آیا دیگران را بسوی نیکی‌های خودتان خوانید و خودتان را فراموش می‌کنید ، وقتی

کتاب را می‌خوانید درك نمی‌کنید . سوره بقره : ۴۱ .

(۲) و نمی‌خواهم از آنچه شما رانهی کرده‌ام تخلف کنم . سوره هود ۱۱ : ۸۸

(۳) بدرستی که آنان بسوی نیکیها می‌شتافتند . سوره انبیاء ۲۱ : ۹۰

(۴) بدرستی که آنان نزد ما از نیکان و برگزیدگان هستند . سوره ص ۳۸ : ۴۷

لولاہ لدخل تحته .

پس ثابت شد که ایشان اختیار بودند در جمیع امور و این منافی صدور ذنب است از ایشان «صلوات الله علیهم» .

قال : اللهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ (۱) .

وایضاً فرمود :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲) .

و در حق ابراهیم فرمود :

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا (۳) .

و در حق موسی فرمود :

إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي (۴) .

و ایضاً فرمود :

وَ اذْكَرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ

(۱) خدا از ملائکه و انسان پیغمبرانی برمی‌گزیند . سوره حج ۲۲ : ۷۴

(۲) بدرستی که خدا ، آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان

برتری داد . سوره آل عمران ۴ : ۳۰ .

(۳) بحقیقت او را در جهان برگزیدیم . سوره بقره ۲ : ۱۲۴

(۴) « بموسی فرمود ، من ترا با پیامهای خود و کلام خود بر مردم برتری دادم

سوره اعراف ۴ : ۱۴۱ .

أَخْلَصْنَا هُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدُّارِ (۱) .

این آیات دلالت دارند بر اینکه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ موصوفند با صطفاء و خیریت و این منافی صدور ذنب از ایشان است .

دلیل دهم : اینکه خدای تعالی حکایت فرمود از ابلیس :

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ الْأَعْبَادَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۲) .

پس استثنا نمود از جمله کسانی که شیطان ایشان را اغوی می نماید مخلصین را و ایشان انبیاء هستند !

حق تعالی در صفت ابراهیم و اسحاق و یعقوب فرمود :

أَنَا أَخْلَصْنَا هُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدُّارِ (۳) .

و در حق یوسف فرمود :

أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ (۴) .

و هر زمانیکه وجوب عصمت ثابت شد در حق بعضی ثابت می شود در حق کل زیرا که قائل بفرق نیست .

دلیل یازدهم : قول خدای تعالی :

(۱) بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحب دست ها و قدرتها ، و چشمها و معرفتها و آگاینها را یاد آور که ما ایشان را بپاد آنسرای مخصوص گردانیدیم . سوره

ص ۳۸ : ۴۷ - ۴۸ .

(۲) قسم بعزت تو هر آنچه گمراه می کنم همه آنان را مگر بندگان خالص تو . سوره ص ۳۸ : ۸۳

(۳) ما آنان را بپاد آنسرای مخصوص گردانیدیم . سوره ص ۳۸ : ۴۶

(۴) او از بندگان خالص ما است . سوره یوسف ۱۲ : ۲۴ .

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱) .

پس آنانی که شیطان را متابعت نمودند و اجابت که گوئیم معصیت از ایشان صادر نشد و الا تابع شیطان بودند و زمانیکه ثابت شد در حق این فریق که ایشان گناه نکردند پس این فریق یا انبیاء هستند و یا غیر انبیاء اگر انبیاء باشند ثبت المطلوب و اگر غیر انبیاء باشد و در حق انبیاء گناه ثابت شود هر آینه اقل درجه خواهند بود عند الله از این فریق و غیر نبی افضل از نبی خواهد بود و آن باطل است بالاتفاق پس ثابت شد که انبیاء گناه کار نبودند .

دلیل دوازدهم : حق تعالی خلق را منقسم بدو قسم نموده و فرمود :

اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخٰسِرُونَ (۲) .

و در حق صنف آخر فرموده :

اُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳) .

و بدون شك حزب شیطان کسانی هستند که موافق رضای شیطان کار میکنند هر گاه رسول مصدر معصیت شود صادق خواهد بود بر او که حزب شیطانست و نیز مصداق انه من الخاسرين خواهد بود و پرهیزکاران امت مصداق حزب الله و از جمله رستگاران خواهند بود در این صورت صاف معلوم است که یکی از امت عند الله افضل از رسول است و این قول خدا شناس و مسلمان نیست .

دلیل سیزدهم : اینکه رسول افضل از ملکست و واجبت که معصیت از رسول

(۱) شیطان گمان خود را بر آنان قبولاند پس از او پیروی کردند مگر پاره ای از گروهیدگان سوره سبأ ۳۴ : ۱۹ .

(۲) آنان حزب شیطانند و حزب شیطان زیانکار است . سوره مجادله ۵۸ : ۱۹ .

(۳) آنان حزب خدایند همانا حزب خدا رستگار است سوره مجادله ۵۸ : ۲۲ .

صادر نشود و چون گفتیم رسول افضل از ملکست لقوله تعالی :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱)

وجه استدلال اینکه عالمین جمع عالمست و بدون شبهه جمیع موجودات را گویند که سوی الله است زیرا مشتق از علم است که بمعنای نشان و علامتست و بدون شبهه جمیع موجودات نشانه وجود حقند زیرا حادثند و هر حادثی محدث (پدیدآورنده) میخوهد پس ثابت شد که نبی از تمام موجودات عالم حتمی از ملك هم افضل است و چون افضل شد واجبست که معصیت از او صادر نشود زیرا که حق تعالی ملك را بترك ذنب وصف فرموده است حیث قال :

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ (۲) : قَالَ : لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۳) .

پس هر گاه معصیت صادر شود از رسول ممتنع است که افضل از ملك باشد لقوله تعالی :

أَمْ نَجْعَلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلِ
الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۴)

دلیل چهاردهم: منقولست که خزیمه بن ثابت شهادت داد از برای رسول صلی الله علیه و آله

(۱) خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بجهانیان برتری داد
سوره آل عمران ۳ : ۳۰ .

(۲) در گفتار بر او پیشی نگیرند . سوره انبیاء ۲۱ آیه : ۲۶ .

(۳) خدا را در دستوراتش نافرمانی نکنند و بدستوراتی که در حق آنان صادر شده عمل
کنند . سوره تحریم ۶۶ آیه : ۶

(۴) مؤمنانی را که کردار نیک دارند مانند تبهکارات و پرهیز کاران را بدانند گنه کاران

بشماریم ؟ سوره ۳۸ ص آیه : ۲۸

موافق ادعای آن جناب پس رسول الله ﷺ فرمودند : چطور شهادت دادی از برای من؟ عرض کرد یا رسول الله من تو را تصدیق می‌ندایم بروحی نازل بر تو از بالای هفت آسمان آیا تصدیقت نکنم در این قدر؟ رسول الله ﷺ او را تصدیق نموده و بذی‌الشهادتین ملقبش نمودند^(۱) پس هرگاه معصیت جایز بود بر انبیاء این شهادت جایز نبود فتأمل
دلیل پانزدهم : آنکه الله جلّ شانہ در حق ابراهیم عليه السلام فرمودند :

أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (۲)

امام آنست که مردم باو اقتدا نمایند و واجب کرد خدای تعالی بر همه مردم اقتدا با ابراهیم را هرگاه صدور ذنب از او جایز باشد هر آینه واجبست بر سایرین اقتدا نمایند جناب ابراهیم را در معصیت و این مفضی بتناقض و محالست !

دلیل شانزدهم : **قوله تعالی : لَأَيُّنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۳)**

و مراد از این عهد نبوتست و یا عهد امامت اگر مراد عهد نبوت باشد واجبست که ثابت نشود نبوت از برای ظالمین و اگر عهد امامت باشد واجبست که ثابت نشود امامت از برای ظالمین و ثانی ارجح است در نزد مفسرین اثنی عشریه و زمانی که ثابت نشود

(۱) روزی پیغمبر اکرم (ص) اسبی را از سواد بن قیس خرید ، ولی سواد از تحویل دادن اسب خودداری نمود و فروش آنرا انکار کرد کار مشاجره بالا گرفت . . . خزیمه بن ثابت شهادت داد که پیغمبر اسلام اسب را خریده است . پیغمبر (ص) فرمودند : تو که با ما نبودی چگونه شهادت دادی ؟ عرض کرد یا رسول الله من شمارا بوحی آسمانی تصدیق کرده‌ام آیا در این موضوع جزئی و حسی تصدیق نکنم ؟ ! پیغمبر اکرم (ص) دستور دادند تا همیشه شهادت خزیمه بجای دو شاهد پذیرفته شود از آن بیمد ذوالشهادتین ملقب گردید .
 جلد دوم اسدالغابة تألیف ابن اثیر ص ۱۲۴ چاپ افست اسلامیه تهران .

(۲) من ترا پیشوای مردم قرار می‌دهم : سوره بقره : آیه ۱۲۴

(۳) پیمان «ولایتی» من بستمکاران نمی‌رسد . سوره بقره : آیه ۱۲۴ .

امامت از برای ظالمین نبوت نیز ثابت نخواهد شد از برای ایشان زیرا که هر نبی امام^(۱) است یعنی پیشوا و مقتدا! پس آیه بر جمیع تقدیرات دلالت دارد بر اینکه نبی و امام نباید مذنب و گناهکار باشند.

و چون حقیقت این مطالب را دریافتی در کمال سهولت و آسانی بطلان قول قسّیس واضح و آشکار خواهد بود که گفت هیچکس بیگناه نیست حتی پیغمبران الخ و بطلان قول آن فرق اسلامی که عصمت را شرط نبوت نمیدانند نیز واضح شد.

الشبهة السادسة : در صفحه ۳۳ گوید : و نظر باین محالست که گناه کبیره و صغیره هر یکی باعمال مخصوصی منحصر بوده باشد چنانکه علمای مجتهدین بزرگوار برده و گناه کبیره و صغیره را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبایر و فلان عمل از صغایر است چنین گمان از بی خبری کیفیت باطنی گناه صدور یافته و بالکل خلافست انتهای بالفاظه^(۲)

الجواب : بدانکه کلام قسّیس در این باب منحل الزام و مختل النظام^(۳) است پریشان گوئی نموده است آن معنی که در باب کبیره و صغیره گفته است خطاست چون اموری که او ذکر کرده است صفات عاملست ربطی بعمل ندارد^(۴) و شکی نیست که خود

(۱) امامت بمعنای لغوی (پیشوا) مقامی است که تمام انبیاء بآن دارا بودند ولی امامت خاص که توأم با ولایت باشد مقامی است بسیار ارجمند فقط جمعی از پیغمبران اولوالعزم دارای آن بوده اند و ائمه دوازده گانه تشیع در این مقام از تمام انبیاء جز پیغمبر اسلام برترند و امامتی که خدای منان بحضرت ابراهیم عنایت فرموده و مورد تقاضای حضرت ابراهیم هم بود که بفرزندان دو هم داده شود کدام يك از اینهاست ؟ بحثی است مفصل در بخش سوم همین کتاب «ولایت» مطالعه می فرمائید .

(۲) و صفحه ۲۸ - طر ۴ - راه زندگی .

(۳) ترجمه : انجام گسیخته و نظم برانداز است .

(۴) برای گناه صغیره و کبیره اسلام آدم کشی و دزدی را مثال و آورد که با اختلافی ←

عمل باقطع نظر از صفات عامل از قبیل علم و جهل و عمد و سهو و رفاه و تنگی و فرصت و عدم فرصت و انتظار و عدم آن و اختیار و اکراه ، کبیره و صغیره دارد چه میشود که گذشته از صفات عامل چیزی عارض عمل بشود .

مراد مسلمین ایندهم الله رب العالمین از کبیره و صغیره که میگویند دو عمل است نسبت بیک شخص در یک حال مثلاً یک شخص در یک حال اگر نظر شہوت با جنبی بکند و همان شخص در همان حال ، اگر زنا کند شگنی نیست که زنا بزرگتر است و مراد نه آنستکه کسی را باکراه بزنا بدارند و کسی با اختیار نظر بشہوت کند البته در این هنگام نظر بشہوت از مختار اکبر و اعظم است و چنین نیست که مسلمین فرق نگذارند ما بین قتل بعمد و قتل بخطا این مسائل در کتب فقهیہ ایشان معنویست و این معنی بر مسلمین مخفی نیست ولیکن مقصود ایشان دقیق بود و قسسیس نفهمیده .

پس نفس اعمال را هر کسی قیاس کند بعضی را بیعض دیگر البته بزرگ و کوچک دارند مثل اینکه تقبیل از نظر عظیمتر است فی نفس و زنا از بوسه بزرگتر است فی ذاته و عاقل این معنی را انکار نتواند کرد زدن مؤمن گناه است لیکن (گناه) جرح اعضاء از او بزرگتر است و قطع اعضاء از جرح اعظم است و قتل از همه اینها بالاتر است قتل یهودی قتل است و قتل جناب یحیی نیز قتل است لیکن این دو قتل مساوی نیستند انکار این معنی از عین جهالتست ! بعد اگر سبب دیگری عارض یکی شود که بالعرض بزرگتر یا کوچکتر شود آن اسباب خارجی است و دخلی بنفس عمل ندارد ! پس معلوم شد که قسسیس از روی جهالت سخن میگوید و حقیقتاً بی انصافی میکند و کسی که این قدر شعور نداشته

→ نظرها (مانند قتل از راه عمد و غیر عمد و دزدی در حال تنگدستی و بخاطر رفاه و آسایش) عقابش کم و زیاد می شود .

و انجام کاری از روی عمد و یا -هوا و نسیان و بخاطر اغراض گوناگونی صفاتی هستند از صفتهای کننده کار هیچ ارتباطی با خود کار ندارند .

باشد که (درک کند) اعمال باهمدیگر تفاوت دارند حکومت او کمال جهالت و بی-انصافی است .

دوزخ از نظر اسلام و مسیحیت

الشبهة السابعة : در صفحه ۴۴ و ۴۵: (گوید) نهایت غرض از آتش جهنم بجا بر مضامین آیات مزبوره و سایرین نه آنست که گویا آتش آن مجازی و مانند آتش این جهان بوده جهنم نیز تنور و کوره ای مانند تنور و کوره دنیوی باشد محض بدین تفاوت که نسبت بآنها بغایت بزرگتر و گرمتر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای مجتهدی پنداشته اند و کیفیت جهنم در احادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است از آن جمله ملا محمد باقر مجلسی (۱) در ورق ۱۶۳ الی ۱۶۷ کتاب عین الحیوة کیفیت جهنم را بدین عبارت بیان ساخته است . . . بعد عبارات را نقل کرده است و بعضی از عذابهای جهنم را بطریق مسلمانان ذکر کرده است و در آخر صفحه ۴۵ گفته است بنابر ظن واحادیث مجتهدی عذاب و زحمات جهنم تماماً مجازی و جسمانی است انتهی (۲).

الجواب : این افتراست بر اهل اسلام زیرا که اهل اسلام عذاب جهنم را مجازی

(۱) محمد باقر مجلسی اصفهانی «ره» در سال ۱۰۳۷ هجری قمری متولد ، در ۲۷ رمضان ۱۱۱۱ وفات یافت ، اکنون قبر او در جامع عتیق اصفهان زیارتگاه مردم است . مرحوم مجلسی بیش از شصت جلد کتاب نوشته معروفترین آنها بحار الانوار در ۲۶ جلد به چاپ رسیده است و چاپ جدید آن در قطع وزیری بیش از یکصد جلد است . ریحانة الادب جلد ۳ صفحه ۴۵۸ .

وعین الحیوة کتابی است فارسی در ۳۰۲ صفحه بقطع نیم ورقی که مرحوم مجلسی آنرا در باره اخلاقیات نوشته است و عنوان اولی آن در خدا شناسی تحت عنوان وصیت پیغمبر اسلام به ابوذر غفاری آغاز می گردد و آخرین بحث آن ذکرهای مستحبی در هنگام خواب است .

(۲) و صفحه ۴۰ سطر ۲۳ تا سطر ۲۴ صفحه ۴۱ راه زندگی

نمیدانند بلکه حقیقی می‌دانند بلی عذاب جهنم را جسمانی و روحانی میدانند عجب دارم از حال قسّیس که معاد را جسمانی میداند مع هذا عذاب جسمانی را انکار می‌نماید چگونه منصف و مروت‌میشود که جسم را با آتش بیندازی نسوزد و متألم نشود و روح بسوزد و متألم بشود مگر اینکه گویند این نیز سرّ است مانند سرّ تثلیث! ادراک اسرار نیز از عقول بشر خارجست!

و اگر معاد جسمانی را منکر بودند می‌توانستند بگویند عذابها و نعمتهای آن جهان روحانی صرفست و اما بعد از اقرار بمعاد جسمانی این سخنان را بمیان آوردن از بی‌خردی و کم‌عقلی است و عصبیت و بهودیتست.

سابقاً عرض شد که مردم در قدیم آن قدر شعور و ادراک نداشتند که امر آخرت را بفهمند زکری از قیامت در نزد ایشان نمی‌شد مگر اندک اندک و آنچه تهدید و وعید و وعده بایشان می‌شد جمیعاً درد دنیا بود! و نعیم دنیا نعمت ایشان بود و سختی دنیا عذاب ایشان چون بغیر از این امری را نمی‌فهمیدند و غایت ادراک ایشان همین بود.

و فهم ایشان آن بود که بت مصنوعی خود را خدا میدانستند! و آخر بزحمت بسیار خدا خدای بنی اسرائیل شد و خدای ابراهیم بر تخت نشست و از خلقت دنیا نادم شد! و طوفان را فرستاد و بعد از طوفان باز پشیمان شد که چرا این خلق را هلاک کردم! اول شاول را سلطان کرد بعد از سلطنت او نادم شد! و اورشلیم را خواست هلاک کند بعد پشیمان شد.

آمد بجنّت بی‌آدم میگشت و صدا میزد آدم تو کجائی! و باجناب یعقوب از اول شب تا آخر شب کشتی گرفت و غالب نشد! و باجناب موسی فرمود: روی مرا نمیتوانی به بینی لیکن برکوه نازل میشوم از پشت سر مرا بین!

و با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدن گاهی در قهر بود و گاهی در آشتی می‌گفت دیگر من نمی‌آیم باز التماس می‌کردند با ایشان میرفت و بینی اسرائیل می‌فرمود: اردو را از کثافات پاک کنید زیرا که من در میان اردو هستم و راه می‌روم.

و پیش سلیمان آمد التماس کرد از روزیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند من بایشان همراہ بودم لیکن خانہ ندارم منزل ندارم جائی را ندارم استراحت کنم خانہای از برای من بساز و جناب سلیمان خانہای از برای او ساخت و در آنجا منزل کرد .
و این خدا که خدای بنی اسرائیل شد گاهی خرس است گاهی شیر است گاهی ببر است و گاهی کرم است و گاهی از دماغش دود و آتش بیرون میآید گاهی از نفسش یخ منجمد میشود و گاهی مانند پهلوان شراب خورده چشمهایش سرخست .
و گاهی مجلس مشورت در آسمانها منعقد می نماید که چگونه انبیای بنی اسرائیل را گمراه سازد !

و گاهی بخواب سلیمان می آید که از من هر چه میخواهی بخواه .
و گاهی حزقیال پیغمبر را امر می فرماید که سید و نود روز باید نان را با فضلۀ انسانی بخوری بیچاره پیغمبر گریه وزاری می نماید که من تاکنون نجاست نخورده ام قول اول را نسخ میکنند و میگویند : باید فضلۀ حیوانی بخوری بیچاره پیغمبر اطاعت می کند .

و گاهی اشعیای پیغمبر را امر می فرماید که سه سال و نیم باید با عورت منکشفه غایظه در میان مردم راد بروی و هوش پیغمبر را می فرماید باید بزنی زانیه عاشق شوی .
و گاهی ناتای نبی را می فرستد پیش جناب داود عليه السلام که تو با زن بنده من اوریای حتی در خلوت زنا کردی و من وا میدارم که با زنهای تو آشکارا زنا کنند و بقول خود نیز عمل کرد زنهاى جناب داود را داد بدست پسرش که با آنها زنا کرد .

و این خدا چهار پسر دارد پسر بزرگش جناب یعقوب است پسر بزرگ دیگرش جناب داود و جناب سلیمان نیز پسر بزرگست و جناب عیسی فرزند یگانه خداست و معنی یگانه را نمیدانم کسی که سه برادر دارد یگانه (فرزند) نمیشود و ذات این خدا شامل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و این سه خدا متحدند بتوحید حقیقی ! و

ممتازند بامتیاز حقیقی! توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین سه یکیست و یک سه! و این سه خدا مساویند! در قدرت و جلال و تقدس و عدالت و آخر کار بجائی رسید که خدای دوّم در ۱۸۹۵ سال قبل از این بنسکم مریم که زن یوسف نجّار بود نازل شد و از او گوشت گرفت بر خود پوشید! و در میان آخور در بیت اللحم زائیده شد! طفل بود! شیر می خورد! گریه می کرد! می خندید! راه می رفت! می خورد و می آشامید! مریض می شد و صحیح می شد! نماز می خواند و روزه می گرفت! موعظه می کرد و می ترسید فرار می نمود! معجزه می کرد مرده زنده می نمود! با زندهای زانیه رفیق می شد! شراب می خورد و آخر بهودیها که ارنل طوایف دنیا هستند این خدا را کشتند دفنش کردند سه شبانه روز در قبر ماند و روحش بجهنّم رفت بعد از سه روز از میان مردهها برخاست و با آسمان رفت در یمین خدای پدر نشست باز خواهد آمد که بر همه داوری کند!

چه کنم فعلاً فرصت ندارم که همه این امور را شرح بدهم انشاء الله همه این امور را در موضع مناسب از همین کتاب مشروح و مفصل ذکر و بیان خواهیم نمود^(۱). شما را بخدا ملاحظه کنید معرفت اینها را در خدا شناسی تمامی این امور که اشاره با آنها شد مضمون کتب مقدسه ایشانست.

ایضاً ملاحظه کنید معرفت خانواده نبوت را در دانستن احکام خدا که جناب داود در آخر عمر یک زن مقبولی از برای خود تزویج نمود و بعد از وفات جناب داود پسر آن جناب ادویناه نزد بث شبع مادر سلیمان آمد و از او خواش کرد که خدمت سلیمان عليه السلام مشرف شود و از او خواش کند که سلطنت را تو بردی لا اقل زن پدر من اّبی شك شو نمی را بمن بزنی دهد ضعیفه هم نزد سلیمان آمد تبلیغ رسالت

(۱) قسمتی از شواهد این مطلب در گذشته با تعیین محل نقل گردید و قسمت دیگر

هم در آینده نقل خواهد شد.

نمود جناب سلیمان تغییر نموده برادر خود را کشت چنانچه در باب دوم از کتاب اول ملوک مرقوم گردیده است (۱).

پس خانواده نبوت در صورتی که این قدر شعور نداشته باشند که تزویج زن پدر بحکم توریة حرام است (۲) از دیگران توقع معرفت نداریم.

کسانی که شعور و ادراکشان در معرفت خدا این ها باشد امور قیامت را کی می فهمند! چگونه می توان بآنها امر معاد را بیان کرد! پس از این جهت در توریة ذکر قیامت نشد و در کتب انبیاء دیگر بسیار کم! در بعضی جاها همین قدر است که قیامتی هست «بطور اجمال» اما چگونه است و تفصیلش چیست دیگر نبوده و نیست.

رستاخیز در عهدین

و اما از جناب موسی تا زمان جناب عیسی علیه السلام مردم قدری معرفت پیدا کردند جناب عیسی قدری امر معاد را شرح داد باز بالنسبه بقرآن مجملست و بیانات جناب عیسی بعضی بکنایه و اشاره و بعضی بتفصیل در مواضع کثیره از عهد جدید وارد گردیده از آن جمله در آید ۱۲ از باب ۳ و آید ۲۲ و ۲۹ و ۳۰ از باب ۵ و آید ۱۳ از باب ۷ و آید ۱۲ از باب ۸ و آید ۲۸ از باب ۱۰ و آید ۲۳ از باب ۱۱ و آید ۳۰ و ۴۲ و ۵۰ از باب ۱۳ و آید ۱۸ از باب ۱۶ و آید ۸ و ۹ از باب ۱۸ و آید ۱۳ از باب ۲۲ و آید

(۱) کتاب اول پادشان باب دوم : ۱۲ - ۲۵ ، سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید ادونیا پس حجیت نزد بتشیع مادر سلیمان آمد... و گفت تمنا اینکه سلیمان پادشاه بکوئی ابیشک شونمیه را بمن بزنی بدهد . . . بتشیع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او درباره ادونیا سخن گوید . . . او بتشیع گفت ابیشک شونمیه ببردت ادونیا بزنی داده شود . . . سلیمان قسم خورد به . . . قسم که ادونیا امروز خواهد مرد بعد دستور کشته شدن او را صادر کرد .

(۲) ملعون باد کسیکه بازن پدر خود هم بستر شود : سفر تثنیه باب ۲۷ : ۲۰

۳۳ از باب ۲۳ و آیه ۵۱ از باب ۲۴ و آیه ۳۰ و ۴۲ و ۴۷ از باب ۲۵ از انجیل متی
و آیه ۲۹ از باب ۳ و آیه ۴۳ الی ۴۹ از باب ۹ از انجیل مرقس
و آیه ۹ و ۱۷ از باب ۳ و آیه ۹ از باب ۶ و آیه ۱۵ از باب ۱۰ و آیه ۵ و ۴۹
از باب ۱۲ و آیه ۳ تا ۱۵ از باب ۱۳ و آیه ۹ و ۲۳ تا ۲۶ و ۲۸ از باب ۱۶ از انجیل لوقا
و آیه ۲۹ از باب ۵ و آیه ۲۷ از باب ۶ و آیه ۴۸ از باب ۱۲ و آیه ۶ از
باب ۱۵ از انجیل یوحنا

و آیه ۱۹ و ۲۷ و ۳۱ از باب ۲ و آیه ۲۳ از باب ۳ و آیه ۱۵ و ۲۵ از باب ۲۴
و آیه ۱۸ از باب ۲۶ از کتاب اعمال رسولان .

و آیه ۸ و ۹ از باب ۲ و آیه ۱۶ از باب ۳ و آیه ۹ و ۱۶ از باب ۵ و آیه
۲۲ از باب ۹ از رساله پولس باهل روم و آیه ۱۳ و ۱۷ از باب ۳ و آیه ۵ از باب ۵
و آیه ۱۱ از باب ۸ و آیه ۱۸ از باب ۱۵ از رساله اول پولس بقرناتیان و آیه ۲۹ از
باب ۱۱ از رساله دوم پولس ایضاً بقرناتیان و آیه ۱۶ از باب ۶ از رساله پولس بافسسیان
و آیه ۱۶ از باب ۶ از رساله پولس بقلیبیان و آیه ۲۸ از باب اول رساله پولس بکولیسیان
و آیه ۱۰ از باب اول و آیه ۳ از باب ۵ از رساله اول پولس بتسالونیکان و آیه ۲۴
از باب ۵ از رساله اول پولس بتیموتاؤس و آیه ۲۷ از باب ۹ از رساله پولس بعبرانیان
و آیه ۳ از باب ۵ از رساله عامه یعقوب و آیه ۷ از باب اول از رساله اول بطرس و آیه
۱۶ از باب ۵ از رساله اول یوحنا و آیه ۵ الی ۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۲۳ از رساله عامه یهودا و
آیه ۱۸ از باب اول و آیه ۲۲ از باب ۲ و آیه ۵ و ۷ از باب ۸ و آیه اول الی ۶ و
۱۷ الی ۲۰ از باب ۹ و آیه ۱۰ و ۱۱ از باب ۱۴ و آیه ۱۰ و ۱۳ الی ۱۵ از باب ۲۰
و آیه ۸ از باب ۲۱ از مکاشفات یوحنا انتهی^(۱) .

(۱) نقل کردن تمام آیات عهدین که حالات قیامت را بیان می کنند و در متن کتاب
بقسمتی از آنها اشاره شده خارج از فرصت پاورقی است مافقط دومیورد از عهدین را نقل می کنیم
و شما می توانید باراهنمایی متن کتاب به آیات مزبور مراجعه کنید .
۱ - صحیفه اشعیا باب ۳۳ : ۱۴ گوید : کاهکارانیکه در صهیون اند می ترسند و ←

دوزخ از دیدگاه انجیلیان

مؤلف گوید: مفهوم از کتابهای عهد جدید و نواحیر و تفاسیر و کتب عقاید مسیحین در باب جهنم چند چیز است .

اول: خود جهنم تنوری و یا گودی و یا دریاچه و دریائی است از آتش متتها بالنسبه بمنورها و گودها و دریاچهها و دریاهای دنیا بغایت بزرگتر و گرمتر است .

دوم: در جهنم گرمها میباشند که هرگز نمی میرند .

سوم: آتش جهنم هرگز خاموش نمی شود .

چهارم: اهل جهنم در جهنم مخلدند با همین بدنهای عنصری .

پنجم: شکم اهل جهنم پر از مار است که اهل جهنم را می گزند .

ششم: مارها بیوست و بدن ایشان چسبیده و آنها را می گزند و هرچه میخواهند

این مارها را از خود دور کنند دور نمی شوند .

هفتم: اهل جهنم مانند سگ دیوانه در جهنم زوزه می کشند .

هشتم: مرگ می خواهند و حال آنکه از برای ایشان مرگی نیست .

نهم: دست و پاهاى اهل جهنم را بزنجیرهای آتشین بستند .

دهم: تشکهای اهل جهنم از آتش و متکهای ایشان نیز از آتش است .

یازدهم: اهل جهنم تشنه می شوند آب می خواهند بایشان داده نمی شود .

دوازدهم: آتش جهنم روز بروزاز برای اهل جهنم گرم تر می شود و از کبریت

لرزه منافقان را فرو گرفته است . (ومیکویند) کیست ازما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست ازما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد کردید .

۲ - مکاشفات یوحنا باب ۱۱ گوید: و دود عذاب ایشان تا ابد الابد می رود . پس

آنانیکه وحش و صورت او را پرشش می کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد شبانه روز آرامی ندارند .

است و اهل جهنم کارشان دائماً گریه کردن و دندان بهم فشردن است^(۱).
و در باب نهم از انجیل مرقس «آیه ۴۳ بعد» در وصف جهنم باین نحو عیان
و بیان گشته است :

پس هر گاه دست تو را بلغزاند آن را ببر زیرا تو را بهتر است که
شل داخل حیات شوی از اینکه با دو دست وارد جهنم کردی در آتشی
که خاموشی نپذیرد* جائیکه گرم ایشان نمیرد و آتشش خاموشی نپذیرد*
و هر گاه پایت تو را بلغزاند قطعش کن زیرا تو را مفید تر است که لنگ
داخل حیات شوی از آنکه با دو پا بجهنم افکنده شوی در آتشی که
خاموشی نپذیرد* جائیکه گرم ایشان نمیرد و آتشش خاموش نشود و
هر گاه چشم تو را لغزش دهد قطعش کن زیرا تو را بهتر است که با
یک چشم داخل ملکوت خدا شوی از آنکه با دو چشم در آتش جهنم
انداخته شوی* جائیکه گرمشان نمیرد و آتشش خاموشی نیابد .

و در (آیه ۲۸) باب پنجم از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است :
و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی
که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید* و بیرون خواهند آمد هر
که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که عمل بد کرد بجهت قیامت
داوری .

و در (آیه ۲۵ بعد) باب نوزدهم از کتاب ایوب نبی عليه السلام در باب معاد جسمانی
باین نحو ترقیم یافته است :

(۱) اولی از مکاشفات یوحنا باب ۲۱ : ۸ ، دومی و سومی از انجیل مرقس باب ۹ :
۴۳ - ۴۹ ، پنجمی از ص ۲۶۲ و ششمی از ص ۳۶۳ و هفتمی از ص ۳۶۷ و هشتمی از ص ۳۶۵
و بقیه از ص ۳۶۶ کتاب صلوة کاتولیکها استفاده می شود .

بدرستی که میدانم که رهاننده من حی است و روز واپسین بر زمین خواهد ایستاد * و بعد از پوسیده شدن پوست و جسمم دیگر با همان جسمم خدا را خواهم دید .

و در آیه ۸ باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا باین نحو رقم گردیده است :
لیکن خوفناکان و بی ایمانان و خمیشان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود و اینست موت ثانی .

در کتاب نماز و تذکره و تشمینت « تجهیز اموات » که ثانی الحال در مطبع ولیم دروکولین در مملکت نمسه در شهر لپسک در سنه ۱۸۹۳ بطبع رسیده و این کتاب در میان مسیحین بسیار معتبر می باشد در کتاب مزبور در صفحه ۳۵۹ در وصف جهنم باین نحو عیان و بیان گشته است :

بجهنم انداخته می شوی آنجائی که گرمش نمی میرد و آتشش خاموش نمی شود
«مرقس ۹ : ۴۸» و در جهنم سه قسم عذاب است هر کدام از دیگری ظالم تر :

اول : گرمیست که هرگز نمی میرد .

دوم : آتشی است که اطفا پذیر نیست .

سوم : خلودی است که آخر ندارد .

و در صفحه ۳۶۰ صاحب کتاب گوید : اینک من در حبس خانه خدا مجبوسم و در دریای آتش می سوزم تا ابدالآ باد آه نه دولت بکار خور در این وقت تنک و نه اولاد فائده بخشیدند آخ ! وای بر من وای بر جان من .

« در صفحه ۳۶۱ و ۳۶۲ آن نیستی که گوش باو نمی داد در این دنیا میرغضب او خواهد بود در جهنم و آن نیت يك مار میشود در دل او دائم او را میکزد و آن مار باو میگوید هیچکس تقصیری ندارد تو باین روزگار افتاده ای مگر تقصیر خودتست فروختی ملکوت سموات را و فروختی جان خود را و فروختی خدای خود را بيك قاشق عدس !

افتادی بی تکبر! باطله و بی مال دنیا و بی کیف شیطان! الآن از اینها چه حاصل شد از برای تو؟! دردی که هیچ درمانی ندارد يك لقمه عسل خواستی لیکن الآن بمیر! شموئیل ۱۴ : ۴۳ .

مؤلف گوید: نمیدانم این مار چه فرقی دارد با مارهاییکه علامه مجلسی علیه-الرحمة نقل فرمود!؟

«در صفحه ۳۶۳» الآن جهنم جای نواست و بکش بلاهارا و نصف جزای توهم نیست و هکذا آن نیت در آن ساعت مذمتش میکند و جمیع گناهان او مبدل بمارها میشوند و بر او میچسبند «بجسداو» و چشمهای او را قلع مینمایند و هر قدر سعی مینماید آن مارها را از خود دور کند لیکن آنها از او دور نمیشوند و دست از او بر نمی دارند چنانچه او در دار دنیا دست از معصیت بر نمی داشت! و تا ابداً باداشک میریزد در جهنم و میگردد يك لقمه عسل خواستم و خوردم باید بمیرم .

«در صفحه ۳۶۴» این آتش دنیا مانند يك نعمتی است که خدا آفریده از برای بنی نوع انسان صدقاً بیحد منفعت دارد از برای ماها و بدون او تعیش و زندگانی محالست این آتشی که رحمت و شفقت است این قدر ظالمست سنگهای فولاد را آب میکند .

«صفحه ۳۶۵» پس ای خدا چه خواهد بود آن آتشی که خدای از برای انتقام از دشمنانش آفریده چنانچه در این دنیا تفاوت بزرگی هست ما بین آتشنا و همچنین فرق تفاوت بیحد میباشد ما بین این آتش رحمت و ما بین آن آتش غضب که دست خدا آنرا روشن کرده است! و غضب خدا همیشه آن آتش را باد میزند و مشتعل می نماید! آتش چوب حرارتش بیشتر از آتش گاه است و آتش آهن بدتر از آتش چوبست!

پس حال ملاحظه کن آن آتش گناه و آتش جهنم را که چقدر ظالم خواهد بود آن آتش بدرون انسان میریزد مغز استخوان را میسوزاند و دل گنه کار بیحال میشود اهل جهنم از شدت حرارت مرگ از برای خود میخواهد و مرگ از او فرار مینماید ای جهنم چه قدر ظالم هستی همه آن خوشحالیها و آن لذتهای این دنیا مقابل یک دقیقه

عذاب تو نمیشوند ۱ و ہر عذابی و ہر دردیکہ در روی زمین هست در مقابل عذاب جہنم کل سرخند. اشعیای نبی ۳۳ : ۱۴ میگوید : گنہ کاران در صیدون^(۱) مخوف شدہ ارتعاش منافقان را گرفته میکوبند از ماہا کیسکہ در آتش سوزان ساکن شود و از ماہا کیسکہ در آتشکدہ جاوید متمکن گردد ۴.

«در صفحه ۳۶۶» ای خبیث نصیب تو مکتوب گردیدہ است در آن دریا کہ آتش کبریت در او میسوزد تو ای کافر کہ دهن خود را مانند درجہنم کردہ ای تو ای کینہ دار کہ کدورت را در دل خود نگاہ میداری چه لزوم کردہ است کہ از دیگران بررسی اگر یکی از این اوصاف خبیثہ در تو باشد و او را ترک نکنی و توبہ نمائی در کمال وضوح جہنم در پیشانی تو نوشتہ شدہ است و بان آتشی کہ اطفال پذیر نیست خواهی افتاد ! آری تشک تو آتش خواهد بود و متکای تو آتش و دست و پاہای تو بستہ بزنجیرهای آتشین و ہر جائیکہ بروی در میان آتش غلط میخوری چنانچہ در دنیا در میان گناہان می غلطیدی میمیری و زندہ میشوی و یک قطرہ آب میخواری و ہیچکس بتویک قطرہ آب نخواہد داد کہ زبان سوختہ و پختہ خود را تر کنی ! مگر اینکہ دود از کله تو برمیآید تا ابداً باد در اوقات شبانہ روز ابداً استراحت نداری مکاشفات ۱۴ : ۱۱

«در صفحه ۳۶۷» ہر دردی یک زمان استراحت دارد انسان را مہلت میدہد و آرام میگیرد و انسان از برای خود دوستی پیدا میکند و او را دلداری میدہد و اما در جہنم استراحت و آرامی نیست شغل اہل جہنم دائماً گریہ و دندان فشردنست و دائم از شدت عذاب مانند سگ دیوانہ زوزہ میکشند رفیق ایشان شیطانست پدر و مادر و اقارب دشمن

(۱) صیدون کہ در عہد جدید بصورت صیدا آمدہ شہر قدیمی فنیقیہ است کہ اہالی

آن اسرائیلیان را خیلی اذیت کردہ بر فساد و بت پرستی و ادارشان می کردند قاموس مقدس ص ۵۷۲ از کتابهای عہد عتیق چنین استفادہ می شود کہ انبیاء صیدونیان را بسیار ملامت و تہدید کردہ اند . و شمعون پطرس حواری در آنجا بدنیا آمدہ است .

ایشانست اولاد با پدر و مادر بسر یکدیگر میزنند و چشم همدیگر را قلع می نمایند
انتهی ملخصاً .

حال از تو که مسیحی منصف هستی استفسار مینمائیم : اگر دشمن جان خود
نیستی راست بگو این بیانات چه تفاوت دارند با بیانات مجلسی (ره) !؟ مگر اینکه
گویند ما این قدر معرفت نداشتیم که احوال آن جهان را باین طورها بفهمیم از کتابهای
اهل اسلام سرت نموده و بزبان خود ترجمه نموده ایم !

پس معلوم و محقق گردید که قسیس غالط و یا مغلط عوام است و از کتابهای
خود نیز بی خبر است و هرایرادی که بر اهل اسلام وارد نموده است در باب جهنم بر-
خود او وارد است چنانچه دیدی و فهمیدی .

و اما اینکه گفتیم عذاب اهل جهنم روحانی و جسمانی است معاً نه جسمانی فقط
چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در دعای معروف بدعای کمیل می فرماید :

یا الهی و ربی و سیدی و مولای لای الامور الیک اشکو ولما منها
اضح و ابکی لالیلم العذاب و شدته ام لطول البلاء و مدته فلئن صیرتنی
فی العقوبات مع اعدائك و جمعیت بینی و بین اهل بلاتک و فرقت بینی و
بین احبائك و اولیائك فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت
علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی صبرت علی حر نارك فکیف
اصبر عن النظر الی کرامتک ام کیف اسکن فی النار و رجائی عفوک ...

یعنی ای خدای من و پروردگار من و مولای من و آقای من برای کدام کارها
بسوی تو شکایت کنم و برای کدام يك از آنها بخروشم و گریه کنم از برای عذاب
دردناک و سختی آن و یا از برای طول بلا و مدت آن اگر بگردانی مرا در عقوبتهای
خود با دشمنان و جمع کنی میانه من و میان اهل بلای خود و جدائی افکنی میان
من و میان دوستداران و اولیاء خود «پس ببخش مرا» ای خدا و بزرگ و آقا و پروردگار من
اگر صبر کردم بر عذاب تو چگونه صبر کنم بر فراق تو و ببخش مرا اگر صبر کردم بر

حرارت آتش تو چگونه صبر کنم از نگرستن بسوی کرامت‌های تو و تا چگونه ساکن شوم در آتش و حال آنکه امید من بعفو تو بوده .
 پس ثابت و محقق گردید که عذاب آن جهانی در نزد اهل اسلام جسمانی و روحانی است معاً و کثیش کاذب و مقتریست یقیناً .

گناه ابلیس

الشبهة الثامنة: «در صفحه ۵۰» گوید: معصیت شیطان قبل از خلقت آدم اتفاق افتاد نه بعد بخلاف اینکه از قرآن و احادیث مجملی فهمیده می‌شود زیرا در آنها مذکور گشته که گویا فرشتگان از خلقت آدم رنجیده و در خصوص این امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنین کسی را آفریده و خواهی گذاشت که در آن تباهی و خونریزی؟ نماید و حال آنکه ما تو را بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس می‌نمائیم او خدا در جواب ایشان گفت که آنچه من میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بسجده آدم کرد و ابلیس ابا نمود و بدین سبب شیطان شد چنانکه همین گزارشات غیر مناسب و غیر واقع در اوایل سورة البقر و سورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اول کتاب حیوة القلوب مفصلاً نقل گشته است نهایت در باره این امر مبهم که آیا علت معصیت شیطان چه بوده و بچه طریق بعمل آمده است باز در کتب مقدسه چیزی واضح بیان و عیان نگشته انتهی بالفاظه^(۱) .

مؤلف گوید: قسّیس نبیل در این موضوع مدّعی سه امر بر مسلمین گردیده

است .

اول: آنکه بنا بر قرآن و احادیث مسلمین معصیت شیطان بعد از خلقت آدم

واقع گردید .

دوم: آنکه ملائکه از خلقت آدم رنجیده بمقام بحث ایستادند .

سوم: آنکه این امور نامناسب و غیر واقع می‌باشند .

(۲۲) و صفحه ۳۶ : سطر ۱ - ۱۱ راه‌زندگی .

در جواب گوئیم هر سه ادعا باطل و لغو است !
 اما اول افترا و کذب است بر قرآن و احادیث مسلمین چون شیطان از ملائکه
 نبود و قبل از خلقت آدم منافق و کافر بود یقیناً بنص صریح قرآن! اما اثبات مدّعی
 اول : خدای تعالی در سوره الکهف می فرماید :

كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۱)

یعنی شیطان از جن بود پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود .
 و چون ثابت گردید بحکم این آیه که ابلیس از جن بود واجب است که از
 ملائکه نباشد لقوله تعالی :

و يَوْمَ يُحْشَرُ هَمَّ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ أَيْبَاكُمْ كَانُوا
 يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مَنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ (۲)

پس آیه صریح است در فرق ما بین جن و ملک .
 دوم : آنکه ابلیس ذریه دارد بجهت قول خدای تعالی در وصف آن ملعون :
 افْتَتَخْذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ (۳)

یعنی دایا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما محقق گشت، فرا می گیرید او را
 و فرزندان او را دوستان بغیر از من که آفریدگار شمایم و حال آنکه ابلیس و ذریه او

(۱) سوره کهف ۱۸ : ۵۰ .

(۲) ترجمه : روزیکه همه آنان را گرد آورد بنرشتگان میگوید : آیا اینان بودند
 که شمارا می پرستیدند . ملائکه گویند : تو منزهی و تو سرور ما هستی نه آنان ، بلکه پریان
 رامی پرستیدند سوره سبأ : ۲۴ ، ۲۹

(۳) سوره کهف ۱۸ : ذیل ۵۰ .

دشمن شمایند و آیه صریح است در اثبات ذریه از برای شیطان ولی ملائکه ذریه ندارند زیرا که ذریه حاصل نمی‌شود مگر از ذکر و انثی و در میان ملائکه انثی و شهوت پیدا نمی‌شود.

لَقَوْلِهِ تَعَالَى : وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ أَنْثًا أَشْهَدُوا

خَلَقَهُمْ (۱).

خداوند انکار فرموده است بر کسانی که حکم بانائیت ملائکه نموده اند و زمانی که انائیت منتفی شد لامحاله توالد منتفی می‌شود.

سوم : آنکه ملائکه معصومند بنا بر بیانی که عنقریب خواهد آمد و ابلیس چنین

نبود پس از ملائکه نبود.

چهارم : آنکه ابلیس مخلوقی از آتش است.

لَقَوْلِهِ تَعَالَى عَنِ ابْلِيسَ : خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ (۲).

و ایضاً آن ملعون از اجنه است بحکم کَانَ مِنَ الْجِنِّ (۳) و جن مخلوق از آتش

است لقوله تعالی :

وَ الْجَانُّ خَلْقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۴).

و ایضاً حق تعالی فرمود :

(۱) ترجمه فرشتگان را که بندگان (خدای) مهربان هستند ماده (دختر) شمرند

آیا آفرینش آنانرا دیده‌اند . سوره زخرف ۴۳ : ۱۸

(۲) ترجمه : مرا از آتش آفریدی سوره اعراف ۷ : ۱۱

(۳) ترجمه : از پریان بود سوره کهف ۱۸ : ۵۰

(۴) ترجمه : جن را از آتشی که بوی کشنده داشت آفریدیم سوره حجر ۱۵ : ۲۷

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱) .

و اما اینکه ملائکه از نار نیستند رسول الله فرمودند :

خَلَقَتِ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۲) .

پنجم: آنکه ملائکه رسولان خدایند بحکم قول خدای تعالی :

جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا (۳) .

ورسولان خدا معصومند لقوله تعالی :

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (۴) .

پس چون ابلیس چنین نبود واجب است که از ملائکه نباشد .

اگر کسی سؤال نماید اگر ابلیس از ملائکه نبود چرا بجهت ترك سجده ملعون و مطرود گردید؟ و حال آنکه مأمور بسجده ملائکه بودند نه اجنه .

در جواب از سؤال گوئیم : بحسب ظاهر از ملائکه بود و در میان ایشان نشو و نما کرده بود مانند منافق در میان مؤمنین چون حکمی بر مؤمنین نازل شد منافق نیز در تحت آن حکم داخل است زیرا که بحسب ظاهر از ایشانست هر چند که در واقع و نفس الامر از ایشان نیست و حال ابلیس نیز چنین است بحسب ظاهر از ملائکه

(۱) انسان را از گل خشکی بمانند سفال پخته و جن را از آتشی آمیخته آفرید

سوره الرحمن ۵۵ : ۱۵ و ۱۴ .

(۲) ملائکه از نور و جن از آتشی آمیخته آفریده شدند .

(۳) « ستایش خدای راسخ است که ... » و ملائکه را پیامبرانی قرار داد . سوره

فاطر ۳۵ : ۱

(۴) خدا بهتر می داند که پیغمبری خود را کجا قرار دهد . سوره بقره ۲ : ۲۹

بود لیکن در باطن از ایشان نبود و استثناء منقطع است نه متصل^(۱) مانند « جائی القوم الأحمار » استثناء منقطع در کلام عرب مشهور است و در کلام خدا نیز وارد است.

قال الله تعالى: لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً

عَنْ تَرَاضٍ (۲) .

ایضاً فرمود :

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً (۳) .

و نیز در قرآن است :

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي

فَطَرَنِي (۴) .

(۱) در استثناء يك بار شخص یا چیزی را استثناء می کنیم که جزء مستثنی منه باشد . مانند : تمام بستگان نزدیک آمدند جز پسر عمویم ، که پسر عمو جزء بستگان نزدیک است و با استثناء حکم آمدن را از او برداشته ایم ، و اگر بگوئیم تمام مهمانان آمدند ولی پسر عمویم ماشین خود را نیاورد ، چون ماشین جزء مهمانان نبود این را استثناء منقطع نامند . در آیات مزبور هم داد و ستد با رضایت خریدار و فروشنده تصرف بناحق نیست ، خطا در کشتن را آدم کشی نمی گویند ، خالق جهان آفرین مورد پرستش قوم حضرت ابراهیم نبود و گفتار نیکو هم جز یاوه گوئی نیست تا استثناء متصل شود .

(۲) « ای مؤمنان ، اموال خویش را بین خود بناحق نخورید مگر به داد و ستدی که

برضایت باشد . نساء ۴ : ۲۸

(۳) نباید شخص مؤمنی را بکشد مگر از جهل . نساء ۴ : ۹۴

(۴) هنگامیکه ابراهیم پدر و قوم خویش که بت من از آنچه من پرستیدم بزارم مگر

از آنکه مرا آفرید . زخرف ۴۳ : ۲۵ ، ۲۶

و ایضاً در کلام الله است :

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمُ الْأُ قْيَالًا سَلَامًا سَلَامًا (۱) .

پس استثناء در مواضع مذکوره منقطع است نه متصل و استثناء ابلیس نیز منقطع است بدون تردید و ایضاً آن ملعون واحد بود در میان الوف از ملائکه پس غلبه کردند بر او در قول خدای تعالی فسجدوا پس آن ملعون مستثنی شد .

ابلیس هم مأمور بسجده بود

و با قطع نظر از همه اینها آن ملعون بخصوص مأمور بسجده بود بدلیل قول خدای تعالی .

مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ (۲) .

و اما اثبات مدعی ثانی در همان سوره مبارکه البقره است لیکن قسیس تغافل و تجاهل نموده و یا اینکه نفهمیده است .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳) .

آیه مبارکه را باین نحو تفسیر نموده اند : واو (یعنی ابلیس) در اصل از ناگرویدگان یعنی از منافقان بود و اظهار انقیاد می نمود در نزد فرشتگان ولی در باطن کافر بود چون حق تعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان ظاهر شد .
و در صافی در تفسیر و کان من الکافرین : فی العیون عن امیر المؤمنین علیه السلام

(۱) در آنجا بیهوده (یاوه) و بهتان نشنوند جز گفتار سلام و خوش آیندی .

واقعه ۵۶ : ۲۴ ، ۲۵

(۲) هنگامیکه امر کردم (سجده کن) چه چیز تو را از سجده کردن باز داشت .

اعراف ۷ : ۱۲

(۳) و از گروه کافران بود . سوره بقره ۲ : ۳۴

انه اول من کفر وانشاء الکفر والعیاشی عن الصادق علیه السلام مثله .
و ایضاً در صافی در تفسیر :
انی اعلم مالا تعلمون .

یعنی من میدانم آنچه را که شما نمیدانید .

من الصلاح الکائن فیہ ومن الکفر الباطن فیمن هو فیکم (۱).

و در مجمع البحرین در ماده بلس :

فلما امر الله الملائکه بالسجود لادم خرج ما کان فی قلب ابلیس
من الحسد فعلمت الملائکه عند ذلك ان ابلیس لم یکن منهم .

حاصل مضمون بفارسی چنین میباشد: چون حق تعالی ملائکه را امر نمود بسجده
آدم ظاهر شد آنچه در قلب ابلیس بود از حسد و کفر پس ملائکه دانستند که ابلیس
از ایشان نبوده .

و در خلاصه المنهج در تفسیر انبی اعلم مالا تعلمون « بدرستی که من میدانم
در آفرینش این خلیفه از مصالحتها و حکمتها آنچه را که شما نمیدانید » از جمله آن اظهار
عجب و کبر و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمی کرد انتهى .
و تقریر آیه مبارکه در اثبات کفر ابدی ابلیس موافق قول اصحاب موافاة^(۲) و کدموافق

(۱) من می دانم آنچه را که شما نمی دانید بقره ۲ : ۲۹ . . . از منافع پوشیده این

آفرینش و از کفریکه در دل یکی از شماها نهفته است .

(۲) اگر گناه و ثوابی از مکلف سر بزند یکی از بین خواهد رفت .

ابوعلی و پیروانش گویند اثر عمل اولی بوسیله دومی از بین میرود و اثر عمل دوم (عقاب

باشد یا ثواب) بحال خود باقی می ماند .

و گروه دیگر به پیروی از ابوهاشم گویند : اثر کمتر در معارضه با اثر زیادتر از بین ←

است بامذهب متابعان جناب موسی و عیسی علیهم السلام آنست که گوئیم ایمان موجب استحقاق ثواب دائمست و کفر موجب استحقاق عقاب دائم و جمع فی ما بین ثواب دائم و عقاب دائم ممتنع و محالست .

پس زمانیکه ایمان صادر شود از مکلف و پس از آن نعوذ بالله کفر صادر شود یا استحقاق هر دو باقیست و آن محالست (بنا بر آنچه بیان شد) و یا آنکه طاری مزیل سابقست و آن هم محالست زیرا که قول باحباط^(۱) باطل است لقوله تعالی :

أَنْبِيَّ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ (۲)

→ میرود و بهمین اندازه هم از عمل زیاد کاسته می گردد ، مثلاً اگر شخصی سزاوار ۶ درجه عقاب و ۱۰ درجه ثواب باشد در مقام معارضه عقاب زایل می شود و ۴ درجه از ثواب باقی می ماند و پیروان این عقیده را اصحاب مرافاة خوانند . اقتباس از کشف المراد مرحوم علامه حلی ص ۲۶۱
(۱) احباط و قلم بطلان کشیدن و نابود نمودن، در معارضه اعمال حسنه با سیئات سه قول است :

۱ - اگر دو عمل خیر و شر باهم معارضه کنند آنچه اندک است نابود می شود و آنچه بیشتر است به حال خود باقی می ماند .

۲ - در هنگام تعارض بمیزان اندک از آن عمل بیشتر ساقط می گردد و بقیه اش بدون معارض می ماند مثل اینکه شش ثواب و ده گناه از شخص صادر شود : شش گناه بخاطر ثوابها نابود می شوند و چهار گناه از برای شخص باقی می ماند و این دو عقیده از ابوعلی و ابوهاشم بنظر محققین باطل است .

۳ - خدای منان گناهان را از راه لطف و کرامت و بخاطر توبه و پشیمانی و شفاعت می آمرزد مجمع البحرین لغت حبط .

(۲) خداوند پذیرفت که، نابود نسازم کردار نیک شمارا ، خواه از مرد باشد یا از زن
سوره آل عمران ۳ : ۱۹۵

وایضاً در کلام الهی است .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۱)

پس این فرض نیز محالست و شرط حصول ایمان آنستکه کفر از مکلف صادر نشود هرگز! زمانیکه خاتمه بر کفر شد میدانیم که آنچه سابق صادر شده بود ایمان نبود حقیقتاً !!

و زمانی که این مرحله ثابت شد گوئیم چون ختم ابلیس بر کفر شد دانستیم که آن ملعون هرگز مؤمن نبود و مسیحین در این مسئله موافقند با اصحاب موافقات چنانکه در پیش گفتیم و ایشان گویند اگر شخص که از اوّل عمر مؤمن بمسیح باشد و در نفس آخر منکر شود آن ایمان سابق از برای او فائده ندارد و مخدّد در آتش خواهد بود و آن ایمان سابق ایمان نبود کذباً اظهار ایمان میکرد! و عکس نیز چنین است یعنی اگر شخص از اوّل عمر تا آخر کافر بمسیح باشد و در آخر عن قلب مؤمن بشود از اهل نجاتست پس شرط حصول ثواب و عقاب وفات بر کفر و ایمانست .

ابلیس فرشته نبود

و در صافی در ذیل تفسیر : **وَ اذ قال ربك للملائكة...**

والقمی عن الصادق **عليه السلام** ان ابليس كان بين الملائكة يعبد الله في - السماء وكانت الملائكة تنظنه منهم ولم يكن منهم و ذلك ان الله خلق خلقاً قبل آدم و كان ابليس حاكماً فيهم فافسدوا في الارض فعتوا و سفكوا بغير حق فبعث الله عليهم الملائكة فقتلوههم و اسروا ابليس و رفعوه معهم الى السماء فكان مع الملائكة يعبد الله الى ان خلق الله آدم و ظهر ما كان من حسد

(۴۵) هر کس باندازه ذره ای کار نیک انجام دهد او را خواهد دید و هر کس بمیزان

ذره ای کار زشتی مرتکب شود نتیجه او را می بیند **سوره زلزله ۹۹ : ۷ و ۸**

ابلیس له واستكباره علمت الملائكة انه لم يكن منهم . وقال انما دخل في الامر لكونه منهم بالولاء ولم يكن من جنسهم والعیاشی عنه عنه انه سئل عن ابلیس اكان من الملائكة او هل یلی من امر السماء قال لم يكن من الملائكة ولم يكن یلی من امر السماء و كان من الجن و كان مع الملائكة و كانت الملائكة ترى انه منها و كان الله یعلم انه ليس منها فلما امر بالسجود كان منه الذي كان و فی الكافي عنه عنه مثله الى قوله ولم يكن یلی شیئاً من امر السماء وزاد معده ولا كرامه (۱).

حاصل مضمون بفارسی اینک: قمی از صادق علیه السلام نقل می کند: ابلیس در میان ملائکه بود و خدارا در آسمان عبادت می نمود مظنون ملائکه این بود که او از ایشانست و حال آنکه از ایشان نبود زیرا که خداوند خلقی را قبل از آدم در زمین آفریده بود و ابلیس در میان ایشان حاکم بود پس فساد نمودند و طغیان کرده و خونهارا بناحق میریختند خداوند ملائکه را برایشان فرستاد تا ایشان را کشتند و ابلیس را اسیر نموده با آسمان بردند پس خدارا با ملائکه عبادت میکرد تا خلقت آدم و چون ملائکه با امر خداوند مأمور بسجده آدم گردیدند استکبار و حسد ابلیس ظاهر و روشن گردید ملائکه دانستند که آن ملعون از ایشان نبود! و حضرت فرمودند علمت دخول او در تحت امر در ولاء^(۷) یعنی قرب از ایشان بود و الا از جنس ملائکه نبود و مباشر هیچ امری از امور سماوی نبود از ملائکه نبود از اجنه بود و هیچ کرامتی در نزد خدا نداشت.

(۱) تفسیر صافی جلد يك ذیل آیه مزبور .

(۲) اسیر جنگی که در میان قبیله ای زندگی کند و بین او و مردم قبیله پیوند نسبی و زناشویی نباشد عرب آنرا بقبیله منسوب می داند بقید ولاء مانند : عنتره بن شداد که از قبیله عبس است بولاء نه به نسبت ، شیطان هم که اسیر شده بوسیله گروه فرشتگان بود ملك ممرقی می شود بقید ولاء نه بحسب واقع و ارتباط حقیقی

و در تفسیر کبیر فخر الرازی در ذیل تفسیر :

وما کنتم تکتمون اراد به ما استر ابلیس فی نفسه من الکبر و ان
لا یسجد . (۱)

و در تفسیر ابوالسعود در ذیل تفسیر :

و کان من الکافرین ای فی علم الله تعالی اذ کان اصله من کفرة الجن فلذلك
ارتکب ما ارتکبه علی ما افصح عنه قوله تعالی کان من الجن ففسق
عن امر ربه (۲)

پس ثابت و محقق گردید که کفر ابلیس قدیم بود پیش از خلقت آدم و در تفسیر
صافی وارد شده است که هفت هزار سال قبل از خلقت آدم نسناس و اولاد جان در روی
زمین بوده و کافر بودند و شیطان نیز از ایشان بود^(۳) و اصحاب عالم ارواح گویند : در
عالم ارواح کافر شد .

مجملاً قرآن و احادیث و قول مفسرین و اهل لغت و اصحاب موافقات تماماً دال
بر اینست که کفر ابلیس قبل از خلقت آدم بود ولیکن کفر را پنهان کرده بود و بر
ملائکه ظاهر نشد مگر بعد از خلقت آدم: تفسیر کان بمعنی صار در قول خدایتعالی و
کان من الکافرین خروج از ظاهر است بدون دلیل و آن جایز نیست یقیناً .
پس معلوم و محقق گردید که قسیس مقرر است بر قرآن و احادیث .

(۱) «خدا می داند . . . آنچه را که پوشیده دارید» (سوره بقره : ۳۳ ، مقصود
پروردگار کبری بود که شیطان آنرا پنهان می ساخت تا بآدم سجده نکند .

(۲) «خدا می دانست که شیطان، از گروه کافران بود» (سوره بقره : ۲، ۳۴، چون اصل او
از کافران جن بود که امر خدائی را مخالفت کرد چه خوب می فرماید : او «شیطان» از جن
بود که از فرمان خدایش سرپیچی نمود . کهف ۱۸ : ۵۰

(۳) تفسیر صافی جلد اول ذیل آیه انی اعلم . . . این روایت را قمی از امام باقر
عليه السلام از پدرانش تا از حضرت علی امیر مؤمنان عليه السلام نقل می کند .

و اما قول قسیس گویا ملائکه از خلقت آدم رنجیده و بمقام بحث ایستاده الخ این هم ناشی از جهل و عدم تأمل اوست زیرا که جمہور اعظم از علمای دین شیعه و سنی اتفاق دارند بر عصمت تمامی ملائکه از جمیع گناہان و خلاف حشویہ خلافت و برامت تمام نیست چنانچه اقوال مختلفہ مذاہب مختلفہ مسیحیہ بر ہمدیگر تمام نیست و در اثبات این مدعا از برای ما از قرآن وجوہی است :

وجہ اول : قول خدا یتعالی :

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۱)

پس آیہ صریحست در اینکہ ملائکہ هرگز عاصی خدا نمیشوند و بہر امریکہ مأمور میشوند آنرا بجا میآورند الا اینکہ این آیہ مختص بملائکہ نار است و چون دلالت عامہ را خواستہ باشیم متمسک میشویم بقول خدا یتعالی :

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۲)

یعنی ملائکہ میترسند از خدای قاهر غالب خویش و بہرچہ مأمور میشوند بجامی آورند پس قول خدا یتعالی :

و يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ .

شامل فعل جمیع مأمورات و ترك منہیات است زیرا کہ نہی از شیء امر بترك آنست .
وجہ دوم : قول خدا یتعالی :

(۱) در بارہ مأموران دوزخ می فرماید : فرشتگانی هستند درشت خو سخت گیر کہ دستورات خدا را نافرمانی نکنند و هرچہ بہ آنان دستور دادہ شود انجام دهند ، سورہ

تحریم ۶۶ : ۶

(۲) سورہ نحل ۱۶ : ۴۰

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۱).

پس آیه صریحست در براعت ایشان از معاصی و اینکه متوقفند در جمیع امور و هیچ امری را بجا نمیآورند مگر بمقتضای امر و وحی و کسیکه حالش چنین باشد نسبت خطا باو خطاست.

وجه سیم: آنکه خدایتعالی از ایشان نقل فرموده است که ایشان بشر را مذمت کردند و سرزنش نمودند بسبب معصیت و هرگاه خودشان از اهل معصیت بودند این سرزنش از ایشان خوب و مرغوب نبود بلکه قبیح و بیجا بود (۲).

وجه چهارم: آنکه خدایتعالی از ایشان حکایت نموده است که ایشان خدا را لیلاً و نهاراً تسبیح مینمایند و ابدأ خسته و مانده و ملول میشوند (۳).
و کسیکه حال او چنین باشد صدور معصیت از او ممتنع است پس ثابت و محقق گردید که ملائکه معصومند و صدور معصیت از ایشان محال و ممتنع است.
و اما تفسیر قول خدایتعالی:

قَالُوا اتَّجَعَلْ فِيهَا مَنْ يَفْسُدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ الْخ (۴)

یعنی گفتند ملائکه از روی تعجب و عدم علم بمصلحت و حکمت در آفریدن او گفتند نه بروجه اعتراض و بحث (چنانچه گمان قسیس است) آیا میآفرینی در زمین کسیرا که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق!

(۱) «فرشتگان فرزندان خدا نیستند» بلکه بندگان گرامی هستند و در گفتار بر او پیشی نگیرند و از فرمان او پیروی کنند: سوره انبیاء ۲۱: ۲۶

(۲) سوره نساء ۴: ۹۹ و ۱۰۰

(۳) و یسبحون اللیل والنهار لایفترون سوره انبیاء ۲۱: ۱۹ و ۲۰

(۴) سوره بقره ۲: ۳۰

پس معلوم شد که مقصود ملائکه تعجب بود نه بحث و اعتراض .

وفخر الرازی در شرح اینمقام گوید :

لیس غرضهم من ذلك السؤال تنبيه الله على شيء كان غافلاً عنه فان من اعتقد ذلك في الله فهو كافر ولا انكار على الله تعالى في فعله بل المقصود من ذلك السؤال امور احدها: ان الانسان اذا كان قاطعاً بحكمة غيره ثم رأى ان ذلك الغير يفعل فعلاً لا يقف على وجه الحكمة فيه فيقول له ان فعل هذا كانه يتعجب من كمال حكمته وعلمه ويقول اعطاء هذه النعم لمن يفسدو يقتل من الامور التي لانهتدى العقول فيها الى وجه الحكمة فاذا كنت تفعلها واعلم انك لاتفعلها الا لوجه دقيق وسر غامض انت مطلع عليه فما اعظم حكمتك واجل علمك فالحاصل ان قوله ان جعل فيهما من يفسد فيها كانه تعجب من كمال علم الله تعالى واحاطة حكمته بما خفى على كل العقلاء .

وثانيها: ان ايراد الاشكال طلباً للجواب غير مجذور فكانهم قالوا لا الهنا انت الحكيم الذى لا يفعل السفه البتة ونحن نرى في العرف ان تمكين السفه من السفه سفه فاذا خلفت قوماً يفسدون ويقتلون وانت مع علمك ان حالهم كذلك خلقتهم ومكنتهم وما منعتهم عن ذلك فهذا يوهم السفه وانت الحكيم المطلق فكيف يمكن الجمع بين الامرين فكان الملائكة اوردهذا السؤال طلباً للجواب وهذا جواب المعتزلة .

وثالثها: ان الشرور وان كانت حاصلة في تركيب هذا العالم السفلى الا انها من لوازم الخيرات الحاصلة فيه وخيراتنا غالبه على شرورها وترك الخير الكثير لاجل الشر القليل شر كثير فالملائكة ذكروا تلك الشرور فاجابهم الله تعالى بقوله انى اعلم ما لاتعلمون^(۱) يعنى ان الخيرات الحاصلة من اجل تراكيب العالم السفلى اكثر من الشرور الحاصلة فيها والحكمة تقتضى ايجاد ما هذا شأنه لا تركه وهذا جواب الحكماء .

ورابعها: ان سؤالهم كان على وجه المبالغة في اعظام الله تعالى فان العبد المخلص لشدة حبه لمولاه يكره أن يكون له عبد يعصيه .

و خامسها: ان قول الملائكة اتجعل فيهما من يفسد فيهما مسئله منهم ان يجعل الارض او بعضها لهم ان كان ذلك صلاحاً الخ .

حاصل مضمون این کلمات بفارسی چنین میباشد: غرض ملائکه از این سؤال تنبیه خدا نبود برشی عکه از او غافل بود پس بدرستی معتقد این امر در حق خدا کافر است و ایضاً مقصود ایشان انکار نبود بر خدا در فعل او بلکه مقصود از سؤال چند امر بود :
اول: کانه تعجب کردند ملائکه از کمال علم خدای تعالی و احاطه حکمت او جلّت عظمته باموری که خفی است بر جمیع عقلا پس مقصود از آیه مبارکه اتجعل فيهما من يفسد فيهما تعجب بود از ایشان .

دوم: آنکه ایراد اشکال از برای طلب جواب محذوری ندارد پس مقصود ملائکه از این سؤال طلب جواب بود نه بحث و اعتراض .

سیم: آنکه اگر چه شرور حاصل است در ترکیب عالم سفلی الا اینکه از لوازمات خیرات حاصله در آنست که خیرات این عالم غالب بر شرور آنست و ترك خیر کثیر از برای شرّ قلیل شرّ کثیر است پس ملائکه متذکر شرور گردیدند و خدای تعالی ایشان را جواب داد بقول خود :

اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱)

یعنی آن خیراتی که من میدانم حاصل است در ترکیب عالم سفلی اکثر از شرّ حاصل در آنست پس حکمت مقتضی ایجاد است نه ترك .
مؤلف گوید: این جواب مانند جواب دوم است که مقصود ملائکه از سؤال طلب جواب بوده است .

چهارم: سؤال ملائکه بوجه مبالغه بود در تعظیم خدای تعالی چرا که عبد مخلص بجهة شدت محبت مکروه میدارد که مولای او بنده عاصی داشته باشد .

بنجم: آنکه مقصود ملائکه این بود که خدا یا اگر مصلحت باشد تمامی زمین و یا بعضی آنرا بما مرحمت کن خدا در جواب فرمودند مصلحت در اینست که آسمان از شما و زمین از ایشان باشد .

پس معلوم و محقق گردید که ملائکه از خلقت آدم نر نجیدند و مقصود ایشان از این سؤال بحث و اعتراض نبوده بلی اعتراض قسیس در اینجا بیجا و بی قاعده و ناشی از عدم تأمل اوست و از عادت این قسیس است اینکه اوّل و یا آخر و یا وسط آیته را میگیرد موافق خیال خود ترجمه و تفسیر می کند از برای اینکه اعتراض نماید و بعد میگوید که ترجمه و تفسیر صحیح اینست که من نوشته ام نه اینکه علما و مفسرین اهل اسلام نوشته اند و این عادت بسیار قبیح است شأن علما نیست سهل است شأن عقلا هم نیست والا همه کس میتواند آیاتی پیدا کند در کتب عهد عتیق و جدید که اول و یا وسط و یا آخر آنها کفر باشد خلاصه کلام این عادت بسیار بد است و در او آخر فصل اول از باب ششم همین کتاب بجهت این عادت قسیس را مذمت و ملامت نموده ایم و بعضی آیاتیکه وسط آنها را گرفته است در همان موضع نقل شده است .

و اما قول او همین گذارشات غیر مناسب و بیوقوع ^(۱) الخ .

در جواب گوئیم آدم کلارک مفسر در شرح دیباچه کتاب عزرا در مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع سنه ۱۸۵۱ بعد از کلام طویل گوید :

زمانیکه الله جل شأنه توریة را بجناب موسی عليه السلام دادند معانی توریة را نیز دادند که اوّل مکتوب و ثانی محفوظ شود و لذلك بر اول لفظ قانون مکتوب را اطلاق مینمایند و بر ثانی لفظ قانون لسانی و فتاوائی که مطابق باشد با روایات لسانیة جماعت

(۱) نسخه : یعنی : غیر واقع .

یهود او را بقوانین موسی مستمی مینمایند که از برای موسی حاصل شد در طور سیناء و ایشان مدعن اند بر اینکه چنانچه توریة در چهل روز از برای موسی حاصل شد یعنی در ایام مکالمه خدا باموسی در جبل سیناء فکذالك این روایات لسانید ایضاً از برای او در ایام اربعین حاصل شد در جبل و هردو را بنی اسرائیل ابلاغ فرمود باین نحو :

بعد از مراجعت موسی از طور هرون را بخیمه طلب نمود پس قانون مکتوب را اولاً باو تعلیم نمود پس از آن روایات لسانیه را که آن معانی قانون مکتوبست چنانچه از خدا بموسی بهمانطور رسیده بود .

پس هرون بعد از اینکه یادگرفت برخاسته و در یمین موسی جلوس نمود و آن وقت العازر و ایطامارد فرزندان هرون داخل شده و یاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخاستند یکی در یسار موسی نشست و دیگری در یمین هرون پس هفتاد نفر مشایخ داخل شدند و هردو قانون را یاد گرفتند و در خیمه جلوس نمودند پس از آن مردمانیکه مشتاق تعلیم بودند تعلیم گرفتند پس موسی برخاست پس از آن العازر و ایطامار قرآعت نموده و برخاستند .

پس هفتاد نفر شیخ معلومات خود را بر مردم خواندند پس هر کدام ازین مردم قانون را چهار مرتبه شنیدند خوب حفظ نموده و فهمیدند پس آنها بعد از اینکه از خیمه بیرون آمدند سایر بنی اسرائیل را خبر دادند پس قانون مکتوب را بواسطه کتابت و معانی آنرا بر روایات لسانیه تاپشت ثانی تبلیغ نمودند و احکام مکتوب در متن ششصد و سیزده بوده است پس قانون را هم بحسب احکام قسمت نمودند .

و گویند که در اول ماه یازدهم در سال چهارم از خروج بنی اسرائیل از مصر جناب موسی جمیع بنی اسرائیل را جمع نمود و ایشان را از وفات خود خبر داد و امر فرمود هر کسی قولی از اقوال خدا یعنی قانون را فراموش کرده باشد بیاید و از من سؤال

کند (یعنی قانونیکه بواسطه من باورسیده است) وهمچنین اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد بیاید تا اینکه من باو اعتراض اورا رفع نمایم پس موسی مشغول بتعلیم بود در باقی ایام خود یعنی از اول ماه یازدهم تا ششم ماه دوازدهم وقانون مکتوب و غیر مکتوب را تعلیم فرمود و سیزده نسخه از قانون مکتوب بینی اسرائیل دادند که بدست خود نوشته بود باین نحو هر فرقه را یک نسخه داد تا پشت اندر پشت در میان ایشان محفوظ باشد و بنی لوی را یک نسخه علاوه نیز داد تا در هیکل محفوظ بماند (۱).

و قانون غیر مکتوب یعنی روایات لسانیّه را بر یوشع خواند در هفتم ماه برجبل نبو (۲). صعود فرمود در آنجا وفات کرد و یوشع بعد از وفات موسی عليه السلام روایات لسانیّه را بشیوخ تفویض فرمود و ایشان هم با نبیاء تفویض نمودند و هر پیغمبری بر پیغمبر دیگر میرسانید تا اینکه ارمیا بیاروخ رسانید و باروخ بعزرا و عزرا هم بمجمع العلماء رسانید که

(۱) اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل که پیروان حضرت موسی را تشکیل می دادند از اولاد حضرت یعقوب هستند و هر سبط و گروه بنام یکی از فرزندان حضرت یعقوب مشهورند و اسماء آنان طبق نوشته تاریخ در اندروس جلد ششم ماده «Jacob» از اینقرار است :

۱ - رؤین - Ruben ۲ - شمعون Simeon ۳ - لوی Levi ۴ - یهودا Judah ۵ - دان Dan ۶ - نفتالی Nephtali ۷ - جاد Juaod ۸ - اشیر Aser ۹ - یساکار ۱۰ - Issachar ۱۱ - زبولون Zabulon ۱۲ - بنیامین Beniamin

و گروه لویان عهده دار کارهای کنیسه و هیکل و مذبح بودند . تورات سفر پیدایش باب ۲۹ : ۳۳ تا ۳۰ : ۲۴ و ۳۵ : ۱۸

(۲) کوه نبو (Nebo) یا جبل نیا رشته کوهی است در شمال شرقی بحرال میت و جنوب غربی عمان که حضرت موسی در آنجا رحلت کرده است ، دایرة المعارف فرانسه از لاروس جلد هفتم ص ۴۲۸

آخر ایشان شمعون صادقست و اوهم بانیتی کونوس و اوهم بیوئی بن یخنان اوهم بیوسی بن یاسیر و او به تنهان ادیلی و یوشع بن برخیا و این دونفر بیهود ابن یحیی و شمعون بن شطاه و ایشان بشمایا و ابی طلیون و این دوبهلل و او هم به پسرش شمعون و مظنون اینکه این شمعون همان شمعونی باشد که خدای نجات دهنده ما را بالای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را بهیگل آورد بعد از انقضاء ایام تطهیر^(۱) و اوهم به پسرش غملائیل

(۱) در شریعت عهد عتیق ایام تطهیر روزهایی را گویند که شخص نجس و محتاج تطهیر است و آن بر چهار قسم است :

۱ - تطهیر از برص : بعد از بهبود یافتن بوسیله کاهن تطهیر می شود هفت روز از حضور در خیمه اجتماع ممنوع است و روز هشتم بعد از انجام تشریفات خاص پاک می شود و می تواند در خیمه مزبور حضور یابد
سفر لاویان باب ۱۴ : ۱ - ۳۵

۲ - تطهیر از مس میت : هر کس میته آدمی را لمس کند هفت روز نجس می شود و اگر در روز سیم خویشتن را پاک کند روز هفتم طاهر خواهد بود .

سفر اعداد باب ۱۹ : ۱۱ .

۳ - تطهیر از خونریزی : مرد و زنیکه بدنش خونریزی داشته باشد آنروز را تا شامگاهان بهر چیز دست بزند و هر چیزیکه با بدن او تماس پیدا کند نجس می شود و بعد از قطع شدن خون و تطهیر گرفتن هفت روز برای تطهیر خود بشمارد ... و در روز هشتم قربانیها کند و بوسیله کاهن تطهیر و پاک گردد و زنیکه بعد از ایام حیض خون به بیشتد نیز همان حکم را دارد
سفر لاویان باب ۱۵ : ۱ - ۲۵

۴ - تطهیر حیض و نفاس و روابط جنسی ، سفر لاویان باب ۱۲ چنین گوید : ۲ زنی آبستن شده پسر نرینه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد ، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد ۳ و در روز هشتم گوشت غلغه او مختون شود ۴ و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود ۵ و اگر دختری بزاید دو هفته بر حسب مدت طمث خود نجس باشد و شست و شش روز در ←

و این غملائیل همانستکه پولس از او تعلیم گرفت و او بیسر خود شمعون و او به پسر خود غملائیل و او به پسر خود شمعون و او هم برای یهودا حقدوش که پسر شمعونست و یهودای حقدوش این روایات را در کتابی جمع نموده و این کتاب را مسمی بمسنا^(۱) نمود انتهى . بعد گفته است که جماعت یهود این کتاب را بسیار تعظیم مینمایند و اعتقادشان اینستکه هر چه در این کتابست از جانب خداست که وحی شده است بموسی در جبل سیناء مثل قانون مکتوب لهذا ملفوظ هم واجب التکریمست مانند مکتوب و از زمانیکه این کتاب نوشته شده است بدرس و تدریس برواج عام رایج شده است و علمای کبار ایشان دو شرح بر این کتاب نوشته اند یکی در قرن ثالث در اورشلیم و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هر کدام ازین دو شرح کمر است زیرا که کمر در لغت بمعنی کمالست و ازین دو شرح توضیح تمام از برای متن حاصل شده است در نظر ایشان و زمانیکه شرح و متن جمع میشود این مجموع را طالموت گویند و از برای حصول تمییز طالموت اورشلیم و طالموت بابل گویند و مذهب رایج ایشان تماماً و کمالاً مندرج در این دو طالموت است که کتب انبیاء از آنها خارج است و چون طالموت اورشلیم معلق (پیچده) است فلذلك اعتبار طالموت بابل در نزد ایشان الآن زیادتر است انتهى .

هورن مفسر نیز قریب بدین کلام در مجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع سنه

→ خون تطهیر خود باقی بماند ۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود . . . و بعد بدر خیمه اجتماع بدست کاهن تطهیر شود .

انجیل لوقا در باب ۲ : ۲۲ - ۲۴ گوید : چون ایام تطهیر ایشان (مریم و عیسی) بر حسب شریعت موسی رسید او را با اورشلیم بردند تا بخداوند بگذرانند . . . شخصی شمعون نام که مرد صالح و متقی بود بر اهنمائی روح القدس بهیکل در آمد و چون والدین آن طفل یعنی عیسی را آوردند تار سوم شریعت را بجهت او بعمل آوردند

(۱) معرب «میشنا» بمعنای توضیح ثانوی و تکرار شریعت

اسلام و آراء بشری صفحه ۴۰۵

هزار و هشتصد و بیست و دو، گفته است و نقل کلام ایشان در باب هفتم از همین کتاب خواهد شد انشاء الله و چون حال این کتب را دانستی حال گوئیم خود قسیس فندر در فصل ۳ از باب سیم در صفحه ۲۰۵ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ از میزان الحق اقرار نموده است که کیفیت خلقت آدم و سجده نمودن فرشتگان با و از خدا دور گشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت که در سورة البقرة و در اوایل سورة الاعراف مرقوم است در کتاب طالموت و کمرا و ضحار و میدراس نام و سایر کتب یهودیان منضبط است پس بعد از اینکه قسیس اقرار نموده است که این امور در کتب قدیمه یهود قبل از جناب عیسی منضبط و مسطور است دیگر نمیدانم از کجا و بچه جرأت و جسارت میگوید همین گذارشات غیر مناسب و بیوقوع^(۱). خدا گواه است سند کتب احادیث یهود بسیار معتبرتر از سند این توریه و انجیل است بلکه قیاس سند آن کتب بسند توریه و انجیل مطلقاً غلط است زیرا که این توریه و انجیل ابداً سند ندارند چنانچه در باب اول از همین کتاب خواهی دانست^(۲) و اگر گوید چون این امور در توریه نیست و هر چیزیکه در توریه نباشد در نزد ما مردود و غیر مسلم است در جواب گوئیم در این صورت لازم میآید که جنت و نار را نیز منکر باشید چرا که ذکرری از جنت و نار در اسفار خمس توریه نشده است و ایضاً کتب انبیاء و انجیل و رسائل حواریین نیز در نزد شما مردود و غیر مسلم باشند بجهة اشتغال آنها باخبار از

(۱) نسخه : غیرواقع .

(۲) مؤلف کتاب بعد از تمام کردن اشکالات قسیس فندر بررسی کتابهای عهدین می بردارد و در ضمن آن شوراهاى ششگانه جامعه روحانیت مسیحیان را د که از سال ۳۲۵ تا ۱۳۹۷ میلادی برای تصحیح سند کتابهای عهدین و خارج کردن کتابهای غیر معتبر و یا غیر موافق با عقیده کلیسا تشکیل شده است، بررسی می کند و روشن می سازد که سند این کتابها معتبر نیست .

قیامت و اینموجب کفر و خروج از دین مسیح عليه السلام است پس ثابت و محقق گردید که قسّیس مقصود و منظوری ندارد مگر نزاع صرف و مغالطه نه اظهار و بیان و متابعت حق .

(توبه و بازگشت)

الشبهة التاسعة : در فصل دوّم در صفحه ۵۹ و ۶۰ گوید که توبه و بازگشت از جمله واجبات بوده زیادتى یا ثوابى یا چنین مکافاتى نیست که در نزد خدای مقدّس و عادل کفّارۀ گناهان انسان تواند گردید و ظاهر است که چنانکه آدمیکه بعلمت غفلت و بی باکى یا بد رفتارى خود زخمى یا مرضى یا ضررى بجهت خود تحصیل نموده است بتوبه و انابه زخمش التیام پذیرد و ضرر و مرضش رفع نمیگردد همچنان بدى و گناهی یا ظلم و ستمى که از آدمى بعمل آید و محض ندامت و توبه رفع و عفو نخواهد شد بنحویکه در نزد حاکم شرع و عرف نیز توبه و بازگشت شریبى ویرا از بازخواست مستوجب عملش خلاص نمیسازد و قطع نظر از این انصاف آدمى بهر آنکس که متوجه آن گردیده معلوم مینماید که توبه و بازگشت کفّارۀ گناهان نمیتواند گردید و گناه بمحض آن عفو نخواهد شد زیرا که آدمى بآن ساکت نمیگردد و گناه بمحض آن عفو نخواهد شد انتهى بالفاظه ^(۱) .

مؤلف حقیر گوید : حاصل این کلمات اینست که توبه از جمله حسنات و واجباتست و واجبات چون واجبتست لهذا موجب عفو و بخشش گناه نمیشود و پیش از جواب از قسّیس نیل استفسار میشود که آیا ایمان بمسیح و قبولی دعوت آنجناب رجوع و بازگشت بسوی انجیل از جمله واجباتست و یا مندوبات ؟ معلومست شقّ ثانیرا نمیتواند قسّیس اختیار کند زیرا که بجهت ترك مستحبات شخص معاقب نمیشود پس لابد باید بگوید از جمله واجباتست و واجبات نیز در نزد قسّیس ثمرى و فائده ای ندارند .

(۱) و صفحه ۵۶ از راه زندگانی چاپ بیروت بسال ۱۹۳۰

پس ایمان ب مسیح و رجوع و بازگشت بسوی انجیل فائده و ثمری نخواهد داشت پس چه لزوم کرده است که مردم دعوت مسیح را قبول کنند و رجوع بانجیل نمایند و از برای قسّیس نیز لازم نبود که ادیان دیگر را باطل کند و مردم را دعوت بدین مسیح نماید زیرا که قبولی این دعوت از جمله واجبات و واجبات نیز ثمری و فائده ای ندارند و کتاب قسّیس مملو است از اینکه واجبات فائده ندارند پس کتاب نوشتن قسّیس لغو است و کار لغو نیز صادر نمیشود مگر از آدم سفیه بیعقل! بلکه دعوت جناب مسیح و سایر انبیاء علیهم السلام نیز بیفائده و لغو خواهد بود! بلکه انزال کتب و ارسال رسل از خدا لغو و بیفائده خواهد بود! زیرا که متابعت انبیاء واجب و آن هم فائده ندارد و اینمذهب حکماء اروپاست که علمای پروتستنت آنها را مسمّی بملحد کرده اند که منکر جمیع ادیان بخصوص دین مسیح میباشند لعل قسّیس نیز باطناً از آنها باشد و مصلحت خود را در اظهار ندانسته است و الا واجبات فائده ندارند یعنی چه!

خلاصه کلام برویم سرسخن:

نمیدانم که این قسّیس چه قدر عاری از حکمت و شرایع بوده و معلوم میشود که بمحض عقل خود در شرایع حرکت میکند کانه هیچ شریعتی ندیده و توریة و انجیل نخواهنده است.

الحاصل تحقیق این مسئله بطوریکه قسّیس نمی فهمند اینست که جهة خداوند عالم جلّ شأنه نور است و کمال، و علّیین و ملکوت آسمان جهة خداست و همه نور و خیر و کمال و نعمت و استراحت ابدیست و جهة شیطان ظلمت است و نقص! و سجّین و ملکوت زمین جهة شیطانست و همه ظلمت و شرّ و نقص و ذلّت و تعب است ابداً! و انسان در ما بین علّیین و سجّین و داشته شده است و مختار است که بطرف علّیین توجه کند و سلوک نماید یا بطرف سجّین توجه کند و سلوک نماید! پس هرگاه رو بخیر و نور و کمال کرد سر تا پا نور و خیر و کمال شود و چون ملکوت آسمان جاوید

است او هم جاوید شود و چون رخت شرارت را بیفکند و بلباس ملکوت آسمان در آید و آن لباس کهنه شدن ندارد! و غرض و مرض نپذیرد و در جوار خداوند جل شأنه همیشه بماند و از اهل نعمت و راحت و جنت باشد.

و چون پشت بعلیین کند و روبرسجین و عمل بمقتضای نفس آماره و شیطان نماید ظلمانی شود و کثیف گردد و سنگین شود و در زمین مغلکد بماند و نیست در او غلبه جهة آسمانی تا او را بیلا بکشد پس در ظلمت بیرون که ظلمت سجین است بماند و چون این امر در اناجیل بغایت اشتهار است لهذا محتاج بذکر شواهد نیست پس شخص عاصی هرگاه مدتی پشت با آسمان کرده و رو بزمین و خود را ظلمانی نموده و هرگاه بازگشت و رو با آسمان نماید و پشت بزمین کند البته نورانی شود! آیانی بینی که اگر پشت بافتاب کنی هزار سال و یکطرفه العین رو بافتاب کنی ظلمت هزار ساله زایل و نور در تو ثابت شود چنانکه هرگاه هزار سال رو بافتاب کنی و یکساعت پشت باو کنی نور هزار ساله برود و ظلمت آید!

و هکذا هرگاه کسی هزار سال عصیان کند و یکطرفه العین بازگشت بسوی خدا کند و توجه نماید بتوجه تام حقیقی البته جمیع عصیان او پاک شود بهمان توجه و هرگاه هزار سال مؤمن باشد و متوجه خدا و یکطرفه العین کافر شود نور او تمام و ظلمت صرف شود و بدرك اسفل افتد پس معلوم شد برای آدم عاقل منصف که بازگشت بسوی خدا اثرش محو ظلمت معاصی است و توبه معنی دیگر جز بازگشت بسوی خدا ندارد و مسلمین میگویند توبه محو گناهان میکند نه معنی این آنستکه کسی بگوید توبه کردم از گناهان بسوی خدا و بهمین گناهانش آمرزیده شود حاشا ثم حاشا بلکه هرگاه کسی این کلمه را بگوید و شروط آنرا بعمل نیاورد بسا اینکه این قول استهزاء در نامه اعمال او نوشته شود و عصیان برای او ثبت گردد نه طاعت پس توبه حقیقی عبارت از توجه تام است بسوی خدا و این معنی در نزد مسلمین محقق نشود مگر با مورچندی:

شرط توبه

اول : اصلاح عقاید کند و خدای خود را بشناسد و اگر در شناختن او قصور است اول آنها را اصلاح کند چرا که انسان اگر خدای خود را نشناسد نمیداند که بکجا توجه کند؟! و روبکه نماید؟ معلومست اگر کسی آفتاب را نشناسد نمیتواند رو بافتاب بشود چرا که نمیداند آفتاب کجاست پس شرط اول توبه معرفت خداست و معرفت حاصل نمیشود مگر در توحید نه در تثلیث زیرا که مثلث مشرکست یقیناً و اثبات شریک از برای خدا معرفت خدا نیست بلکه عین جهل و نادانیست .

دوم : اعراض قلب است از سجیتن و شیطان و آن هم محقق نشود مگر بمعرفت شیطان چرا که انسان اگر چیز مضر را نشناسد نتواند از او اجتناب کند البته پس معرفت شیطان هم لازمست تا انسان از او اجتناب کند و الا بسا اینکه با او همخواب شود و نداند و کم کم او را بخبث خود خبیث گرداند و شیطان هم مجسم نیست و درجائی ننشسته است و فاش سخن نمیگوید تا انسان از او بشنود و اعراض کند بلکه او را اولیاء و هیاکلی است که در هیاکل خود بروز میکنند پس هر کسیرا دیدی که تو را بخلاف حق دعوت میکنند از قبیل کفر و معصیت بدانکه او شیطانست و یا شیطان در زبان او تکلم میکند بهره یکی که هست از او اجتناب کن و فرار نما! پس شرط دوم توبه معرفت شیطانست در هیاکلش تا بتوانی از او فرار کنی .

سوم : عزم بر عدم عود است بسوی هیاکل شیطان که اگر در دل دارد که بسوی هیاکل شیطان خواهم برگشت این کس استهزاء کرده است برب و خالق خود و بسوی خدا توجه نکرده است و قلب او بسوی شیطانست رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند:

التائب من الذنب و المصّر علیه کالمستهزء بر به (۱)

(۱) کسیکه توبه کند و دست از گناه بردارد خدای خود را بمسخره گرفته است

اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب التوحید حدیث ۱۰

چهارم: آنکه عزیمت نماید بصدق و صفادارادای حقوقیکه تا زمان توبه در آن تفریط کرده است: از حقوق خدا و رسول خدا و ائمه هدی از حق برادران و حق پیشوایان و عزیمت نماید بر جبران کسری که تا آن زمان کرده است از معاصی چراکه در نوامیس برای هر معصیتی کفاره ایست پس باید آن معاصی را که سابقاً کرده همه عزم بردادن و بجا آوردن کفاره نماید و طاعتی را که نکرده سعی در ادای آنها نماید حقوق تفریط شده را بجا آورد با مکنت و فرصت! و عازم برادا باشد با عدم مکنت و فرصت و اگر این عزیمت با او نباشد توجّه حقیقی بعمل نیامده است **فلیس بتائب** .

پنجم: علاوه بر اصلاح عقاید و اصلاح اعمال تعدیل اخلاق نیز لازمست که توجّه با توکل^۱ بر غیر و خوف از غیر و عدم رضا بقضا و عدم تسلیم قلبی و هکذا سایر اخلاق لازمه نفسی راست نیاید زیرا که عدم آنها **شرك** خفی است و آنها عمل عقاید است و چنانکه علم بشرایع نفع ندارد بدون عمل بآن، همچنین عقاید نفع ندارد بدون عمل بآن پس شرط پنجم عمل بعلم عقاید است .

ششم: آنستکه نادم باشی بر آنچه تا زمان توبه کرده بودی چنانکه در زمان معصیت مشتاق بودی و مایل که اگر نادم نباشی از آنچه که کرده هر آینه توجّه کامل نکرده و نورانی نخواهی شد .

هفتم: آنکه ساخت شوی بر نفس خود و دشمن داری معاصی را چنانکه دوست میداشتی که اگر نعوذ بالله از نفس خود خورسندی داشته باشی با آنچه کرده و اعمال سابقه او را دوست داشته باشی بجای فسق کافر خواهی بود و چکونه با محبت ظل شیطان و اتحاد با او متوجّه خدا و نورانی خواهی شد .

هشتم: بغض دنیا و سجنین و مخلدین در آنست چرا که حب دنیا سر همه خطیئاتست و همه خطیئات از حب دنیا برمی خیزد پس مادامیکه انسان محبت دنیا

در خود می بیند توبه او قبول نشده است و توجّه بعکسین و ادای رضای خدا ننموده است پس چگونگی توبه او قبول میشود .

فهم : توبه کردنست نه ازجبهه اینکه امید جنّت دارد و بر جان خود ازجهنّم میترسد و توبه میکند که جان خود را نجات دهد که اگر خدا او را مثلاً عذاب نکند یا نعمت بدهد اقامت بر مخالفت او امر الهی خواهد نمود با وجود اینکه نهی کرده است از آن و گفته است که من این اعمال را نمی پسندم پس هرگاه توبه میکند ازجبهه این که خدا او را عذاب نکند و احسان باو نماید خود پرستی کرده و مقصود بالذات جان خودش است و این معنی دخلی به خدا پرستی ندارد و چنانکه مبنای کتاب قسیس از اول تا آخر همه تحصیل اسباب نجاتست از برای خود و این معنی در نزد موحدان اسلام خود پرستی است نه خدا پرستی .

در نزد موحدان اسلام خدا پرستی آنست که او را عبادت کنی و ترك معاصی نمائی نه بجبهه طمع بهشت و نه بجبهه خوف جهنّم بلکه بجبهه محبت خدا و امتثال امر او جلّت عظمته و اینکه او سزاوار پرستش است با قطع نظر از بهشت و جهنّم و اگر بعد طلب بهشت کند از این جهت باشد که محبوب خدا و مسکن اولیای خداست و حبّ محبوب خدا و مجاورت با اولیای خدا حبّ خداست و اگر از جهنّم گریزانست از این جهت باشد که مبعوض خدا و مسکن دشمنان خداست و بغض مبعوض خدا عین هدی است پس هرگاه کسی طلب نجات خود کند و عبادت برای نجات و نعمت خود کند البته خود پرست و مشرکست بخدای عزّ و جلّ و مشرک متوجّه بخدا نباشد پس شرط نهم هم آن شد که عمل را برای رضای خدا و توبه را برای متابعت حکم خدا نماید نه از جهت نجات خود و اگر نجات خود را هم خواهد از این جهت خواهد بود که نجات مرضی خداست .

دهم : اینکه تبعیض در توبه ننماید یعنی مثلاً اگر در معصیت دارد از همه

اینها توبه کند زیرا که قبیحند نه از اینکه از نه معصیت توبه کند و بریکی اصرار نماید و اگر چنین کند تائب نیست و ایضاً معصیت را ازین جهت ترك کند که قبیحست نه ازین جهت که مضر است بمال و حال او .

و محض تیمّن و تبرك اگر در اینموضع دو حدیث ذكر كنیم بسیار مناسب و خوبست .

حدیث اول : در فصل ۴۵ از جامع الاخبار از پیغمبر مختار علیه صلوات الله الملك الغفار منقولستکه فرموده اند:

اتدرون من التائب فقالوا اللهم لا قال اذا تاب العبد ولم يرض الخصماء فليس بتائب و من تاب ولم يغير مجلسه وطعامه فليس بتائب و من تاب ولم يغير رفقاءه فليس بتائب و من تاب ولم يزد في العبادة فليس بتائب و من تاب ولم يغير لباسه فليس بتائب و من تاب ولم يغير فراشه و وسادته فليس بتائب و من تاب ولم يفتح قلبه ولم يوسع كفه فليس بتائب و من تاب ولم يقصر امله ولم يحفظ لسانه فليس بتائب و من تاب ولم يقدم فضل قوته من يديه فليس بتائب و اذا استقام على هذه الخصال فذاك التائب .

یعنی رسول خدا ﷺ در خطاب باصحاب و احباب فرمودند : آیا میدانید تائب کیست عرض کردند : نی ، پس رسول خدا فرمودند : زمانیکه بنده توبه کند و خصم را از خود رضا نکند پس تائب نیست ، و هرگاه کسی توبه کند مجلس و طعام خود را تغییر ندهد پس تائب نیست ، و هرکسی توبه کند و رفقای خود را تغییر ندهد پس تائب نیست ، و هرگاه توبه کند و در عبادت نیفزاید پس تائب نیست و توبه کاریکه تغییر لباس ندهد پس تائب نیست و توبه کاریکه فراش و متکای خود را تغییر ندهد پس تائب نیست ، و هر کسیکه توبه کند و قلب خود را گشاده نکند و دست خود را وسیع ننماید پس تائب نیست ، و توبه کاریکه آرزوهای خود را کوتاه ننماید و زبان خود

را حفظ نکند پس تائب نیست ، و هر کسیکه توبه کند و زیادتیی قوت خود را تقدیم ننماید از دست خود پس تائب نیست ، و زمانیکه استقامت جست براین خصال پس او تائبست .

حدیث دوم : سید رضی * الدین رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند :

تكلتك امك اتدري ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العليين وهواسم واقع على ستة معانية، اولها : الندم على ماضى، الثانى: ترك العود اليه ابدأ، الثالث: ان تؤدى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله سبحانه املس ليس عليك تبعة ، الرابع: ان تعتمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدى حقها ، الخامس : ان تعتمد الى اللحم الذى نبت على انسحت فتذيبه بالاحزان حتى يلبصق الجلد بالعظم و ينشأ بينهما لحم جديد، السادس : ان تذيب الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية (۱) .

یعنی مادرت برای تو گریه کند آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که بآن قیام مینمائی بدرستی که استغفار درجه ملاء اعلى و بزرگان عالم بالاست و آن اسمی است واقع برشش معنی :

اول : پشیمانی بر گناهان گذشته .

دوم : عزم بر اینکه دیگر برسر آن نروی .

سیم : ادا کردن حقوق مردم بایشان تا اینکه در معرض لقاء الهی در آئی لوح کردار تو از نقش گناه ساده باشد و دامن اعمال تو از لوث مناهى پاك باشد چنانچه بسبب آن عقوبتی نباشد تورا .

(۱) نهج البلاغه باب حکم صفحه ۶۰۷ حکمت ۴۰۹ چاپ اتحاد تهران سال -

چهارم: آنکه توجه نمائی به فریضه که از توفوت شده باشد چنانچه باید از عهده حق آن بر آئی .

پنجم: آنکه توجه نمائی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد پس بگذارد و آوری آنرا بآتش حزن و اندوه تا اتصال یابد پوست تو با استخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید .

ششم: آنکه بجشانی جسم خود را تلخی طاعت و فرمانبرداری همچنانیکه چشائیده بودی آنرا حالات معصیت و گنه کاری .

بعد از اینکه معنی توبه را فهمیدی برویم بر سر کلمات قسمیس .

اما اینکه گفته است که توبه امریست واجب مسلم .

اما اینکه گفت که امور واجبه را ثوابی نیست باطل، میپرسیم: آیا شخص در هنگام ارتکاب واجبات مقبل بخداست یا معرض از خدا؟ و آن اعمال الهی و ملکوتی است یا سجینی و شیطانیت؟ البته نمیتواند شق ثانی را اختیار کند پس گوئیم اگر اعمال ملکوتی و سبب اقبالست چگونه ثواب ندارد و حال آنکه ثواب نورانی شدن روح انسانست از توجه بخدا و دخول در ملکوتست بواسطه ارتکاب اعمال ملکوتی پس چگونه اعمال واجبه ثواب ندارد؟! مگر خداوند مردم را باعمال بیفائده و بی ثمر امر کرده است پس او امر الهیه لغواست و بیحاصل نعوذ بالله! و اگر آن اعمال فائده دارد، میپرسیم که آن فائده اگر ثواب نیست پس چیست و آن اعمال سبب قربست یا بعد؟ اگر سبب بعد است پس معصیت است نه طاعت! و خیانتست نه خدمت! و اگر سبب قربست پس معلومست که نجات در قرب خداست پس چگونه امر واجب ثواب ندارد؟!

و بجان خود قسم اگر این قسمیس معنی واجب را میدانست هر آینه میفهمید که ثواب واجب هفتاد مقابل مستحب است زیرا که هر عملیکه در بجا آوردن آن حسن بقاء نفس بود و در ترك آن هلاکت و موت و نفس، خداوند آنرا واجب کرده و عکس آنرا

حرام فرموده ، و هر عملیکه در بجا آوردن آن حسن نفس و بقاء آن بود و در ترك آن قبح نفس و نقص آن پس آن را مستحب کرد و عکس آنرا مکروه ، پس چطور میشود که واجب ثواب نداشته باشد و حال آنکه سبب بقاء نفس است ! و نه اینکه آن عقایدیکه او سبب نجات میداند آنها هم واجب اند .

چطور شده است و اجباتیکه تو میگوئی سبب نجاتند اما واجباتیکه اهل اسلام میگویند سبب نجات نیستند عجب مرد منصفی و حال آنکه امر توبه از خصایص شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء نیست بلکه از آدم تا حضرت مسیح جمیع پیغمبران مردم را دعوت بتوبه مینمودند .

و توبه اعم از آنستکه از شرك بتوحید باشد یا از معصیت بطاعت و آیا نمیدانند علمای پروتستنت که از اعتقاد سلطنت سلطان ادای حقوق نمیشود جمیع خائنان و مقصران و دزدان دولت همه اعتقاد سلطنت سلطان دارند مع ذلك مستحق سیاستند و معذب میشوند پس نجات در عملست نه در اعتقاد .

و ازین قسیس میبرسیم که اگر خداوند نبوت حضرت عیسی را بیهود نفهمانیده بود و یهود او را نمیشناختند که مسیح است آیا حجتی بر یهود بود یا نه؟ اگر گوید حجتی بود خدا را نسبت بظلم داده است و اگر گوید حجتی نبود گوئیم پس هر کسیرا که خداوند معاقب فرموده است بسبب آنستکه باو شناسانیده بود که عیسی مسیح است و یهود یقین کردند ، پس اعتقاد یهود آن بود که عیسی مسیح موعود است و یهودای اسخریوطی که تسلیم کنندۀ مسیح است یقین داشت که عیسی مسیح موعود است پس اگر اینقدرها در نجات کافی باشد لازم میآید که تمامی یهودیها تیکه قتلۀ مسیحند «علی قولهم» و همچنین یهودای اسخریوطی از اهل نجات باشند پس سبب هلاکت ایشان چه بود! عمل بمقتضای این اعتقاد نکردند .

و اگر شك داشتند جماعت یهود و یهودا در مسیح بودن عیسی حجتی بر آنها نیست

واگر یقین داشتند پس اعتقاد ایشان صحیح و مطابق واقع بوده چرا که اعتقاد یقین نفس است و یقین امریست فہری انسان نمیتواند از نفس خود زایل کند پس چون اعتقاد صحیح بود بایست برای ایشان پاداش نیک باشد اگر چه عمل نداشتند بلکه قتله (کشنده) و تسلیم کنندہ بودند و حال آنکہ یہود و یہودا ہالکنند بچہ ترک عمل و دور نیست کہ اکثر کفار اعتقاد و یقین ایشان صحیح باشد لیکن عملشان بداست و بسبب ترک عمل ہالکنند پس ثابت و محقق گردید کہ عمل بی اعتقاد و اعتقاد بی عمل صحیح نیست بلکہ وقتیکہ عمل و اعتقاد ہر دو جمع شد سبب نجاتست ، بفہم چہ گفتیم .

و یعقوب در باب دوم از رسالہ خود چنین گوید :

زیرا ہر کہ شریعت را نگاہ دارد و در یکجہ و قصور و رزد ملزم ہمہ میباشد * زیرا او کہ گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس ہر چند زنا نکنی اگر قتل کردی متعدی شریعت شدی * همچنین تکلم کنید و عمل نمائید مانند کسانیکہ بشریعت آزادی داوری خواهند یافت * زیرا حکم بیرحمی بر کسی است کہ رحم نکرده است و رحم بر حکم مقتدر میشود * ای برادران من چہ سود دارد کسیرا کہ بگوید ایمان دارم وقتی کہ عمل ندارد آیا ایمان میتواند او را نجات بخشد * پس اگر برادری یا خواہری برہنہ یا محتاج خوراک روزی نباشد * و کسی از شما بدیشان گوید سلام بروید و کرم وسیر شوید لیکن ما بحتاج بدن را بدیشان ندهد چہ نفع دارد * و همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد خود مردہ است * بلکہ کسی خواهد گفت تو ایمان داری و من اعمال دارم ایمان خود را بدون اعمال بمن بنما و من ایمان خود را از اعمال خود بتو خواہم نمود * تو ایمان داری کہ خدا واحد است نیکو میکنی شیاطین نیز ایمان دارند و میلرزدند * ولیکن ای مرد باطل آیا میخواہی دانست کہ ایمان بدون اعمال مردہ

است * آیا پدر ما ابراهیم با اعمال عادل شمرده نشده و قتیکه پسر خود اسحق را بقر بانگه گذرانید * می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل کردید * و آن نوشته تمام کشت که میکوید ابراهیم بخدا ایمان آورد و برای او بعدالت منسوب کردید و بخلیل الله مسمی شد * پس می بینی که انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها * و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد و قتی که قاصد آنرا پذیرفت براه دیگر روانه نمود * از آن رو همچنانیکه بدن بی روح مرده است همچنین ایمان بدون اعمال مرده است انتهی .

دلالیت این اقوال بر آنچه ما گفتیم و نوشتیم مخفی نیست پس اگر ایمان بی اعمال سبب نجات باشد چنانچه مزعوم علمای پروتستنت میباشند پس باید شیاطین نیز از اهل نجات باشند چرا که ایمان دارند و میلرزند بنا بر نص یعقوب .

توبه یا التیام زخم

واما قول او : « یعنی قول قسیس » که مثلی آورده است : چنانکه بتوبه زخم انسان التیام پذیرد و در نزد حاکم شرع و عرف خلاص از بازخواست ندهد. جواب اینکه اعتقاد بجناب عیسی و کفار بودن مرگ آنجناب علی قولهم آیا زخم را التیام میدهد یا نه و آیا مرض بهبودی مییابد یا نه اگر این اثر سر میزدیک نصرانی از امراض نمردی و هیچیک از آنها کشته نشدی هر چه جواب شماست جواب ما همانست آیا این سخن عالم است که باین طور رفع اثر توبه نماید و حال آنکه جمیع انبیاء امر بتوبه کرده اند و هر قومیکه توبه کردند مانند قوم یونا عذاب ایشان برداشته شد و هر قومیکه توبه نکردند معذب شدند و انبیاء نیامدند مگر بجهت توبه دادن مردم از اعمال ناشایسته اگر توبه اثر نداشت و رفع مرض نمی کرد پس از چه قوم یونا بن امتی^(۱) بلا از ایشان رفع شد

(۱) یونا Yona یا یونس فرزند متی (امتای) پینمبریست که بسوی مردم نینوی مبعوث شد داستان او در قرآن و کتابهای عهدین آمده است .

و اگر ترك توبه اثر نداشت پس از چه همه این بلاها بر بنی اسرائیل نازل میشد! نمیدانم گناه حضرت داود را چه رفع کرد غیر از توبه^(۱) و اگر توبه اثر نداشته باشد لازم میآید که حواریین از جمله هالکین باشند و حال آنکه ایشان در نزد قسیسین پیغمبران و افضل از جمیع انبیاء بنی اسرائیل حتی جناب موسی میباشند چرا جناب مسیح در حق ایشان فرمود شما مرا انکار خواهید کرد و همه انکار کردند چنانچه در باب بیست و ششم از انجیل متی^(۲) و باب چهاردهم از انجیل مرقس^(۳) و باب بیست و دوم از انجیل لوقا^(۴) و باب شانزدهم از انجیل یوحنا^(۵) مرقوم گردیده است پس همه حواریین منکر مسیح گردیدند بخصوص بطرس! پس اگر توبه سبب نجات نیست سبب نجات ایشان چه شد خلاصه کلام اثر و ثواب توبه بدیهی است محتاج بذکر شواهد

- (۱) کتاب دوم سموئیل باب ۱۲ : ۷ ببعده ناتان (پیغمبری بود در زمان حضرت داود و سلیمان) از جانب خدا حضرت داود را چنین مذمت می کند : یهوه خدای اسرائیل چنین گوید من ترا بر اسرائیل بیادشاهی مسح نمودم . زنان آقای ترا باغوش تو پس چرا کلام خداوند را خوار نموده در نظر وی عمل بد بجا آوردی و اوربای حتی را بشمشیر زده زن او را برای خود بزنی گرفتی زنان ترا پیش چشم تو گرفته بهمسایهات خواهم داد و او در نظر این آفتاب با زنان تو خواهد خوابید و داود به ناتان گفت بخداوند گناه کرده ام ناتان بداد و گفت خداوند نیز گناه ترا عفو نموده است .
- (۲) انجیل متی باب ۲۶ : ۳۱ عیسی بدیشان (حواریون) گفت همه شما امشب در باره من لغزش می خورید .
- (۳) انجیل مرقس باب ۱۴ : ۲۷ عیسی ایشانرا گفت همانا همه شما امشب در من لغزش خورید .
- (۴) انجیل لوقا باب ۲۲ : ۳۲ و اینك شیطان خواست شما را چون كندم غربال كند
- (۵) انجیل یوحنا باب ۱۶ : ۳۳ ، اینك ساعتی می آید بلکه الان آمده است كه متفرق خواهید شد هر یکی بنزد خاصان خود و مرا تنها خواهید كذا داد .
- مسیحیان شاگردان عیسی را از تمام انبیاء حتی از خود حضرت مسیح برتر می دانند به باور قی ص ۹ رجوع شود .

نمیشد چرا که کتب انبیاء پراست لیکن بر فوق عدد تثلیث سه شاهد ذکر میکنیم .
شاهد اول : در باب ۳ از انجیل متی از قول یحیای تعمید دهنده در آیه ۲
 باین نحو عیان و بیان گشته است :

وَأَمْرٌ تَوْبُونَ سَبَبِ دَقُوزِينَ تِلْ مَلَكُوتِ دَشْمَى .

یعنی توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیکست .
شاهد دوم : در آیه ۹ از باب ۳ از رساله دوم پطرس باین نحو ذکر شده
 است که خداوند نمیخواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی بتوبه رجوع کنند .
شاهد سیم : در کتاب حزقیال پیغمبر در آیه ۱۱ در باب ۲۳ باین نحو
 ترقیم یافته است : بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید : بحیوة خود قسم که
 از مرگ شریر هیچ حظی نمیبابم بلکه حظ من از این است که شریر از راه خود برگشته
 زنده بماند اتمهی .

مؤلف گوید : اگر توبه نمر ندارد پس از چیست شریر وقتی که برگشت زنده
 میماند؟! خلاصه کلام شاهد اینمدعا از حصر بیرونست در آیه ۳ از باب ۳ انجیل
 یوحنا خود مسیح به نيقوديمس نام^(۱) خطاب فرموده : که هر آینه بتو راست میگویم
 که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید .

مؤلف گوید مقصود از تولد تازه همان توبه است که موجب دخول در ملکوتست
 پس چطور قسيس میگوید توبه از جمله واجباتست ثوابی ندارد! امثال ثلاثه که در باب

(۱) از رؤسای یهود و طایفه افریسیان بود که شبانه پیش عیسی آمده و از او درباره

تولد جدید پرسشهایی کرده بعدها به تعلیمات عیسوی معتقد شد .

مسیحیان که معتقدند حضرت عیسی عليه السلام بدار آویخته شده و مرده است گویند : حضرت

عیسی را نيقوديمس بنحاک سپرد «یوحنا باب ۱۹ : ۴۰»

پانزدهم از انجیل لوقا مذکور گردیده اند مقصود از آنها توبه است یعنی مثل گوسفند گمشده و مثل درهم گم شده و مثل پسر مصرف^(۱) و يك شاهد دیگر بر نتیجه توبه که موجب رفع عذابست ذکر کنیم و برویم بر سر مطلب در باب ۳ از کتاب یونس نبی ﷺ باین نحو عیان و بیان گشته است :

و کلام خداوند بار دوم بدین مضمون بیوناه رسید * که برخیز بشهر بزرگ نینویه برو و ندائیکه بتو میگویم بآن ندا نما * پس یوناه بر طبق کلام خداوند بر خواسته بنینویه رفت و حال آنکه نینویه شهر بسیار بزرگ بمساحت سه روز بود * و یوناه بقدر یکروز شروع بکردش شهر نمود و ندا کرده گفت که هنوز چهل روز مانده است تا که نینویه سرنگون گردد * و مردمان نینویه بخدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده از بزرگ تا بکوچک ایشان پلاسهارا پوشیدند * و بمعض اینکه اینخبر بمالك نینویه رسید از تختش برخواست و لباس عزت را از برش کند و پلاس را پوشیده برخاکستر نشست * پس از فرمان ملك و اکابرش در نینویه بدین مضمون ندا کنان فرمودند که انسانیان و بهائم و کوا و کوسفندان چیزی را نچشند و مأکولات را نخورند و آبرانوشند * و انسانیان و بهایم پلاسهارا ببوشند و بخدا بشدت فریاد نمایند و هرکسی از راه زشت خود و از ظلمی که در دستش میباشد برگردد * که میداند شاید که خدا بر کشته تغییر باراده اش دهد و از شدت

(۱) در این باب از حضرت عیسی ﷺ مثلی نقل می کند که : اگر گوسفندی از گله ای گم شود ، چوپان از پیدا کردن آن خوشحال می شود ، و اگر درمی از پلوهایی زنی ناپدید گردد با پیدا شدنش آن زن شاد می گردد ، پس بیکه نصف دارائی پدر را در راه نامشروع از دست بدهد و بتنگدستی گرفتار آید و پیش پدر برگردد و عذرخواهی کند ، پدر عذر او را می پذیرد و خوشحال میشود . شخص گمراه هم هر وقت سوی خدا برگردد با رحمت بی پایانش روبرو می شود .

قهرش رجوع نماید تا که هلاک نکریم * چونکه خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بر گردیدند خدا در بارهٔ بلا یا نیکه فرموده بود که بایشان بنماید تغییر باردهاش داده آنرا بجا نیورد، انتهی .

پس از این تقریرات معلوم میشود که توبه چنین امریست که ارادهٔ الهیه را تغییر میدهد عذاب و بلاهای دنیا و آخرت را رفع مینماید چنانچه دیدی، پس معلوم و محقق گردید که قسیس غالب و یا مغلط عوام است از کتابهای خود نیز خبر ندارد لعل اعتقاد نداشته باشد اظهار اعتقاد از برای مال دنیاست خدا بهتر میداند جزای او را در دنیا و آخرت موافق نیت او خواهد داد .

توبه اطمینان آور

و اما اینکه گفت بتوبه انصاف انسان ساکت نمیشود الخ سبب آنستکه انسان نمیداند که شرایط توبه بعمل آمد و مقبول شد یا نه خفای این امر نیز از الطاف الهیه است که بنده این امر را نداند و دائم متزلزل باشد و همیشه تضرع و زاری و الحاح و انابه و ابتهاج بدرگاه ذوالجلال نماید و اگر میمانست که شرایط توبه بعمل آمد و مقبول گشت احتمال میرفت ترك اعمال نماید و یا مغرور شود و از این جهت دوباره بهلاکت بیفتد و نیز از قسیس میپرسیم که انصاف انسان بایمان بعیسی و کفار مارك اوساكت میشود یا نه؟ اگر گوید ساکت میشود نکذیبش میکنیم چرا که خودمان مسیحی بودیم اعتقاد ما مطابق اعتقاد قسیس بود مع هذا انصاف ما ساکت نبود تا اینکه داخل دین خاتم الانبیاء گردیدیم بحمد لله انصاف ما ساکت شد این امر وجدان نیست نه تقریری و تحریری .

پس اگر ایمان بمسیح انصاف را ساکت میکند پس چرا متابعانش متزلزل و از دین آنجناب برمیگردند و داخل ادیان دیگر میشوند؟ و اگر گوید که این اشخاص دین خالص و ذاتی نداشته گوئیم معلوم شد که انسان در حال ایمان نمیداند که این ایمان مستقر است و یا عاریت خلوص او پسندیده و اعمال او مرضیه است و یا نه آیا جناب عیسی فرمود که اگر زیاد نباشد عدل شما بر عدل کتبه و فریستین داخل ملکوت سموات

نمیشوید^(۱) آیا نفرمودند که اگر شما از بدی خلق نگذرید خدا از بدی شما نمیگذرد^(۲) آیا کیست که عصیان نکرده باشد و کیست که مطمئن است که داخل ملکوت میشود؟! چه فرق دارد توبه با ایمان بجناب مسیح؟!۹

در آیه ۲۱ از باب ۷ انجیل متی چنین فرموده اند :

هر کس که مرا خداوند خدا گوید داخل ملکوت آسمان کرد مگر اینکه اراده پدر مرا که در آسمانست بجا آورد * بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوند خداوند آیا بنام تو نبوت نمودیم و باسم تو دیوهارا اخراج نکردیم و بنام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم * آنکاه بایشان خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید ، انتهى .

با وجود این عبارات انجیل کجا اطمینان حاصل میشود و انصاف انسان ساکت میگردد با این ایمانهاییکه مسیحیین دارند و حال آنکه این جماعت مطرودین ایمان نشان بحدی بودند که باسم مسیح نبوت میکردند و شیاطین اخراج مینمودند و معجزات ظاهر میساختند مع ذلك بایشان خواهد فرمود ای بدکاران از من دور شوید که هرگز شما را نشناختم! تو که قسّیسی نه نبوت نموده ای باسم مسیح و نه شیاطین بنام آن جناب اخراج نموده ای و نه معجزات ظاهر ساخته ای پس از کجا این اطمینان از برای تو و امثال تو ظاهر شده فاعلین این امور مطمئن نیستند بلکه مطرودند بنص صریح انجیل!

اینها القسّیس تو و امثال تو اطمینان را از کجا حاصل کردید و این آیات صریحند در ردّ قسّیس که ایمان بیعمل را کافی و سبب نجات میدانند پس معلوم و محقق گردید که قسّیس محض از برای اضلال منکر ثمره توبه گردیده است و میخواید خودش

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۲۰

(۲) انجیل متی باب ۶ : ۱۴ ، مرقس باب ۱۱ : ۲۶

و باقی مردم را بگوید ایمان بعیسی داریم دیگر هر چه میخواستید بکنید نفوس شریره هم این دعوت را زود قبول میکنند اینست که امروز در میان مسیحیین هیچ آثاری از شریعت باقی نمانده مگر دوا مر، اول: قتل، دوم: سرقت، ایندوا مر نیز از برای نظم مملکتست نه از برای متابعت شریعت و جواب این شبهه چون خیلی طولانی شد خوبست که این جواب را بچند آیه از قرآن که متعلق بهمین مطلبند ختم نمائیم.

قال الله عزوجل: **وَإِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ** نور (۱) **إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ**
 حجرات (۲) **إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** بقره (۳) **وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ**
 توبه (۴) **وَإِنَّا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** بقره (۵) **إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** توبه (۶)
أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بقره (۷) **إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا** نساء (۸) **لَوْ جَدَّوْا اللَّهَ**
تَوَّابًا رَحِيمًا نساء (۹) **إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا نَصِرًا** (۱۰) **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** بقره (۱۱)
غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ مؤمن (۱۲) **فَصِيَامٌ شَهْرِينَ مُتَتَابِعِينَ تَوْبَةً مِّنْ**
اللَّهِ نَسَاءً (۱۳) **تَوُّبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا** تحریم (۱۴) **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ**

- | | |
|----------------------------|-----------------------------|
| (۱) سورة نور ۲۴ آیه ۱ | (۲) سورة حجرات ۴۹ آیه ۱۲ |
| (۳) سورة بقره ۲ : آیه ۵۴ | (۴) سورة توبه ۹ : آیه ۱۰۴ |
| (۵) سورة بقره ۲ آیه ۱۰۶ | (۶) سورة توبه ۹ آیه ۱۱۸ |
| (۷) سورة بقره ۲ : آیه ۱۲۸ | (۸) سورة نساء ۴ : آیه ۱۶ |
| (۹) سورة نساء ۴ : آیه ۶۷ | (۱۰) سورة نصر : ۱۱۰ . آیه ۳ |
| (۱۱) سورة بقره ۲ : آیه ۲۲۲ | (۱۲) سورة مؤمن ۴۰ : آیه ۳ |
| (۱۳) سورة نساء ۴ : آیه ۹۲ | (۱۴) سورة تحریم ۶۶ آیه ۸ |

لَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ نَسَاءً (۱) اَلَمْ يَعْلَمُوا اِنَّ اِلٰهَهُمْ يَوْمَئِذٍ لَّيَّوْسٌ
 تُوْبُهُ (۲) ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ يَمْتَعِكُمْ مَّتَاعًا حَسَنًا هُوْد (۳) ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ يَرْسِلِ
 السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا هُوْد (۴) فَاسْتَغْفِرُوْهُ ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ هُوْد (۵) وَ
 اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ هُوْد (۶) فَتُوْبُوْا اِلَىٰ اٰرَائِكُمْ ، بقره (۷)
 وَتُوْبُوْا اِلَىٰ اِلٰهِ جَمِيْعًا نُّوْر (۸) .

خدا یا بحق این آیات مبارکات و بحق توبه کنندگان و مقر بین درگاہت که
 اولاً مؤلف این کتاب مستطاب و ثانیاً نویسنده و محررش را که مسمی بعلی اکبر و
 از اهل دارالمرحمة سمنانست المتخلص بیاہو بیامرزی و رحمت کنی .



(۱) سورة نساء ۴ آیه ۱۷	(۲) سورة توبه ۹ آیه ۴-۱
(۳) سورة هود ۱۱ : آیه ۳	(۴) سورة هود ۱۱ : آیه ۵۲
(۵) سورة هود ۱۱ : آیه ۶۱	(۶) سورة هود ۱۱ : آیه ۹۰
(۷) سورة بقره ۲ : آیه ۵۴	(۸) سورة نور ۲۴ : آیه ۳۱

شباهت ادیان

الشبهة العاشرة : در صفحه ۷۱ فصل دوم بعد از نقل طهارت مجوس چنین گوید : حال درحین مطالعه مطالب غسل و طهارت مزبور بیاد هر کس خواهد آمد که این عمل ایشان بوضوی مجذیان بسیار شباهت دارد و همچنین گزارش پل مذکور پل صراط اعتقادیّه مجدیّه را متذکر خاطر ساخته سؤال میشود که آیا مشابَهت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب اینست که چون دین زرتشت بادیّن صابئین (یعنی دین مجوس) موافقت کلمی دارد چنانکه این اصل و بنیاد آنست و دین صابئین قبل از مجذ در عربستان بسیار اشتهار داشته لهذا گمان اغلبست که گزارش پل صراط و کیفیت طهارت و غسل را مجذ از همین مذهب و از عادات یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکی تغییر و تبدیل داده است انتهى بالفاظه (۱)

الجواب : مؤلف این کتاب گوید عجب دارم از انصاف این قسّیس هر چه در قرآن و احادیث است یا مطابقت با اقوال گذشتگان و یا مخالف در صورت مطابقت مانند کفّار قریش گوید :

هذا اساطير الاولين (۲) .

این حکم و یا این قصّه از فلانجا سرقت شده است و در صورت مخالفت گوید این مردود و غیر مسلم است چرا که اتحاد در کلام الهامی شرطست و حال همین ایراد با اندک تغییری بر خود قسّیس از جانب یهود وارد میشود باین نحو که هر چه در انجیل و رسائل تلامذه است یا مطابق است با توریّه و کتب انبیاء و کلمات و عادات گذشتگان

(۱) و صفحه ۶۹ سطر ۴ - ۲۱ راه زندگی .

(۲) اقتباس از آیه مبارکه « ان هذا الا اساطير الاولين » : انعام ۶ آیه ۲۵ ، انفال ۸

آیه ۳۱ ، مؤمنون ۲۳ آیه ۸۳ ، نمل ۲۷ آیه ۶۸

و یا مخالف در صورت مطابقت جناب مسیح و حواریین سرقت کرده‌اند از توریة و کتب انبیاء و عادت گذشتگان برداشته‌اند و عند المخالفة مردود و غیر مسلم است چراکه اتحاد در کلام الهامی شرطست هرچه جواب قسمیس است در این باب بعینه همان جواب ماست .

و ورود این ایراد بر جناب مسیح سخت تر و احتمال سرقت اقوی است چراکه خود مسیح و حواریین یهودی و یهودی زاده بودند و در میان جماعت یهود نشو و نما کرده بودند و از طفولیت توریة و کتب انبیاء را خوانده بودند بخصوص جناب مسیح در دوازده سالگی در هیکل نشسته با معلمان سؤال و جواب میکرد چنانچه در باب دوم از انجیل لوقا مسطور است ^(۱) بخلاف پیغمبر خاتم علیه السلام که از طفولیت با یهود و نصاری محشور نبود زیرا که مکه معظمه که محل ولادت با سعادت آن جنابست مقرر و مسکن یهود و نصاری نبود ^(۲) پس احتمال سرقت در حق آنجناب در کمال

(۱) در طلب او باورشلمیم برکشتمند و بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سؤال همی کرد . انجیل لوقا باب ۲ : ۴۵ و ۴۶ .

(۲) در آغاز بعثت اسلامی مردم شبه جزیره عربستان از مذهبهای گوناگونی پیروی می کردند :

یهودیت در یثرب و نواحی بالاتر از آن تا سوریه نفوذ داشت و گروهی از قبیله حمیر نیز یهودی مذهب بودند و یکی از پادشاهان حمیر برای سرکوب کردن مسیحیان کیش یهودیان را پذیرفت .

مسیحیت هم از راه حبشه و حیره بسرزهین عربی نفوذ کرده بود و قبایل شمال نشین و کشور یمن و نواحی آن این آئین را پذیرفته بودند و قبیله حزام ، بیحارت و تغلب نیز از یروان نصرانیت بشمار می آمدند ، یروان این دو مذهب مخصوصاً یهودیان مانع بزرگی برای گسترش اسلام بودند . ←

ضعف و در حق جناب مسیح و حواریین در غایت قوت است .
 و صاحب: اکسیه و مووا، که از حکمای فرنگستان است گوید: اخلاق حسنه‌ای که در انجیل یافت میشود و مسیحین بسبب آنها افتخار مینمایند لفظاً بلفظ از کتاب اخلاق لکفیوشس که بت پرست و ششصد سال قبل از میلاد مسیح بوده منقول گردیده است مثلاً: در خلق بیست و چهارم حکیم و بت پرست مذکور از کتاب اخلاق خود باین نحو رقم نموده: معامله کنید با دیگران بهمان‌طوریکه دوست میدارید بشما هارفتار شود و شما محتاج بهمان خلقید و بس^(۱) و این اصل جمیع اخلاقت. و در خلق پنجاه و یکم باین نحو تحریر نموده است: طالب مرگ دشمن خود مباش زیرا که این مطلب عبث و حیوة او در قدرت خداست. و در خلق پنجاه و سیم: احسان کنید بکسانیکه احسان نموده‌اند و بدی نکنید در حق کسانیکه در حق شما بدی کردند.^(۲) و در خلق شصت و سیم که اعراض از دشمن بدون انتقام ممکن است و خیالات طبع دوام ندارد^(۳) اتمهی .

حال این حکیم صادقست و جناب مسیح این اخلاق را سرقت نموده است از کتاب بت پرستان یا کاذب! نمیدانم قسّیس نبیل چه جواب خواهد داد که مسلمین نتوانند آن جوابرا بدهند .

→ اما در مکه زادگاه پیغمبر اسلام (ص) جز قبایل قریش اشخاص دیگری زندگی نمی‌کردند و آنها هم همگی بت‌را می‌پرستیدند مگر گروه اندکی از بنی هاشم که دین حنیف داشتند و خدای یگانه‌را پرستش می‌نمودند . المزهر سیوطی .

(۱) آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید

انجیل متی باب ۷ : ۱۲

(۲) اما من بشما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود

برکت بطلبید . . . انجیل متی باب ۵ ، ۴۳

(۳) انجیل متی باب ۵ : ۴۳ ، باب ۷ : ۱۲ ، انجیل لوقا باب ۶ : ۳۳ - ۳۵

خلاصه کلام ، دین جدیدیکه میآید جمیع مسائل دین سابق را نسخ نمیکند چنانکه جناب عیسی فرمود در انجیل متی که : من نیامدهام ناموس را حلال کنم بلکه کامل کنم^(۱) پس اگر میتوان گفت که عیسی دین خود را از یهود و نصایح خود را از بت پرستان دزدیده میتواند این نسبت را هم به پیغمبر آخرالزمان داد و اگر این نسبت بجناب مسیح خطاست به پیغمبر آخرالزمان نیز خطاست .

پل صراط و طهارت و غیره امور واقعیه میباشد خواه در نزد دیگران پیدا شوند یا نشوند باری این سخنان سخنان عالم نیستند در این موضع همین قدر که گفتیم و نوشتیم بس است در باب چهارم و هفتم از همین کتاب جواب مفصلی خواهد آمد و همچنین در سایر مواضع مناسب از همین کتاب بیاری خدا .



(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۸ .

واسطه‌های نجات

شبهه یازدهم : در صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ بعد از آنکه مذهب مجوس و بت پرستان را نوشته و اعمال ایشان که ایشان وسیله نجات دانسته ذکر کرده و بنا بر اعتقاد خود ردّ نموده و بر سر وسائل اهل اسلام آمده و دو قسم کرده :

قسم اول : ثواب و حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن یا بعضی سوران .

قسم دوم : برحمت الهی معتمد و امیدوار گشتن و توبه و ایمان و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی

بعد قسم اول وارد کرده که اینها همانهاست که بت پرستان نیز بآنها امید نجات دارند و سابقاً آنها را رد کرده که حسنات چون از جمله واجباتند لهذا ثوابی نداشته و باعث عفو گناه و نجات نمیتوان گردید انتہی ملخصاً (۱) .

اما جواب : بدانکه هر کسی در کلمات این قسمیس تفکّر کند در کمال سهولت و آسانی میفهمد که خواسته است که بمکر و حیله شبهه در ذهن مسلمین اندازد و فکر کن که چرا وسائل اهل اسلام را شبیه بوسائل بت پرستان نموده است و چرا تشبیه بوسائل انبیاء و جناب موسی نموده که جمیع توریة پرست از غسل و طهارت و قربانی و اعیاد و ندورات و زیارت و غیرها (۲) و هیچ ناموسی تا زمان جناب عیسی علیه السلام گویا اعظم

(۱) صفحه ۱۱۱ سطر ۱۷ و صفحه ۱۲۰ سطر ۱۲ راه زندگی .

(۲) غسل و تعمید در صحیفه‌های اشعیا و سموئیل و زکریا ، قربانی تشکر و جرم سلامتی و گناه در اسفار خروج ، لاویان ، اعداد و تثنیه و صحیفه‌های سموئیل و تواریخ و عزرا و حزقیال دانیال ، قربانی و نذر در سفرهای پیدایش ، لاویان ، اعداد و تثنیه و صحیفه ایوب و زبور داود زیارت در انجیل یوحنا باب ۴ : ۱۹ - ۲۴ .

از ناموس آنجناب نیامده، پس نیست این تشبیه مگر بجهت متزلزل کردن جهال که بگویند پس دین ما هم مثل دین بت پرستان و مجوسان میباشد، اعمال و وسائل ایشان در نظر خوار شود، خدا کید این قسیس را رد میکند، حال گوش انصاف را باز کن و بفهم و میگوئیم .

این وسائل وجودش نقص دین و دلیل بطلانست و یا اینکه وجودش عیب دین نیست و دلیل بطلان نمیشود ولی اینها را سبب نجات دانستن خطاست؟ اگر گوید وجودش عیب دین و بودن آنها در دین دلیل بطلان دین است پس گوئیم باطل ترین ادیان دین موسی و انبیای بنی اسرائیل است چون از این اعمال در دین موسی از احصاء بیرونست بلکه از همه دینها سخت تر و این سخن را اگر بگوید در دین عیسی نیز کافر میشود چون جناب عیسی مصدق دین جناب موسی عليه السلام است و خود جناب عیسی میفرماید من نیامده‌ام توریة و صحف انبیا را نسخ کنم از بهر ابطال نی بلکه بجهت تکمیل آمده‌ام تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از توریة هرگز زایل نگردد چنانچه در باب پنجم از انجیل متی رقم یافته است (۱).

و خود قسیس نیز در کتاب میزان الحق منکر نسخ است باشد انکار پس هر چه در دین موسی است در دین عیسی عليه السلام است پس اگر بودن این وسائل دلیل نقص و بطلان دین باشد دین ایندو بزرگوار هر دو باطل فعلیه‌ها قسیس بیدین خواهد بود.

و اگر گوید بودن این اعمال در دین سبب نقص و دلیل بطلان دین نیستند ولی اینها را سبب نجات دانستن غلط و خطاست گوئیم اینمطلب هم رد بر جمیع انبیاست که این اعمال را ذکر کردند و ثوابها و فائده‌ها برای آنها بیان نمودند چه باجمال و چه بتفصیل و عبارات چندی از توریة و انجیل بطور تفصیل و اجمال سابقاً ذکر نمودیم بلکه همین چند ورق پیش هم از انجیل نقل کردیم که بعمل انسان داخل ملکوت آسمان

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۸ .

شود و ملکوت آسمان بهشت است و از رساله عامه یعقوب نقل کردیم که عمل روح ایمانست^(۱).

پس اگر روح نمر ندارد جسد بطریق اولی نمر نخواهد داشت ، در اینصورت اسباب نجات انسانی چه خواهد بود؟ پس قول باینکه اعمال اسباب نجات نیستند خروج از ادیان انبیاست قاطبه و در باب ششم از توریة مثنوی باین نحو عیان و بیان گشته است :

اوامر خداوند خدای خود و شهادت و قوانینی که شما را امر فرموده است با جهد تمام نگاهدارید* و آنچه که خداوند راست و نیکوست معمول دار تا اینکه با تو خوشی باشد و بزمین خوبی که خداوند با پدران تو سو کند یاد نموده بود داخل شده بتصرف آوری* تا که تمامی دشمنانت را از حضورت اخراج نماید چنانیکه خداوند فرموده بود .

پس دلالت آیات و کلمات مرقومه بر آنچه ما گفتیم محتاج بشرح و بیان نمیباشد و نه اینستکه در غالب کتب انبیاء مرقومست که نجات عالمین بشرایع و هلاکت مخالفین نیز بسبب ترك شرایع بود و جناب مسیح بنا بر روایت متی در باب پنجم و آیه ۱۹ چنین میفرماید .

پس هر که یکی ازین احکام کوچکترین را بشکنند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد .

پس قسمیس نبیل بنص انجیل در ملکوت آسمان کمترین شمرده خواهد شد چون جمیع شرایع را حلال کرده و میشکنند و تعلیم مردم هم میدهد که بشکنند و مردم را اضلال مینماید .

و معلوم شد که اعمال سبب نجاتند در همه شرایع مگر شریعت کسانی که بعد

(۱) انجیل متی باب ۵ : ۱۹ ، رساله یعقوب باب ۲ : ۱۷ .

از جناب مسیح گمراه شدند بواسطه مقدس النصارى «پولس» که مباحی مذهب بود و تصوف را در میان ایشان پهن کرد اینک جمیع پروتستانیها صوفی و مباحی مذهب هستند و صوفیان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته اند.

پولس در نظر مسلمانان

مخفی نماند که پولس در نزد اهل اسلام مردود است، او را از جمله کذابین و خداعین میدانند که در قرن اول از قرون مسیحیه ظاهر شدند و طبقه اول مسیحین را گمراه کردند و این ضلالت تا امروز در میان مسیحین باقی مانده و پولس در نزد اهل اسلام رئیس المضلین است^(۱) رسائل و اقوال او را بیک خردل نمیخرند، پس استدلال مسیحین از اقوال پولس بر اهل اسلام حجت نیست که ضال و مضل است پس در همه شرایع انبیاء اعمال سبب نجات است و وجودش کمال دین است نه نقص چرا که پیغمبری نیامد که ناهوسی^(۲) نداشته باشد و مردم را امر بناموس نکرد و چگونه متصور میشود که پیغمبری بیاید و مردم را بناموس دعوت کند و بگوید این کارها سبب نجات شما نیستند ولیکن باید بجا بیاورید و اگر مزعوم این قسمیس اینست که در دین جناب مسیح صلی الله علیه و آله ناموسی نبوده و نبایست بشریعت موسی عمل کنند دروغ گفته است، زهی خیال باطل و زعم فاسد که جناب مسیح در باب پنجم از انجیل متی میفرماید :

کمان مبرید که آمده ام توریة یا صحف انبیارا باطل سازم از بهر ابطال نی بلکه بجهت تکمیل آمده ام* که هر آینه بشما میگویم تا آسمان

(۱) پولس برای اینکه دین مستقلی بسازد و آنرا از یهودیت جدا کند حکایت :

یکشنبه ، ختنه نکردن و غسل تعمید را پیش آورد و الامسیح علیه السلام هیچگونه قانونی وضع نکرد و مقررات خاصی برقرار ننمود که چیز تازه ای بر یهودیت اضافه کند ، نامه ای از

سن پالو نوشته امان الله شفا س ۳۲

(۲) مقصود از ناموس شریعت است

وزمین زایل نشود همزه یا نقطه از توریة هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود .

و خود قستیس چنانچه در پیش گفتیم منکر وقوع نسخ است پس مسیحین اگر مصدق جناب مسیح باشند نبایست شرایع جناب موسی را ترك نمایند بلکه باید همه عبادات و اعمال و طاعات ایشان را بجا بیاورند و در همه چیز مانند یهود باشند و در شرع جناب ابراهیم^(۱) نیز نجات موقوف باعمال بود بنا بر شهادت یعقوب در آیه ۲۱ از باب دوم رساله خود که میگوید : آیا پدر ما ابراهیم باعمال عادل شمرده نشد وقتی

(۱) ابراهیم Ebrahim پیغمبری است از بنی‌سام ملقب به خلیل، خلیل الله، خلیل الرحمن جد اعلاى بنی اسرائیل و عرب و انبیای یهود است، روایات اسلامی او را پسر خوانده آذر بت تراش معرفی میکنند. فرنگل «Frankel» بدلیلی او را خادم وفادار ابراهیم می‌داند، پدر حقیقی حضرت ابراهیم تاریخ یا تاریخ یا تاریخ است، وی در حدود دوهزار سال پیش از میلاد ۳ هزار و سیصد و بیست و سه سال بعد از هبوط آدم، در قریه اور از توابع کلدیه در مشرق بابل بدنیا آمد و بدست مادرش «نوناه» از ترس نمرود درغار قرار گرفت و تا ۱۳ سالگی در همانجا زندگی کرد و بعد بشهر آمده طایفه خود را به پرستش خدای یگانه دعوت نمود و بابت پرستی مبارزه سختی کرد، نمرود فرمان داد آتشی بزرگ افروختند و او را در آتش افکندند ولی آتش بر او سرد شد و وی سالم ماند.

ابراهیم در ۱۲۰ سالگی به ختان خویش مأمور گشت و سپس کعبه را بنا کرد و در خواب الهامی به قربان کردن پسر خود مأمور شد و او را بقر بانگاه آورد آنگاه که باجرای امر خدا می‌پرداخت به ذبح گوسفندی بجای پسر فرمان داده شد و در ۱۸۵ سالگی بسال سه‌هزار و پانصد و هشت هبوط، آفتاب عمرش غروب نمود.

او را دو پسر بود : اسحاق از ساره پدر بنی اسرائیل و اسماعیل از هاجر جد اعلاى

عرب عدنانی و پیغمبر اسلام.

اقتباس از قرآن سوره بقره و انعام، قصص الانبیاء نجارص ۷۰-۹۴ و فرهنگ فارسی

دکتر معین جلد ۵ ص ۷۵ و ۷۶.

که بسر خود اسحق را بقربانگاه گذرانید ؟

پس واضح و محقق گردید که اعمال در جمیع شرایع و ادیان سبب نجات بوده و انکار قسیس اینمعنی را انکار توریة و انجیل و زبور و کتب انبیاء و رسائل رسولانست چنانکه یافتی و بچه جرأت و جسارت میگوید غسل و نماز و روزه و زیارت و جهاد مانند اعمال بت پرستانست آیا جمیع اینها در ناموس جناب موسی علیه السلام نیست ؟ ! پس از اینقرار مذهب موسی و عیسی علیهما السلام هم نعوذ بالله مانند مذهب بت پرستانست

اما اینکه گفته است که اینها همانهاست که بت پرستان نیز باینها امید نجات دارند ! و این کلام بسیار عجیب است کی بت پرستان اعمال مسلمین را بجا میآورند که بآنها امید نجات داشته باشند و اگر نوع این اعمال را میگوید چه نقصی است از برای اعمال مسلمین ، زناهم از مقاربت زناست چه نقصی بر نکاح حلال ! و حرام خوردن هم نوعی از اکل است چه نقصی بر اکل حلال و هکذا .

و اگر مقصودش اینست که مطلقاً اعتقاد بر اینکه عمل از اسباب نجاتست این از مذهب بت پرستانست علاوه بر اینکه دروغ گفته است گوئیم که بت پرستان هم نوعاً میگویند معبودی باید گرفت پس شما معبود نگیرید که قول بت پرستانست و نوعاً میگویند اطاعت بزرگی باید کرد پس شما جناب مسیح را اطاعت نکنید که مذهب بت پرستانست و هکذا نان نخورید و آب نیاشامید که عمل بت پرستانست مریض نشوید و دوا نخورید که کار بت پرستانست خواب نکنید که شغل بت پرستانست انسان نباشید که بت پرستان انسانند .

پس گوئیم که موافقت اهل خلاف و کفر وقتی بد است که آن عمل و آن قول از خواص کفار باشد و اجماع اهل حق بر خلاف آنها باشد و اما اگر کفار موافقت با مؤمنین کنند چه ضرر دارد ؟ موافقت ایشان با اهل حق در پاره موارد نقص اهل حق نخواهد بود حال چه نقصی بر دین اسلام که اعمال را سبب نجات میدانند باینواسطه که بت-

پرستان هم اعمال را سبب نجات میدانند؟ نهایت بت پرستان در يك کلمه راست گفته اند نه اینکه مسلمین دروغ گفته اند و اگر بر مسلمین در این قول نقصی باشد بر جناب ابراهیم و موسی و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام هم نقص خواهد بود که آنها هم اعمال را سبب نجات دانستند و مردم را با اعمال دعوت فرمودند .

و اگر قسیس میدانست که نوکر در خدمت سلطان بخدمات شایسته با اخلاص تقرب بهم میرساند و صاحب منصب میشود نه بخدمت بی اخلاص و نه با اخلاص بی خدمت چنین حرفی نمیزد، شیطان هم میدانند که جناب مسیح نبی است و جمیع شیاطین هم میدانستند ولی عمل میخواستند آنها با اخلاص! اینست که یعقوب گفت تو ایمان داری که خدا یکیست خوب کاری کردی شیاطین نیز ایمان دارند و میارزند^(۱). اگر از حقیقت این مطالب برخوردار شدی در کمال سهولت و آسانی فهمیدی که بحث قسیس بر خود او وارد است ولیکن مع ذلك جوابی از حکمت بطور اشاره میگوئیم و از خدا میخواهیم که قسیس را افهمی بدهد که بفهمد .

پس گوئیم: روح خلق و جسمیست رقیق، جسم خلق و جسمی است غلیظ که خداوند جلت عظمته اینهارا از دو جوهر مختلف خلق کرده و آفریده است و جسم تابع و مرکب روح است در همه چیز! چنانکه نفس میل میکند بدن حرکت میکند! نفس کج خلق میشود گونه انسان سرخ میشود و بدن میارزد! و نفس میترسد و بدن زرد و سبز میشود! و نفس میخواهد بدن حرکت میکند! نفس شهوت پیدا میکند بدن بهیجان میآید! و نفس عطا میکند دست پیش میآید! نفس ادا میکند زبان حرکت مینماید! و هکذا جمیع حرکات بدن از نفس است، محسوس است می بینی که ظهور جمیع اعمال نفس با بدن است و نفس و بدن با یکدیگر متصلند و حیوة بدن با نفس است و ظهور نفس با بدن پس نفس صاحب عقاید است و بدن صاحب اعمال و اعمال همان عقاید است که مجسم شده

(۱) رساله یعقوب باب ۲ : ۱۹ و ۲۰ .

است و عقاید همان اعمالست و مخفی؛ پس اعمال و عقاید دو اسمند موضوع بربك حقیقت و انفکاکشان از همدیگر محالست و اعتقاد بی عمل و عمل بی اعتقاد موجب نجات نیستند. آنهاییکه ادعا مینمایند که ما اعتقاد داریم و اعمال نداریم دروغ گفته اند ضعف اعمال از ضعف عقاید است و اگر نفس در نزد سلطان حقیر شود بدن فرو افتد رکوع کند چون نفس خاضع شود بدن بسجده رود و چون نفس متوجه سلطان شود بدن رو بقبله جهت سلطان کند چون نفس ملتفت محامد سلطان شود زبان بمدح و ثنا گشوده شود پس آن عقاید نماز نفس است و این اعمال نماز بدن، اینست که آن حکیم و طبیب اعظم نفوس بشریه فرمود :

لَا صَلَاةَ إِلَّا بِالْحَضُورِ

نماز نماز حقیقی نمیشود و سبب نجات نیست مگر باحضور نفس . و نیز خدا در قرآن مجیدش میفرماید :

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۱)

پس فلاح در دستکاری بسته بخشوع و حضور قلب است . و نیز میفرماید :

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي (۲)

ذکر ضد غفلت است نفس که غافل شد نماز نیست پس هر صفتی که در نفس راسخ شود بدن بدان ممثل شود چنانکه هر خیالی که قوت گرفت بدن بآن روش حرکت کند . باز گوئیم که چون نفس محو جمال سلطان شود از خود غافل و بدن اکل و شرب و خواب نکند این شد روزه و احیاء و چون نفس پادشاه را بر خود ایثار کند و او را مالک خود و مایملک خود بداند بدن بحرکت در آید و ادای حقوق در راه او کند و انفاق

(۱) سوره مؤمنون ۲۳ : آیه ۲ .

(۲) سوره طه ۲۰ آیه ۱۴ .

د این شد خمس و زکاة و صلوة ارحام و صدقات، چون نفس مشتاق لقای سلطان شود بسوی جهت ظاهری او بشتابد این شد زیارت و حج، و هکذا جمیع اعمال ظاهر ما نند ت الفاظند چنانکه کلمات تجسم معانیست و برطبق معانی است و مناسبت ذاتیست ما بین ل و معانی همچنین صفات نفس معانی اعمال ظاهر دست پس صفات نفس روح است و صفات جسد، روح بی جسد بيمصرف است سبب نجات نیست و جسد بی روح میت است ب نجات نیست.

اگر مسلمین اعمال ظاهره را سبب نجات میدانند نه میت آنرا که بی حرکت ن و صفات و عقاید او باشد بلکه اعمال ظاهره بی روح را نفاق میدانیم و سبب حسرت در روز قیامت، حاشا که ما اعمال ظاهره بی روح را مثمر ثمر بدانیم و اینکه اکثر ترقی نمیکنند اعمال ایشان بی روح است پس همچنانکه اعمال بی روح میت است ن عقاید باطنه بی اعمال ثابت و راسخ نیست و مثمر ثمر نخواهد بود.

چنانکه می بینی که اعتقاد بسطنت سلطان مثمر ثمر نیست چرا که دول خارجه دولات، قطاع طریق و دزدان نیز او را سلطان میدانند و می بینند که سلطان است. مت و اطاعت سلطان مثمر ثمر است آنهم با اعتقاد، پس اعمال مثمر ثمر است و نفس هم میکند باین معنی که چون علم و عمل باهم جمع شد سبب قرب انسان خداوند و قرب خداوند موجب تنویر نفس است و چون نفس بنور خدا منور ح میشود، این است که حضرت عیسی اثر ملکوت را برای اعمال بیان فرمود. هر منصفی معلوم شد که قسسیس اشتباه کرده است که اعمال را سبب نجات و س نمیداند.

اما اینکه گفته است که حسنات واجبت و ثوابی ندارند غلط است چرا بچه ه برهان واجبات ثوابی ندارند؟ در کجا جناب موسی و عیسی علیهم السلام فرمودند ثوابی ندارند؟ سابقاً بیان کردیم که قول پولس مردود است و انگهی اترا واجب دانستن یعنی چه و حال آنکه در همه ادیان امور واجبه هست

که تخلف از آنها جایز نیست و امور فاضله است که بجا آوردن آنها کمال است و ترك آنها نقص است نه هلاک ، در باب پنجم از انجیل متی فرمایش جناب مسیح باین نحو عیان و بیان گشته است :

شنیده اید که گفته شده بود چشمی بچشمی و دندانی بدانی لیکن من بشما میگویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که بر رخسار راست تو طپانچه زد دیگر را نیز بسوی او بگردان* و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و پیراهنت را بگیرد قبای خود را نیز بدو اگذار* و هر کسیکه تو را مجبوراً يك ميل راه ببرد دو ميل همراه او برو الخ .

حال از قسيس میپرسیم که آیا این امور واجبه اند یا فاضله؟ اگر امور واجبه اند وای بر حال مسیحین که از روز بروز این انجیل کسی باین احکام عمل نکرده است والا نباید هیچ دولتی و شوکتی مسیحین داشته باشند، زیرا وقتیکه شخص هندوستان را خواست لندن را هم دادند دیگر هیچ ندارد، بعضی از ظرفاء مسلمین در مقابل مزخرفات قسيسین الزاماً گفته اند : حواری در این موضوع تکلیف غیر را بیان میکنند چون که خودش قبا و عبا نداشت مقصودش این بود که اگر وقتی از شما قبا خواستم شما پیراهن را نیز تقدیم کنید و انجیل ثلاثه دیگر از بیان این احکام ساکنند ، صلاح وقت را در عدم بیان دیده اند مبدا کسی از ایشان قبائی نخواهد .

خلاصه کلام این گونه امور موجب اغراء بجهل و خلاف سیاست مدن است، اینست که جمیع مسیحین این احکام را مندوبه میدانند و عمل باینها نمیکنند . پس جمیع حسنات را واجب دانستن معنی ندارد و این نیز ثابت شد که واجبات فائده دارند ، کسیکه گفت واجب ثمر ندارد معنی واجب را نفهمیده است .

گناه یا قانون شکنی

شبهه دوازدهم: در صفحه (۱۱۲) گوید و اینکه مَثربان گمان دارند که عفو گناه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی است که مانند بت پرستان بکیفیت گناه بدرستی نرسیده و آنرا نفهمیده سهلش میانگارند و آنرا محض ظاهری می‌شمارند الخ. (۱)

سابقاً ذکر کردیم و بعد هم خواهیم ذکر نمود که معنی گناه ظاهری و باطنی بر اهل اسلام مخفی نیست کتاب و سنت ایشان پر است ولی قسیس از آن خبر ندارد و این سهل است سابقاً بیان کردیم که حسنات کفاره گناه میشود و گناه ظاهری دارد و باطنی و عنقریب شواهد ابن مدعا مذکور خواهد گردید و اسلامیان معنی گناه را فهمیده‌اند که عبارت از مخالفت شرع است نمیدانم فهمیدن این مسئله در نزد قسیس چه قدر اشکال دارد که هی فریاد می‌زند مسلمین معنی گناه را نفهمیده‌اند. و اعتقادشان اینست که بحسنات کامله بار و روح و جسد توجه حاصل شود و از توجه بخداوند نورانی شوند و ظلمت گناه از ایشان برود و معنی کفاره هم همانست که ظلمت ایشان پاک شود و نورانی شوند و ظلمت بعد جز بنور قرب زوالی پیدا نکند و نور قرب جز بتوجه حاصل نشود و توجه جز باعمال خالص بجز دیگر حاصل نگردد و اعمال به جز اینکه کامل باشند در روح و تن نافع نباشند و کمال روحانی آنها عقاید صحیح و اخلاص است با شرطیکه در توبه ذکر شد و کمال جسمانی آنها متابعت شرعست و ادا کردن بآن طوری که انبیا گفته‌اند، پس چون چنین عملی حاصل شد کفاره شود چرا که گناه نیست مگر ظلمت و بعد از حق و کفاره ظلمت و بعد از حق نباشد مگر بنور و قرب بحق و نور و قرب حاصل نشود مگر بتوجه

(۱) و صفحه ۱۱۳ سطر ۵ راه زندگی

تام^۲ بعمل ظاهری و باطنی چنانکه فهمیدی، پس عمل کفاره گناهان میشود و مسلمین هم معنی گناهارا فهمیده اند و دانسته اند که گناه هم ظاهریست و هم باطنی و گناه ظاهری جسد است از برای گناه باطنی و گناه باطنی روح است از برای گناه ظاهری چنانکه در اعمال حسنه ذکر کردیم پس عصیان را روح و تنی است طاعت را هم روح و تنی است، طاعت بی روح بکار نمی آید و با روح کفاره گناه روحانی میشود چرا که روحانی کفاره روحانیست و جسدانی کفاره جسدانی.

پس این مطلب نه از آن بابت بود که مسلمین معنی گناهارا نفهمیدند بلکه از این بابت بوده که مسیحین معنی طاعت را نفهمیده اند چون طاعت نکردند.

گناه یا اندیشه بد

شبهه سیزدهم: در اواخر صفحه ۱۱۲ گوید که این مرحله برامت تجد پوشیده و مخفی مانده، صفحه ۱۱۳ بمرتبه که خواهش و نیت و فکر بد را هیچ گناه حساب نمیکنند چنانکه در ورق ۱۷۷ جلد ثانی حیوة القلوب بدین نحو مکتوب گشته^(۱) بعدا حادثی نقل کرده و آنهارا بنا بر زعم خود رد کرده است.

الجواب: اگر این افترا را از روی علم و اطلاع گفته است آفرین بر انصاف او و اگر از روی جهل و نادانی باین کلام تفوه نموده مرحبا بر اطلاع و احاطه او! علمای امت مرحومه که معدن علم و فهمند و علومشان مستند بکتاب خدا و سنت رسالت چنین حرفی نمیزنند و هرگز نمیگویند که خواهش و نیت و فکر بد گناه نیست و گناه را محض ظاهری نمیدانند یقیناً چرا که در دین اسلام اعظم گناهان شرك بخداست و آن امر بست قلبی داخلی باعمال ظاهری ندارد بعد از آن انکار رسول و امامان و امر معاد و انکاریکی از ضروریات دین موجب ارتداد است پس چگونه اهل اسلام فکر بد را گناه نمیدانند، حب دنیا که

(۱) و صفحه ۱۱۵ سطر ۹ راه زندگی.

راس هر خطیئه است از افعال قلوبست^(۱) حسد و بخل که از اعظم معاصی هستند از افعال قلوبند و جمیع اینها و غیر اینها که مانند اینها در دین گناهند و هیچ دخلی باعمال ظاهره ندارند، بلکه اغلب و اکثر معصیت و عبادت و اطاعت در دین اسلام از افعال قلوبند چون عقاید لارمه تماماً از افعال قلوبند و در عبادت ظاهریه چه بدنیّه و چه مالیّه در صحت آن نیّت قربت شرطست پس اگر عمل را بدون نیّت و قربت و خلوص بجای آورد صحیح نیست و سه گناه در نامه اعمال او نوشته میشود: اول از جهت ترك نیّت دوّم از برای ترك قربت سیّم از برای ترك خلوص، ریاشرك باطنی است در نزد اهل اسلام. بلی اعتقاد ما آنست که اگر در خیالش شیطان معصیتی و خطائیرا بگذراند ولیکن قلب او از آن مشمئز و از آن خیال متنفر باشد و از آمدن آن خیال بر خود سخط داشته باشد البته عاصی نیست و آن گناه بر او نوشته نشود، چون آن خیال فاسد بی اختیار بقلب او افتاد و قادر بر دفع آن نبود مکلف به باید مقدور مکلف باشد خدا عادلست تکلیف مالا یطاق نمیکند و اگر خدا از برای چنین خیالی انسان را عذاب کند هر آینه ظالم خواهد بود و ما خدا را عادل میدانیم.

و هر گاه عزم بر معصیت کند و مایل بآن باشد و او را دوست دارد و خوش دارد البته او عاصی است و چشم او را هم کور میکنند خواه آن عمل و فکر و نیّت و خواهش بد را ظاهر بکند و خواه نکند زیرا نکردن آن معصیت از موانع است نه از ترس از خدا، مانند غلامیکه میخواهد بگریزد و ساعی در فرار است ولی دست و پای او را بسته اند و نمیتواند فرار نماید این غلام گریز با محسوب میشود خواه بگریزد و خواه نگریزد و شاهد بر این مدعا در کتاب و سنت مسلمین بسیار است ولی قسیس از آنها بعید بوده و نفهمیده و بعثت بر اهل اسلام افترا بسته است و چون قسیس این حرف را مکرر خواهد نمود

(۱) سورة زمر: آیه ۴۵، حب الدنيا رأس كل خطیئة: اصول کافی کتاب الایمان

والکفر باب حب الدنيا والحرص علیها حدیث يك وذیل حدیث ۸.

ب عبارات مختلفی لهذا میخوایم بعضی شواهد اینمدهارا در همین موضع ذکر نمایم تا بدانی که قسیمی در تکرار این امر غلط یا مغلط عوام است ولیکن اگر آیات قرآنیه خیلی طولانی باشند موضع حاجت را ذکر خواهیم نمود و إلا تمامی آیه نوشته میشود.

گناه از نظر قرآن

شاهد اول: آیه ۲۸۳ از سوره مبارکه البقرة باین نحو عیان و بیان گشته است.

وَأَنْ تَبْذُرُوا مَافِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخْفَوْهُ بِحَسَابِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيُعَذِّبَ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای خود دارید یا پنهان کنید او را ، خدا شمارا محاسبه میکند بان ، پس میآمرزد برای هر کسی که میخواهد و عذاب میکند هر کسی را که میخواهد .

شاهد دوم : در باب کتمان شهادت در آیه ۲۸۲ از سوره البقره ایضاً میفرماید :

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ .

یعنی وپوشید گواهی را ای گواهان و هر که بپوشد گواهی را پس بدرستی که گنه کار است - یعنی دل او چه محل اراده کتمان دلست - و خدا از آنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن داناست .

شاهد سیم : در آیه ۲۰۳ از سوره مسطوره باین نحو مذکور گشته :

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْجِبُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَافِي
قَلْبِهِ وَهُوَ الذَّالِمُ الْخَصَامُ .

یعنی از مردمان کسی هست که بشکفت میاندازد و خوشحال میسازد تورا قول

او در مصالح زندگانی دنیا و تدبیر معاش و بگواهی میآورد خدا را بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا بر این قول شاهد است و حال آنکه ستیزنده تراست با اهل اسلام و دشمنی کردن درباره ایشان .

شاهد چهارم آیه ۱۱ از سوره مبارکه تغابن :

وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ .

یعنی کسی که ایمان بخدا و رسول بیاورد خدا دل او را ثابت میدارد .

شاهد پنجم : در آیه ۷ از سوره مبارکه آل عمران :

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ .

یعنی کسانی که از روی تقلید و تعصب کجی و تباهی یا شک در دل ایشانست .

شاهد ششم : آیه ۸ از سوره مزبوره از قول مؤمنین چنین ترقیم یافته است .

رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ

أَنْتَ الْوَهَّابُ .

یعنی ای پروردگار ما پس از اینکه ما را راه نمودی بنصب دلایل و ازاله علت

باطله، و ما را بر دین حق مستقیم گردانیدی آنرا از ما بازگیر بلکه ما را راسخ گردان

بر حق و ببخش ما را از نزدیکی خود بخششی و رحمتی توئی بخشده مهربان .

شاهد هفتم : آیه ۲۴ از سوره مبارکه الشوری :

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ

الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ .

یعنی بلکه میگویند کفار که بر خدا دروغ زد و افترا بست حضرت نبی صلوات

الله علیه پس اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو و قرآنرا فراموش کنی و محو کند خدا و نابود سازد باطل را و ثابت گرداند حق را بکلمات و سخنان خود که وحی است بدرستی که خدا داناست بر آنچه در دل تو است از صدق و در دل کفار است از مظنه و افترا بر تو. **شاهد هشتم** : در آیه ۸۴ سوره الصافات در مدح دل مبارک حضرت خلیل می فرماید :

اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .

یعنی چون آمد ابراهیم پروردگار خود یعنی تصدیق او نمود از سر یقین از میان قوم خود بدل خالص از شایبه شرك و پاك از جمیع معاصی و غل و غش ، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که سالم بود از جمیع ماسوی و آراسته از عوایق دنیا و علایق عقبی . **شاهد نهم** آیه ۳۲ از سوره احزاب در خطاب بزوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید .

وَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

یعنی پس نرمی نکنید و فروتنی ننمائید بسخن گفتن یعنی چون با کسی سخن گوئید سخن نرم مگوئید چنانکه شعار زنان است که راغب مردان بیگانه اند پس طمع کند آن کسیکه در دل او بیماریست یعنی خواهش و نیت و فکر بد در دل دارد و دل او پر از شهوتست .

شاهد دهم : آیه ۸۸ و ۸۹ از سوره الشعراء میفرماید :

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .

یعنی روزیکه سود نکنند و فایده نرساند و بکار نیاید مال و نه پسران هیچ کس را مگر کسیکه بیاید بخدا بدل خالص از کفر و معصیت .

شاهد یازدهم : آیه ۲۸ از سوره الکهف میفرماید :

وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَكَانَ أَمْرَهُ فُرطًا .

یعنی فرمان مبرکسی را که غافل گردانیده‌ایم دل او را از ذکر خود - مراد امیه خلف است و اتباع او - و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و غافل شده‌اند از ذکر اوسبحانه و هست کار او که معاند و دروادی خذلان و غفلت گرفتار است پس افتاده و برگشته از صواب .

شاهد دوازدهم : در آیه ۲۸ از سوره الرعد میفرماید .

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

یعنی آنانی که ایمان آورده‌اند بذكر و یاد خدا دل‌های ایشان مطمئن میشود و آرام میگیرد بدانند که بذكر خدا دل‌ها آرام میگیرند و قلوب مطمئن میشوند .

شاهد سیزدهم در آیه ۷۷ در سوره مبارکه التوبه میفرماید :

فَاعْقِبْهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ .

پس از بی در آوردن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقى متمکن در دل‌ها شد که زایل نگردد .

شاهد چهاردهم در آیه ۲۲ از سوره الجاثیه باین نحو عیان و بیان گشته

است .

أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ .

یعنی آیا می‌بینی آنکسی را که فرا گرفته خدای خود را از روی نفس خود یعنی در گرفتن معبود تابع هوای نفس خود شده نه تابع مقتضای عقل و دلیل و فرو گذاشت خدا

آنجا حد معاند را دروادی ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت بسبب ترك تدبیر او در ادله واضحه برداش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او بر کفر و مهر نهاد بر گوش او و قلب او .

شاهد پانزدهم : در آیه ۲۵۹ از سورة البقره از قول حضرت خلیل خداوند جلیل میفرماید :

قَالَ بَلَىٰ وَ لَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي .

یعنی گفت ابراهیم آری ایمان دارم بکمال قدرت تو لیکن این سؤال از برای آنستکه بیار آمد و ساکن گردد دل من علم یقین با عین یقین جمع شود .
شاهد شانزدهم در آیه ۱۷۸ از سورة مبارکه الاعراف در مذمت کفار از انس و جن باین نحو رقم یافته است :

لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا .

حاصل مضمون اینکه ایشان را قلوب بیستکه بآن قلوب فهم نمیکنند و در آیه ۴۶ از سورة الحج .

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ .

یعنی آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند در زمین پس چرا عبرت نمیگیرند از کفر و شرك و معصیت باز نمی ایستند پس باشد مرایشان را دلها نیکه تعقل کنند که سبب عبرت ایشان شود یا باشد ایشان را گوشهاییکه بشنوند بآن چیزهایی که واجبست شنیدن آن ، پس قصه و شأن اینست دیدهای ظاهر ایشان کور نیست ولیکن کور است از مشاهده حق دلهای ایشان که در سینه ایشانست ، مقصود اینکه ظاهرشان کور نیست

ولیکن باطنشان کور است .

شاهد هفدهم :

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمُرَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا
ذُكِرَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱).

یعنی چون یاد کرده شود خدایتعالی درحالت وحدت و یگانگی بدون ذکر آلهه ایشان مراد کلمه طیبه لاله الا الله است یعنی هرگاه اینکلمه را از اهل ایمان بشنوند برمند و قلوب آنانیکه کافر و منکراندمنقبض گردند و چون آلهه ایشان ذکر میشوند فرحناک شود دلهای ایشان .

شاهد هجدهم در آیه ۱۱۷ از سوره التوبه .

الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ .
یعنی قبول شد توبه مهاجر و انصاریکه متابعت نبی نمودند در شدت پس از آنیکه قلوب طایفه از ایشان از جای خودکنده شده بود .

شاهد نوزدهم در سوره مبارکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آیه ۲۴ باین نحو مرقوم شده است .

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا .

یعنی چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ آن بلکه بردلهای ایشان اقفالست .

شاهد بیستم در آیه ۷۳ از سوره مبارکه یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ باین نحو مسطور است .

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ .

یعنی مثل آن مهر خذلان و تخلیه که بردل مکذبان امم ماضیه زده بودیم بجهة فرط عناد و اصرار بر کفر و عدم تدبیر در آیات واضحه ، مهر نهم بردل از حدودگذرندگان

(۱) سوره زمر آیه ۴۵ .

یعنی مکذبان و معاندان قریش ایشانرا تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم و یا اینکه همچنانیکه علامت بر دل مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر اینکه ایمان نیاورند و برگزیده بدین سبب فرشتگان ایشانرا بشناسند که هدف لعن و طعنشان نمایند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز کنیم .

شاهد بیست و یکم آیه ۱۲ از سوره الحجر باین نحو عیان گشته است :

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ .

یعنی همچنانیکه در آوردیم ذکر حق را در دل کفار و ایشان نزد آن ایمان نیاوردند همچنین در میآوریم ذکر را که قرآنست در دل کفار زمان تو ایشان از کثرت عناد ایمان نیاورند یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما آنرا در قلوب ایشان در میآوریم بجهت تاکید حجت .

شاهد بیست و دوم در آیه ۲۰۰ از سوره الشعراء :

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ .

یعنی همچنانیکه قرآنرا بلفت عرب فرستادیم در میآوریم آنرا در دل مشرکان ایشان ایمان نیاورند تا به بینند عذاب دردناکرا .

شاهد بیست و سیم آیه ۲۸ از سوره الحديد باین نحو ترقیم یافته است :

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً .

یعنی در دل تابعان جناب مسیح رفت و رحمت قرار داده ایم .

شاهد بیست و چهارم در آیه ۷۴ از سوره البقره در مذمت یهود میفرماید :

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً .

یعنی پس از آن سخت گشت دل‌های شما بعد از دیدن معجزات ، آن دل‌هاییکه شماراست مانند سنکست در سختی و درشتی یا سخت تر از سنک که از دل بعضی سنگها آب بیرون می‌آید و از دل شما هیچ خیری صادر نمیشود .

شاهد بیست و پنجم در آیه ۲۲۴ از سوره مسطوره .

لَا يَأْخُذُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يَأْخُذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ

وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ .

یعنی مؤاخذه نکنند خدا شما را بلغویکه واقع شود در سوگندهای شما مراد سوگند لغو است که بی اختیار بر زبان جاری میشود بدون قصد نیست این قسم سوگند در شرع شریف کفاره ندارد ولیکن مؤاخذه میکند شما را با آنچه کسب کند دل‌های شما یعنی بعمد و قصد سوگند خوردید و از قلب بیرون آمد سوگند ، در این قسم کفاره بر شما لازمست .

مؤلف گوید : اگر قسّیس معنی همین آیه را ملتفت بود افترا بر اهل اسلام نمیکفت که ایشان نیست و فکر و خواهش بد را گناه نمیدانند و نمیگفت گناه در نزد اهل اسلام ظاهر نیست نه باطنی لعل فهمیده است و عمداً افترا گفته است .

شاهد بیست و ششم : در آیه ۱۲۶ در سوره آل عمران :

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ .

یعنی و نگردانید امداد ملائکه را با انزال ایشان مگر بجهت مژدگانی از برای شما و بجهت آنکه بیارامد دل‌های شما با امداد ملائکه و خوف اعدا از دل شما ها بیرون برود .

شاهد بیست و هفتم : در آیه ۴۳ از سوره الانعام .

وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ .

یعنی ولیکن سخت شده بود دل‌های ایشان .

شاهد بیست و هشتم : در آیه ۴۶ از سوره مزبوره .

وَ خَتَمَ عَلٰی قُلُوْبِكُمْ .

شاهد بیست و نهم : در آیه ۱۰ از سوره انفال .

وَمَا جَعَلَهُ اللهُ اِلَّا بُشْرٰی وَّ لَتَطْمَئِنُّنَّ بِهٖ قُلُوْبِكُمْ .

خلاصه مضمون اینکه آمدن ملك بپاری شما نبود مگر از برای اطمینان قلوب

و بشارت .

شاهد سی ام : أيضاً در سوره مسطوره .

اِنَّ یَعْلَمُ اللهُ فِی قُلُوْبِكُمْ خَیْرًا یُّوْتِكُمْ خَیْرًا (۱) .

خلاصه مضمون بفارسی اینکه اگر در دل شما ها خیر باشد در دنیا و آخرت خدا

شماها را جزای خیر میدهد .

شاهد سی و یکم : در آیه ۱۵۴ از سوره آل عمران باین نحو رقم یافته است .

وَلِیَمْحَضَنَّ مَافِی قُلُوْبِكُمْ وَّ اللهُ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ .

یعنی تا پاک و خالص سازد آنچه در دل‌های شماست از عقاید و خدادانات بر آنچه

در سینه‌هاست از سرایر و خفیات .

شاهد سی و دوم : آیه ۵۱ از سوره الاحزاب باین نحو عیان و بیان گشته است :

وَاللهُ یَعْلَمُ مَافِی قُلُوْبِكُمْ وَّ كَانَ اللهُ عَلِیْمًا حَلِیْمًا .

یعنی و خداوند میداند آنچه در دل‌های شماست پس سعی کنید در تصفیه قلب ، خدا

(۱) سوره انفال : آیه ۷۰ .

داناست بضمایر بندگان حلیم است تعجیل در عذاب نکند .

شاهد سی و سیم : آیه ۱۱ از سوره الفتح میفرماید :

يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .

یعنی میگویند این مخالفان بزبانهای خود چیزی را که نیست در دل‌های ایشان

یعنی اعتذارات ایشان در محضر مبارک تو ای پیغمبر از راه نفاق و کذبست .

شاهد سی و چهارم : در آیه ۱۲ ایضاً از همین سوره .

وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَ السَّوءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا .

یعنی زینت و آرایش یافت این گمان بد که آن استیصال (بیچارگی) پیغمبر و

اصحاب آن جنابست در دل‌های شما و این گمان خلاف و بد بود بسبب این گمان بد شما

در نزد خدا و رسول از هالکین هستید (۱) .

شاهد سی و پنجم آیه ۱۸ از سوره مسطوره .

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي

قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا .

یعنی بدرستی که خدا خوشنود شد از مؤمنین صحابه وقتی که بیعت کردند با تودر

زیر درخت سمره پس میداند خدا آنچه در دل‌های ایشانست از خلوص عقیده و وفا ، پس

(۱) پیغمبر اسلام در سفری که عازم مکه و زیارت خانه خدا بودند از قبیلہ‌های اسلم

جهینه ، مزینه ، غفار و اشجع دعوت کردند که همراه مسلمانان سفر کنند تا اگر جنگی

پیش آمد مسلمانان تنها نمانند و شکست نخورند ، آنان عذرهای آوردند ولی باهمدیگر گفتند

چگونه همراه گروهی برویم که بزودی از قریش شکست خواهند خورد این آیات نازل شد .

مجمع البیان ذیل تفسیر آیه مزبور .

فرو فرستاد خدا آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود برایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود برایشان انزال فرمود و پاداش داد ایشان را فتح قریبی که آن فتح خیبر است یا مکه، اول اشهر است در نزد مفسرین .

شاهد سی و ششم : آیه ۳ از سورة الحجرات :

انَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ اصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّاجْرٌ عَظِيمٌ .

یعنی بدرستی آنانی که فرو میخوابانند و نرم میکنند صداهاى خود را یعنی آهسته میکنند سخن را نزد رسول خدا بجهت مراعات ادب و تعظیم و توقیر آنجناب آن گروه با دلبسته آنانند که امتحان کرده است خدا دلهاى ایشان را برای پرهیزکاری مرایشان را است آمرزش گناهان و اجر بی پایان .

شاهد سی و هفتم : آیه ۷ از همین سوره .

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ .

یعنی ولیکن خداى تعالی دوست گردانیده است بسوی شما ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبى و آراسته است ایمان را در دلهاى شما بسبب ادله و واضحه و معجزات باهره و مکروه گردانیده و دشمن ساخته است بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را .

شاهد سی و هشتم : آیه ۱۴ از همین سوره مبارکه .

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ

الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ .

یعنی گفتند اهل بادیه از بنی اسد که ایمان آورده‌ایم بگو ای محمد، بایشان ایمان نیاورده‌اید زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنانست شما اقرار دارید ولیکن تصدیق ندارید بگوئید که اسلام آورده‌ایم که اظهارشهادتین و انقیاد با حکام اسلام است ظاهراً و هنوز نیامده است ایمان در دل‌های شما!

بدانکه ایمان اخص از اسلام است زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بجنانست و اسلام اعم است که با آن تصدیق جنائی باشد یا نه پس هر مؤمن مسلمانست اما هر مسلمان مؤمن نباشد و مراد از قول خدا **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** ^(۱) اسلامی است که مقارن تصدیق باشد .

از حضرت مقدس نبوی منقولست **الاسلام علانیه و الایمان فی القلب** ^(۲) .

چون ثواب متفرع بر ایمانست و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق متمر ثمر نیست ازینجهت بنی اسد خطاب میکنند **وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** ^(۳) آیه .

شاهد سی و نهم : در سوره التحریم آیه ۴ باین نحو رقم یافته است :

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا .

یعنی ای عایشه و حفصه باز گردید بسوی خدا در آزار دل پیغمبر باهم پشت مشوید پس بتحقیق که بگشته است دل‌های شما از امر واجب .

(۱) سوره آل عمران : آیه ۱۹ .

(۲) کتاب الفتح الکبیر نوشته شیخ یوسف نبهانی بیروتی ج ۱ ص ۵۰۷ نقل از

مسند احمد حنبل .

(۳) سوره حجرات : آیه ۱۴ .

شاهد چهارم : در آیه ۸۸ از سوره البقرة .

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ .

یعنی گویند یهودان دل‌های مادرغلاف و پرده است خدا این طور آفریده است هر چه بر ما میخوانی فهم نمیکنیم حق تعالی ردّ قول ایشان کرده میفرماید چنین نیست که ایشان میگویند بلکه دل‌های ایشان قابل ایمانست لهذا بجهت ترك ایمان مورد لعنت خدا گردیده‌اند .

شاهد چهارم و یکم : آیه ۹۳ از سوره مزبوره .

وَاشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ .

یعنی خورائیده شد در دل‌های ایشان دوستی گوساله و محبت اودل‌های ایشان را گرفته است .

شاهد چهارم و دوم : در آیه ۱۵۵ از سوره النساء .

وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا .

یعنی و بسبب گفتار ایشان که دل‌های ماظر فهای علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیست یا دل‌های مادر پوشش است و آنچه حضرت نبی میگوید نمی‌فهمیم ، نه چنین است بلکه مهر خذلان نهاده است حق تعالی بردل‌های ایشان بجهت کفر و ایمان نمی‌آورند مگر اندکی از ایشان و این آیه نیز در ردّ و مذمت یهود است .

شاهد چهارم و سوم : آیه ۱۱۳ از سوره المائدة از قول شاگردهای جناب مسیح .

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَمْلِكَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ

عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ .

یعنی گفتند تلامذه که میخواهیم بخوریم طعام را از آن مائده تا آرام گیرد دل‌های ما یقین کنیم بر نبوت تو و باشیم بر آن مائده از شاهدان .

شاهد چهل و چهارم : آیه ۵ از سوره حم فصلت که سوره سجده نیز هست
باین نحو مذکور گشته :

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ .

یعنی وگفتند مشرکان دل‌های ما در پوشش است از آنچه میخوانی که میخوانی ما را بسوی آن .

شاهد چهل و پنجم : آیه ۹ و ۱۰ از سوره مبارکه الحشر باین نحو رقم یافته است :

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسَهُ فَاوْتَتْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ .

خلاصه مضمون بقاری اینکه دیگر فیء (آنچه خدا به پیغمبر داد) از برای

کسان نیست که جا گرفته‌اند در مدینه و در ایمان بخدا و رسول و ایمان را پیش از مهاجرین موطن و مستقر خود ساخته‌اند دوست میدارند کسانی را که هجرت میکنند بسوی ایشان در سینه‌های ایشان حقد و حسد و غیظ و طلب نیست از آنچه رحمت شد در حق مهاجرین از غنیمت بنی نضیر و مقدم میدارند مهاجرین را بر خود ولو در شدت و پریشانی باشند ا

و هر که نگاهداشته شود از بخل نفس پس آن گروه رستگارانند و آنانی که می‌آیند بعد از مهاجر و انصار از روی نیاز می‌گویند پروردگارا بیامرز گناهان ما را و برادران ما را که سبقت گرفتند بر ما در ایمان و مگردان و وضع مکن دردلهای ما کینه و حسد و خیانت مرا آنانی که ایمان آورده‌اند ای پروردگارا ما تو رؤف و رحیمی (۱).

شاهد چهل و ششم : آیه ۱ از سوره انفال باین نحو مسطور گشته است .

أِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتْ عَلَيْهِمْ
آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

یعنی جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان آنانند که چون یاد کرده شود خدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و بیا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و چون خوانده شود برایشان آیات قرآن موجب زیادتی ایمانست از برای ایشان و بر خدا توکل نمایند و امور خود را تفویض بخدا نمایند .

شاهد چهل و هفتم : آیه ۳۵ از سوره الحج .

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ الْآيَةُ .

یعنی آنانی که چون یاد کرده شود خدا در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از

(۱) درباره انصار یا اصحاب لیلة عقبه نازل شده : بعد از تمام شدن جنگ بنی نضیر و بدست آوردن غنیمت‌های جنگی پینهمبر اکرم (ص) انصار را خطاب کرده فرمودند : اگر می‌خواهید اموال بنی نضیر را میان همه شماها قسمت کنم و مهاجران اسلامی همچنان در خانه‌های شما بمانند و اگر مایلید همه این غنیمت‌ها را به مهاجرین بدهم تا منزلهای شما را ترک کنند ؟ سعد بن معاذ و سعد بن عباد از آن میان عرض کردند یا رسول الله ما می‌خواهیم اموال بین مهاجرین قسمت شود و آنها همانطور در خانه‌های ما باشند که نعمت و برکت خانه‌های ما همچنان مهاجران است . مجمع البیان ذیل آیه مزبور .

هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی و دیگر مژده ده صبر کنندگان را بر آنچه رسیده است برایشان .

شاهد چهل و هشتم : **يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْتِي قُلُوبَهُمْ وَ أَكْثَرَهُمْ فَاسِقُونَ (۱)** .

یعنی خوشنود میکردانند شمارا بزبانهای خود و سر باز میزند دل‌های ایشان و اکثر ایشان فاسقند .

شاهد چهل و نهم : آیه ۴۵ از سوره مزبوره .

وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ .

یعنی در شك افتاده است دل‌های ایشان پس ایشان در شك و ریب خود سرگردانند .
شاهد پنجاهم : آیه ۱۱۰ از سوره مسطوره :

لَا يَزَالُ بَنِيَانُهُمُ الَّذِي بَنُوا رَيْبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ .

یعنی همیشه هست بنای ایشان آن بنائیکه بنیاد نهاده اند آنرا براغراض فاسده بسبب شك و نفاق درد دل‌های ایشان مگر اینکه پاره پاره گردد دل‌های ایشان یعنی بمیرند و یا اینکه مقتول گردند .

شاهد پنجاه و یکم : آیه ۲۲ از سوره النحل .

الْهَكْمَ إِلَهٍ وَاحِدٍ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ .

یعنی خدای شما واحد است آنانیکه ایمان با آخرت ندارند قلوب ایشان

(۱) سوره توبه : آیه ۸ .

منکره است و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر .

شاهد پنجاه و دوم : آیه ۳ از سوره الانبیاء **لَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ** یعنی لهوکننده

است دل‌های ایشان .

شاهد پنجاه و سیم : آیه ۶۳ از سوره المؤمنون .

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ .

یعنی دل‌های ایشان در غفلت و ضلالت است ازین سخن و از برای ایشان

اعمالی ناپاک و بلید است بجز این خطای عظیم ایشان مرآرا عاملند .

شاهد پنجاه و چهارم : آیه ۱۶ از سوره الحديد .

الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا

يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ .

یعنی آیا وقت نیامده است مرآرا تا آنکه ایمان آورده‌اند اینک بترسد و نرم شود

دل‌های ایشان برای یادکردن خدا و آنچه فرستاد خدا از کلام حق و صدق و مؤمنین مانند

یهود و نصاری نباشند که آمد و عمل ایشان دور و دراز شد و دل‌های ایشان سخت شد و

اکثر ایشان فساقند .

شاهد پنجاه و پنجم : آیه ۵ از سوره الصّٰف .

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ .

یعنی پس هنگامی که برگشتند از قبولی فرمان موسی بگردانید خدا دل‌های

ایشان را .

شاهد پنجاه و ششم : آیه ۱۴ از سوره المطففين .

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ .

یعنی نه چنین است که مکذبان میگویند بلکه غلبه کرد و زنگ نهاد بر دل‌های ایشان آنچه می‌کردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث و اعتقاد کفر و معاصی زنگ گرفته دیگر قابل خیر نیست .

شاهد پنجاه و هفتم : آیه ۱۳ از سوره المائدة باین نحو تحریر گشته است .
وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا .

یعنی دل‌های ایشان را سخت گردانیدیم بدینوجه الطافیکه دل‌های ایشان بسبب آن نرم شود از ایشان بازداشتیم بجهة عناد و وجود جماعت یهود بجهة اینست که کلمات تورا را از موضع خود تحریف مینمایند .

شاهد پنجاه و هشتم : از سوره الاحزاب .

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ
وَقُلُوبِهِنَّ (۱) .

یعنی چون چیزی خواهید از زوجات پیغمبر از امتعه و اقمشه خانه از پشت پرده بخواهید این پاکیزه تر و پاک تر است از برای دل‌های شما و ایشان .

شاهد پنجاه و نهم : آیه ۲۲ و ۲۳ از سوره الزمر :

أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ
مِن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي
تَقْشُرُ مِنَہُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلْبِثُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

(۱) سوره احزاب : آیه ۵۳ .

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ .

یعنی آیات پس آنکسیکه گشاده است خدا سینه او را از برای قبولی اسلام بوسیله استعمال قوه عقلیه در دلایل بینه و حجج واضحه پس آنکس بر روشنائی معرفتست بر ادله وحدت یا بریقین و بصیرت از پروردگار خود پس عذاب سخت از برای کسانیست که سخت است دلهای ایشان از ذکر خدا آن گروه سنگدلان در ضلال بین هستند، خدا فرو فرستاد احسن الحدیث را آن کتابی است مانند یکدیگر بعضی از آن مشابه بعض است در جزالت لفظ و حسن نظم و تناسب اسلوب و لطافت معانی و دلالت بر اعجاز و اشتمال آن بر منافع دنیویه و اخرویه، مثنائی است یعنی بعضی از احکام و قصص را تکرار مینماید ایجازاً و اطناً، میلرزد از او و منقبض میگردد و بهم میچسبد جلود کسانیکه از عذاب پروردگار خود میترسند پس از آن نرم میشود و آرام میگردد جاود و قلوب ایشان بسوی ذکر خدا و اینست هدایت خدا، هدایت میفرماید هر کسیرا که مشیتش علاقه میگردد بزیادتی توفیق و شرح صدر و الطاف خاصه .

شاهد شصتم : آیه ۲۲ از سوره المجادله باین نحو رقم یافته است :

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ .

یعنی آن گروهی که با دشمنان خدا دوستی نکنند ثبت گشته است در قلوب ایشان ایمان و مؤیدند ایشان برحمت خاصه از جانب خدای رحیم و رحمن و از برای ایشانست نعمتهای آن جهان .

شاهد شصت و یکم : آیه ۳۶ از سوره بنی اسرائیل باین نحو رقم گشته است :

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ

عَنْهُ مُسَوَّلًا .

یعنی از پی مرو چیزی را که نیست بآن تورا دانائی بمجرد تقلید و گمان مگو

دیدم و شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده و نشنیده و ندانسته باشی بدرستی که گوش و چشم و دل ، هریکی از این اعضاء مسئولند در روز قیامت .

مؤلف گوید : اگر خواهش و نیت و فکر بد گناه نیست در نزد اهل اسلام چنانچه مزعوم قسیس است پس چه چیز است که از قلب سؤال کرده میشود ؟ خلاصه کلام شواهد این مدعا در قرآن مجید بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام و تکدر خاطر ناظر است همینقدرها که مذکور و مسطور گشت از برای لبیب منصف کافی است و اگر خواسته باشیم احادیث و اخبار و اقوال علماء را که متعلق باین باب است ذکر کنیم يك كتاب بزرگك عليه خواهد شد ولی تحریر دو حدیث مختصر در این موضع لازم است :



گناه از دیدگاه حدیث اسلامی

حدیث اول : شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الكلینی ره ^(۱) در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده است که آنحضرت فرمودند :

كان ابي يقول مامن شيء افسد للقلب من خطيئة ان القلب ليواقع الخطيئة
فلا تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله (۲)

یعنی بود پدر من که میگفت هیچ چیزی بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدستیکه دل هر آینه با گناه درمیافتد و همیشه با گناه زد و خورد مینماید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب شد سرازیر میشود و بر روی درمیافتد چنانچه هرگز نتواند برخاست.

حدیث دوم : ایضاً در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که :
مامن عبد الا في قلبه نكتة بيضاء واذا اذنب ذنباً خرج في النكتة نكتة
سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد
حتى يغطي البياض فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى الخير ابداً ، وهو
قول الله عز وجل : كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون (۳)

(۱) محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی میان مردم مورد اعتماد بود و به ثقة الاسلام شهرت داشت و کتابهای چندی نوشته است که معروفتر بن آنها کتاب کافی است .
مرحوم کلینی ۱۶۱۹۹ حدیث در این کتاب « در اصول و فروع و روضه ، گردآوری کرده است و نگارش این کتاب ۲۰ سال بطول انجامید ، مرحوم کلینی از مشاهیر علمای شیعه و افتخارات عالم تشیع و مجدد مذهب اثنا عشری است که بسال ۳۲۹ هجری (۶۹ سال بعد از غیبت امام زمان) وفات یافت و اکنون قبر او در بغداد مشهور و معروف است .

ریحانة الادب جلد ۳ ص ۳۸۰

(۲) اصول کافی باب الذنوب حدیث یک

(۳) اصول کافی باب الذنوب حدیث ۲۰ .

یعنی نیست بنده از بندگان مگر اینکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناه شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد از آن گناه توبه کرد آن سیاهی بر طرف می‌گردد و اگر در گناه باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاد می‌شود و همچنین تا اینکه جمیع سفیدی را بپوشد، دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی‌بیند! مشعر باین معنی است قول خدای تعالی در کلام مجید:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱).

یعنی نه چنانست که کفار می‌گویند بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت بردل‌های ایشان پوشانیده بار زنگار انکار بر دل ایشان نهاده بسبب آنچه که ایشان کسب آن می‌کردند از آثام و معاصی یعنی بشامات سیئات و معاصی دل‌های ایشان زنگ خورد و بی‌حاصل شده است. پس واضح و محقق گردید که قسّیس غالط و یامغلط عوام است و بر مسلمین افترا می‌بندد بلی ما می‌گوئیم و سوسه در نفس از این آمت برداشته شده است چرا که مکره اند در آن عمل، خدا می‌فرماید:

الَا مِّنْ أَكْرَهٍ وَقَلْبِهِ مَطْمَئِنٌ بِالْإِيمَانِ (۲).

یعنی مگر کسیرا که اگر اه‌کنند و قلب او مطمئن بایمان باشد پس و سوسه برداشته شده است نه عزم بر معصیت.

اما آنچه روایت شده است که هرگاه انسان نیت حسنه کند و عمل نکند یک حسنه برای او مینویسند و اگر عمل کند و نیت حسنه کند و عمل نکند چیزی بر او نوشته نمی‌شود و اگر عمل کند یک سیئه^(۳) مراد از این نیت خطور بخاطر و سوسه ایست که بخاطر انسان

(۱) سوره مطفین ۸۳ : آیه ۱۴ .

(۲) سوره نحل ۱۶ : آیه ۱۰۶ .

(۳) قال ابو جعفر علیه السلام : ان آدم علیه السلام قال : يارب سلطت على الشيطان واجريته منى مجرى الدم فاجعل لى شيئاً ، فقال الله : يا آدم جعلت لك ان من هم من ذريتك بسية لم تكتب ←

میرسد پس اگر وسوسه بخاطر او رسید در معصیت و عمل بآن وسوسه نکرد از راه خوف از خدا در این صورت اگر حسنه از برای او نوشته نشود چراسیئه نوشته شود و حال آنکه این وسوسه را با اختیار بدل خود راه نداده بود حال بقوه ایمان رفع کرد و اگر هم قصد حسنه کرد و بجهت موانع نتوانست بجا بیاورد يك ثواب برای او مینویسند بجهت اینکه هم بحسنه از الهام ملائکه و نور ایمانست و ایمان دارد اصل این قصد ثابت و مأخذ دارد که يك ثواب دارد و چون عمل کند ده ثواب باو دهند .

پس معلوم شد که معنی این حدیث نه آنست که شخص هرگاه قصد معصیت کند و سعی خود را داشته باشد ولی موانع او را منع کند این کس گناه نداشته و آنچه قسیس گفته است فتر است که بر اهل اسلام بسته است و معنی قرآن و احادیث را نفهمیده است البته نباید بفهمد زیرا که نور فهم ندارد .



عليه ، فان عملها كتبت عليه سيئة و من هم منهم بحسنة فان لم يعملها كتبت له حسنة فان هو عملها كتبت له عشرأ .

اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب فیما اعطی الله عز وجل آدم عليه السلام وقت التوبة
حدیث يك .

گناه و آمرزش آن

شبهه چهاردهم : در صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها و خواندن سوره قل هو الله احد و حم و سایر سور قرآنیه و دعا و استغفار از حیوة القلوب و عین الحیوة نقل نموده بعد در صفحه ۱۱۵ گفته است : و از مضامین همان احادیث تماماً واضح میگردد که راویان و قائلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بیخبر بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته سهل می شمارند .

پس کسیکه معتقد احادیث مسطوره بوده باشد آیا در باره گناه در خوف و تشویش بوده از آن دوری خواهد جست؟ حاشا بلکه بیمحابا مرتکب گناه و در صد انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود با اینها بهتر نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و بلجه گناه زیاده تر مستغرق خواهد شد « صفحه ۱۱۶ » چون ممکن نیست که خدای مقدس از یک طریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که احادیث مزبوره و سایر که مانند آنهایند موافق اراده الهی نبوده و حق نیستند انتهی ملخصاً (۱) .

الجواب : بدان ایتدك الله تعالى که گناه در نزد اهل اسلام منقسم بر دو قسم است
حق الناس و حق الله

قسم اول حق الناس :

و آن افراد کثیره دارد از قبیل غیبت کردن از کسانی که جایز الغیبه نباشند شرعاً یعنی متجاهر بفسق نباشند ! و افترا بستن و تهمت زدن و استهزاء کردن و قذف نمودن و من غیر حق مال مردم را خوردن و ظلم و تعدی برایشان نمودن و فحش دادن و رنجاندن

(۱) و صفحه ۱۱۷ سطر ۳ بعد راه زندگی .

وزدن و خیانت بر عرض ایشان نمودن و امثال ذلك ! در این قسم از گناه اعتقاد ما مسلمین اینست که اگر شخص از اول خلقت دنیا تا ابتدای عقبی عمر داشته باشد و در اشرف بقاع زمین که ما بین رکن و مقام و مسجد الحرام است این عمر را در عبادت بسر ببرد قائم اللیل و صائم النهار باشد و دائماً مشغول ذکر و تلاوت قرآن و تسبیح حضرت زهراء و نماز جعفر طیار (رضی الله عنه) باشد و اینقدر گریه کند که نهرها از چشمش جاری شود و آنقدر فغان نماید که صدایش قطع شود ! و بایستد بعبادت تا پاهایش پاره پاره شود رکوع کند تا فقرات پشتش بشکند و سجده کند تا حدقه های چشمش بزمین بیفتد و خاک زمین بخورد و آب خاکستر بیاشامد ، تا صاحبان مال را راضی نکنند و از حقوق الناس برائت زمه حاصل ننمایند این قسم گناه به سبب این اعمال از او آمرزیده نمیشود و اگر باین حالت مشغول الذمه از دنیا رفت خداوند موافق عدل حقوق مردم را از او میگیرد و بذی الحق میرساند و حق هیچ مظلومی در نزد هیچ ظالمی نمی ماند پس از استیفای حقوق مظلومین از ظالمین هر کس موافق کردار خود جزا داده خواهد شد .

امام زین العابدین علیه السلام عرض میکند : یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشم من ! و آنقدر فغان و ناله کنم که صدایم قطع شود ! و بایستم بعبادت تو تا پاره پاره شود باهایم ! و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود ! و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بریزد ! و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود ! و تورا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانمانده شود ! پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو يك گناه از گناهان خود را الخ^(۱) .

(۱) اقتباس از صحیفه سجاده دعای ۱۶ : یا الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفاریعینی ، وانتحیت حتی ینقطع صوتی و قیمت لك حتی تنتشر قدمای ، و رسمت لك حتی ینخلع صلبی ، و سجدت لك حتی تتفقا حدقنای ، و اكلت تراب الارض طول عمری ، و شربت ماء الرماد آخر دهری ، و ذكرك في خلال ذلك حتى یكل لسانی ، ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحياء منك ما استوجبت بذالك محوسیئة واحدة من سیئاتی . صحیفه سجاده دعای ۱۶ .

قسيس نبيل نیز این حدیث را در صفحه ۱۱۲ از فصل دوم از طریق الحیوة از ورق ۲۶۸ کتاب حق الیقین نقل کرده است .

بعد گفته است مخفی نما ندکه حدیث مرقوم بخلاف و ضد آن احادیث آمده که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز و روزه و زیارت و غیرهاست قسيس معنی حدیث را نفهمیده که منظور آنحضرت حقوق الناس بوده .

وقول قسيس که حدیث مرقوم بخلاف و ضد آن احادیث آمده الخ این اعتراض نیز غلط است چرا که حضرت فرمود که این اعمال ثواب ندارند بلکه فرمود باین اعمال مستوجب محو گناه نخواهد شد و منظور حضرت نیز حق الناس بوده و این مذهب اهل اسلام است که خدارا عادل میدانند و هرگز نمیگویند برو مال مردم را بخور و نماز بخوان گناهان تو آمرزیده میشود .

الحاصل منظور از نقل حدیث نه استشهاد بود که ضروری دین محتاج بذکر شواهد نیست بلکه منظور اثبات بیفهمی قسيس بوده که نفهمیده اعتراض کرده و گفته است این حدیث بر ضد سایر احادیث است .

قسم دوم حق الله :

گناهانیکه حق الله نامیده میشوند در نزد اهل اسلام بر دو قسم است حق الله باقضاء و حق الله بی قضاء .

اما قسم اول : مانند نماز و روزه که از شخص فوت شوند از راه عصیان تا قضای اینهارا بجا نیورد بگریه و زاری و دعا و استغفار و تلاوت قرآن و تسبیح حضرت زهراء عليها السلام و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و نماز شب علاج نمیشود محکوم است شرعاً که قضای اینهارا بجا بیاورد تا گناهی که از این بابت بر او نوشته شده است محو شود .

اما قسم ثانی : یعنی حق الله بی قضا مانند لبس حریر از برای رجال و استعمال ظروف طلا و نقره و غنا نمودن و استماع کردن و شرب خمریکه متضمن ضرر غیر نباشد

وزنای غیر محصنه و امثال ذلك .

در این قسم از گناه ندامت قلب و استغفار و تلاوت قرآن و دعا خواندن و ذکر نمودن و امثال ذلك با ندامت قلب کافی است بمجرّد توجه بحق این قسم گناه آمرزیده میشود بخلاف دو قسم اول که ندامت فقط در آنها کافی نیست بلکه در آنها لازم است که با وجود ندامت حقوق مردم را برساند با امکان و فرصت و در صورت عدم امکان و فرصت باید منتظر مکنّت و فرصت باشد و همچنین در نماز و روزه اگر فوت شوند لابد است از اینسکه قضای آنها را بجا بیاورد مجرّد ندامت و تلاوت قرآن و ذکر و استغفار مکفی نیست .

ترس و امید :

و چون این را دانستی پس گوئیم که کلمات قسمیس کلماتی هستند که از غیر منصف سرزده اند زیرا که اولاً کسی که این حرفها را گفته است حرفهای دیگر هم گفته است و شروط دیگر هم بیان فرموده است و اکتفا باینها نکرده است کسیکه این ثوابها را بیان فرموده است گناه قتل و زنا و دروغ و امثال ذلك را نیز بیان فرموده است و این ثواب و عقابیکه انبیاء و اولیاء گفته اند بمنزله کتاب مفردات طب است اگر چه فرموده اند که دارچین^(۱) فهم را زیاد میکند هم فرموده اند که جوز مائل^(۲) فهم را تمام میکند حال چه غرور بخوردن دارچین حاصل میشود برای کسی که اضعاف آن جوز مائل میخورد؟! و آنگاه که شروطی برای این اعمال در شرع شریف مقرر است از صدق نیت و خلوص و پاکی طینت و طوبیت

(۶۳) « Dar-gin » پوست درخت هندو است شبیه بدرخت انار دارای بوی خوش و

طعم شیرین مایل بتلخی دارای اثر گرمی و خشک است تحفه حکیم مؤمن ص ۱۱۲
« دارچین » .

(۶۴) « Jawz-mathel » نام دیگر آن شیطان الماس است و بفارسی آنرا تاتوره

گویند : گیاهی است از تیره بادمجان علفی مزروعی و خود رو است دانه های آن شبیه بدانه سماق است گویند مسکن حرارت ملتهبه است تحفه حکیم مؤمن ص ۷۶ .

(دل) و غیر آنها از شروط قبولی اعمال که شخص چون اطمینان باستیفاء شروط نداشته باشد اطمینان بقبولی اعمال نخواهد داشت! وانگهی شخص چه میدانند که باوجود معاصی سابقه که دارد آیا این اعمال از او قبول میشود یا نه و قسّیس گویا معنی ثبوت را نفهمیده است که نبی باید بشیر و نذیر باشد اخبار و آیات خوف و رجاء در شرع او باهم باشند که مردم را بشارت بدهد برحمت غیر متناهیة الهیة و بترسانند از غضب و سخط پروردگار تا بدین واسطه مردم خائف و راجی باشند و ادبار بدینا و اقبال بعقبی نمایند.

این اخبار بیکه قسّیس در این مورد نقل نموده است اخبار رجاء هستند اخبار خوف هم داریم قسّیس از تحریر آنها عمداً اغماض نموده و دین اسلام را نسبت بقرورداده و حال آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس از آنکه اخبار خوف و رجاء را بیان فرمودند این را نیز فرمودند که خوف و رجاء شخص باید مساوی باشند که بسبب رجاء ترك اعمال نکنند و مرتکب معصیت نشوند و همچنین خوف او نباید بدرجه یأس برسد که بدین سبب ترك اعمال کرده و مرتکب معاصی گردند.

و شیخنا البهائی زید بهاؤه در شرح حدیث دوم از اربعین خود به این نحو رقم نموده و گفته است :

در این مقام اشاره ایست بتساوی مرتبه خوف و رجاء که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امید است چنانچه هیچ یکی بر دیگری زیادتى نداشته باشد بلکه هر یکی اعلى مرتبه را داشته باشند (۱)

چنانچه در کلام بلاغت انتظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز اشاره بدین معنی وارد است که فرمودند :

ليس من عبد مؤمن الا وفي قلبه نوران نور خيفة و نور
رجاء لو وزن هذا لم يزد على هذا

(۱) اصول کافی باب الخوف و الرجاء حدیث يك و نقل و ترجمه از اربعین شیخ بهائی (ره) ص ۱۱ چاپ تهران سال ۱۳۱۰ قمری .

یعنی نیست هیچ بنده مؤمنی مگر آنکه در قنديل دل او دو نور مخلوقست یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بر- وجهیکه اگر در میزان امتحان برآیند هیچکدام بردیگری نمی چربد . و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام مرویست که بزبان مبارك جاری ساخته که :

اعجب ما كان في وصية لقمان ان قال لابنه خف الله خيفة
لو جئته ببر الثقلين لعذبك وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلين
لرحمك .

یعنی خوش آیندتر سخنی که در وصیت لقمان بود اینست که بفرزند خود گفت که ای فرزند بترس از پروردگار خود جل جلاله ترسیدنی که چنین پنداری که اگر نزد او آئی بنیکی که موازنه کند بانیکوئی جن^۲ و انس از عذاب او تعالی شأنه خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش بر رحمت او سبحانه امیدوارئی که گمان بری که اگر باگناه ثقلین در معرض مغفرت او عز وجل درائی که برابری کند باگناهان جن^۲ و انس آمرزیده خواهی شد^(۱) .

و علامه مجلسی اعلی الله اعلامه در کتاب عین الحیوة که اغلب منقولات قسّیس از همان کتابست میفرماید :

از این کلمات مقدسه که از شجره طیبه رسالت صادر گردیده چند فقره عارفانرا حاصل میشود :

ثمره اول خوف و رجاء است : بدانکه مؤمن را از اتصاف به این دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجاء هر دو بروجه

(۱) اربعین شیخ بهائی (ره) شرح حدیث دوم صفحه ۷۶ .

کمال بوده باشد و هر يك مساوی دیگری باشد و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است .

و باید فرق کرد میان رجاء و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن: بدانکه رجاء عبارتست از امید داشتن بر رحمت الهی و طالب آن بودن و آنرا صدق رجاء در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوی رجاء کند و ترك اعمال خیر نماید او کاذبست در آن دعوی بلکه این غرّه است و از بدترین صفات زمیمه است مثل آنکه اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید: من امیدوارم که این زراعت برآید. این عین سفاهت است نه رجاء و امید، اگر آنچه در زراعت ضرور است بعمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت برود و گوید که امیدوارم حق تعالی کرامت فرماید امید او بجاست و در دعوی خود صادقست همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاء است .

و همچنین در خوف ، اگر خوف او باعث یأس از خدا شود و ترك عمل کند این نا امید از رحمت اله است و در مرتبه شرکست و اگر خوف او را وادارد که ترك محرّمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی خائف و ترسانست البته از آن گریزانست و آن شقّ اول بمثل هانند آنستکه شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید من از شیر میترسم ! پس کسیکه راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چنین میشود که موجب عذابست .

آدمی میباید طبیب نفس باشد: اگر رجاء و امیدواری را بر خود

غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را متناسب گرداند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترك عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند .

و کسی توهم نکند که نهایت خوف، بانهایت رجاء منافات دارد زیرا که محل خوف و رجاء یک چیز نیست که بزبادتی هریک دیگری کم گردد بلکه محل رجاء جناب ایزد است و او محض فضل و رحمت است از او هیچگونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای او است، پس آدمی از خود میترسد و به خداوند خود امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر میکند امیدش زیاده میگردد .

حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعاها در بسیار جائی اشاره باین معنی فرموده اند که « ای مولای من هرگاه گناهان خود را ببینم ترسان میشوم چون در عفو تو می نگرم امیدوار میشوم » و بر این مضامین آیات و احادیث بسیار وارد شده است انتهى کلامه بالفاظه رفع مقامه . بعد اخبار متعلقه باین باب را نقل کرده است و در قرآن مجید خداوند جلّت عظمته میفرماید « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا لیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون »^(۱) یعنی ای آنانیکه ایمان آورده اید بترسید از خدا بترك جمیع معصیتها و طلب وسیله کنید بسوی او جلّت عظمته بفعل جمیع طاعات شاید شمارستگار باشید « لعل » در آیه از برای دفع غرور اهل غرور است که بعد از ترك جمیع معصیتها و فعل جمیع طاعات باز اهل طاعت بطاعت خود مغرور نشوند و جزم بنجات خود نداشته باشند .

(۱) سورة مائده ۵ : ۳۵ .

پس معلوم و محقق گردید که در دین اسلام غرور نیست و قیسی مقتریست ا بی انصافی را به بینید ماکه این همه طاعات و اعمال را شروط قرار داده ایم در مذهب و ملت و همه را باهم وسیله نجات میدانیم دین ما را نسبت بغرور میدهد که انسان با آنها بهتر نخواهد گردید بلکه بامید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر خواهد شد .

وسيله آموزش در مسیحیت :

و اما مذهب و دین خودش که میگوید خدای دوّم مجسم شد برای غفران گناه و ملعون شد عوض خلق مصلوب و مقتول گردید (۱) و بعوض خلق بجهنم رفت برای کفاره گناه معذب شد (۲) و هر کسی ایمان بعیسی و کفاره بودن مرگ او بیاورد جمیع گناهان او آمرزیده میشود بیشک و شبهه داخل بهشت میگردد، هیچ طاعتی و سنتی و شریعت دیگر نیست و همه شریعت همان ایمان آوردن بعیسی و کفاره بودن مرگ اوست دیگر هیچ طاعت و عبادتی در کار نیست و معاصی هم بمرگ عیسی کفاره شد و میشود ! و همه این مسائل قبیحه فاسده که اصل اصول دین قیسی است در نزد او و سایر تابعان جناب مسیح مسلمند، در کتاب قتیقیس موس که اصل این کتاب در زبان انگلیسی و نمسه است دکتر شائف بزبان سریانی ترجمه نموده است ثالث الحال در سنه ۱۸۸۵ میلاد در ارومیه چاپ شده که عقاید مسلمه در نزد پروتستانیها و جرمنیها و غیرهما بعنوان سؤال و جواب در این کتاب ثبت گشته و این کتاب پنجاه و دو درس است که مسیحیین باید این کتاب را حفظ داشته باشند چرا که عقاید لازمه در این کتاب نوشته شده اند در صفحه ۶۲ و درس ۲۴ در سؤال و جواب اول از کتاب مزبور باین نحو مسطور گشته :

س ۱- دَخِي كِي هَمْنَت بُوْت قُنُوم دَمِشِيخ .

(۱) رساله پولس بفلاطیان باب ۳ : ۱۳ .

(۲) اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ .

یعنی چگونه ایمان میآوری باقوم مسیح ؟

ج - يَسُوعَ مَسِيحَ اَللهِ وَ نَسِيْلِي يَنْ اَللهِ سَرَّاسْتِ وَ بَرْنَشِ سَرَّاسْتِ بِيحِ
پارسوپا .

یعنی یسوع مسیح خدا و انسانست یعنی خدای درست و انسان درست بیک پارسوپا و لفظ پارسوپا در لغت سریانی بمعنی انقلاب و امتزاج است یعنی لاهوت منقلب بناسوت شد و ناسوت بلاهوت بعبارة آخری خدا انسان و انسان خدا شد و امتزاج حقیقی فیما بین بشریت و الوهیت حاصل شد، حادث قدیم و قدیم حادث گردید : این مسئله باین قباحت در نزد قسّیس مسلم است .

اما اینکه نعون بالله عیسی ملعون شد در آیه ۱۳ از باب سیم از رساله پولس بغلاطیان باین نحو رقم گردیده است :

۱۳ - مسیح مارا از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ماہ تحت لعنت شد چونکه مکتوبست که ملعونست هر که بردار آویخته شود انتہی .
پس بنا بر حکم این آیه ملعنت جناب مسیح نعون بالله در نزد مسیحیین ثابت و محقق است از برای کفارة گناه .

و اما اینکه بجهنم رفت و سه روز در جهنم معذب شد عوض خلق و عذاب جهنم را از متابعان خود ساقط فرمود، لوقا در آیه ۳۱ از باب دوم از کتاب اعمال باین نحو تحریر نموده است :

وَقِيَمَتِ خَزِيْلِي وَ هُمْ زَمَلِي بَسْ دَقِيَمَتِ دِمَسِيحِ دِلَاطِلِ شَبِيَتِ
كُنُو كُو شِيُولِ دَاوُپِ بِاقِرَّةِ لِاخْزِيْلِي خَرَوِ .

و ترجمه آیه موافق عربیة مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۸۱ مسیحیه که خود مسیحیین

ترجمه نموده‌اند باین نحو است :

سبق فرای و تکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه فی الهاویة ولا
رای جسده فساداً .

ایضاً در عربیّه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ مسیحیه باین نحو تحریر شده است :
۳۱- سبق فرای و تکلم عن قیامت المسیح انه لن تترك نفسه فی الهاویة ولا
رای جسده فساداً .

یعنی در باره قیامت مسیح پیش دیده گفت که جان او در جهنّم گذاشته نشود و
جسد او فساد را نه بیند (۱) .

و آیه ۹ از باب چهارم از رساله بولس بافسیسیان باین نحو رقم شده است :
اما قوله صعود نمود چیست جز اینکه اوّل نزول هم کرد باسفل زمین پس مراد
از اسفل زمین همان جهنّم است و در کتاب قتیقیس موس در صفحه ۵ و ۶ در بیان اعتقاد
مسیحیین باین نحو رقم یافته است :

هُمُونِي وَنِ (وَخ) بِاللَّهِّ بَبِ أَخِيذْ كُلِّ بَرِيْنِ دِشْمِيِّ وَارْعَا وَبِمَا رَانَ
يَشُوعَ مَشِيخَ بَرُونَهٗ يَخِي دِي هُو دِپْشَلِي بَطِينَا مِنْ رُوخَادِ قُدْشِ وَپْشَلِي
هَضَلَا مِنْ مَرِيْمِ بَتُولْتِ وَقَوْلِي خَشَّ مِنْ پَانْطِيرْسِ پِيْلَاطُوسِ پْشَلِي مَخِي
لِزْقِيْبِ مَثَلِي وَپْشَلِي قَوْبِرَا صَلِيْلِي لِشِيُولِ بِيَوْمِ وَتَلَا قَمْلِي مِنْ تَامَابْتِ اَنِّي

(۱) در باره قیامت مسیح پیش دیده گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود
و جسد او فساد را نه بیند .

کتاب اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ و نقل از کتاب مقدس فارسی چاپ لندن بسال

لَدِينِ لَحِيٍّ وَلَمْتِي هَمُونِي وَنِ (وَخ) بَرُّوْخَادِ قَدَشِ بَعِيَّتِ قَدَشْتِ قَتُولِيْقِيَّتِ
بَشْرِي كُوْتِ دَقْدِيْشِي بِشُوْقِ دِ خَطِيْآتِيْ بِقِيْمَتِ دِ پَاخْرَا وَنَجِيْ اَبِ ذِيْنِيْ اَنْتَهِيْ

یعنی من ایمان میآورم (و شما مسیحیان ایمان میآورید) بخدای پدر قادر علی الاطلاق و برابن وحیدش خداوند ما عیسای مسیح آنکه بروح القدس موجود شده از مریم باکره متولد گردید و در زیر حکم پنطیاس پیلاتس^(۱) مصلوب شد و وفات یافت مدفون گردید و بجهنم نازل شد در روز سیتم باز از میان مردگان قیام کرد باسماں صعود نمود و بر دست راست خدای پدر و قادر علی الاطلاق نشست و بعد خواهد آمد که باحیاء و اموات جزا دهد و ایمان میآورم (و میاورید) بروح القدس و بکلیسای مقدس مشهور و بشراکت مقدسان و آمزش گناهان و بقیامت ابدان و بحیات جاودان!

مخفی نماند که شیول بمعنی جهنم است چنانچه مترجم ترجمه عربیه شیول را (در متن قبلی) بمعنی هاویه ترجمه نمود، هاویه در لغت عرب اسمی است از اسامی جهنم. بدانکه این اعتقاد در مواضع متعدد ده از کتاب مذکور مسطور گشته از آنجمله در صفحه ۳۷ سؤال و جواب ۳ از درس ۱۳.

و ایضاً در صفحه ۶۰ سؤال و جواب اول از درس ۲۳ و هکذا در مواضع دیگر از کتاب مزبور و سایر کتب عقاید ایشان بالتفصیل والاجمال.

و در درس ۲۹ اواخر صفحه ۷۵ در سؤال و جواب ۴ از کتاب مرقوم باین نحو رقم یافته است:

(۱) پیلاتس «Pilates» حاکم یهودی بود که حضرت مسیح را تسلیم دشمنان کرد و خود را بی گناه خواند و گفت من از ریختن خون مرد پاکیزه بیزارم. المنجد قسمت اعلام چاپ ۱۵ ص ۹۸ د پیلاتس،

۴- اَيْكُوْكَنْ دَمِشِيْخَ كَتِّ پَاخْ رُوْهَ بِنِ نَجْوَكُوْقُوْرَا .

ج - صِلِيْلِي لَشِيُوْلُ پِنِ لَالْمَادِ رُوْحَاتِ پِنِ آتْرَادِشُوْنِي .

و معنی بفارسی چنین میباشد :

س - کجا بود جان مسیح چون جسد او در قبر استراحت میکرد ؟

ج - بشیول نازل شد یعنی بعالم ارواح یعنی بمملکت رفتگان ! مقصود از عالم ارواح و عالم رفتگان عالم ارواح خبیثه و جهنم است .

سؤال و جواب پنجم و ششم باین نحو مسطور گردیده اند : سؤال پنجم از درس

مزبور :

بُوْتِ مُوْدِيْ بِنِيْتِ مَشِيْخِ صِلِيْلِي لَشِيُوْلِ .

یعنی بچه نیت مسیح بشیول نزول فرمود ؟

ج - قَدْ مَادَعِ بُوْتِ شُوْلَا دِپِرَقْنِ مَلِيْتِيْ دَمَقِمِّ تِيْتُوْهَ وَ لِيْخْلَا بَاْآلِ حُكْمِ

دِکِيْ هَنَّ .

یعنی تا بیاگاهانند اهل جهنم را که بموت صلیبی خود ایشان را نجات داد و بآمدن

خود واز برای غالب شدن بر حکم جهنم !

پس این دو جمله صریحند دراینکه مقصود از شیول جهنم است .

سؤال ششم : مُوْدِيْ پُوْلِتِ دَلْبِ كِيْ كَرِشْتِ مِّنْ صِلِيْتَا دَمِشِيْخِ .

یعنی چه دل داده میشود از نزول مسیح بجهنم ؟

ج - هَادِ پْرِفِيْلِي مِّنْ صَاوِيْ دَكِيْهِنِ وَ پِتَخِيْلِي تْرَادِشْمِيْ قِيْ كَلِّ مِهْمِنِيْ اَنْهِيْ .

معنی اینکلمات بفارسی چنین میباشد: او نجات داده است از صولت جهنم و باز کرده است درهای آسمان را بانزول خود بجهنم از برای همه مؤمنین انتهی درس ۲۹ .
 و در جواب از شبهه ثانیه از جناب لوطر امام اول قسّیس نقل نمودیم که شخص مسیحی معتقد بامور مسطوره اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل وزنا شود از برای او ضرری ندارد بلکه او از اهل نجاتست یقیناً بسبب ایمان و قبولی کفاره مرگ مسیح .
 حال از تو که عاقل و منصف هستی انصاف میخواهم که آیا دین اسلام موجب غرور است یا دین قسّیس ؟ .

باری عقاید مزبور که قبیح آنها فوق تصور انسانیت مشترکند ما بین جمیع مسیحیین ولی کاتلیکها و روسیها و جرمنیها و ارمنیها و نسطوریها و سایر فرق مسیحیه علاوه بر عقاید مسطوره بعضی وسائل دیگر نیز دارند که آنها را وسایل نجات میدانند اشاره ببعضی از آنها در اینجا بجاست .

وسیلۀ اول معدوته :

یعنی ذکر ذنوب و گناهان در نزد قسّیس مثلاً صدسال زنا میکنند و مرتکب سایر معاصی میشوند آن وقت میروند پیش قسّیس با تحف و هدایا از یک من نان گرفته الی ده هزار تومان هر کس بقدر مقدور و استطاعت خود باید وجهی همراه داشته باشد «تائب یامرد است یازن» در کلیسا در موضع مخصوص که جای خلوت و خالی از اغیار است با قسّیس خلوت میکنند گناهان خود را یکی یکی از برای قسّیس می شمارند از قتل وزنا و سرقت و لواط و امثال ذلک، هر چه میخواهد باشد ، حتی تبعیض را جایز نمیدانند یعنی اگر ده هزار گناه داشته باشد مثلاً همه را بگوید و یکی را کتمان کند آمرزیده نخواهد شد و قتیکه همه گناهان را شمرد یقیناً آمرزیده میشود لهذا زانیات از مسیحیین در کمال اطمینان زنا میدهند ماهی ، سالی ، ده سالی یکمرتبه اگر بخواهند از همان پولیکه اجرت زناست چیزی از برای قسّیس میبرند و قسّیس آن وجه را میگیرد

و آنها را می‌آموزد عجبتر اینکه زانیات در تفلیس در جنب باغ معروف بی‌باغ مجتهد کلیسای مخصوصی ساخته‌اند و کشیش مخصوصی دارند و بعضیها که خیلی مقدسه‌اند زانارا میدهند و فی‌الفور پیش قسّیس رفته از آن‌وجه مخصوص قسمت قسّیس را میدهند و سند مغفرت از او میگیرند و سند دادن در ایام قدیم رسم نبوده رسمی است که تازه بنیاد نهاده‌اند صورت سند را در موضع مناسب از همین کتاب ذکر خواهیم نمود خلاصه کلام این وسیله از اعظم وسائل ایشان است^(۱)

وسیله دوم قربانه :

قسّیس دعا‌های مخصوصی بر نان مخصوص میخواند و آن نان مستحیل بمسیح میشود بناسوت و لاهوت و آکل آن نان نیز مسیح میشود و تمامی گناهان او آمرزیده و بدین سبب از بازخواست گناه نجات یافته بی‌سؤال و جواب داخل بهشت میشود سابقاً تفصیل این مسئله را نوشتیم در این موضع نیز گوئیم در صفحه (۴۷) از کتاب راز المطبوع سنه ۱۸۹۳ باین نحو رقم یافته است :

در قربانی مقدس خدای مایسوع مسیح خودش است خدا و انسان بادو کسین و یک اقنوم خدائی او پسر خدای حی است که از ابد با پدر بود و از آسمان نازل شد جسدر را بر خود قبول کرد و انسان شد و در میان ماها منزل گرفت همان یسوع مسیح است که مریم باکره او را حامل شد و در بیت‌اللحم متولد گردید و موعظه کرد و تعلیم داد و دردها را شفا داد و مرده‌ها زنده نمود و رحمت‌های بی‌حد خیلی بزرگ بر فقراء و بر گنه کاران کرد و تلامذهر را انتخاب نمود و مذهبی تأسیس کرد هم و غم را متحمل شد و مصلوب گردید و مرد

(۱) و آنرا در ضمن آئین مقدس هفتگانه نصاری بنام اعتراف گناه بکشیش در پاورقی

نقل کرده‌ایم بصفحه ۴۵ رجوع شود .

ومدفون شد و روز سیم از میان مرده‌ها برخاست و آسمان رفت دریمین پدر خود نشست سلطنت دارد بر کل مخلوقات و او همان مسیحست که اهل سموات و زمین و آن مخلوقاتیکه زیر زمینند او را ستایش مینمایند و در روز آخر با جلال بزرگ از برای جزا دادن مرده‌ها و زنده‌ها خواهد آمد و خود مسیح است که ما را خلق کرد و نجات خواهد داد و همانست که حاکم بر ماست در روز قیامت و جزا دهنده است و همان خدای رحیم ما خود را پنهان کرده است در تحت صورت نان تقدیس و شراب و خود مسیح است که بدل ما داخل میشود و جان خود را بمان میدهد تا او را بخوریم و با او باشیم اجزای ما اجزای او شود گوشت ما از گوشت او و استخوان ما از استخوان او و برادرهای او و وارثان او و شریکان او در انسانیت و الوهیت یعنی با او متحد می‌شویم انتهی (۱).

و معلوم است که کسیکه با مسیح متحد باشد معذب نخواهد شد چنانچه در پیش

دانستی .

وسيلة سیم سجده بر صلیب :

هر کس صلیب را سجده کند و اعتقاد نماید که مسیح بسبب همین صلیب عالم را نجات داد بیشک و شبهه گناهان او آمرزیده میشود .

وسيلة چهارم تعمید :

صورت و کیفیت آن در باب چهارم از همین کتاب مذکور گردید (۲) و غیر ذلك

از وسائل .

(۱) مقصود همان عشاء ربانی است که بتفصیل بیان شده است پیاورقی صفحه ۶۹

رجوع شود .

(۲) پیاورقی صفحه ۱۶ از همین کتاب مراجعه شود .

حال انصاف دهید آیا این امور سبب غرورند یا اموری که در وسائل اسلام مذکور گردیده‌اند، باری خداوند حفظ کند انسان را از بی‌انصافی و کوری دیده و دل .
 حال موافق قول قسّیس گوئیم کسیکه معتقد عقاید و وسائل مسطوره باشد آیا در باره گناه در خوف و تشویش بوده از آن دوری خواهد جست ؟ حاشا بلکه بیمحابا مرتکب گناه و در صدد انجام هوی و هوس نفسانی خود خواهد بود ، زیرا که با خود خواهد گفت که :

اگر مذهب پروتستان را دارم کفارهٔ مرگ مسیح را قبول کردم و از برای من نجاتیست یقینی، و بنا بر فتوای پولس مسیح نعوذ بالله عوض من ملعون شد (۱) و بفتوای لوقا و علمای دین بجهنم رفت عوض من (۲) ا

و بفتوای جناب لوطر اگر روزی هزار مرتبه مرتکب قتل و زنا شوم ضرری بحال من نخواهد داشت چرا که ایمان دارم .

و اعتقاد باین امور یقیناً اسهل است از خواندن قرآن و نماز جمعه طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها و توبه و استغفار و دعا خواندن و سایر وسایلی که قسّیس آنها را ذکر کرده است .

و اگر کاتولیک باشد خواهد گفت بعد از انجام معاصی در حین سكرات موت بذکر ذنوب در نزد قسّیس یا خوردن نان تقدیس از مؤاخذه گناهان خود رهائی و نجات خواهم یافت و بسبب خوردن نان مزبور خود مسیح خواهم شد .

ریشه میل و هوس گناه با تیشه این گونه تعلیمات از مزرعهٔ درون انسانی کنده و آدمی با آنها بهتر نخواهد گردید بلکه با امید تعلیمات مذکوره بالعکس بدتر و

(۱) رسالهٔ پولس بفلاطیان باب ۳ : ۱۳ .

(۲) اعمال رسولان باب ۲ : ۳۱ .

بلجهٔ گناه زیادہ مستغرق خواهد شد لیکن چون ممکن نیست کہ خدای مقدس از يك طریقہ بگناه اعانت کند لهذا واضح است کہ عقاید و وسایل و تعلیمات مزبورہ و سایر کہ مانند اینہا بند موافق ارادۂ الہی نبوده و حق نیستند یقیناً .
 و ایضاً موافق قول قسّیس واضح میگردد کہ راویان و قائلان عقاید و تعلیمات مذکورہ از کیفیت گناه چہ قدر بیخبر بوده و آنرا محض چیز ظاہری دانستہ سهل می شمارند کہ بخوردن يك قدر نان و شراب گناہان انسان آمرزیدہ و خدا میشود .



شرائط قبولی حسنات

شبهه پانزدهم

در صفحه ۱۱۶ گوید : و از مضامین احادیث مذکوره معلوم و مفهوم میگردد که گویا عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب مجری پیاك گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد ! چنانچه در حالتی که درون انسان تغییر و تبدیل نیافته و بعد مانند سابق میل و هوس بدی و خواهش نالایقی را در باطنش داشته پرورش دهد باز بسبب انجام نمازها و زیارت و تلاوت سور قرآن گناهانش عفو و آمرزیده میشود انتهى بالفاظه^(۱).

الجواب : در این خیال و فهم هم بکلی خطا کرده و از اسلام بیخبر بوده و افتراء بر مسلمین بسته و خواسته است ضعفا را اغوا نماید که مسلمین میگویند که دل خواه پاك بشود و خواه پاك نشود ندامت قلبی خواه حاصل باشد و یا نباشد عفو گناه بحسنات میشود و کی مسلمین گفته اند حسنه از دل ناپاك سر میزند و حال آنکه دل باید عمل کند و دل اگر ناپاك باشد نیت ناپاكست و اگر نیت ناپاك شد عمل ناپاكست و در قرآن مجید است :

كُلٌّ يَعْمَلُ بِعَلَىٰ شَاكِلَتِهِ (۲)

یعنی هر کس عمل بر حسب نیت خود کند، پس کی ما گفتیم که عمل ناپاك حسنه است و دل را پاك تواند کرد ؟ بلکه اعتقاد ما آنست تادل اعراض از سجن نكند و رو به خداوند و علمین نماید ، و تضرع و ابتهال بدرگاه ذوالجلال نكند ، و با اقدام خدمات صالحه بسوی خدا نشتابد ، و بزبانهای امثال و فرما نبرداری رضا جوئی خدا نماید ، و با قلب پاك نقی طاهر توبه از معاصی نكند گناه او آمرزیده نشود پس کی ما چنین حرفی

(۱) و صفحه ۱۱۹ سطر ۹ راه زندگی .

(۲) سورة اسراء : ۱۷ : ۸۴ .

زده ایم ؟ وکی این قول از مذهب اسلام بوده ؟ مگر نمیدانند که منافق در دین اسلام عبارت از آن کسی است که در زبان امر را اظهار کند که در قلب او خلاف آن باشد بحسب ظاهر منقاد باشد بمعالم اسلام و باطن او خراب و غیر منقاد باشد و منافق بدتر از کافر است در نزد مسلمین، در قرآن مجید است :

انَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (۱)

پس چطور خلاف ضروری دین اسلام را منتسب بدین اسلام نموده است ؟

يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ (۲)

رادر قرآن مجید نخوانده است و اگر از آنجا فهمیده که ثوابی برای اعمال ما ذکر کرده ایم ، سابقاً بیان کردیم که کتب ثواب و عقاب مثل مفردات طب است و همه بهم پیوسته است و همه شرط همند ولی قسّیس يك گوشه مطلب را گرفته است و از باقی اطلاع ندارد چنانچه در احادیث و در قرآن مجید نیز عادت این قسّیس همین است که گاهی صدر و گاهی ذیل و گاهی وسط آیه را میگیرد و بر مطالب خود استدلال مینماید و با اعتراض میکند و حال آنکه مثلاً وسط آیه را گرفته است صدر و ذیل آیه بر ضد و خلاف مدعای اوست چنانچه عنقریب اثبات این مطلب خواهد آمد و این عادت بسیار قبیح است، شأن مفسر و عالم نیست بلکه شأن عاقل منصف هم نیست !

پس معلوم شد که منظور قسّیس مغالطه و تدلیس است نه ظهور و متابعت حق و اگر منظورش طلب و اظهار حق بود مسلماً حق از برای او منکشف و ظاهر میگشت زیرا که جناب عیسی در باب هفتم از انجیل متی چنین میفرماید :

سؤال کنید که بشما داده خواهد شد بطلبید که خواهید یافت بگویند

(۱) ترجمه : منافقان در قسمت زیرین آتش جای دارند . سوره نساء ۴ : ۱۴۵ .

(۲) ترجمه : بزبان گویند آنچه را که باور ندارند . سوره آل عمران ۳ : ۱۶۷ .

که برای شما باز کرده خواهد شد* هر که سؤال کند یا بد و کسیکه بطلبد دریافت کند، انتهى.

پس ثابت و محقق شد که منظور قسیس طلب حق نبوده.

الحاصل برویم بر سر جواب و گوئیم:

در دین اسلام نیست که عفو گناه دخیلی بپاک شدن دل ندارد و مسلمین را اعتقاد آنست که اگر انسان صد هزار عمل حسنه کند و نیت صالح و خالص و توجه کامل نداشته باشد و شرطی که در توبه مذکور شد با او نباشد عمل او توبه او قبول نیست زیرا که از پیغمبر رحمت متواتر است:

انما الاعمال بالنیات (۱).

و نیز در خطبه که در جمعه آخر از شعبان در فضایل ماه مبارک رمضان فرمودند وارد شده است:

ادعوا ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة (۲).

و شواهد این مدعا در پیش، از قرآن مجید بقدر کفایت مذکور گردیده بآنجا باید رجوع کرد (۳).

پس عملی که قبول نیست چگونه رفع گناه میکند و تا دل بتوجهات روحانی پاک نشود اعمال قبول نشود، و تا اعمال قبول نشود رفع گناهان ظاهری نشود، پس بطواهر اعمال رفع گناهان ظاهری شود بشرط ندامت قلب و نیت قربت خالص و بتوجهات باطنی با شروط مقرر در شرع شریف که بعضی از آنها سابقاً مذکور گردید رفع گناهان باطنی شود، پس مذهب ما آنست که بپاکی دل اعمال حسنه قبول میشود نه اینکه بعمل ظاهری

(۱) ترجمه: ارزش کردار بستگی به قصد دارد. بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۷۶.

(۲) ترجمه: خدای خود را بانیت صحیح و قلب پاکیزه بخوانید. عیون اخبار الرضا

صفحه ۲۹۶.

(۳) صفحه ۹۲ بعد جواب شبهه دوم، مراجعه شود.

باید دل پاک شود و تانیّت قربت در وضو و غسل نباشد طهارت حاصل نشود و هکذا جمیع حسنات از این قبیلند، هیچ عمل حسنه بی نیّت صحیح نیست و هیچ نیّت بی قصد قربت صحیح نیست و در قصد قربت هم باید کمال خلوص را داشته باشد.

کتب فقهیه‌ها و همچنین کتب اخلاق مملو از این مطلب است و همان *عین‌الحیوتی* که قسّیس از او خیلی نقل میکند اگر اوایل آن کتاب را میخواند^(۱) قسّیس میفهمید که تا تصحیح نیّت نشود حسنه قبول نیست و تصحیح نیّت نیز در غایت اشکالست در نزد مسلمین، لعل خواننده و فهمیده باشد و منظورش مغالطه باشد پس معلوم و محقق گردید که قسّیس نبیل کاذب و هفتبرست و این جای تعجب نیست از امثال قسّیس زیرا که مثل این امر در میان مسیحیان قرن اول شایع بود و از رسائل حواریین و مستحبات دینیّه در قرن دوم مسیحیه نیز آشکار می‌گردد.

و موسیم مورخ در بیان حال علمای قرن دوم از قرون مسیحیه در صفحه ۶۵ از جلد اول از تاریخ خود المطبوع سنه ۱۸۳۲ گفته است که فیما بین تابعین رأی افلاطون و فیساغورث^(۲) مقوله مشهوره است که کذب و خدعه از برای ازدیاد صدق و عبادة الله

(۱) کتاب *عین‌الحیوة* چاپ تهران صفحه ۱۲ بیعد.

(۲) فیثاغورث: فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی در جزیره سامس حدود ۵۸۰ پیش از میلاد متولد شده است و دوره زندگی او کاملاً روشن نیست ولی گفته اند بمصر و ایران و هندوستان سفر کرده و از دانشمندان آنها بهره‌ها برده است. و در اواخر سده ششم پیش از میلاد بیونان باز گشت و انجمن سری تشکیل داد و گروهی پیروی وی را اختیار کردند که آنان را فیثا-غوریان نامند.

جدول ضرب معروف و شکل عروس در هندسه و بسیاری از مسائل ریاضی باو منسوب است، او و پیروانش به کرویت زمین پی بردند! هر چند این تئوری تا چندی مورد قبول حکما نبود ولی اساس این عقیده را بنیان‌گذاری کرد! در عین حال عاری از اشتباه نبود و پیروان این عقیده یک‌کانون آتش ناپیدا قائل بودند که مرکز جهان و مظهر الوهیت بود و زمین و ←

نه اینکه جایز است و بس بلکه ایندو امر قابل تحسین نیز هست! و این مقوله را قبل از مسیح یهودیهای مصر از ایشان یاد گرفتند، چنانچه این امر ظاهر و آشکار میگردد جزماً از کتابهای کثیره قدیمه! پس از آن وبای این غلط سوء در مسیحین مؤثر گردید چنانچه این امر از کتب کثیره که به بزرگان کذابا منتسب شده است ظاهر می شود،
انتهی کلامه .

و آدم کلارك مفسر در جلد ششم از تفسیر خود در شرح باب اول از رساله پولس بغلاطیان گفته است این امر محقق است که اناجیل کثیره کاذبه در اول قرون مسیحیه رایج بود و کثرت این احوال کاذبه غیر صحیحه لوقارا بر تحریر اناجیل و ادا کرد و ذکر زیاده از هفتاد اناجیل ازین اناجیل کاذبه یافت میشود و اجزاء کثیره ازین اناجیل باقیست
انتهی (۱)

→ خورشید و سایر سیارات همه بدو آن می چرخند! فیثاغورث در حدود سال ۴۹۷ قبل از میلاد وفات یافت .
فرهنگ فارسی دکتر مین جلد اعلام ص ۱۳۹۲ .

افلاطون فرزند ارسطو یا اریستن در سال ۴۲۷ پیش از میلاد دیده بجهان گشود . وی شاگرد فیثاغورث بود و بعدها از ارسطو استفاده کرده است و ۳۳ رساله نوشته که مهم ترین آنها : السیاسة که بقلم حنین بن اسحق تفسیر شده والنوامیس است که حنین از او مطلب نقل میکند و یحیی بن عدی ترجمه اش کرده است . وی در نوشته های دوره جوانی خود از سقراط پیروی کرده و بعدها روش مستقلی برای خود گرفته و اظهار عقیده می کند . اساس فلسفه او بر اینستکه محسوسات ظواهرند نه حقایق و علم بآنها تعلق نمی گیرد . گویند وی شاگردان خود را در حال راه رفتن تعلیم می داد از این رو آنان را فرقه مثنائیان خوانند ، افلاطون در آتن باغی بنام آکادیمیا «Akadmya» را وقف درس خود نمود و تا آخر عمر در همانجا تدریس می نمود از این رو فلسفه او را آکادمی و پیروانش را آکادمیان خوانند . مشهور است که بر سر درباغ نوشته شده بود : هر کس هندسه نمی داند وارد باغ نشود . لغت نامه دهخدا جزء اف ص ۳۱۴۱ و ۳۱۴۲ افلاطون .

(۱) در قرن چهارم میلادی پس از آنکه «کنستانتین اول» امپراطور روم بآئین ←

پس زمانیکه اسلاف این قسّیس زیادتر از هفتاد انجیل را کذباً بجناب مسیح و مریم و حواریّین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ منتسب نموده باشند پس چه جای تعجب است هر گاه این قسّیس از برای تغلیط عوام اهل اسلام بعضی امور را بدین اسلام نسبت بدهد و دین اسلام از آن نسبتها بری باشد، چون کذب و افترا در نزد او از مستحبات دینیست است اینست که هر چه دلش میخواهد کذباً نسبتش را بقرآن و تفاسیر و علما میدهد، جزا الله بما فعل.



→ مسیحیت گروید کلیسای مسیحی را به تشکیل انجمن بحث درباره انتخاب کتابهای معتبر و مقدس مسیحیت و ادار ساخت، اولیای کلیسا از میان ۱۶۰ انجیل و رساله و تواریخ که در کلیساها و مجالس مذهبی آنروز قرائت می شد تنها ۲۷ کتاب و رساله را برگزید و بنام عهد جدید نامید.

و باید دانست که هیچیک از این انجیلها در زمان عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدون نشده و بزبان عبری نگارش نیافته بود. در حقیقت نویسندگان این رسالهها از جانب خود احوالات عیسی و مواعظ و نصایح وی و یا امور دیگری را نوشته اند و تا سال ۱۰۴۶ میلادی کسی این کتابها را آسمانی نمی دانست و در آن سال بنا بر تصمیم متخذه در بزرگترین انجمن مسیحیان کاتولیک بکلی شک و تردید کردن در آسماتی بودن کتب مقدسه تحریم و ممنوع اعلام شد.

اسلام و عقاید و آراء بشری ص ۴۴۴.

آمرزش گناه :

شبهه شانزدهم :

در صفحه ۱۱۷ در باب قسم دوم از وسائل اسلام که عبارت از اعتماد و امیدواری بر رحمت و اسعۃ الهیته و توبه و ایمان و شفاعت حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد گفته است: نظر باینکه تابعان محمد بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته بمحض رحمت گذار را عفو و یکبارا مورد مرحمت ساخته ایمان را باو عنایت و او را مقبول درگاه خود میسازد و آندیگری را مشمول مرحمت نفرموده بی ایمان و عذاب جهنم را قسمت و مقدر او میگرداند انتهى بالفاظه .

بعد قسّیس این مطلب را رد کرده است (۱) .

الجواب : با آنکه تغییر همین ایراد بر خود قسّیس وارد است زیرا بمضمون کتابهای مقدسه در نزد او خدا یکبار اقسی القلب و کافر و شقی خلق میکند و دیگری را لیسّن الأریکه و مؤمن و خوب خلق میکند، شواهد این مدعا در کتابهای عهد عتیق و جدید بسیار است و ما در این مورد بعضی از آنها را نقل مینمائیم .

بنی اسرائیل کور دل :

اول : در آیه ۲۱ از باب چهارم از سفر خروج باین نحو رقم شده است :

و خداوند بموسی گفت هنگامیکه بقصد رجعت بمصر روانه میشوی

بین که تمامی معجزاتی که بدست تو تفویض نمودم در حضور فرعون بعمل

(۱) و صفحه ۱۲۰ سطر ۲۰ - ۲۱ راه زندگی .

آوری و من او را بسختی و اخواهم گذاشت تا اینکه قوم را رها ندهد .

دوم : در آیه ۳ از باب هفتم از سفر خروج خدا چنین فرمود :

و من دل فرعون را به سختی و اکذاشته آیات و معجزات خود را در زمین

بسیار خواهم کردانید .

سیم : در باب دهم از سفر خروج باین نحو مسطور گردیده است :

و خداوند گفت که نزد فرعون برو زیرا که او دل بندگانش را بسختی

و اکذاشته ام تا اینکه این آیات را از جانب خود در حضورش بگذارم * و

خداوند دل فرعون را بسختی و اکذاشت که ایشان را رها دادن نخواست .

چهارم : آیه ۱۰ از باب یازدهم از سفر مذکور باین نحو مزبور شده است :

و موسی و هرون این همه معجزات را در نظر فرعون بجا آوردند

اما خداوند دل فرعون را بسختی و اکذاشت که بنی اسرائیل را از ولایت

خود رها نداد .

پس از این آیات ظاهر و آشکار میگردد که خداوند محض غضب بر فرعون و بندگان

او دل او و بندگان او را بسختی و اکذاشت و عذاب دنیا و آخرت را مقدور قسمت ایشان گردانید

از راه غضب از برای تکثیر معجزات جناب موسی عليه السلام در ارض مصر و علت‌های دیگر .

پنجم : آیه ۴ از باب بیست و نهم از توریة مننی باین نحو نوشته شده است :

اما خداوند دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بشما نداده است .

ششم : در آیه ۱۰ از باب ششم از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است :

دل این قوم را بفریبی و کوشهای ایشانرا بسنکینی و چشم‌های ایشانرا

بکوری و اکذار مبادا که بچشمان خود ببینند و بکوشهای خود بشنوند و

بدل خودشان درك نمایند و رجوع نموده شفا یابند .

هفتم : در آیه ۱۸ از باب یازدهم از رسالۀ پولس برومیان باین نحو رقم یافته است :

چنانکه مکتوبست که خداوند بدیشان روح خواب آلود داد چنانکه نه بینند

و کوشهائیکه نشنوند تا امروز .

هشتم : در آیه سی و نهم باب دوازدهم از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است :

واز این جهت نتوانستند ایمان آورند زیرا که اشعیا نیز گفت ❖
چشمان ایشانرا کور کرد و دل‌های ایشانرا قسی ساخت تا بچشمان خود
نه بینند و بدل‌های خود درك نکنند و بر کردند تا ایشانرا شفا دهم .

مؤلف این کتاب گوید : پس از توبه و کتاب اشعیا و انجیل معلوم میشود که
خداوند چشم‌های بنی اسرائیلرا کور و کوشه‌های ایشانرا کر و دل‌های ایشانرا سخت کرد
تا اینکه توبه نکنند و خداوند ایشانرا شفا ندهد ، پس از این جهت است که حقرا
نمی بینند و نمی شنوند ! و در کلمات حقه تفکر نمی نمایند ! و معنی ختم الله (۲) بر قلب
و سمع زیادتر از مذکورات نیست .

نهم : آیه ۱۷ از باب شصت و سیم از کتاب اشعیا موافق سریانیه عبرانیه باین
نحو عیان و بیان گشته است :

قَمُودِي بِنَا مَخْلَطَاتِ لَانَ يَا مَارِيَامِنِ اَوْ رَخْتُوخِ مَقَشْتِ لِبْنِ مَن زِدُوغْتُوخِ
دُورْبُوتِ خَاظِرِ دِرِ كَوْتُوخِ شَوَطَادِ مِيرْتِ كَرُو تُوخِ

معنی مطابق ترجمه عربیه مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۷۰ :

لماذا اضللتنا يارب عن طرقك قسيت قلوبنا عن مخافتك ارجع من اجل
عبيدك اسباط ميراثك .

و در فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۰ و مطبوعه سنه ۱۸۷۸ :

ای خداوند چرا ما را از راه‌هایت ضال گردانیده دل‌ما را سخت کردی که از تو نترسیم
برگرد بیاس خاطر بندگانت و اسباط میراث خود .

(۱) سوره بقره ۲ : ۷

دهم : در آیه ۹ از باب چهاردهم از کتاب حزقیال باین نحو رقم شده است :

وَنَوَى كَدِّ پِيشِ مُوْخِلَطًا وَهَمَزِمِ خَبْرًا اَنَا مَارِيَا مُوْخِلَطِي لِدِهْوِ نَبِيٍّ
وَبِتِ پَاشِطِنِ اِبْدِيِّ عَالُوْ وَبِتِ تَلْقِنِي مِّنْ كُوْدِ طَائِيْبِي يِسْرَائِيْلَ .

یعنی واگر پیغمبری گمراه شده کلامی بگوید من که خداوندم آن پیغمبر را
گمراه کردم دست خود را بر او دراز خواهم کرد و او را از میان قوم اسرائیل منقطع
خواهم ساخت .

خدا و روح گمراهی !

یازدهم آیه ۱۹ بعد باب بیست و دوم از کتاب اول ملوک باین نحو عیان و بیان گشته :

و میکایاه ^(۱) گفت پس کلام خداوند را بشنو خداوند را دیدم که
بر کرسیش می نشیند و تمامی لشکر آسمان بر راست و چپ در اطرافش
میایستادند* و خداوند فرمود که احابرا که اغوی خواهد نمود تا اینکه
بر آمده در راموث کلعاد ^(۲) بیفتد و این یکی چنین گفت و آن دیگری
چنان گفت* آن نگاه روحی بیرون آمده در حضور خداوند ایستاد و گفت که من
او را فریفته خواهم نمود* و خداوند ویرا گفت بچه چیز و او گفت که
بیرون رفته در دهان تمامی پیغمبرانش حکم روح کاذب خواهم داشت و

(۱) میکایاه پسر یمله در روزگار جنگ راموث جلعاد نبوت کرد . کتاب اول

پادشاهان باب ۲۲ : ۸ - ۲۸ .

(۲) آحاب هفتمین پادشاه بنی اسرائیل است که در سال ۸۷۴ پیش از میلاد به تخت

نشست و مدت ۲۲ سال سلطنت کرد کتاب اول پادشاهان باب ۶ .

راموث جلعاد معرب راموث کلعاد شهری بوده در قسمت شرقی اردن بتصرف بنی جاد

بعد امویان بر آن دست یافتند . آحاب و یهوشافاط هم قسم شدند که آنرا پس بگیرند ، کتاب اول

پادشاهان باب ۲۲ : ۲ - ۳۶ .

خداوند گفت اورا فریفته خواهی کرد وهم غالب خواهی آمد برو و چنین بکن * و حال اینک خداوند روح کاذب را دردهان تمامی این پیغمبران کذاشته است و خداوند بخصوص توبیدی گفته است انتهی

مؤلف گوید : عدد این پیغمبران چهار صد نفر بود و این روایت صریحست در اینک خداوند برکرسی خود جلوس میفرماید و مجلس مشاورت در نزد او منعقد میشود از برای اغوی و خدعه مانند مجلس پارلمنت ^(۱) که در لندن منعقد میشود از برای بعضی امور سلطنت پس جمیع لشکرهای آسمان جمع میشوند در اطراف خدا پس از مشاورت روح ضلالت را میفرستد پس این روح در دهن مردم واقع میشود و مردم را اضلال مینماید حتی پیغمبران را، پس نظر و تأمل کن ای عاقل با انصاف زمانیکه خداوند و لشکر آسمان اغوی و اضلال و گمراهی انسان را بخواهند پس انسان ضعیف چگونه نجات مییابد از کفر و ضلالت و بدیها پس خدا چرا مقتضای عدالت خود را منظور نمیدارد و همه این مردم را اضلال میفرماید و در اینجا عجیبه دیگر نیز میباشد و آن اینست که خداوند مصلحت و مشورت نمود و بعد از مشورت روح ضلالت را فرستاد از برای اغوای آحاب و پیغمبران او پس چگونه میکایه نبی سر محفل مشورت را افشا نمود و آحاب را آگاه ساخت و گفت خداوند چنین مجلسی منعقد کرده و فراهم آورده است .

دوازدهم : در آیه ۱۱ از باب دوم رساله دوم پولس بتسالونیکیان باین نحو رقم

یافته است :

و بدین جهت خدا با ایشان عمل کمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند * و تا فتوی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکرده اند بلکه بناراستی شاد میباشند .

(۱) آخرین مجلس شوری که شارل اول پادشاه انگلستان بسال ۱۹۶۰ منعقد کرد پارلمنت طویل نامیده می شود و کرمول آنرا بسال ۱۶۵۳ منحل ساخت و پس از مرگ او دوباره دایر شد . ائت نامه دهخدا جزء ب صفحه ۳۲ .

پس مقدس‌النصاری باعلی صوت ندا میکند که خداوند عمل گمراهی را میفرستد تا دروغ‌را باور کنند و این کلمات صریحند در جبرپس از اینکه باضلال دروغ‌را باور کردند خدا ایشان را هلاک میسازد .

سیزدهم : در آیه ۲۵ بیعد از باب یازدهم از انجیل متی مرقومست پس از اینکه حضرت مسیح علیه السلام از توییح آنشهرهائیکه ایمان نیاورده بودند فارغ شد :
در آنوقت عیسی توجه نموده گفت ای پدر مالک آسمان وزمین
تورا ستایش میکنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی
وبگودگان مکشوف فرمودی * بلی ای پدر زیرا که همچنین منظور نظر
تو بود .

پس عبارات انجیل صریحند که خداوند حق را از حکما و عقلا پنهان میدارد و از برای اطفال اظهار میدارد و مسیح علیه السلام در مقابل این خدا را ستایش مینماید و میگوید : منظور نظر تو چنین بوده ! حال از قسیس استفسار میشود که چرا خدا یکیرا مورد رحمت ساخت و حق را از برای او اظهار داشت و آن یکی را مورد غضب نموده و حق را از او پنهان داشت ؟ و موافق کلام خود قسیس گوئیم که مسیحین بنا بر مضمون آیات کتب مقدسه خود گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته الخ .

نور و ظلمت از خداست .

چهاردهم : در آیه ۷ از باب چهل و پنجم از کتاب اشعیامطابق ترجمه‌های فارسیه خود علمای پروتستنت از آن جمله فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقم شده است : مصور نور و خالق ظلمت و صابغ سلامت و مرتب ضرر من که خداوند بجا آورنده تمامی این چیزهایم .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۸ باین نحو نوشته شده است : سازنده نور آفریننده

تاریکی منم صالح دهنده و ظاهر کننده شر منکه خداوند این همه اشیاء را بوجود میاورم .

و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴ باین نحو نوشته شده است :

المصور النور وخالق الظلمة الصانع السلام وخالق الشر انا الرب الصانع هذه جميعها .

و در سریانیه باین نحو مسطور گردیده :

كَوْلِن دَبَاهِرْ اَوْ بَرِين دَخْوَى عَوْدَن دَشْلَم و بَرِين دَبِشْت اَنَاوَن مَارِيَا
عَوْدَن دَكَلَه اَنِي .

مخفی نماید که دو مترجم فارسیه اول دیشتر را بمعنی شر ترجمه کرده اند اینطور ترجمه خالی از خیانت نیست چون که دیشتر بمعنی شر است نه ضرر خیانت ایشان براهل لسان مخفی نیست (۱) .

پانزدهم : در آیه ۳۸ از باب سیم از ایاحات یرمیاه باین نحو مسطور گشته است :

آیا از دهان متعال شر و خیر بر نمی آید .

و در سریانیه کلمات مرقومه باین نحو رقم شده اند :

مِن يَوْمٍ دَعَا يَالِي پَالطِي بِي شَتِي وَطَوَت .

معنی همانست که گذشت و استفهام انکاریست و مراد آنست که خیر و شرها هر دو

(۱) پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت صانع سلامتی و آفریننده بدی من یهوه صانع

همه این چیزها هستم . صحیفه اشعیا چاپ لندن سال ۱۹۶۹

از دهان خدا صادر میشوند حتی خیر را بلفظ مفرد و شر را بلفظ جمع ذکر کرده است چون بی‌شتی جمع یشت می‌باشد^(۱).

شانزدهم : در آیه ۱۲ از باب اول از کتاب میکایاه باین نحو رقم یافته است :
علت اینکه شر از جانب خداوند تا بدروازه اورشلیم فرود آمده است . . . پس ظاهر
و آشکار گردید نظر بمضامین کتب مقدسه خدا خالق خیر و شر هر دو است .

هفدهم : در آیه ۲۹ بعد از باب هشتم از رساله پولس باهل‌روم باین نحو عیان
و بیان گشته :

زیرا آنانیرا که از قبل شناخته ایشانرا نیز پیش معین فرمود تا
بصورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشند *
و آنانی را که از قبل معین فرمود ایشانرا هم دعوت نمود و آنانیرا که دعوت
نمود ایشان را نیز عادل گردانید و آنانیرا که عادل گردانید ایشانرا نیز
مجد داد .

در آیه ۱۱ بعد باب نهم از رساله مزبوره باین نحو مستور گردیده :
زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیک یابد نکرده
تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده *
بدو گفته شد که مهتر و کهنتر را بندگی خواهد نمود * چنانکه مکتوبست
یعقوب را دوست داشتم اما عیسورا دشمن * پس چکویم آیا نزد خدا بی
انصافی است حاشا * زیرا بموسی میکوید رحم خواهم فرمود بهر که رحم
کنم و رافت خواهم نمود بهر که رافت نمایم * لاجرم نه از خواهش کننده

(۱) آیاد فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکوئی صادر نمی‌شود . مرانی ارمیا چاپ
لندن بسال ۱۹۶۹ از آیه سابق که می‌گوید : « کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند
امر نفرموده باشد، معلوم می‌گردد که استهزام انکاری است و می‌خواهد قدرت و اراده
پروردگاری را در کارها بیان کند .

ونه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده * زیرا کتاب بفرعون میگوید
برای همین تورا برانگیختم تا قدرت خود را در تو ظاهر سازم *

بِسَّ عَالٍ مِّنْ دَكِيٍّ بِسْمَلَهُ هُوَ كَعْبِدِ رَحْمِي اَدَلِدُ هُوَ دَكِيٍّ بِسْمَلَهُ

کئی مقشی :

یعنی بنا بر این هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد
سنگدل میسازد * پس مرا میکوئی ذکر چرا ملامت میکنی زیرا کیست که
با اراده او مقاومت نموده است * نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا
معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی * آیا
کوزه گر اختیار بر کل ندارد که از یک مشتی یک ظرفی عزیز و دیگری
ذلیل بسازد * و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و
قدرت خود را بشناساند ظروف غضب آماده شده برای هلاکت را بحلم بسیار
متحمل گردید انتهى .

مؤلف گوید : همان عبارات از مقدس النصارى کافست از برای اثبات قدر
باینکه هدایت و ضلالت از جانب خداست و یکیرا رحم میکند گناهان او را عفو
میفرماید و دیگریرا بدون علت و سبب مورد غضب نموده مستحق آتشش میفرماید ! و
ابداً عدالت را منظور نمیدارد ! عجب از قسسیس که مضامین کتب مقدسه خود را بدیگران
منتسب مینماید ابدأ شرم و حیا نمیکند گویا تورات و انجیل را نخوانده و نه فهمیده است
عجبترا اینکه خودش را از اهل علم و فضل و انصاف می شمارد انجیل و توریة را نفهمیده
میخواهد ادعا کند که حقایق و دقائق قرآنرا فهمیدم . آفرین بر این علم و انصاف و فهم
و ادراك .

لوطر و مذهب جبر

هجدهم : در آیه ۹ از باب چهل و پنجم کتاب اشعیا باین نحو رقم یافته

است :

وای بستیزه کنمند بخالقش سفال بسفالیهای خاکی آیا حماء لجن
بکوزه کرش میگوید آنچه که ترتیب میدهی چیست و یا مصنوع تو بگوید
که ویرا دستی نیست انتهی .

لعل نظر بمضمون این آیات مقتدای فرقه پروتستنت لوطر میل بجبر نموده
چنانچه از ظاهر کلام او مفهوم میشود، یعنی کلامیکه در صفحه ۲۷۷ از مجلد نهم از
کاتلک هرلد که از مقتدای ممدوح نقل کرده است پس دو قول از اقوال او را نقل مینمائیم:

اول : طبع انسان مانند اسب است اگر راکب آن خدا باشد موافق
اراده الهی می رود و اگر راکب آن شیطان باشد مانند شیطان مشی مینماید
طبع از خود راکب اختیار نمیکند هر کسی او را سوار شد بر او مسلط است!
با تلخیص اندکی تمام شد .

دوم : زمانیکه امر یافت شود در کتب مقدسه باینکه این امر را
بجا بیاورید بدانید که این کتب شمارا بعدم فعل آن امر حسن امر مینماید
زیرا که تو قادر بر فعل آن امر نیستی، انتهی .

ظاهراً از کلام این مقتدا مفهوم میشود که جبری مذهب بوده ! بالجمله نقل تمامی
اقوال کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و متقدمین و متأخرین علمای ایشان موجب تطویل
است همین قدرها که نقل شد از برای اثبات مدعای ما کافیهست حال در کمال احترام استفسار
میشود از تمامی اهل کتاب دیهود و نصاری، که آیا این کلمات در نزد شما مؤولند یا نه ؟
در صورت تأویل اگر امثال این کلمات در آیات و احادیث ما پیدا بشود نیز مؤولند و
اگر نه شما جبری هستید خیر و شر را از جانب خدا میدانید و خدا در نزد شما عادل نیست

پس بحث شما با اهل اسلام بی‌قاعده و بی‌جاست زیرا که خود شما جبری هستید و خدا را عادل نمی‌دانید و مثل هم می‌آورید و می‌گوئید خدا مانند کوزه‌گر است يك کوزه را خوب می‌سازد و یکی را بد و همچنین خدا يك مخلوق را خوب خلق می‌کند و یکی را بد چنانچه کوزه‌گر کوزه‌گر بحثی و ایرادی ندارد که چرا ما را بد ساختی و آن یکی را خوب همینطور خلق نمی‌تواند بر خالق خود بحث کند که چرا مرا بد خلق کردی و آن یکی را خوب^(۱).

خدای دادگر

الحاصل ایراد قسّیس بر ما وارد نیست که ما خدا را عادل و رحمن و رحیم میدانیم ولی رحم نمی‌کند مگر بر نیکان و عادلین ، خود فرموده است :

ان رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۲)

و عذاب نمی‌کند مگر مسیئین و ظالمین را چنانچه فرموده است :

ان اللّٰه لا یظلمُ مثقالَ ذرّةٍ (۳)

یعنی خدا ظلم نمی‌کند يك مثقال يك ذره هم .
و در سوره یونس :

ان اللّٰه لا یظلمُ النّاسَ شیئاً و لکنّ النّاس انفسهم یظلمون (۴)

یعنی خدا ظلم نمی‌کند بمردم و لکن مردم بخود ظلم می‌کنند .
و در سوره کهف می‌فرماید :

(۱) نامه پولس بر و میان باب ۸ : ۲۱ - ۲۲

(۲) سوره اعراف ۷ : ۵۶

(۳) سوره نساء ۴ : ۴۰

(۴) سوره یونس ۱۰ : ۴۴

وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۱) .

یعنی پروردگار تو بر احدی ظلم نمی کند .

و نیز در سوره یونس میفرماید :

قَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (۲) .

حاصل اینکه حکم و قضای خدا به قسط و عدل است ایشان ظلم کرده نمیشوند

و در سوره زمر میفرماید :

وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (۳) .

و در سوره نحل :

وَتَوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (۴) .

و در سوره انعام :

فَلَا يَجْزِي الْإِثْمَ مِثْلَهَا (۵) .

و در سوره بقره و آل عمران :

ثُمَّ تَوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ (۶) .

و در سوره جاثیه :

(۱) سوره کهف ۱۸ : ۴۹ .

(۲) سوره یونس ۱۰ : ۴۷ .

(۳) سوره زمر ۳۹ : ۶۹ .

(۴) سوره نحل ۱۶ : ۱۱۱ .

(۵) سوره انعام ۶ : ۱۶۰ .

(۶) سوره بقره ۲ : ۲۸۱ .

وَلَيَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱)

و در سوره مؤمنین :

وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲)

و در سوره احقاف :

وَلِيُوقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۳)

و در سوره نساء :

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۴)

ایضاً در سوره نساء و اسرئیل :

وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۵)

وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

مریم (۶) :

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلَمَهُمْ

عنکبوت (۷) :

(۱) سوره جاثیه ۴۵ : ۲۲

(۲) سوره مؤمنون ۲۳ : ۶۲

(۳) سوره احقاف ۴۶ : ۱۹

(۴) سوره نساء ۴ : ۱۲۴

(۵) سوره نساء ۴ : ۴۸ و اسرئیل ۱۷ : ۷۱

(۶) سوره مریم ۱۹ : ۶۰

(۷) سوره عنکبوت ۲۹ : ۴۰

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ

توبه و روم (۱) .

و نیز در قرآن ماست :

وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ (۲) .

یعنی بنده که خود آفریدم باو ظلم نمیکنم .

و نیز میفرماید :

هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (۳) .

یعنی آیا هلاک میشوند مگر ظالمان .

و نیز میفرماید :

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (۴) .

یعنی هر بدی که در دنیا و آخرت بتو رسد از نفس خود تو پیدا میشود ، بدی و ظلم در نزد خدا و از خدا نیست چون ظلم قبیح است و فعل قبیح از خدای عادل صادر نمیشود .

مجملاً امثال این آیات در قرآن ما از حد واحصاء بیرونست ذکر همه موجب تطویل است ولی عجب از قسّیس که با همه اینها میگوید تابعان تّجّ بنا بر مضمون آیات قرآن گمان میبرند که گویا خدا تقاضای عدالت خود را منظور نداشته ! بلی

(۱) سوره توبه ۹ : ۷۰ روم ۳۰ : ۹ .

(۲) سوره ق ۵۰ : ۲۹ .

(۳) سوره انعام ۶ : ۴۷ .

(۴) سوره نساء ۴ : ۷۹ .

کسیکه از مضمون کتابهای خود اطلاع ندارد از مضمون قرآن کجا اطلاع پیدا میکند؟! قول اهل جبر از فرق اسلام بر ما تمام نیست چنانچه قول فرق مختلفه مسیحین بر شما جماعت پروتستنت تمام نیست .

نقل عقاید سه فرقه از فرق مسیحیه در اینجا بجاست که این عدد موافق تثلیث است:

اول : موشیم مورخ در مجلد اول از تاریخ خود گفت :

فرقه ایونیه و عقیده آنان :

اینکه فرقه ایونیه ^(۱) که در قرن اول بود اعتقاد مینمود که عیسی عليه السلام انسانست فقط متولد شده است از مریم و یوسف نجار مثل سایر مردم و اطاعت شریعت موسویه منحصر در حق یهود فقط نیست بلکه بر غیر ایشان نیز واجبست ! و عمل با حکام آنجناب ضرورست از برای حصول نجات و چون پولس منکر وجوب این عمل بود و با ایشان مخاصمت مینمود در این باب بمخاصمت شدید لهدا اورا بدم^۲ شدید مذمت مینمودند و تحریرات اورا حقیر میشمردند بتحقیق بلیغی ، انتهى

ولاردنر ^(۲) مفسر در صفحه ۳۷۶ از جلد دوم از تفسیر خود گفت :

قدما مارا خبر دادند که خود پولس و رسائل او در نزد این فرقه مردود بود انتهى . و بل ^(۳) در تاریخ خود در بیان حال این فرقه گفت که این فرقه تسلیم مینمود از کتب

(۱) « Ebionites » یا ناصری : فرقه ای از پیروان موسی بودند که فقط مسیحیت عیسی را قبول داشتند جامع ادیان نوشته جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت صفحه ۴۱۰ .

(۲) پطرس لاردنر « Lardanare » خاورشناس فرانسوی است که در قرن ۱۸ میلادی زندگی می کرد و در میان لعازریها مقام اسقفی داشت . المنجد ص ۵۰ .

(۳) « Bel » مورخ و شرق شناس بریتانیائی است که بزبان شرقی آشنائی کامل داشت و در سال ۱۹۲۲ میلادی وفات کرد . المنجد . اعلام ص ۱۲ .

عهد عتیق توریة را فقط و نفرت مینمود از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال^(۱) علیهم السلام و از عهد جدید در نزد او انجیل متی بود و بس ولیکن این انجیل را نیز تحریف نموده بود در مواضع کثیره و دو باب اول را از این انجیل اخراج نموده بود، انتهى.

(۱) داود جوانترین فرزند بسا از سبط یهودا بود که تقریباً ۱۰۳۳ سال قبل از میلاد در بیت لحم تولد یافت و بعد از شاول پادشاه اسرائیل گردید و مسیحیان معتقدند که عیسی بتخت او نشست. در عهد عتیق او را کتابی بود بنام زبور و اکنون هم زبور داود با ۱۵۰ مزمور جزء کتابهای عهد عتیق است و زندگی روحانی حضرت داود را بیان میکند و با حضرت منسوب است.

در حالات حضرت داود قرآن میگوید: کوهها و پرندگان در تسبیح خدائی با داود همصدا می شدند (سوره ص و سبأ) و آهن بدست او نرم می شد. (سوره سبأ). سلیمان یکی از چهار پسر داود از همسرش بت شمع بود و هنگام مرگ پدر که بیش از بیست سال نداشت بجانشینی او برگزیده شد و حکومت او بر سرزمین پهناوری از تفاح واقع در کنار رود فرات تا ایلات ساحل شرقی دریای قلزم امتداد داشت. غزلها و امثال و وعظ سلیمان از عهد عتیق با حضرت منسوب است. سلطنت سلیمان و قصر او مشهور و معروف است.

ارمیا « Ermyah » دومین پیغمبر بزرگ عهد عتیق از سلسله ایبی یا تار است که در قرن هفتم قبل از میلاد در شهر عناتوث متولد شده است و نیاخت (مرثیه) ارمیا از کتب عهد عتیق در انهدام اورشلیم با حضرت منسوب است.

حزقیال پسر بوزی کاهن از سبط لوی است و در یهودیه متولد شده و همزمان با ارمیا نبوت کرده است و کتاب حزقیال از عهد عتیق با حضرت انتساب دارد. حزقیال بدست بخت النصر اسیر شد و سپس جان سپرد و در حوالی بغداد ب خاک سپرده شد و او را فرزند آدم نیز خوانند. اقتباس از قرآن مجید، قاموس مقدس و قصص الانبیاء نجار.

مارسیونیة و عقاید آنان :

و بل در تاریخ خود در بیان فرقه مارسیونیة^(۱) گفت که این فرقه اعتقاد مینمود که خدا دو تاست :

اول خالق خیر دوّم خالق شرّ ا و میگفت که توریة و سایر کتب عهد عتیق از جانب خدای ثانی است و تمامش مخالف با عهد جدید است پس از آن گفت که این فرقه اعتقاد مینمود که عیسی نازل جهنّم شد بعد از موتش و نجات داد ارواح قابیل^(۲) و اهل سدوما را از عذاب جهنّم زیرا که ایشان در نزد او حاضر شدند و در جهنّم باقی

(۱) « Marcyonites » ، پیروان مارسیون هستند ، مارسیون در آسیای صغیر متولد شد و در اواسط قرن دوم بروم آمد اما کشیشان او را بمشاه ربانی نپذیرفتند او هم کلیسای جدا گانه ای تشکیل داد و در آن تعلیمات مخصوصی را آغاز نمود .

از جمله عقاید او اینست که مسیح حقیقة بدار آویخته نشده بلکه بنظر مردم چنین نمایان گشته است تاریخ کلیسا نوشته میلر ترجمه نخستین آردین پور صفحه ۱۹۲ .

(۲) قابیل یا قائین : اول زاده آدم از حوا بوده که برادر خود هابیل را از راه رشک و حسد بناحق کشت و اولین خون آدمیزاد را بزمین ریخت و از رحمت خدا رانده شد و دور از پدر و مادر در قسمت شرقی عدن در محلی که بعدها (نود) نامیده شد مسکن گزید قاموس مقدس ، قصص الانبیاء نجار .

اهل سدوم یا سدوما : قوم حضرت لوط هستند که قرآن آنان را راهزن (تقطعون السبیل) و مردمان بی آبرو معرفی می کند که در اثر زیادگی گناه بلا برایشان نازل گشت و شهر آنان ویران گشت .

بعضی ها گویند که دریای لوط یا بحر میت محل این قوم بوده است که در عمق ۱۳ قدمی آثار ویرانه های شهر کشف شده است ، اما جیمز هاگس احتمال می دهد که کوههای اصدوم در شمال دریاچه میت و یا کوههای نزدیک اریحا مسکن این قوم باشد .

گذاشت ارواح هابیل و نوح و ابراهیم^(۱) و صالحین دیگر را زیرا که ایشان مخالف

(۱) هابیل: دومین فرزند آدم از حواست که شغل شهبانی داشت و یکی از اولادگان گوسفندان خود را در راه خدا قربانی کرد خداوند قربانی ویرا پذیرفت، برادرش قابیل بروی رشک و رزید و از راه حسد او را کشت و در عهد جدید او را هابیل صدیق نامیده‌اند، (متی باب ۲۳: ۳۵).

نوح فرزند لامک از اولاد ادریس هفتمین نسل آدم و دومین جد اولاد آدم است که ۱۰۵۶ سال بعد از آفرینش آدم متولد شده و ۹۵۰ سال زندگی کرده است، ۱۲۰ سال قبل از طوفان مردم را بسوی خدا دعوت نمود ولی نپذیرفتند و بالاخره نفرین کرد. و خدای بزرگ طوفان معروف نوح را بر مردم مسلط گردانید.

ابراهیم پیغمبری است از بنی سام ملقب بخلیل، خلیل الله و خلیل الرحمن - جد اعلای بنی اسرائیل و عرب و انبیای یهود. روایات اسلامی او را پسر خوانده آزر بت تراش معرفی می‌کنند و فرانکل «Frankel» بدلایلی آزر را خادم وفادار ابراهیم می‌داند. پدر حقیقی او تارح یا تارخ و یا تارح است وی در حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد در قریه «اور» از توابع کلدان در مشرق بابل بدنیا آمد و بدست مادرش در غار قرار گرفت و تا سیزده سالگی در آنجا زندگی کرد بعد بشهر آمد و قوم خود را پرستش خدای یگانه دعوت کرد و با بت پرستی مبارزه سخت و پیگیری نمود نمرود (والی وقت) فرمان داد آتشی بزرگ افروخته و او را در آتش افکندند ولی آتش بر او سرد و گلستان گردید و ابراهیم سالم ماند. حضرت ابراهیم عليه السلام در ۱۲۰ سالگی به ختان خویش مأمور گردید، و خانه کعبه بدست او ساخته شد. ابراهیم در خواب الهامی به قربانی کردن پسر خود مأور شد و او را به قربانگاه آورد آنگاه که باجرای امر خدا می پرداخت به ذبح گوسفندی بجای پسر فرمان داده شد. در ۱۷۰ سالگی دیده از جهان فرو بست.

او را دو پسر بود:

۱ - اسحاق از ساره پدر بنی اسرائیل.

۲ - اسماعیل ازهاجر جد اعلای عرب عدنانی و پیغمبر اسلام.

اقتباس از قرآن سوره بقره و انعام، تاریخ انبیا نجات ص ۷۰-۹۴ فرهنگ فارسی

دکتر معین جلد ۵ ص ۷۵-۷۶.

فرقه اول بودند و اعتقاد مینمود که خالق عالم منحصر در الهی که مرسل عیسی است نیست و لذلک تسلیم نمیکرد که کتب عهد عتیق الهامیست و از عهد جدید همان انجیل لوقا را تسلیم مینمود و بس ولیکن دو باب اول را از این انجیل قبول نمیکرد و از رسائل پولس ده رساله قبول مینمود لیکن هر چه مخالف خیالش بود مردود بود، انتهى .

مانیکیزیه و عقائد آنان :

ولاردنر در مجلد سیّم از تفسیر خود قول اکستائن^(۱) را در بیان فرقه مانیکیز^(۲) باین نحو نقل نموده است که این فرقه گوید خدائیکه توریق را بموسی داد و با انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود خدا نبود بلکه شیطانی از شیاطین بود و تسلیم مینمود کتب عهد جدید را لیکن اقرار مینمود بوقوع الحاق در این کتابها و آنچه پسندیده بود در نزد او از این کتب میگرفت و مابقی را ترك مینمود و بعضی کتب کاذبها را ترجیح میداد بر این

(۱) « Augustn » بزرگترین شخصیتی بود که در کلیسای قدیم کاتولیک ظهور رسید ، روزگاری دستخوش هوا و هوس بود و به آثار کلاسیک روم بقدری علاقه داشت که انجیل را رد کرد و گفت در مقابل خطابه‌های سیزون « ciceron » این کتب مسیحی وزن و ارزشی ندارد ؛ اندکی بعد از آن به آئین مانویان درآمد ولی در میلان در مجلس درس امپرازو مفتون کلام او گردید و از وی تمعید یافت و مسیحی گردید . و اکنون تمام عقاید وی مورد قبول کلیسای کاتولیک است . تاریخ کامل ادیان جان ناس ترجمه علی اکبر حکمت ص ۴۳۲-۴۳۳ .

(۲) « manicheisme » (آئین مانویان) یک اسلوب دین فلسفی است که مردی ایرانی بنام « مانی » (۲۷۶-۲۱۵ میلادی) وضع کرد و مخلوطی است از مبادی زرتشتیان بودائیان ، یهود ، گنوستها و مسیحیان . اصل آن بر روی قاعده ثنویت هنری استوار است که عبارت باشد از اعتقاد به دو عنصر نور ظلمت ، یا خیر و شر ، یا ماده و معنی . میگوید که روح انسان اسیر ماده شر است و باید بقوت ریاضت و زهد آزادی حاصل کند . این مذهب وقتی با مذهب عیسوی رقابت می کرد ولی بعد از ظهور سنت او گوستین رو بافول نهاد . تاریخ جامع ادیان ص ۴۳۰ .

کتابها و میگفت اینها حتماً کتب صادق میباشند .

پس از آن لاردنر در مجلد مذکور گفت: اهل تاریخ اتفاق دارند که تمامی اینفرقه کتب مقدسه عهد عتیق را در همه وقت تسلیم نداشت و در اعمال ارکلاس عقیده اینفرقه باین نحو تحریر گردیده : شیطان خدعه کرد انبیای یهود را و شیطان با جناب موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود ۱ و تمسک مینمود بآیه ۸ از باب دهم انجیل یوحنا باینکه مسیح در حق ایشان فرمود دزد و راه زن بودند (۱) انتهی تلخیصاً ۱

و بهمین نحو است عقاید فرق دیگر از مسیحین لیکن اکتفا نمودیم بر نقل مذاهب فرق ثلاثه مذکوره برفق عدد تثلث و حال گوئیم : اقوال فرق ثلاثه بر علمای پروتستنت حجّت و تمام است یا نه؟ اگر تمام است پس لازم است برایشان که باهور آتیه اعتقاد نمایند .

اول : عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ انسانست فقط متولد شده است از یوسف نجار یعنی دارای ناسوت و بس لاهوت و الوهیت ندارد مانند سایر مردم میباشد .

دوم : اینکه عمل باحکام توریة ضروریست از برای حصول نجات .

سیم : اینکه پولس شریر است .

چهارم : رسائل او مردودند .

پنجم : اینکه خدا دو تاست خالق خیر و خالق شر .

ششم : ارواح قابیل و اهل سدوما نجاتی از برای ایشان حاصل شد از عذاب جهنم بعد از موت عیسی علیه السلام و ارواح هابیل و نوح و ابراهیم و صلحای قدما بعد از موت آنجناب نیز معذبند ۱

(۱) (عیسی گفت ...) جمیع کسانی که پیش از من آمده اند دزد و راهزن هستند

انجیل یوحنا باب ۱۰ : ۸

هفتم : اینکه ایشان مطیع شیطان بودند .
 هشتم : توریة و سایر کتب عهد عتیق از جانب شیطانند .
 نهم : آنکه با موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود خدا نبود بلکه شیطان بود .

دهم : اینکه کتب عهد جدید محرّفند بوقوع تحریف زیادتی در آنها .
 یازدهم : اینکه بعضی کتب کاذبه صادقه میباشند حتماً .
 و اگر تمام نیست اقوال این فرق بر علمای پروتستنت پس قول بعضی فرق اسلامیه که قائل بجهنمند بر ما تمام نیست و حال آنکه جبریه از اهل اسلام نمیگویند خدا ظالم است بلکه میگویند هر چه خدا کرد عین عدلست و اگر بخواهد مثلاً انبیاراعذاب کند و اشقیار رحمت کند ظلم نیست چرا که ظلم عبارت از تصرف در مال غیر بدون اذن صاحب مال، همه ما مملوک خدائیم .

يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ (۱) وَيُحْكِمُ مَا يُرِيدُ - فِي مَلَكَةِ (۲)

لیکن بحسب وعده رحمت نمیکند مگر بر محسنین و عذاب نمیکند مگر مسیئین و ظالمین را ! پس ثابت و محقق گردید که قسّیس جاهل و عوام است نفهمیده است که چه گفته است .

(۱) ترجمه : خدا آنچه را که بخواهد انجام می دهد . سوره ابراهیم ۱۴ : ۳۲ .
 (۲) ترجمه : و هر چه بخواهد (در باره ملک خود) حکم می کند . سوره مائد : ۵۵
 ذیل آیه يك .

پیامبر اسلام از دیدگاه قسیسها

شبهه هفدهم :

در ردّ شفاعت حضرت رسول ﷺ در صفحه ۱۱۹ گوید : و خود تجرّ هم مصدر چنین امری و عملی نگاشته که در حضور خداوندگار مقدس کفّاره ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا تجرّ را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است (۱) .

الجواب : تو می بینی که ادعای قسیس مجرد از دلیل است و همان ادعا از برای اثبات عدم انصاف او کافی است و ما در باب پنجم از همین کتاب از کتابهای مسلم در نزد قسیس ثابت کرده ایم که آنجناب افضل الانبیاء و سید الرسل میباشد و در این مقام نیز گوئیم اگر مقصود قسیس از امر و عمل صفات کمالست آنجناب دارای اخلاق عظیمه و اوصاف جزیه و کمالات عملیه و علمیه و محاسن راجعه بروح و بدن و نسب و وطن بود و در این موضع از کتابهای اهل اسلام نقل نمیکنیم از ابناء جنس قسیس نقل نموده و گوئیم : اسپان همیس مسیحی که از اشدّ اعدای آنسرور است و از جمله طاعنین در حقّ آن بزرگوار است لیکن اضطراراً اقرار کرده است که ذات نبی ﷺ دارای اکثر امور حسنه بود چنانچه قسیس سیل (۲) قول او را در مقدمه ترجمه قرآن در صفحه ۶ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۰ نقل نموده و گفته است که :

آنجناب حسن الوجه بود و زکی بود و طریقه او مرضیه و پسندیده بود و احسان بفقراء و مساکین عادت آن جناب بود و با همه مردم

(۱) و صفحه ۱۲۲ سطر ۲۰ بیعد راه زندگی .

(۲) Seyl مستشرق انگلیسی است که در سال ۱۷۳۴ میلادی قرآن را بزبان

انگلیسی ترجمه کرده است .

بخلق حسن رفتار میفرمود و در دفع دشمن شجاع بود و اسم خدارا بتعظیم بزرگ تعظیم مینمود و شدت وصولت میفرمود بر مقتربین و کسانیکه بری را تهمت میزدند و همچنین برضالین و قاتلین و اهل فضول و طامعین و شهود زور و در دفع چنین اشخاص تشدید بلیغی مینمود و اکثر وعظ او در صبر و جود و رحم و برّ و احسان و تعظیم والدین و بزرگان و توقیر و تکریم ایشان بود و عابد و زاهد بود و ریاضت او در منتهای درجه بود، انتهی کلامه .

نمیدانم عمل و کار عمده کدامست در نزد قسمی که غیر از اینها باشد و اگر مقصود از امر و عمل تحمل محن و مصائب و شدائد است در راه خدا مصائب و محن آنجناب از همه پیغمبران بیشتر بوده که علی الاتصال در صدمه و محنت و مشقت در راه خدا بود بخصوص در اول بعثت که چه صدمه‌ها و چه مصیبت‌ها را در راه خدا متحمل شد: بدن مبارکش را مجروح و دندان مبارکش را شهید کردند و اگر خواسته باشیم همه محن و مصائب آنجناب را نقل کنیم مجلدات جداگانه می‌خواهد و آنجناب آلام روحانی و تکذیبها و حرفهای زشت بسیار شنید و همه را در راه خدا متحمل شد، هر یکی باعاطی برابر بود و آن بزرگوار بجهة علو قدر و رتبت و صفا و روحانیت از همه پیغمبران بیشتر متانّی میشدند و خاشاک در چشم بازخم پاشنه پا برابری نمیکنند و مصائب اولاد و احفاد و اهلبیت او و اسیری و قتل و نهب ایشان مصیبت خود آنسرور بود و آنقدر مصائب که متحمل شد هزار یک آنهارا جناب عیسی ندید و طاقت آنرا نداشت و مسئله مصلوبیت و مقولیت جناب عیسی کذبست یقیناً و سندی ندارد مگر همان اناجیل اربعه اینها هم محرف و خرابند و سند متصل بمصنّفین ندارند و پر از اغلاط و اختلافات میباشند یقیناً و بدون شبهه هیچ عاقلی اینهارا سندی از برای خود قرار نمیدهد و اگر امروز این مسئله در میان شما مسیحیین بحد توأتر و ضرورت رسیده باز اعتبار ندارد چون منتهی میشود باین اناجیل اربعه مقطوع السند .

و آن آیاتی را که از کتب عهد عتیق شاهد میآورید از برای اثبات این مسئله ابداً دلالت بر مدعای شما ندارند و مقصود انبیاء آنچه شما میفهمید یقیناً نبوده و همه این مطالب در موضع مناسب از این کتاب ثابت شده و میشود.

الحاصل: اگر شفاعت بمحضت است این محضت آن جناب که شمه اشاره شد ۱ و اگر بعلو مقام و ارتفاع درجه است در باب پنجم از همین کتاب ثابت و محقق گردیده که احدی از مخلوقات خدا و درجه آن سرور را ندارد و اگر بهدایت بت پرستان و خراب کردن بتخانه هاست جناب عیسی علیه السلام هیچ ازین کارها نکرده هیچ بتخانه را خراب ننمود و هیچ بت پرستی را هدایت نفرمود زیرا وعظ او از برای یهود و آنهات پرست نبودند بلی کار عمده که کرد این بوده پول صرافان را در صحن هیکل باشید و تغییر کرده و گفت خانه پدر من از برای شما بازار نیست چنانچه در آیه ۱۳ بیعد باب دوم از انجیل یوحنا رقم یافته است.

و چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی اورشلیم رفت * و در هیکل فرو شدند کان کاو و کوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت * پس تازیانه از ریسمان ساخته همرا با کاوان و کوسفندان از هیکل بیرون نمود و نفود صرافان را ریخت و تخت های ایشان را واژگون ساخت * و به کبوتر فروشان گفت اینهارا از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا بیت التجاره مسازید
انتهی.

پس چرا حضرت رسول را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلافت؟ بلی اگر مقصود قسیم از کار و عمل عمده پاره کارها و عملها نیست که منتسب بانبیاء بنی اسرائیل مینمایند مانند بت پرستی و گوساله پرستی و معبد از برای بتها بنا کردن و با دختر خود زنا نمودن و همچنین بازن شوهر دار زنا کردن و شوهر او را بحیله کشتن و سه سال و نیم منکشف العوره راه رفتن و بزنی زانیه عاشق شدن و سید و نود روز نان را بافضله حیوان خوردن و آب را در عروسی قانای جلیل مبدل بشراب کردن و شراب خوردن و با زنهای

زانیه مخالطه نمودن^(۱) و مانند پطرس از حضرت عیسی براعت جستن و بر آنجناب لعنت کردن^(۲) و مانند پولس جناب عیسی را ملعون دانستن^(۳) و امثال ذلك از قبایح . پس اگر شفیع باید دارای امثال این اوصاف باشد ، الحق و الانصاف آنجناب دارای این اوصاف نبوده بنا بر این شفیع المذنبین نخواهد بود و اگر شفیع باید کامل در قوه علمیه و عملیه باشد و متصف باوصاف جمیله و اخلاق جزیله باشد دشمنانش نیز اقرار دارند که آنجناب چنین بود پس چرا آنجناب را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است ؟ ! معلوم شد که قسیس منظوری ندارد مگر بحث وجدل و مغالطه عوام .



-
- (۱) بصفحه های ۲۹ تا ۳۵ همین کتاب مراجعه کنید .
 (۲) بصفحه ۳۶ همین کتاب رجوع شود :
 (۳) بصفحه ۳۶ همین کتاب مراجعه شود .

پیغمبر اسلام و بی گناهی او

شبهه هیجدهم :

در صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ گفته است : نظر بمضامین اکثر احادیث محمد شفیع کل مردم است ولی احادیث بمرتبه مختلف بایکدیگر ندکه آنها را حجت قاطع نمیتواند ساخت و نقیض قرآن و قول خود محمد نیز میباشد که بنا بر آن خودش بگناه خود معترف بوده پس در صورتی که محمد گناه کار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناه کاران باشد و آیات قرآن که دلالت بگناه کاری محمد نموده مطلب مزبور از مضمون آنها معلوم و ثابت میگردد اینهاست چنانکه :-

در سوره الضحی مسطور گشته که : **وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ** ^(۱) .

یعنی و یافت تورا گمراه پس هدایت کرد .

و همچنین در سوره المؤمن مرقومست که :

اسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَسَبِّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۲) :

یعنی از برای گناه خود طلب عفو نما و بر ب خود شام و صباح حمد کن .

و در سوره القتال مذکور گشته که :

اسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (۳) .

یعنی برای گناه خود و برای مؤمنان و مؤمنه ها طلب استغفار نما .

(۱) سوره ضحی ۷:۹۳ .

(۲) سوره مؤمن (غافر) ۴:۵۷ .

(۳) سوره محمد (قتال) ۲۱:۴۷ .

و همچنین در سوره الفتح نوشته شده است که :

اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (۱).

یعنی اینک ما بتو فتح نمایان بیان کردیم که خدا گناه ماضی و مستقبل تو را عفو نماید و هر چند که بعضی علما و مفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از تخطی گناهی بوقوع نه پیوسته از راه تعصب میگویند . . . بعد این مطلب را بنا بر زعم خود رد کرده و بعضی دعاها از کتب سنّی و شیعه از جهت اثبات مدعای خود نقل کرده است انتهى بالفاظ خود قسّیس بنحو تلخیص (۲) :

الجواب : مخفی نماند که ما جواب قسّیس را در جواب از طعن چهارم از فصل دوم باب پنجم همین کتاب بوضوح تمام نوشته‌ایم و همچنین در جواب از شبهه چهارم از فصل دوم باب هفتم همین کتاب ، هر کس این دو موضع مسطور را بخواند مطلب در کمال وضوح از برای او واضح و آشکار خواهد گشت مع هذا در این موضع نیز گوئیم :

اولاً آنکه گفته است که احادیث آنقدر مختلفه است که حجّت نیست و نقیض قرآن و قول پیغمبر است ، اینها کلمات عوام فریبست که علمای نصاری دارند و چرب زبانی مینمایند اگر قسّیس اطلاع از کتب مسلمین میداشت استدلال بکتاب گلستان نمیکرد و آنرا سند بر مسلمین نمیدانست مگر مسلمین طرق استدلالشان بر اخبار افواهی بی‌مستند است و ایمانشان از اخبار آحاد ناس و اخبار افواهی است ! یابنای عقاید دین را بر هر قولی و یا بر هر حرفی گذارده‌اند مانند مسیحیین که ابدأ از معصوم چیزی در دست ندارند و نه کتابی از خدا و نه سنّت معتبر از حضرت عیسی و بنای دینشان بر کاغذ هائیکه کشیشها بهم‌دیگر نوشته‌اند که جمع کرده‌اند از بی‌بضاعتی و بنای دین را

(۱) سوره فتح ۴۸ : ۱-۲

(۲) و صفحه ۱۲۳ سطر ۵ بعد راه زندگی .

بر آنها گذاشته اند و اینهارا چاپ کرده اسمشان را کتب مقدسه خوانده اند و مادر باب اول و دوم از همین کتاب اثبات نمودیم که این کتابها سند ندارند اولاً! و محرفند ثانیاً! و الهامی نیستند ثالثاً! غلطند رابعاً! و مملو از اختلاف معنوی میباشند خامساً! و منسوختند سادساً! و جناب عیسی و حواریین ازین کتابها خبر ندارند یقیناً! پس اینها را مبنای دین دانستن کار خردمندانه نیست.

مجملاً مبنای دین مسلمین بر اخبار آحاد نیست بلکه اعتبار در نزد اهل اسلام با حدیث صحیحۀ معتبره مرویه در کتب صحاح است و حدیث غیر معتبر و مروی در کتاب غیر صحیح را در مقام علم و عمل معتبر نمیدانند و در احادیث صحیحه هم تعارضی نیست ضعیف با معتبر معارضه نمیکند چنانچه زیاده بر هفتاد انجیل ضعیف که در قرن اول بودند «فعلاً نیز بعضی از اجزاء ایشان باقی است» در نزد مسیحیین معارضه نمیکند با این انجیل اربعه و اختلافی که در میان احادیث صحیحه پیدا میشود در حقیقت اختلاف نیست زیرا که غالباً بادی تأویل مرتفع میگردد و این اختلاف مانند اختلافی که در کتب مقدسه ایشان تاکنون یافت میشود نیست چنانچه زیاده بر یکصد و بیست اختلاف را در باب اول از همین کتاب خواهی دانست.

و اگر خواسته باشیم نقل نمائیم از کتب مقبوله ایشان همه اختلافاتی را که مانند اختلافی باشند که ایشان از برای احادیث صحیحه اثبات مینمایند کم بایی است از ابواب کتب مقدسه ایشان که خالی از این اختلاف باشد و آنهایی که در نزد علمای پروتستنت مسمی بملاحده هستند بسیار از این اختلافات را از کتب مقدسه استخراج کرده اند و نقل نموده و استهزاء بر آنها کرده اند هر کسی خواسته باشد رجوع کند بکتب ملاحده فرنگستان.

و ما نیز پنجاه اختلاف را از کتاب جان کلارک المطبوع سنه ۱۸۳۹ در لندن و کتاب اکسیهومووا المطبوع ۱۸۱۳ ایضاً در لندن در اوایل هفتم از همین کتاب نقل نموده ایم دیگر تکرار در اینجا لازم نیست و اگر خواهی مطلب را بفهمی رجوع کن و همچنین در مواضع

دیگر از این کتاب نیز اختلافات کثیره کتب مقدسه را اخراج نموده ایم .

اعتقاد شیعه

الحاصل مناظرمذهب شیعه در امور دین احادیث ضعیفه نیست بلکه اولاً ضروریات اسلام است از رسول مجید که بر همه چیز آن را مقدم میدارند و آن ضروریات خطا و اشتباه و سهو و غلط بر نمیدارد ۱ و دوم کتاب خدا (قرآن) است جل شأنه و کتاب ما کتاب آسمانیست چنانچه در باب ششم این مرحله ثابت و محقق گردید، تاریخ متنی و مرقس و لوقا و یوحنا نیست بلکه قول و کلام خداست بعینه و آنرا بر عربیت آن باقی گذارده ایم و همان لفظ خدا را میخوانیم و از او بر مطالب خود استدلال مینمائیم و خود رفته تحصیل عربیت و فهم کتاب را میکنیم نه اینکه کتاب خدا را بلغت خود بیاوریم و هر کسی که شعور دارد میداند هر لغتی که بلغت دیگر تفسیرش فاسد میشود و آن نکاتی که گوینده در کلام خود در آن لغت گذارده بود و معنیهاییکه قصد کرده بود از میان میرود و بسا کلامیکه در زبانی سه چهار معنی را متحمل است چون بلغت دیگر میرود آن احتمالات را نمیدهد و شاید مترجم يك وجه آنرا میفهمد و آنچه را بلغت دیگر تغییر میکند و آن وجه شاید مقصود نبوده و آن وجوهی که مقصود بوده از دست میرود .

و شما مسیحیین ابدأ کلمات مسیح را ندیده اید و نشنیده اید و ما در باب پنجم از همین کتاب ثابت کردیم که جناب عیسی عبرانی و عبرانی زاده بود و در میان عبرانیین تربیت یافته بود ۱ و از برای ایشان وعظ مینمود و بزبان ایشان تکلم میفرمود نه بزبانهای دیگر و شما ابدأ کلمات آنجناب را ندیده اید و نشنیده اید، اناجیل اربعه کلام مسیح نیستند بالقطع والیقین ۱۱

باری سند تدین ما قرآن است و ضروریات دین اسلام و قول رسول خدا و ائمه معصومین است که بتواتر ثابت شده باشد یا قراین قطعیه با آن باشد و قطعاً بدانیم که آنرا خدایا یا رسول یا امام معصوم بلفظی گفته اند بعد که لفظش با این استحکام ثابت شد آنوقت «آن معنی را از آن لفظ که بضرورت یا تواتر یا قراین قطعیه یا ادله عقلیه ثابت میشود» عمل میکنیم .

و اگر اخبار مختلفه رسد هر یکی که موافق کتاب خدا ، یا ضرورت اسلام ، یا سنت متواتره باشد میگیریم و آن دیگری را ترك میکنیم و چه بسیار از اخبار در میان ما هست که محل اعتماد نیست و عمل بآن نمیکنیم بلکه آنهارا کوزه سفالین میدانیم پس استدلال قسّیس باخبار مختلفه چه فائده دارد ؟ !

کجا علم رجال خواند تا صحیح و سقیم آنرا تمیز بدهد که بدان واسطه قح در دین اسلام کند .

مجملاً اختلاف در میان اخبار صحیحه ما نیست فهم اختلاف از فهم خلافت و در رساله عقاید صدوق رحمه الله باین نحو رقم یافته است :

باب الاعتقاد فی الحدیثین المختلفین قال الشیخ ره : اعتقادنا فی الاخبار الصحیحة عن الائمة (ع) انها موافقة لکتاب الله متفقه المعانی غیر مختلفه لانها مأخوذة من طریق الوحی عن الله سبحانه و لو كانت من عند غیر الله لكانت مختلفه و لایكون اختلاف ظواهر الاخبار الالعل مختلفه مثل ما جاء فی کفارة الظهر عتق رقبة و جاء فی خبر آخر صیام شهرین متتابعین و جاء فی خبر آخر اطعام ستین مسکیناً ، کلها صحیحة فالصیام لمن لم یجد العتقة و الاطعام لمن لم یستطع الصیام و قدروی انه یتصدق بما یطیق و ذلك محمول علی من لم یقدر الاطعام و منها ما یقوم کل واحد منها مقام الاخر مثل ما جاء فی کفارة الیمین «اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوئهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام» (۱) فاذا ورد فی کفارة الیمین ثلثة اخبار احدها الاطعام و ثانیهما الکسوة و ثالثها تحریر رقبة کان ذلك عند الجهل مختلفاً و لیس بمختلف بل کل واحدة من هذه الکفارات تقوم مقام الاخری ، انتهى بالفاظه .

حاصل مضمون این کلمات بفارسی چنین می باشد :

شیخ اعلی الله مقامه فرمودند: اعتقاد ما در اخبار صحیحه از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اینست که

آنها موافقند با کتاب خدا و متفقند از جهت معنی و غیر مختلفند چرا که آنها مأخوذاند از طریق وحی از خدا سبحانه و تعالی و هر گاه از جانب غیر خدا بود هر آینه مختلف میشد و اختلاف ظواهر اخبار نمیباشد مگر بعلمتهای مختلفه مثل آن چیزی که آمد در کفارهٔ ظهار آزاد کردن بنده و در خبر دیگر آمده روزی دو ماه متوالی و در خبر دیگر آمده اطعام شصت مسکین و همهٔ اینها صحیحند روزه از برای کسی است که عاجز از اعتق باشد و اطعام شصت مسکین از برای کسیست که قادر بر روزه نباشد و روایتی وارد شده است که او تصدق میکند بچیزیکه مقدور او باشد و طاقت آنرا داشته باشد و این خبر محمولست بر کسیکه قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد و از آن جمله اخبار قائم مقام همدیگر میشوند مانند آن چیزی که در کفارهٔ یمین آمد اطعام ده مسکین از اوسطاً آنچه یکه اهل خود تا نرا اطعام میکنند و یا کسوهٔ ایشان و یا آزاد کردن بنده و هر کسیکه قادر نشد روزه سه روز است، پس زمانیکه وارد شود در کفارهٔ یمین سه خبر یکی از آنها اطعام دوم کسوهٔ سیم تحریر رقبه و این در نزد اهل جهل مختلف است و حال آنکه مختلف نیست بلکه هر کدام از این کفارات قائم مقام دیگری میشوند .

پس اختلاف مابین اخبار صحیحه از این قبیل است شخص جاهل وقتیکه اینقسم اخبار را دید البته خواهد گفت که اخبار اهل اسلام با همدیگر اختلاف دارند و حال آنکه نفهمیده است .

نظر حقیر بظن قوی اینست که قسیس ابدأ از این عوالم خبر ندارد، يك عين - الحیوتی دارد و يك گلستان دیگر از اخبار فقیهٔ اسلام اطلاعی ندارد .

و اما جواب از اینکه گفته است پیغمبر خود اقرار بگناه خود داشته . . . تا آخر اگر قسیس عالم میبود میبایست از اینجا نبوت آنجناب را بفهمد: کسی میآید در میان قومی و ادعای نبوت میکند اگر حیلها باز بود بخدعه طلب ریاست پیغمبری میکرد هرگز اقرار بگناه نمی نمود و حال آنکه از طرف دیگر بگوید کل پیغمبران معصوم بودند و من هم معصوم و این قول بتواتر از او رسیده است نه با اخبار آحاد و اگر شما در وجود

ایران و حال آنکه ندیده باشید میتوانید شك کنید ماهم در اینکه مذهب پیغمبر ماعصمت پیغمبران و عصمت خودش است شك میکنیم و ثبوت قول نبی^ص از تواتر و اتفاق امت او معلوم میشود بشرط اینکه این قول در جمیع طبقات متواتر باشد نه مانند تواتر مصلوبیت و مقتولیت جناب مسیح که بالمآل بشخص مجهولی منتهی میشود که وثاقتش هم معلوم نیست^(۱)

آیا میشود که شخص کذابی بیاید و بگوید که من پیغمبرم و معصومم و از آن طرف اقرار بگناهان زیاد از حد بکنم؟ حاشا و کلا! بلکه هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند و حال آنکه آن جناب اعقل ناس بود حتی در نزد خود قسیس .

پیغمبر و عصمت از گناه

پس معلوم است که اقرار آن بزرگوار بگناهان معنی دیگر دارد و آن معانی را از آیات قرآنی و اخبار صحیحه باید فهمید و علمای کبار ما وجوه شتی و گوناگون در این باب ذکر و بیان نموده اند .

وجه اول: بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه^(۲) در کتاب مذکور گوید :

(۱) مصلوب شدن حضرت مسیح در رسیدگی سند انجیلها بتفصیل مورد بحث و انتقاد قرار خواهد گرفت .

(۲) علی بن عیسی بن فخر الدین اربلی از دانشمندان بزرگ شیعه است که در قرن هفتم هجری زندگی می کرد و کتابهای چندی نوشته است که رساله الطیف و دیوان شعر از آن جمله است ، مهمترین اثر او کتاب کشف الغمه است که در آن احوالات ائمه اطهار از پیامبر خاتم تا امام غایب عجل الله فرجه نگارش یافته و این کتاب دارای ۳۵۶ صفحه بقطع نیم ورقی است که در سال ۱۲۹۴ در طهران بچاپ رسیده است و در حاشیه آن شرحی از محمد علی خوانساری نوشته است ، مرحوم اربلی در سال ۶۹۲ قمری در بغداد وفات یافت . امل الامل ص ۴۸۹ .

انبیاء و ائمه علیهم السلام بروجهی سلوک میداشته‌اند که جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بود چنانچه طحۀ دل‌های خود را از آن فارغ نمیداشته‌اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بود و ایشان همیشه حورا در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصت او بسر میبردند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند :

عبدالله کانک تراه فان لم تره فانه یراک .

یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانکه گویا او را می‌بینی چه اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند، پس چون از این مرتبه رفیعه فرود می‌آمدند و مشغول بکار دیگر از اموری که لازمه زندگانی است می‌گردیدند مثل خوردن و آشامیدن حلالی و یا مثل آن از امور مباح این را پیش خود گناه بزرگ می‌شمرده و دو خطای عظیمی میدانسته در حال در مقام استغفار از آن در می‌آمدند و آمرزش آنرا از خدای خود میخواستند .

نمی‌بینی بعضی از خدام و بندگان ارباب دنیا اگر در جائیکه نظر صاحب ایشان بدیشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشان را می‌بیند طحۀ باکل یا شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناه کار و مستحق ملامت مینمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع مالکان واقع شود و باین اشاره است کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که :

انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة .

وقوله صلی الله علیه و آله حسنات الابرار سیئات المقرین

این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه .

وجه دوم: اینکه الله جل شأنه رب و خالق است و خلق کلهم مر بوب و مخلوقند پس هر چه صادر میشود از حضرت رب خالق در حق عهد مر بوب مخلوق از خطاب و عتاب و استعلا با محل است و بمقتضای مالکیت و خالقیت میباشد و همچنین هر چه صادر میشود

از عباد از ادعیه و تضرع و ابتهال بحضرت ذوالجلال این نیز باموقع است و بمقتضای مخلوقیت و عبودیتست و انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بندگان خالص خدا میباشند ایشان احق و سزاوارند از غیر ایشان بمناجات و استغفار، و حمل بر معنی حقیقی در هر موضعی از امثال این مواضع در کلام الله و ادعیه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و تضرعات و مناجات ایشان خطا و ضلالت و شواهد این مدعا بسیار است در کتب عهدین بخصوص در زبور و ما بعضی از آن شواهد را در این موضع نقل مینمائیم.

راز و نیاز عیسی

در آیه ۱۸ و ۱۹ از باب دهم از انجیل مرقس و باب هجدهم از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است :

وَبُوقِرَهُ خَمْنٌ رِيْشِنَ وَ مِرِّيَّ اَللهِ مَلِيْنِ طَاوَا مُوْدِيَّ عَوْدِنَ دِيَارَتِنِ خِيَّ دِلْ
اَبْد ۱۹ اَمْرَالِهٖ يَشُوْعُ قَمُوْدِيَّ بَقْرَايِيَّ وَ تَطَا وَ اَلتَّ طَاوَا شُوُوْقٌ مَنِحَ اَللهِ .

یعنی یکی از رؤسا از وی سؤال نموده گفت ای استاد نیکو چکنم تا حیوة جاوید را وارث گردم؟ عیسی ویرا گفت از بهر چه مرا نیکو میگوئی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد، انتهی بعبارات لوقا ^(۱)

بس اگر لفظ **لت طاووا** در این موضع حمل بر حقیقت شود لارم میآید که عیسی نیکو نباشد وقتی که نیکو نشد لابد باید بد باشد .

حال اگر مسلمین بگویند که موافق انجیل شما عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرد صالح نبوده بلکه طالح (بدکار) و بد بود، ادعای شما عصمت را در حق آنجناب خلاف قول خود اوست، شما در جواب چه خواهید گفت؟ غیر از اینست که شما تأویل کنید و بگوئید از شدت تواضع بود و یا اینکه مقام مقتضی بود که چنین بفرماید! و مسلمین نیز گویند

(۱) انجیل لوقا باب ۱۸-۱۹ و ۱۰، مرقس باب ۱۰-۱۷ و ۱۸.

این آیات در نزد مأمور^۱ لند، از شدت اخلاص و عبودیت آنجناب بود که استغفار میکرد
والا گنه کار نبود یقیناً چنانچه شما در باب عیسی میگوئید باوجود این آیات و سایر
آیاتیکه مانند اینهایند!

دوم در مزبور بیست و دوم باین نحو نوشته شده است :

ای خدای من خدای من از معاونت من و از کلمات فریاد من دور
شده چرا مرا واکذاشتی* ای خدای من وقت روز فریاد منمرا استجابت
نمیفرمائی و نیز در شب مرا خاموشی نیست .
و چون آیات این مزمور راجع به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام میباشد «بنابر زعم اهل تثلیث»
بس قائل این کلمات در نزد ایشان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است .

عیسی و تعمید توبه

سیمم آیه ۴۶ از باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو مسطور گشته :
وتزدیک بساعت نهم عیسی باواز بلند صدا زده گفت :

اِیْلِی اِیْلِی لِمَ شَبَقْتَنِی

یعنی الهی الهی چرا مرا ترك کردی .

چهارم : در آیه ۴ بیعد از باب اول انجیل مرقس باین رقم شده است :

یحیی در بیابان تعمید همی داد و بجهت آمرزش گناهان بتعمید
توبه موعظه مینمود* و تمامی مرزوبوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد
وی بیرون شدند و بکنهاان خود معترف شده در رود اردن از او تعمید
می یافتند . . . و در آن ایام عیسی از ناصری جلیل آمده در اردن از
یحیی تعمید یافت ، انتهى .

مؤلف گوید : این تعمید تعمید توبه و مغفرت گناهان بوده چنانچه مرقس در

آیه چهارم و پنجم تصریح نمود^(۱)

پس عیسی گنه کار بوده و توبه کرد، پس اعتماد بشفاعت او خلاف و باطل است
مدیون ضامن مدیون دیگر نمیشود موافق قول خود قسیس .

و در آیه ۱۱ از باب سیم انجیل متی از قول یحیی باین نحو نوشته شده است :

من شمارا بآب تعمید میدهم بجهت توبه الخ .

و در آیه ۲۴ از باب سیزدهم کتاب اعمال (رسولان) باین نحو تحریر گردیده :

چون یحیی پیش از آمدن او تمامی قوم اسرائیل را بتعمید توبه موعظه نموده بود ا

و آیه ۴ از باب نوزدهم ایضاً از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است :

پولس گفت یحیی البته تعمید توبه داد ا الخ .

تمامی این آیات دلالت دارند براینکه این تعمید تعمید توبه بود از برای

آمزش گناهان و تعمید یافتن جناب مسیح از یحیی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنا بر نص^(۲) افاجیل^(۲) مسلم است .

پس لازم میآید که قبول نمائیم اعتراف مسیح را بگناهان خود و توبه کردن او

از آنها که حقیقت این تعمید غیر از این نبود .

و در آیه ۱۱ از باب ششم از انجیل متی در نمازیکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنرا تعلیم شاگردهای

خود نمود^(۳) باین نحو عیان و بیان گشته است :

(۱) یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمزش گناهان بتعمید توبه موعظه

می نمود تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و بگناهان خود

معترف گردیدند و در رود اردن از او تعمید می یافتند .

(۲) انجیل متی باب ۳ : ۱۵ ، مرقس باب ۱ : ۹ ، لوقا باب ۳ : ۲۱ ، برای توضیح

بیشتر به پاورقی صفحه ۱۶ مراجعه شود .

(۳) لیکن تو چون عبادت کنی بچهره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که

در نهان است عبادت نما ۰۰۰۷ ۱۲ و قرضهای ما (گناهان ما) را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران

خود را می بخشیم .

وَشُورِقَ لَنْ خَوْبِيْنَ دَخِيْ دَاوُبَ اَخْنِنَ سَبِقَلَا لِدِيْنَ دَرَنَ دَلَا مَاورِتَ لَنْ
لِجُورَابِ الْاِ پَاصِيْ لَنْ مِّنْ بِيْشَ :

یعنی ۱۲ و گناهان ما را ببخش چنانکه ما نیز قرض داران خود را می بخشیم ۱۳
و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهایی ده الخ .

مخفی نماید که خَوْب در این لغت مثل حوب است در لغت عرب و آن بمعنی
گناه است نه قرض خوبن یعنی گناهان ما نه اینکه قرضهای ما و بعضی از مترجمین
فارسیه خوبن را بمعنی قرضهای ما ترجمه کرده اند (۱) غلط و خلافست .

و ظاهر اینکه عیسی عليه السلام نماز را که تعلیم شاگردها نمود خودش هم میخواند
واز موضعی از مواضع این انجیل ثابت نشده است که عیسی این نماز را نمیخواند و از
این انجیل معلوم است که عیسی کثیر الصلوة بود (۲) .

پس لازم میآید که عیسی چند هزار مرتبه گفته باشد گناهان ما را بیامرز او
عصمت از گناه اگرچه از شروط نبوت نیست (در نزد اهل تثلیث) لیکن ایشان مدعی
عصمت اند در حق عیسی عليه السلام خاصه باعتبار ناسوت ایضاً و عیسی عليه السلام باین اعتبار در
نزد ایشان صالح و مقبول خدا بود ! پس این جمله ها :

۱ - از بهر چه مرا نیکوگفتی (۳) .

۲ - ای خدای من خدای من از معاونت من دور شده چرا مرا وا گذاشتی (۴) .

(۱) تا این تاریخ بیشتر چاپهای کتاب مقدس خوبن را به قرضداران ترجمه
کرده اند .

(۲) انجیل متی باب ۱۴ : ۲۳ ، باب ۲۶ : ۳۹ ، مرقس باب يك : ۳۵ لوقا

باب ۶ : ۹ - ۱۳

(۳) انجیل متی باب ۱۹ : ۱۶ .

(۴) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶

۳ - روز فریاد مینمایم و مرا استجابت نمیفرمائی (۱) .

۴ - گناهان مارا بیامرزد (۲) .

۵ - الهی الهی چرا مرا ترك كردی (۳) .

محمول بر معانی حقیقیه ظاهریه نخواهند بود (در نزد اهل تثلیث) والا لازم میآید که مسیح صالح نباشد بلکه متروک خدا و بعید از اخلاص و غیر مستجاب الدعوه ، خاطی و گنه کار باشد ، پس لابدند از اینکه گویند این تضرعات بمقتضای مخلوقیت و مر بوبیت باعتبار ناسوت بوده اما هم میگوئیم استغفار خاتم الانبیاء و ائمه باعتبار مخلوقیت و مر بوبیت بوده نه اینکه گنه کار و مذنب بوده اند .

پنج : در آیه ۲ زبور ۵۳ باین نحو عیان و بیان گشته است :

خدا از آسمانها بر بنی آدم نگر است تا اینکه به بیند که آیا حکمت

پیشه هست که جوای خدا باشد همگی ایشان با هم کمراه و عفن (و فاسد) شده

نیکو کننده نیست بلکه احدی نیست .

شش : در آیه ۹ بعد باب پنجاه و نهم از کتاب اشعیا باین نحو ترقیم یافته :

از آن سبب حکم از ما دور شده و صداقت بمان رسیده است منتظر نور

بودیم و اینک ظلمت و (مترصد) روشنائی بودیم و در تاریکی کردش مینمائیم *

دیوارها را مثل کوران لمس مینمائیم بلکه مانند بی چشمان لمس نموده در

وقت ظهر مثل شب لغزش مینمائیم و در میان عشرت کنندگان مثل مردگانیم *

همگی ماها مثل خرسها باح میکشیم و مانند کبوترها بشدت یاهو میزنیم

منتظر حکم میباشیم اما وجود ندارد و «مترصد» خلاصی لیکن از مادور

(۱) زبور داود مزبور ۲۲ : ۲

(۲) انجیل متی باب ۶ : ۱۲ - لوقا باب ۱۱ : ۴

(۳) انجیل متی باب ۲۷ : ۴۶

است* زیرا که معصیت‌های مادر حضورت بسیار است و گناهان ما بر ضد ما شهادت می‌دهد چونکه معصیت‌های ما با ما یبند و نسبت بگناهان ما آنها را اعتراف مینمائیم* هنگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقری نمودیم بظلم و بغی تکلم نمودیم و از کلمات کذب آبتن شده از دل بیرون آوردیم* انصاف باز پس گردیده صداقت از دور می‌ایستد زیرا حق در چهار سوها لغزش مینماید و انصاف بداخل شدن قادر نیست و حق ضایع شده است و دوری و رزنده از بدی غارت میشود پس خداوند ملاحظه فرمود و در نظرش ناخوش آمد که عدل وجود ندارد انتهی .

هفت : در آیه ۶ بیعد باب ۶۴ کتاب اشعیا ایضاً باین نحو تحریر گردیده :

و تمامی ماها مثل چیز پلید گردیده‌ایم و همگی اعمال صداقت ما مثل لثه حیض است و جمیع ما مثل برک پژمرده گردیده‌ایم ما را گناهان ما مثل باد از میانه بر میدارد* واحدی نیست که با سمت استدعا نموده خویشتر را برای متمسک شدن بتو برانگیزاند بتحقیق روی خود را از ما مستور ساخته بسبب گناهان ما ما را کداختی انتهی

بدون شك و شبهه بسیار از صلحا موجود بودند در زمان داود عليه السلام مثل ناتان نبی^(۱) و غیر آن و هر چند که فرض نمائیم که ایشان معصوم نبودند «بنا بر زعم اهل تثلیث» باز بلاریب ایشان مصداق آیه چهارم از مزبور^(۲) نبودند که مذکور گردید .

ایضاً در عبارات اشعیا عليه السلام صیغه متکلم مع الغیر واقع گردیده و اشعیاء^(۳) و

(۱) ناتان یا ناتان از انبیاء بنی اسرائیل است که در زمان حکومت حضرت داود و سلیمان علیهما السلام می‌زیست . قاموس مقدس

(۲) در مزبور اول بعد از بیان وظیفه مردم خیرخواه چنین گوید : ۴ شریران چنین نیستند بلکه مثل کاهن که باد آنرا پراکنده می‌کند . . .

(۳) به باب ۶۳ رساله اشعیا مراجعه فرمائید .

غیر او از انبیای عهد و صلحای زمان او هر چند که معصوم نبودند لیکن ایشان مصادیق عبارات مصرّحه در این آیات نبودند قطعاً، پس عبارات زبور و کلمات اشعیا محمول بر معانی حقیقیه ظاهره نخواهند بود و لابد است از قول باینکه این تضرعات بمقتضای مریوبیت و عبودیت بوده اند.

و همچنین در باب نهم از کتاب دانیال و باب سیم و پنجم از نیاحات ارمیاء و باب چهارم از رساله اول پطرس نظایر اینها واقع گردیده^(۱).

وجه سیم: وقوع مجاز در کلام الله و کلام انبیاء بسیار است چنانچه در مقدمه

(۱) باب نهم کتاب دانیال گوید: ۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و . . . مسئلت نمایم . . . ۵ ماکناء و عسیان و شرارت و وزیده و ترمرد نموده و از او امر و احکام تو تجاوز کرده ایم ۶ و بندگانت انبیائیکه باسم تو پیادشاهان و سروران و . . . سخن گفتند کوش نکرفته ایم . . . ۲۰ و چون من هنوز سخن می گفتم و دعا می نمودم و بکنناهان خود و کنناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم . . .

باب سوم نیاحات ارمیاء گوید: ۶ خداوند بمن گفت: آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرد! چگونه بفر از هر کوه بلند و زیر هر درخت رفته در آنجا زنا کرده است . . . خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من رؤف هستم.

و در باب پنجم: ۱۱ خداوند می گوید: هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا بمن بشدت خیانت ورزیده اند.

باب چهارم رساله اول پطرس گوید: ۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد ۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن بخواهش امتهای و در فحور و شهوات و میکساری و عیاشی و بزمها و بت پرستیهای حرام رفتار نمودن.

باب سیم بمالامزید علیه خواهی دانست انشاءالله .

وجه چهارم : بسا هست که مقصود از دعا تعبد محض است مانند قوله تعالی :

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ (۱)

اعطای موعود برحق تعالی و اجبست اعم از اینکه ما دعا کنیم و یا نکنیم مع ذلك مارا امر بطلب نموده است آنچه ضرر دارد ماموریت پیغمبر باستغفار نیز از این قبیل باشد و مانند قول حقه تعالی رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ (۲) باوجود اینکه میدانیم که خدا حکم نخواهد کرد مگر بحق مع ذلك ایندعا را میکنیم! چون وجوه مذکوره را دانستی گوئیم که استغفار طلب غفرانست و غفران ستر بر قبیح است و این ستر بر دو قسم مصور میشود :

اول : بعصمت از ارتکاب قبیح چراکسیکه معصوم است قبایح هوا براو مستور است .

ودوم : ستر بعد از وجود است پس غفران در آیه دوم و سیم بمعنی وجه اولست درحق پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در آیه سیم بوجه ثانی است درحق مؤمنین و مؤمنات (۳) و یا اینکه مقصود از امر باستغفار درحق نبی مختار علیه سلام الله الملك الغفار تعبد محض است چنانچه در پیش دانستی و یا اینکه مقصود از این امر این بوده که استغفار مسنون (مرسوم) باشد در میان امت ، پس استغفار پیغمبر از بابت تعلیم امت بوده و یا اینکه مضاف در

(۱) ترجمه : پروردگار ما آنچه را که به پیامبرانت وعده داده‌ای (که بما عنایت

کنی) مرحمت فرما . سورة آل عمران ۳ : ۱۹۲

(۲) ترجمه : پروردگار بحق داوری نما . سورة انبیاء ۲۱ : ۱۱۲

(۳) استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشى والابکار - استغفر لذنبك وللمؤمنین

والمؤمنات .

آیتین محذوفست و تقدیر در آیه دوم :

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ أُمَّتِكَ (۱)

و در آیه سیم :

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِ أَهْلِ بَيْتِكَ مِنَ الْعَبِيدِ وَالْأَزْوَاجِ

وَلِذَنْبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الَّذِينَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ (۲)

پس بعدی نیست در ذکر مؤمنین و مؤمنات و حذف مضاف در لغت عرب و در کتب مقدسه اهل کتاب نیز کثیر و شایع است و شواهد این مدعا بسیار است و ما چندی از آنها را ذکر میکنیم :

شاهد اول : آیه ۲۱ از مزموور هفتاد و هشتم باین نحو عیان و بیان گشته است :

بُتَّ رَهَ شِمْعَلَىٰ مَارِيَا وَكِرْبَ لِي وَ نُورَ بَشَلِ تَيْبِي بِيَعْقُوبَ وَ اَوْبَ كَرْبَ

سَقَلَ بَسْرَائِيلَ .

یعنی پس خداوند شنیده و غضبناك شد و بیعقوب آتش مشتعل شد و هم باسرائیل غضب متصاعد شد ، در این يك آیه در دو موضع مضاف حذف شده و الا لازم میآید یعقوب آتش گرفته باشد و باسرائیل غضب متصاعد شده باشد، پس مقصود بنی یعقوب و بنی

(۱) ترجمه : شکیها باش که وعده خدا حق است و بر گناهان پروانت آمرزش

بخواه .

(۲) ترجمه : بدان ! پروردگاری نیست جز خدای یگانه ! و بر گناهان اهل خانه

خود (بندگان و زنان) طلب آمرزش کن و بر گناهان مرد وزن با ایمان که از بستگان تو

نیستند نیز بخشش بخواه .

اسرائیل و لفظ بنی از اول (کلمه) یعقوب و اسرائیل محذوفست .

شاهد دوم : در آیه ۴ از باب هفدهم از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان

گشته است :

وَبِتْ هَوَىٰ بِيَوْمِ بَتٍ پِيشِ نَقِيدِ اَيُّقَا رَادِ يَعْقُوبِ وَطَرِ يَسُوتِ دَبْسِرُوهٖ

بِتْ بَكْرُ .

یعنی و در آن روز واقع میشود که شوکت یعقوب رکیک شده فریبی جسدش تبدیل بلاگری میگردد، در این موضع نیز مقصود آل یعقوبند که شوکت ایشان رکیک شده و فریبی جسد ایشان تبدیل بلاگری گردید و قول براینکه مضاف در این موضع محذوفست واجب است .

شاهد سیم : در آیه ۲۲ باب چهل و سیم از کتاب اشعیا ایضاً باین نحو عیان

و بیان گشته است :

وَلَا اِلٰهَ قَرِيْبُوْخَ يٰاَعْقُوبَ سَبَبٌ دِكْحِجْلُوْخَ بِيَّيْ يٰاِسْرٰٓئِيْلَ .

یعنی اما ای یعقوب مرا استدعا نکردی بلکه از من ای اسرائیل به تنگ آمدی . در این آیه نیز حذف مضاف در دو موضع واجبست والا لازم میآید که یعقوب خدا را استدعا ننموده و اسرائیل از خدا بتنگ آمده باشد .

شاهد چهارم : در آیه ۲۸ از باب مسطور کتاب اشعیا ایضاً باین نحو مسطور

گردیده :

باین جهت من سروران قدس را غیر مقدس نموده ، یعقوب را محروم و اسرائیل را

بملاحت تسلیم کردم . در این موضع نیز در دو جا مضاف حذف شده .

آیه بیست و هشتم که نوشته شده موافق است با فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و

این ترجمه غلط است و ترجمه صحیح اینست که یعقوب مرتد و اسرائیل نجس است ! و

مقصود ما تصحیح ترجمه‌های ایشان نیست بلکه مقصود استشهاد است بمدعای خود، در هر صورت مدعای ما (حذف مضاف) ثابت است .

شاهد پنجم : در آیه ۶ بیعد باب سیم از کتاب ارمیا باین نحو رقم یافته:
 ودر روزهای یوشیاه ملک ^(۱) خداوند بمن فرمود که آیا آنچه که اسرائیل کمراه نمود دیدی که او بفراز هر کوه بلند ودر زیر هر درخت سبز کردش در آنجاها زنا میکرد . (در اینجا نیز حذف مضاف واجبست والا لازم میآید که اسرائیل زانی باشد) * که بعد از نمودنش تمامی این کارها را من گفتم که بمن برگرد اما برنگردید و حال آنکه یهودیه خواهر خائنه اش اینرا دید * و بعد از اینکه اسرائیلیه کمراه را رها دادم و طلاقنامه را سبب اعمال فاحشه که مرتکب آن گردیده بود باو سپردم دیدم که یهودیه خواهر خائنه اش وهم اوروا نه شده مرتکب زنا شد . . . * و نیز خداوند بمن فرمود که اسرائیلیه کمراه خویشتن را از یهودیه خائنه اصدق نموده است * ای اسرائیلیه کمراه شده خداوند میفرماید که رجوع نما که غضب خود را بر شما نازل نخواهم کردانید * نهایت بکناحت اعتراف نما که بخداوند خدایت عاصی شدی ودر راههایت در میان بیگانگان زیر

(۱) « Yoshiah » ، پسرآمون از پیامبران عهد عتیق بود که بت پرستی را از میان مردم اورشلیم ریشه کن کرد و مجسمه‌ها را از بین برد. کتاب تاریخ پادشاهان در باب ۳۴ گوید خداوند بخاطر یوشیاه عذاب را از مردم اورشلیم برداشت .

یوشیاه در جنگ با فرعون نکوه زخم مهلکی برداشت و با همان زخم بسن ۳۹ سالگی در اورشلیم در گذشت در آیه ۱۱ از باب ۱۲ رساله زکریا آمده است که همواره قوم یهود تا ایام زکریا بر یوشیاه نبی نوحه گری می نمودند .

هر درخت سبز هرزه کرده شدی و خداوند میفرماید که بقول من کوش
ندادید .

شاهد ششم : در آیه ۱۵ بعد باب چهارم از کتاب هوشع باین نحو نوشته
شده است :

ای اسرائیل اگر تو زنا نمائی باری یهودا آنم نکردد الخ ۱۶ از اینک اسرائیل
مانند کاو معاند عناد میورزد الخ ۱۷ افرائیم باصنام خود ملصق است ویرا رها دهید ۱۸
شراب ایشان تغییر یافته پیوسته بزنا کاری مشغولند .

شاهد هفتم : در آیه ۳ بعد باب هشتم ایضاً از کتاب هوشع باین نحو عیان
و بیان گشته :

۸ اسرائیل خیریت را از خود دور نموده است پس دشمن او را خواهد دوآید
۸ اسرائیل بلعیده میشود حال در میان طوایف مثل ظرف نجس گردیده است
۸ چونکه اسرائیل مذبح را جهة عصیان نمودن زیاد کرده است الخ .
۱۴ زیرا که اسرائیل خالق خود را فراموش کرده .

پس در تمامی این عبارات حذف مضاف واجبست والا لازم می آید که تمامی این
عیوبات که در این آیات مذکورند بگردن یعقوب عليه السلام وارد شوند از قبیل زنا در زیر
هر درختی و قتل و فراموشی خالق و غیر ذلك و چون مطلب در کمال وضوح است لهذا
محتاج بشرح و بیان نمی باشد و اگر بخواهیم تمامی شواهد مدعارا ذکر نمائیم يك کتاب
بزرگ علیحده میشود .

پس ثابت و محقق گردید که مقصود گناه خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبوده و نیست
بلکه مقصود چیز دیگر است، اشهر و اظهر در نزد مفسرین و محدثین آنست که گناه
امت است چنانچه در مجمع البیان در تفسیر -

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (۱).

از حضرت صادق عليه السلام است که: ان سئل عن ههنا الآية فقال ما كان له ذنب

ولا هم بذنب ولكن الله حملة ذنوب شيعة ثم غفرها له .

و ايضاً در مجمع عنه عليه السلام انه سئل عنها فقال والله ما كان له

ذنب ولكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شيعة علي ما تقدم من ذنوبهم

وما تأخر (۲) .

مجملاً از این احادیث و سایرین که امثال اینها بند مقصود گناه امتست و مضاف در

آیتین محذوفست چنانچه ما در پیش گفتیم .

عیسی عهده دار گناهان شد .

نصاری نیز گویند که عیسی متحمل گناه امت شد و کفار از آن داد ولی عبارت

رکیکی میگویند که عیسی در مقام لعنت بر آمد و ملعون شد تا لعنت امت خود را بردارد

و بسیار عبارت جاهلانیه بی ادبانه گفته اند، ممکن بود این معنی را بعبارت دیگر که موهم

سوء ادب نباشد ادا کنند و آن عبارت بولس است در باب سیّم از رسالهُ خود بسوی

غلاطیان که تسویل کرده است (بگمراهی کشانده) و گمراه شده و گمراه کرده است آن

طایفه را باین قول که از آیه دهم الی چهاردهم چنین نوشته است :

(۱) ترجمه : بخاطر تو گناهان گذشته و آیند، را بیمارزد . سوره فتح ۴۸: ۲

(۲) ترجمه : از امام جعفر صادق عليه السلام این آیه را پرسیدند فرمودند : او (حضرت

محمد) را گناهی نبود و هیچ وقت اراده گناه هم نکرد و لکن خداوند گناهان پیرانش را باو

نمایاند و سپس بخاطر او گناهان امت را آمرزید و در مجمع البیان آمده است که از آنحضرت

همین آیه را پرسیدند فرمود : بخدا قسم او را گناهی نبود اما خدای سبحان بر او وعده فرموده

که گناهان گذشته و آئینده شیعه علی را بیمارزد .

زیرا جمیع آنانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند
 زیرا مکتوبست ملعونست هر که ثابت نماید در تمام نوشته‌های کتاب شریعت
 تا آنهارا بجا آورد * اما واضحستکه هیچ کس در حضور خدا از شریعت
 عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل بایمان زیست میکند * اما شریعت از
 ایمان نیست بلکه اینک با آنها عمل میکند در آنها زیست مینماید *
 مسیح مارا از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد
 چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بردار آویخته شود .

از جمله عجایب اینک در مجلس مناظره که ما بین این حقیر و وارد صاحب ینکی
 دنیائی وسایر قسسیها بعد از اینک در مجلس این عبارات قرائت گردید وارد صاحب
 با کمال رضای خواطر تمامی اهل مجلس را خطاب کرده و گفت بشارت باد شماها را که
 عیسی عوض شماها ملعون شد چنانچه در صورت مناظره کیفیت آن نوشته شده و بطبع
 رسیده مسمی بر سائله برهان المسلمین^(۱) است از برای فهمیدن رؤس مسائل مختلفه
 فیما بین مسلمین و مسیحیین و بعضی چیزهای دیگر و دانستن قانون مناظره بسیار
 خوبست .

باری برویم سرسخن و گوئیم: نعون بالله از این عبارات ضلالت آمیز و کفرانگیز
 که هر کس بشریعت عمل می کند آنرا ملعون خوانده و باین قول جمیع انبیارا ملعون
 خوانده چون اگر انبیا تقصیر در ناموس نکردند پس معصومند چرا منکر عصمت آنها
 هستند؟ و اگر تقصیر در ناموس کرده اند پس ملعونند نعون بالله .
 دیگر اینک ایماز اهل اعتقاد دانستن و ناموس (شریعت) را از ایمان دانستن

(۱) برهان المسلمین کتابی است جیبی در ۶۴ صفحه بسال ۱۳۱۲ قمری در طهران بچاپ
 رسیده و این کتاب صورت مباحثه مولف محترم کتاب را با وارد صاحب و قاطر صاحب بیان
 می کند .

اینهم خطای دیگر است، زیرا صریح قول یعقوب است که ایمان بی عمل تن بیجانست و ابداً اثر ندارد^(۱) و این قول مطابق قول عیسی است که در انجیل فرمود که: هر کس عمل بناموس نکند در ملکوت صغیر است^(۲) پس این قول مخالف حق و اضالاست.

خدای دوم یا خدای ملعون!

و دیگر جسارت کرده و گفته است که عیسی بتحت لعنت در آمد تا لعنت مارا بردارد، خیلی عجیب است که خدای دوم مسیحیین ملعونست.

خلاصه باین زبانها خواسته است که مردم عمل بشریعت نکنند و بکلی ترک شرایع نمایند، مهمل و خود سر باشند و بگویند که ما ایمان داریم و آنوقت هر غلطی که میخواهند بکنند، این قسیتس نیز یکی از اتباع پولس است اعمال و شرایع را بکلی وازده و صوفی محض است و مردم را بتصوف خوانده و صوفیان و درویشان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته اند و میگویند «علی دارم چه غم دارم» یقیناً علی علیه السلام از ایشان بزار است که خود آنجناب فرمودند که شیعه علی کسی است که راه علی را برود! راه علی غیر از خدا شناسی و عبادت چیز دیگر نبود، در محراب عبادت شهیدش کردند.

الحاصل فرض محال محال نیست بر فرض اینکه قبول کنیم که پیغمبر گناه کار بود، در صورتیکه میتواند عیسای ملعون شفاعت کند، بعقیده مسیحیان «هدیهم الله» پیغمبر گناه کار هم شفاعت میکند! از عموم قسیتسین عذر میخواهم ملعون کسی است که جناب مسیح علیه السلام را ملعون بداند، نمیدانم فرق چیست مابین جماعت یهود و مسیحیین؟ آنها هم جناب مسیح را ملعون میدانند اینها هم او را ملعون میخواهند «نعوذ بالله» نهایت یهودیان از راهی و مسیحیین از راه دیگر «هدیهم الله» با همه اینها حیا

(۱) رساله یعقوب باب ۲ : ۱۷

(۲) انجیل متی باب ۵ : ۱۹

نمیکنند و مدعی محبتند در حق آنجناب ، بدنگفته اند که دوستی نادان سراسر دشمنی است .

و اما کریمه و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۱) که معنی فارسی آن اینست که «تورا گمشده یافت پس هدایت کرد» فرموده است که تورا گمشده از راه خدا یافت بلکه هر کس چیزی را گم میکند اسم آنچیز گمشده است و از اینجهت کسیکه مالی را گم میکند آن مال را بر بی ضاله آن میگویند و بفارسی گمشده آن پس پیغمبر گمشده بود اما گمشده مردم نه گمراه از راه خدا، آری آنجناب گمشده مردم بود و مردم او را نمیشناختند و جلالت شأن او را نمیدانستند پس مردم حق را گم کرده بودند پس خدا مردم را هدایت کرد بسوی او نه اینکه او را هدایت کرد، نفرموده دیک بلکه فرموده ددی بلی اگر میفرمود:

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ

اعتراض قسیس صحیح بود ولیکن چنین فرمود بلکه هدی فرمود پس تقدیر در آیه مبارکه چنین است :

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَكَ فَهَدَىٰهُمْ إِلَيْكَ .

یعنی یافت تورا گمشده در میان قومیکه تورا نمیشناختند پس ایشان را هدایت کرد بسوی تو، یعنی نور معرفت را بایشان عنایت فرمود! پس مفعول هدی کاف خطاب نیست که راجع با آنجناب باشد بلکه ضمیر غایبست که هم باشد و راجع بقوم است ، پس معلوم شد که اینعبارت چنانکه آن احتمال را میبرد این احتمال را نیز میبرد و حال اگر کلام خدا احتمال دو معنی را داشته باشد یکی موافق تواتر و اجماع و عقل و یکی مخالف ، بدیهی است که آن معنی مخالف مقصود نیست و این معنی بر نصاری مخفی بود

که چنین معنی کرده‌اند و اما بر علمای اسلام مخفی نیست .
و اما قول او که هر چند بعضی علماء و مفسرین جهت ثبوت گمان خود که گویا
از محمد گناه بوقوع نه پیوسته الخ .

علمای مادر این خصوص غرضی ندارند بضرورت و توأثر از پیغمبر و ائمه ایشان
بایشان رسیده است که حجت خدا باید معصوم باشد و ادله عقلیه بر این اقامه کرده‌اند
که حجت خدا باید معصوم باشد و آن آیات متشابهه را ائمه ایشان که حامل قرآن
بوده‌اند معنی کرده‌اند، علماء هم اعتقاد نموده‌اند غرضی ندارند و نفع و ضرری بحال ایشان
ندارد و نسبت تعصب بعلمای اسلام از راه تعصب است .

مجملاً هر گاه و جوهری که در اینموضع مذکور گردید منضم شوند بآن و جوهری
که در فصل دوم از باب پنجم و باب هفتم مذکور گردیده یقیناً از برای جواب قسّیس
کافیست و زیاده بر این موجب تکدر خاطر ناظر است .

و چون بحمدالله از جواب قسّیس فراغت و اتمام حاصل آمد ، اکنون بی تأمل و
توقف گوئیم : اینها القسّیس کسیکه قصد او اعتساف و متصّف بعدم انصاف باشد میتواند
بامثال این اعتراضات اعتراض نماید بر جناب عیسی و حواریین ! که در آیه ۳۳ تا ۵۰
باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است :

عیسی در خانه فریسی

سَبَّ دَتِیْلِی بُوْخَنَّ مَا عَمَدَانَا لَا یَنْحَالَا لَخَمٍ دَلَا بَشْتِی خَامْرَا وَ بَمَرْتُونِ
شَیْدَاتِ بَیِّ (۳۴) تِیْلِی بَرُونِی دَنْشِ پَنْحَالَا دِ بَشْتِی وَ بَمَرْتُونِ هَانَشِ اِخْوَلَا
وَشْتِیْنِ دَخْمَرَا وَ دُوسْتِ دِدَا مَغَاجِی وَ خَطَای .

یعنی: زیرا که یحیای تعمید دهندند آمد که نه نان میخورد و نه

شراب می‌آشامید می‌گوئید دیو دارد * پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌اشامد می‌گوئید اینک مردیست اکل و شراب‌خوار و دوست باج‌گیران و گناه‌کاران * اما حکمت بتمامی فرزندان خود مصدق می‌شود * یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس بخانه فریسی درآمده بنشست * که ناکاه زنیکی در آن شهر گناه‌کار بود (یعنی فاحشه وزانیه بود) چون شنید که در خانه فریسی بغذا نشسته است شیشه از عطر آورده * در پشت سر او نزد پاهایش کریان بایستاده و شروع کرد بشستن پاهای او با اشک خود و خشک‌کندن آنها بموی سر خود و پاهای ویرا بوسیده آنها را بعطر تدهین کرد * چون فریسی که از او وعده خواسته بود این را بدید با خود میگفت که این شخص اگر نمی‌بودی هر آینه دانستی که این کدام و چکونه‌ز نیست که او را لمس می‌کنند زیرا که گناه‌کار است * عیسی جواب داده بوی گفت ای شمعون چیزی دارم که بتو گویم گفت ای استاد بگو * گفت طلب‌کاریرا دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی * چون چیزی نداشتند که ادا کنند هر دو را بخشید بگو کدام یکی از آن دو او را زیاده‌تر محبت خواهد نمود * شمعون در جواب گفت مظنه آنکه او را زیاده‌تر بخشید بوی گفت نیکو گفتمی * پس بسوی آن زن اشاره نموده بشمعون گفت این زنرا نمی‌بینی بخانه تو آمده‌ام آب بجهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا با اشکها شست و بموهای سر خود آنها را خشک کرد * مرا نبوسیدی لیکن این زن از وقتیکه داخل شدم از بوسیدن پاهای من باز نایستاد * سر مرا بروغن مسح نکردی ولیکن او پاهای مرا بعطر تدهین کرد * از این جهت بتو می‌گویم گناهان او که بسیار است آمرزیده شد زیرا که محبت بسیار مینماید لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت محبت کمتر مینماید

با آن زن گفت کنهاان تو آمرزیده شد * واهل مجلس در خواطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که کنهاان هم میآمرزد؟ با آن زن گفت ایمانت ترا شفا داده است بسلام روانه شو .

در آیه ۱ تا ۵ باب یازدهم از انجیل یوحنا باین نحو رقم یافته است :
 شخصی ایلعاذر نام بیمار بود از اهل بیت عینا^(۱) که ده مریم وخواهرش مارتا بود * و مریم که خداوندرا بعطر تدهین ساخت و پاهای او را بموی خود خشکانید که برادرش العاذر بیمار بود * پس خواهرانش نزد او فرستاده گفتند ای آقا آ نیک اینکه دوست میداری مریض است * چون عیسی این شنید گفت اینمريض تا بموت نیست بلکه برای مجد خدا تا پسر خدا از آن مجد یابد *

این که مَخْبُو يَشُوْع لِمَارْتَا وَ لَخْتُوْهُ وَ لِاِلْعَاذِرَ

یعنی عیسی مارتا وخواهرش و العاذر را دوست میداشت .

پس این محبوبه مریم آنست که تدهین نمود پاهای مسیح را و بموی سر خود آنها را خشکانید .

در آیه ۲۱ تا ۲۵ باب ۱۳ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است :
 چون عیسی این بگفت در روح مضطرب کشت و شهادت داده گفت هرآینه هرآینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد * پس شاگردان بیکدیگر نگاه میکردند و حیران میبودند که این درباره که میگوید * و یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه مینمود و عیسی

(۱) در قصبه بیت عینا که امروز آنرا ایلعازریه خوانند مردی ایلعازر نام زندگی می کرد و حضرت عیسی در آن خانه رفت و آمد بسیار داشت ناگهان ایلعازر بمرد و چهار روز از مرگش می گذشت که حضرت عیسی ویرا دوباره زنده کرد . قاموس مقدس ص ۱۴۳

اورا محبت مینمود * شمعون بطرس بدو اشاره کرد که پرسد درباره که این بگفت پس او در آغوش عیسی افتاده باو گفت خداوند ا کدماست .
 ودر حق این شاگرد در آیه ۲۶ از باب نوزدهم و آیه ۲ از باب بیستم و آیه ۲۰ از باب بیست و یکم از انجیل یوحنا واقع گردیده است که عیسی او را دوست میداشت (۱)
 ودر آیه ۱ تا ۳ باب هشتم از انجیل لوقا باین نحو تحریر گردیده :
 وواقعه بعد از اینکه او در شهری یا دهی کشته موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد و آن دوازده باوی میبودند * و زنان چندی که از ارواح پلیده و مرضها شفا یافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بود * و یونا زوجه خونا ناظر هیردوس (۲) و سوسن و بسیار از زنان دیگر که در خدمت او اموال خود را انفاق میکردند
 انتهى .

(۱) چون عیسی مادر خود را با آن شاگردیکه دوست میداشت ایستاده دید . . .
 پس دوان دوان نزد شمعون بطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده . . .
 بطرس ملتفت شده آن شاگردیکه عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید و همان بود که برسینه وی وقت عشاء تکیه می زد . . .
 (۲) مریم مجدلیه زانیه و ثروتمند بود و شهرت فراوان داشت . لوقا جهت گرویدن او را بمسیح چنین بیان می کند : وی به هفت شیطان مبتلا بود مسیح آنها را از او بیرون کرد و مریم تا آخر بعیسی وفادار ماند (انجیل لوقا باب ۸ : ۳۰) . در انجیل مرقس آمده است : از جمله زنانی که برای حنوط نمودن عیسی بقیبر وی رفتند مریم مجدلیه بود (باب ۱۶ : ۱)
 یونا همسر خونا وکیل هیرودیس انتیپاس دومین فرزند هیرودیس اعظم است . وی از جمله خادمان عیسی بود (انجیل لوقا باب ۸ : ۳) و برای دفن مسیح حنوط آورد (لوقا باب ۲۴ : ۱۰)
 سوسن از جمله زنانی است که مسیح را بمال خود خدمت نمود (انجیل لوقا باب ۸ : ۳)

مؤلف این کتاب گوید : ظاهر روشن است که خمرام الخبائث و قبیح است عندالله و سبب گمراهی و کفر و هلاکتست و شراب آن مناسب اتقیا نیست و ازاله عقل از خواص لازمه اوست خواه شارب نبی باشد و خواه غیر نبی و لذلك خداوند شراب آنرا حرام کرد برهرون و اولاد هرون زمانیکه اراده دخول در قبه شهادت از برای خدمت داشته باشند و شرب آنرا سبب موت قرار داد و حرمت آنرا با ایشان عهد ابدی قرار داد .

شراب در عهد عتیق :

و در باب دهم از سفر لویان باین نحو عیان و بیان گشته است :

۸ وَمَلِّ مَازِيَا عَامَ آهْرُونَ وَأَمْرُهُ ۹ خَامِرًا وَشَكَرًا لِتَشِثِ أَنْتَ وَبِنِكَ
عَامَاكَ مَدَالَانَتُونَ لَمْشَكْنَ دَلَانْمُوتُونَ قِيَامًا لِعَالَمٍ لِدَارِيخُونَ ۱۰ دَتِيرَشُونَ
بِتَقْدَشٍ لِتَطَاوُشْتَاوَبْتِ طَامَا لِدُخِي .

و معنی این کلمات موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ اینست :

و خداوند هرون را متکلم شده گفت * که تو و پسرانت بهمراهت هنگام در آمدن شما بخیمه مجمع (۱) شراب و مسکرات نخورید مبادا که بمیرید در قرنهای شما قانون ابدیست * تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس و غیر طاهر و طاهر تمیز بدهید .

و لذلك منع نمود ملك رب زن مانوح را از شرب خمر و شرب هر مسکر وقت حمل

(۱) خیمه اجتماع یا خیمه مقدس : خیمه ای است که بنی اسرائیل آنرا در دشت برپا داشته بودند ، طول آن ۱۵۰ قدم دارای ۲۰ ستون و عرض آن ۷۵ قدم دارای ۱۰ ستون بود و پشت خیمه با تخته پوشیده و جلو آن باز بود و در وسط آن پرده ای بود بنام حجاب که آنرا بدو نیمه قسمت می کرد يك قسمت را مقدس و قسمت دیگر را قدس الاقداس می نامیدند .

تلخیص از قاموس مقدس ص ۳۶۰ - ۳۶۱

آن تا اینکه فرزند او از جمله اتقیاء و پرهیزکاران باشد و خبائث مسکرات در این ولد تقی سرایت نکنند و مؤکد نمود این حکم را بر شوهر او .
ایضاً در باب سیزدهم از کتاب قضاہ باین نحو رقم یافته :

پس حال تمناً اینکه باحذر بوده شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاک نخوری . . . * و ملک خداوند بما نوح^(۱) فرمود از هر چه بآن زن گفته ام باحذر باشد * از هر چیزیکه از تانک بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات ننوشد و چیزهای ناپاک را هیچ نخورد و از هر چه که او را امر کرده ام پرهیز نماید .

و از این جهت بود چون ملک بشارت داد جناب زکریا را بولادت یحیی عَلَيْهِ السَّلَام^(۲)

(۱) ما نوح از قبیله صرع بود که در غزه بدرود زندگی گفت و در قبر منوح بخاک سپرده شد و دوبار در کتاب مقدس از او اسم برده شده است ۱- کتاب داوران باب ۱۳ ، ۲- باب ۱۴ همان کتاب .

(۲) یحیی فرزند زکریا : مقارن میلاد مسیح بدنیا آمد و پیش از بعثت عیسی مردم را بسوی توبه دعوت کرد و آنان را از آب رود اردن تعمید (غسل توبه) داد و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بدست او تعمید یافت از این رو مسیحیان او را یحییای تعمید دهنده می خوانند . و یهودیان از او پرسیدند : آیا تو مسیح هستی ؟ گفت نه ! . . . آیا تو پیغمبر هوعود ایلیا هستی ؟ گفت نه گفتند : پس چرا مردم را بتوبه دعوت می کنی و آنان را تعمید می دهی ؟ گفت من یک نمادی هستم در بیابان که مردم را براه خدا می خوانم .

هیرو دیس یکی از حکام فلسطین و قاتل حضرت یحیی است در حالتش می نویسد : هیرو دیس می خواست با دختر برادر خود (هیرو دیا) ازدواج کند و این مسئله در میان یهودیان مورد اختلاف بود ربانیون آنرا جایز می دانستند و قراؤن با آن مخالفت می کردند و مخالفت صریح یحیی با چنین ازدواج مانع بزرگی در سر راه رسیدن هیرو دیس باین کام دل بشمار می رفت . از این رو یحیی بزندان افتاد .

روزی مادر هیرو دیا او را وادار بر قصیدن در پیش هیرو دیس نمود و در شدت هیجان ✓

از اوصاف و تقوای یحیی بیان کرد که شراب و مسکرات را نخواهد خورد .

آیه ۱۵ از باب اول از انجیل لوقا در خصوص یحیی عليه السلام باین نحو مسطور گشته :

زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود مملو روح القدس خواهد بود .

ولذلك اشعيا عليه السلام شارب مسکرات را مذمت فرمود و شهادت داد که انبیاء و کهنه گمراه شدند بسبب شرب خمر و مسکرات .

آیه ۲۲ از باب پنجم از کتاب اشعیای نبی عليه السلام باین نحو نوشته شده است :

وَإِي لِدَنِّي دِينَ كَامْبَارِي لُشْتِي خَامْرًا وَ نَشْدِخِيلَ لِمَزَكِ شَاكْرًا :

یعنی وای بر آنائیکه بنوشیدن شراب پهلوان و در مزج مسکرات قوت مندند .

و آیه ۷ از باب بیست و هشتم ایضاً از کتاب اشعیا باین نحو نوشته شده است :

→ شهوت هیرودیس وعده داد که هرچه بخواهد برای او مهیا کند دختره گفت سر بریده یحیی را در طشت طلا می خواهم . چنین کردند . قرآن مجید داستان حضرت یحیی عليه السلام را در سوره های : آل عمران ، مریم و انبیاء نقل فرموده است .

فصل الانبیاء نجار ص ۳۶۹ و ۳۷۰ ، قاموس مقدس ص ۹۴۵ و ۹۴۶

زکریا . ابویحیای زکریا که در هیکل خدمت می کرد بحکم قرعه رهنمائی مریم مادر عیسی عليه السلام را عهده دار شد و به تقاضای خود ودعای مریم پروردگار احدیت اودا در دوران پیری فرزندی عنایت کرد که اودا یحیی نامیدند و به نقل انجیل بر نابا پدر او برخیا بود و رساله زکریا در عهد عتیق بآنحضرت منسوب است و در این رساله از غلبه مردی الاغ سواری بر اورشلیم خبر داده است که مسلمانان آنرا به عمر بن خطاب و مسیحیان به عیسی مسیح و یهودیان به مسیح منتظر خود تعبیر کرده اند .

اقباس از قصص الانبیاء نجار ص ۳۶۸ و قاءوس مقدس ص ۴۴۴ و ۴۴۵

(مِنْ أَوْخٍ) كَهَنٌ وَ نَبِيٌّ خَلَطُوا بِشَكْرِ يَشْلُونَ بِلَعْنٍ مِنْ خَامِرٍ تَلْقَلُونَ

(مِنْ أَوْخٍ) مِنْ شَكْرِ خَلَطُوا بِخَزِيَّتٍ يُونُ يَلُونُ بَدِيْوَانٍ سَبَبٌ دِكَلَهٌ صَبْرِي
مَلِيلٌ كَسِيَّتٌ بِخَيْسُوْتٍ لَتٌ دَكَّتْ :

یعنی اما ایشان نیز از شراب ضال و از مسکرات گمراه شدند هم کاهن و هم پیغمبر با مسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطی و درفتوی ساهی اند زیرا که تمامی سفرها از قی نجس بعدی برگردیدند که جای خالی نمانده است .

شرابخواری پیامبری در عهد عتیق

و در فصل دوم از باب پنجم خواهی دانست که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ بسبب شرب خمر عقلش زایل گشته و عریان و منکشف العوره شد و اینکه لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ شراب خورد و عقلش زایل گشت کرد با دختران خویش آنچه که کرد بحیثی که مثل آن از هیچ دائم الخمری مسموع نگردیده است ^(۱) پس ثابت و محقق گردید که خمر دائماً حرام بوده در عهد هیچ نبی از انبیا حلال نبود چگونه حلال میشود در شرع خدا چیزیکه زوال عقل از خواص لازمه او باشد و حال آنکه مناط تکلیف جز عقل نیست و در آیه ۵۴ باب سیزدهم از انجیل یوحنا باین نحو مسطور گردیده است :

قَمَلِي مِنْ خَارَا مَشَاوَمُو تُولِي جَلُو وَ شَقَلِي يَالَخْتَا مَخِيلِي بَخَاثُو وَ دَرَلِي

مِي كَوْمِنْ دَخَالَاتٍ وَ شُورَلِي لِخَالُولِي عَقَلِي دَنْلَمِيدُ وَ مَشِيُو بِيَالَخْتَادِ

سِيروا بِخَاصُو :

(۱) بیاورق، صفحهای ۳۱ و ۲۹ مراجعه شود .

یعنی از شام برخواسته و جامه‌های خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته بکمر بست پس آب در لکن ریخته شروع کرد بشستن پاهای شاگردان و خشکانیدن آنها بادستمالی که بر کمر داشت انتهى.

بعضی از ظرفای اسلام در مقابل مزخرفات قسیسین در این موضوع الزاماً چنین گفته‌اند این دو آیه ایهام دارند بر اینکه عیسی علیه السلام در آنوقت مست بوده و شراب و مستی وی در آنجناب سرایت کرده بمرتبه که نمیدانست که چکار میکند و الا شستن پا عریان شدن نمیخواهد انتهى.

و سلیمان حکیم نبی علیه السلام در مذمت شراب در کتاب امثال خود در آیه ۳۱ و ۳۲ باب بیست و سیم باین نحو رقم نموده است :

هنکامیکه شراب سرخ فام است و رنگش را در جام نمایان ساخته و هم برستی حرکت مینماید بآن منکر * چه عاقبت مثل مار می‌کزد و مثل شاه مار نیش میزند.

و همچنین اختلاط زنهای جوان اجنبیه با مردهای اجنبی آفات شدید است رجاء عصمت ضعیف است بخصوص زمانیکه مرد جوان عزب و شارب الخمر باشد وزن فاحشه و محبوبه و با او در بیابانها گردش نماید مالا و جانا او را خدمت نماید و در موضع مناسب از این کتاب حال داود علیه السلام را خواهی دانست «یعنی در فصل دوم از باب پنجم» یک نظر بزن اجنبیه کارش رسید بآنجائیکه رسید^(۱) و حال آنکه کثیر ازواج و عمرش از پنجاه سال گذشته بود.

بت پرستی پیامبری در عهد عتیق :

و همچنین حال سلیمان را در موضع مذکور و سایر مواضع خواهی دانست که زنهای او عقلش را ربودند و مراد و بت پرستش کردند در ایام پیری و حال آنکه در جوانی

(۱) پاورقی صفحه ۲۹ مراجعه شود.

صالح و پیغمبر بود و چون تجربه کامل از برای آنجناب از حال پدر و مادر و از حال برادر و خواهر « امنون و تامار » و از حال اسلاف خود رو بیل و یهودا بخصوص از حال خود حاصل نموده بود تشدید بلیغی در این باب نمود. ^(۱)
در آیه ۱ تا ۹ باب پنجم از کتاب امثال خود گفت :

ای پسر بحکمت متوجه شو و کوش خود را بفظانم فرادار * تا اینکه امتیازها را نگاه داشته بنهایت معرفت را مرعی دارند * چونکه لبهای زن بیگانه شهدرامی چکاندو کاش از روغن نرم تراست * اما آخرش مثل افسنتین تلخ و مثل شمشیر دودمه برنده است پاهایش بمرک فرو میرود و اقدامش باسفلها متمسک است * تا اینکه راه حیوة را نسنجی چونکه راههای آن زن بحدی گمراه است که آنها را درک نتوانی کرد * پس حال ای پسران مرا استماع نموده از کلمات دهنم دوری نوزید * راههای خود را از آن مستبعد ساز و بدر

(۱) تجربه هائی که از داستان پدر خود (داود) و مادرش (بت شبع) که بنقل کتاب

۲ سموئیل باب ۱۱ بخلاف عفت باهم آمیختند و بعد داود شوهر بت شبع (اوریا) را بانیرنگ بکشتن داد و سپس بابت شبع ازدواج قانونی کرد .

و داستان برادرش امنون که بتصریح ۲ سموئیل باب ۱۳ و تواریخ ایام باب ۳ دامن خواهر خود تامارا را لکه دار نمود .

و داستان یهودا چهارمین فرزند یعقوب که بعد از مردن پدرش عزیزن او (تامار) را به پسر دوش (اونان) داد او نیز مرد یهودا عروس خود را به خانه پدرش برگرداند ، روزها گذشت روزی یهودا بدروازه عینای در راه یمله عروس خود را دید که نشسته است خیال کرد که وی فاحشه است او را بسوی خود دعوت نمود و بزغاله ای براو وعده داد و باوی همبستر شد روزی به یهودا خبر دادند که عروس تو از زنا آبتن است دستور داد تا او را بسوزانند آن زن آمد و برایش ثابت کرد که از خود یهودا آبتن است . . . یهودا گفت او از من بیگناه تر است زیرا او را بپسر سوم خود (شیله) بزنی ندادم تلخیص از آیه ۱ - ۲۶ باب ۳۸ سفر پیدایش .

خانه‌اش نزدیک مشو * ای پسر من چرا از زن بیگانه ملتفت باشی و سینه
غریبه را بغل نمائی .

و بعد در آیه ۲۴ بعد باب ششم فرمود :

تا اینکه تو را از زن خمیثه و از تملق زبان زن بیگانه نگاه
دارد * در قلب خود بزبائیش شوقمند باش و ترا از مژگانهایش نکیرد *
زیرا مراد زن فاحشه بقرص نانی میرسد اما زن شوهردار جان کرانها را
صید مینماید * اگر کسی آتش بیغزش بگیرد آیا جامه‌اش سوخته نخواهد
شد * اگر کسی باخکرهاى سوزنده روانه شود آیا پاهایش نخواهد سوخت *
همچنین است کسیکه بزنی همسایه‌اش داخل شود هر کسیکه او را لمس نماید
بیگناه نخواهد شد .

و بعد در آیه ۲۴ تا ۲۷ در باب هفتم گوید :

پس حال ای پسران از من بشنوید و بکلمات دهانم متوجه شوید * دل
تو بر راههایش مایل نشود و در طریقهایش کمراه مشو * زیرا مجروحان
بسیار را انداخته است و نیرومندان کشته شده او بشمارند * خانه او
راههای قبر است که بحجرهای مرگ مبلغ است .

و بعد در آیه ۳۳ و ۳۴ باب بیست و سیم فرمود :

چشمان تو بزنی بیگانه نگران خواهد شد و دل تو متدبر کجیها
خواهد بود * و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سردار کشتی
خواهی بود و هکذا اختلاط با بچهای امرد آفات شدید است بلکه اخوف
واشنع از اختلاط با زنهاست چنانچه اهل تجربه شهادت میدهند .

و چون این مطالب را دانستی پس گوئیم که عیسی عليه السلام شراب خوار بود تا اینکه
معاصرینش گفتند اکول و شرب خمر است . و جوان عزب نیز بود پس زمانیکه مریم

زائید قدمهای او را باشک خود ترک کرد و از اول دخول از بوسیدن او باز نایستاد و با موهای سر خود آنها را می خشکانید، در آنوقت فاحشه مشهوره بود پس چگونه عیسی علیه السلام حال اسلاف خود یهودا و داود و سلیمان علیهم السلام را فراموش فرمود؟! و چطور اقوال سلیمان علیه السلام از خاطرش رفت؟! و چگونه ندانست که قیمت زن فاحشه یکقرص نان است؟! و اینکه لانس او بیگناه نیست بنا بر نص سلیمان علیه السلام؟! و چنانچه امکان ندارد کسی آتش را در بغل بگیرد و نسوزد و براخگرهای آتش راه برود و قدمهای او محترق نشود همچنین امکان ندارد کسی او را لمس نماید و بیگناه باشد! و چگونه اجازه داد او را باین امور؟؟ تا اینکه فریسی میزبان بر او اعتراض نمود! مخالف از کجا میتواند تصور نماید که این امور از مقتضیات شهوات نفسانیه نبودند؟! و چطور گناه او را بسبب این امور بخشید؟! اگر فاحشه کسیرا بیوسد آیا گناهان او بخشیده میشود؟! در اینصورت خوب معلومست که هیچ فاحشه گنه کار نخواهد بود که کار او همین است! آیا این امور لایق ذات خدای عادل مقدس میباشد! آیا در آنوقت زنا مباح بود؟! آیا سزاوار یکی از مطرانهای نصاری هست که در خانه یکی از معارف مهمان باشد فاحشه قبیحه را اذن بدهد که پاهای او را باین نحو بیوسد و بخشکاند و حال آنکه علایم توبه بهیچ نحو قبل از این فعل در او نباشند؟! از انجیل معلوم شد که مریم فاحشه و خواهر او مار تارا دوست میداشت و با دوازده شاگرد و باز نهایی کثیره در بیابانها گردش مینمودند و زنها ایشان را مالاً و جانا خدمت مینمودند! پس چگونه متصور است که باین مخالطه شدید زنت قدم از برای ایشان اتفاق نیفتاد چنانچه از برای روییل پسر بزرگ یعقوب اتفاق افتاد که بازن پدر خود زنا کرد! و از برای برای یهودا که با عروس خود زنا کرد و از برای لوط که با دخترهای خود زنا نمود! و از برای داود که بازن او را زنا کرد! و از برای امنون پسر داود که با خواهر خود تامار زنا کرد (۱).

(۱) تمام این مطالب در صفحات ۲۹ تا ۳۶ همین کتاب بصورت پاورقی از کتاب ←

و بعضی از علمای اسلام در مقام تعجب در مقابل اعتراضات ایشان گفته‌اند :
 اعجب و اعرب از همه آنستکه لوقا در انجیل خود نوشت که عیسی و شاگردهای آنجناب
 در قراء جولان مینمودند و زرنهای بسیار با ایشان بودند از آنجمله مریم این آنستکه معروف
 و مشهور بفقور و زنا بود و تو میدانی که از برای همه کس امکان ندارد که در بلاد شرقیه
 بخصوص در دهات تنها بخوابد پس لابد این اولیاء با این ولیات در یکجا میخواستند
 اتپی .

و احتمال زگت قدم از برای حواریین اقوی است چون ایشان قبل از صعوده مسیح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 کامل در ایمان نبودند بنا بر اقرار خود علمای مسیحیّه پس ظن عصمت در حق ایشان
 ضعیف بلکه عاطل و باطلست آیا نمی بینی از اساقفه و شمامسه و کشیشهای^(۱) فرقه کاتلک را
 که ایشان تزویج نمی نمایند و مدعی هستند که این امر از شدت عفت میباشد و حال
 آنکه کارهائیکه از ایشان صادر میشود از هیچ فاسق غنی از اهل دنیا صادر نمیگردد
 و کنایس ایشان خانه‌های فاحشات و زانیاتند .

در صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵ از کتاب سیزده رساله در رساله دوم باین نحو تحریر گشته
 است : که قدیس بر نردوس گوید : وعظ عدد ۶۶ در نشید الانشاد از دواج مکرم و مضجع
 بلادنس را از کلیسا نزع کردند پس پر کردند کلیساها را بازنا در مضاجع با زکور
 وامهات و اخوات و بجمیع انواع ادناس و ارجاس . و فاروس بیلاجیوس اسقف سلفا

→ مقدس نقل شده است و در جزء دوم این کتاب قسمتی از آنها بقلم خود مؤلف نیز نقل
 خواهد شد

(۱) اساقفه ، جمع اسقف : کلمه یونانی است بمعنای تبهیت مقامی است کلیسائی
 پایین تر از مطران و بالاتر از قسّیس . المنجد چاپ ۱۵ ص ۳۵۰ .

شامس جمع شامس : کلمه سریانی است بمعنای خادم مقامی است کلیسائی پایین تر از
 قسّیس . المنجد چاپ ۱۵ ص ۴۱۳ .

کشیش : صدای پوست مار و صدای جوشش شراب است ، رهبر بزرگ کلیسا را کشیش
 گویند .

در بلاد پرتگال سنه ۱۳۰۰ گوید : ایکاش که اکلروسین عفت را نذر نمی کردند بخصوص اکلروس سپانیا که فرزندان رعیت در آنجا قدری بیشتر از ابناء کهنوت میباشند . ویوحناى اسقف سالتر بروج درجیل پانزدهم نوشت : او کمتر از کشیههارا پیدا کرد که غیر معتاد باشند بر نجاسات متکثره باز آنها و اینکه اداره رهبانیت متدنس است و مانند خانه های مخصوص بزناست انتہی ملخصاً .

وشهادت قدمای ایشان کافیست در حق عفت این قسیسین که بلا دلیل مدعی آن هستند و این امور قبیحه در کنایس تا امروز ممتد است بلکه در این عصر بیشتر شایع گردیده است و اگر بخوایم تمامی آن امور قبیحه را که در کنایس دیده ایم و شنیده ایم و بصحت آن یقین کرده ایم تحریر نمائیم کتاب بزرگ علیحده میشود لیکن سه فقره از آنها را بروفق عدد تثلث مینویسیم :

اول : در کلیسای شهر بلهریت که از شهرهای روس است مریم رباننا که در کلیسا صاحب منصب بود یعنی بر تمامی قاریان ریاست داشت زوراخوسری بکلیسا آمد و عاشق مریم مزبوره گشت مریم هم عاشق او شد مدتی در کلیسا مشغول عمل قبیح بودند اثر حملش ظاهر شد از کلیسا بیرونش کردند در وقت بعد از مدتی که قضای شهوت نمود دوباره بکلیسا برگشت مدتی در کلیسا ماند دوباره شهوتش غلبه کرد مره آخری از کلیسارفت و دیگر برنگشت .

دوم : در کلیسای حوبرنی قورس نکى الونه یکی از تارکات دنیا بود میانهاش باشخص عکاسی الفت گرفت، مدتی در کلیسا مشغول عیش و عشرت بود و پس از آنکه فسق ایشان بروز کرد از کلیسا بیرون رفت وزن عکاس مزبور شد .

سوم : در کلیسای ارومیته شیرین نامی دختر انوبه در مدرسه پروتستانیها حامله شد از مدرسه بیرون آمده زن الونام نصرانی شد در شب عروسی قبل از اینکه داماد با او نزدیکی کند زائید مدتی آن کودک زنازاده زنده بود بعد مرد، حال هم زن و شوهرند هر کسی در این حکایات ثلاثه اخیره شك دارد تحقیق کند تا صدق این فقره

بر او هویدا شود .

خلاصه کلام : مدتی که این حقیر در کنایس بودم کمتر از قسیسین را ملاقات کردم که معتاد باین فعل شنیع و عمل قبیح نباشند ، شهادت قدمای ایشان در خصوص عفت ایشان کفایت زیاده بر این تطویل کلام لازم نیست بهتر اینست که ذکر ایشان را ترك نموده و گوئیم :

حال ایشان مانند حال فقرا و مشرکین هنداست که مدعی عصمتند و تزویج را از برای خود از اشده معایب میدانند و حال آنکه افجر و افسق ناسند آنچه از برای ایشان حاصل است از برای امرای فساق حاصل نیست پس قسیسین مانند فقرای مشرکین مستغنی از تزویجند . مخفی نماید آنچه را که ما در باب جناب عیسی و حواریین نوشتیم الزامیست نه اعتقادی والا این بنده بری هستم از امثال این تقریرات ! ابدأ اعتقاد نمینمایم که جناب عیسی علیه السلام و حواریون شراب خوار باشند و باز نهی مخالطه نمایند . و این کلماتی که در این اناجیل اربعه نوشته اند افترا میدانیم و این از برکات نور محمدیست که بمارسیده صلی الله علیه و آله وسلم کما يستحق و یلیق و جزا الله عن الاسلام و المسلمین کما یلیق بکرم و عزه جلاله .

حمد و سپاس خدایرا و ثنا و درود نبی* اوراست که قلوب مارا بنور ایمان و علم منور گردانید و از ظلمت کفر و تملیث نجات داد و اگر تاقیامت بشکر این نعمت اشتغال و رزم باز مقصوم و از عهدۀ شکر این عطیۀ کبری بر نیامده ام .

الحمد لله رب العالمین کما يستحق والصلوة والسلام علی نبیه وآله

کما یلیق .

خداوندا توشاهد و گواهی که این بنده توان کلمات و امثال اینهارا ابدأ در حق جناب عیسی اعتقاد نمی نماید ، بلکه آنجناب را نبی معصوم و مطهر میدانند و حواریین نیز رسولان آنجنابند ولی درجه نبوت و عصمت را ندارند بلکه جایز الخطا هستند این امر ثابت و محقق است چنانچه در باب اول و دوم از همین کتاب خواهی دانست .

قیسس : پیامبر اسلام حق شفاعت ندارد !

شبهه نونزدهم : در صفحه ۱۲۲ گوید : و اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی گفته نمی‌بود که محمد گناه کار است باز در باب اینمطلب هیچ شکمی و ترددی روی نمیداد زیرا که محمد بشر بود مانند سایر مردم تولد یافته است و سابق بر این بیان و مدلل گشت که بنا بر مضمون آیات کتب مقدسه تمامی مردم در حضور خداوند کار قاصر و گناه کارند و در این صورت که محمد گناه کار بود یقین و آشکار است که آن مرتبه و منزلت ابداً ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت.

فی الجمله اگر چه محمد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است چنانکه سایر مردم، از برای او نیز محالست که در حضور خدای مقدس شفیع گناه کاری یا باعث عفو و رفع یت گناه از شخصی گردد.

بعد در صفحه ۱۲۳ گوید حال که بیان و ثابت گشت که محمد را آن مرتبه و حدی نیست که شفیع آدمی گردد و واضحست که امامان را نیز آن مرتبه و شأن نخواهد بود و بآنها امیدوار و معتمد بودن نیز باطل و خلافست انتهی بالفاظه ملخصاً^(۱).

جواب : این فقره آنستکه ما سابقاً بیان کردیم اینقول که کل بشر مقصرند قویست باطل و از درجه اعتبار ساقط و هابط چنانکه قبل از این ذکر کردیم که خدا مقصر راهادی مقصر و کور را راهنمای کور قرار نمیدهد^(۲) دیگر تکرار در اینموضع لازم نیست و آیاتیکه از کتب مقدسه ذکر کرده است بر اینستکه تمامی بشر مقصرند بکار مسلم نمی‌خورند زیرا که اولاً این کتابها مجرّفند و ثانیاً مخالف عقل و نقل صحیح اند.

(۱) و صفحه ۱۲۵ سطر ۱۴ - ۲۲ و سطر ۱۸ - ۲۱ راه زندگی .

(۲) ب صفحه ۱۲۷ - ۱۳۰ همین کتاب مراجعه شود .

و ایضاً در آن آیات گفته نشده است که تمامی پیغمبران گناهکارند بلکه در زبور داود «چنانکه خود قسیس هم نقل می‌کند» باین نحو وارد است که: بهیچوجه کسی برادر خود را فدیه نتواند کرد و دیت خود را نیز بخدا نتواند داد^(۱)

اولاً این آیه بهیچوجه با مدعای قسیس مربوط نیست زیرا این در مذمت اهل دنیاست چنانچه آیات قبل و بعد در اینمطلب صریحند و ثانیاً قسیس در نقل تحریف نموده است زیرا که این آیات را از مزمور ۴۹ نقل نموده است و آن آیات موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترجمه شده‌اند:

کسانیکه بمال خود معتمدند و بکثرت دولت خود مفتخرند * از ایشان کسی برادر خود را خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفاره نتواند داد * چونکه فدیه نفس ایشان قیمتیست لهذا ابدأ توقف از آن باید بکند انتهى .

و مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ نیزها نظوری که ما نوشتیم ترجمه نموده است و قسیس نبیل لفظ «از ایشان کسی برادر خود را مطلقاً» تبدیل کرده است و گفته است که بهیچوجه کسی برادر خود را و . . . لفظ «از ایشانرا» که راجع باهل دنیاست انداخته است و آیه ۲۶ را که از باب شانزدهم انجیل متی^(۲) نقل کرده است بهیچوجه مناسبتی با مدعای او ندارد .

في الجملة چون خیانت و غلط کاری او بر اهل لسان مخفی نیست لهذا تحقیق زیاده

(۱) آنانیکه بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می‌نمایند

۷ هیچ کس هرگز برادر خود فدیه نخواهد داد ۸ و کفاره او را بخدا نخواهد بخشید ۹ زیرا فدیه جان ایشان کران بهاست کتاب مقدس چاپ لندن بمال ۱۹۵۹ .

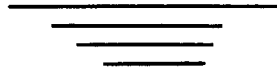
(۲) زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را برد و جان خود را ببازد یا اینکه آدمی

چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت .

براین را در اینموضع لازم ندانستم جزاه الله بما فعل .

نمیدانم اگر تمامی بشر مقصر باشند حتی پیغمبران خدا باین قسیس چه خواهد داد؟ که کتاب مقدس خود را تحریف میکند از برای اثبات این ادعای باطل!

الحاصل از کتابهای مقدسه در نزد خود قسیس جوابهای شافی و کافی دادیم که کل انبیاء معصومند نهایت درجات عصمت ایشان تفاوت دارد اشرف ایشان معصوم ترین آنها خواهد بود چون ترك اولی از بعضی از ایشان سر میزند و سیدالرساله که خاتم الانبیاست ترك اولی نیز از آنجناب سر نزده است و ایراد قسیس از روی جهالت و نافیهمی است و در باب پنجم از همین کتاب ثابت و محقق گردید که موافق کتب مستعمله آنها آنجناب نبی صادق و شفیع المذنبین است و در اثبات اینمرحله بآنجا باید رجوع کرد^(۱)



(۱) این بحث در بخش دوم این کتاب خواهد آمد انشاء الله .

قسیس : محمد (ص) پیغمبر نیست !

شبهه بیستم : در صفحه ۱۲۳ گفته است : و اینم دعا که شك کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که محمد پیغمبر حق بوده باشد ^(۱) انتہی بالفاظہ .

جواب اینم دعا : آنستکه این کلمه از عالم منصف صادر نشده است زیرا نهایت امر اینستکه میگوید معصوم نبوده ! تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی منتها مانند سایر انبیاء خواهد بود، چه کمی از سایر انبیاء داشته که شایسته نبوت نبوده ؟ آیا حکمتش از حکمت آن پیغمبران کمتر بوده و یا کتابش از کتب انبیاء انقص و پست تر بوده و یا شرع شریفش از شرع سایر انبیاء کمتر بود ؟ و نمیدانم بجز عداوت چه باعث شده است این قسیس را که محال شمرده است نبوت آن جناب را ؟ ! ما که عصمت را در نبوت شرط میدانیم اگر فاسقین را به بینیم میتوانیم بگوئیم محالستکه این نبی باشد و اما تو که عصمت را شرط نبوت نمیدانی و مع ذلك خلاف سیرت انبیاء از او ندیده ای و جناب عیسی هم نفرموده است بعد از من نبی نخواهد بود بلکه آن جناب و تمامی انبیای بنی اسرائیل بحقیقت نبوت آن جناب شهادت داده اند چنانچه در باب پنجم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله .

پس انکار نبوت آن جناب مستلزم انکار نبوت تمامی انبیاست و قسیس در دین جمیع انبیاء کافر شده است و اگر منصف میبود میبایست بگوید شاید نبی باشد و شاید نباشد دیگر محال بودن نبوت آن سرور از چه جهت و کدام علت؟ و چه شرطی در نبوت قرار داده که در آن جناب نیست؟ اعتراضاتی که بر آن جناب و بر نبوت آن جناب در میزان الحق نموده همه را در فصل دوم از باب پنجم این کتاب جوابهای شافی و کافی داده ایم

(۱) و صفحه ۱۲۶ سطر ۱۳ راه زندگی .

تو که لآمت و دیانت و زنا کردن و بت پرستی نمودن و شراب خوردن و قتل نفس کردن و مرتد شدن و فضل خود خوردن و زنازاده بودن را منافی نبوت نمیدانی و در حال نبوت همه این امور را جایز بلکه واقع میداننی بلکه منکر این امور را بالنسبه بانبیاء کافر میداننی فزیراً اینها مدلول کتب مقدسه تو هستند! و انکار کتب مقدسه در نزد تو کفر است»

و اگر نبی بر تو بیاید که صبح مست لایعقل باشد و عورت خود را مکشوف کرده در کوچه‌ها بدود و بعد از آن بتی را بیاورد و در حالت شعور آنرا سجده کند و مردم را امر بسجده آن نماید! و برای آن بت چند روز قربانی کند و معبدها از برای بتها بنا نماید! و مست شود در حالت مستی با دختر خود زنا کند و از او اولادی متولد شود نسبت بعضی انبیاء را بآن ولد حرامزاده برسانی مانند جناب داود و سلیمان و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَام! و با زن همسایه زنا کند و شوهر او را بحیله بکشد تا زنش را تصرف و تصاحب نماید و پسر بزرگ نبی دیگر رو بیل با زنش زنا کند (و پیغمبر خدا آنرا) بشنود و حد بر او جاری نکند بلکه راضی بشود و در وقت مردن او را دعای خیر و برکت بدهد! و پسر نبی آخر با چند نفر از زنه‌های او زنا کند و بشنود و معبدها مردم را از قتل او نهی نماید و در قتل او گریه‌ها و زاریها نماید^(۱) دیوثی معنی ندارد مگر همین! فاعلین این امور را انبیاء صادق میداننی اما خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که این امور بلکه سهو و نسیانی ابداً از او ظاهر نگردیده، نبوت او را مجال میداننی. ای عدو خدا! از حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کی امثال این امور را دیدی و شنیدی که نبوت او را مجال شمردی این چه عداوت و چه حیله و دام تزویر است که برای صید جهال و عوام گسترده‌ای لباسش را بر تن گرگ پوشانیده و بخیالات که باین مکر و شیطنت میتوانی مسلمین را اغوا نمائی، اول میگوئی تمل گنه کار است بعد میگوئی از شفاعت خلق عاجز است و بعد میگوئی آنجناب و اما ما آنرا شفیع دانستن باطل است و ایضاً میگوئی نبوت او محالست درجه

(۱) بیاورقی‌های صفحه ۲۹ تا ۳۷ این کتاب مراجعه شود.

بدرجه بالا میروی و اگر نه این بود که در کتابت به پیغمبر ﷺ جسارت کرده بودی این طور باتو حرف نمیزدم و در جواب مسائلت بالینت و نرمی سخن میراندم ولی جسارت را بعدی کرده که اختیار را از دست من ربوده بی اختیار نوشته ام آنچه را که نوشته ام . بالجمله در باب پنجم از این کتاب معلوم شد که عدم نبوت آنجناب محالست و از این تقریرات معلوم میشود که رك یهودیت هنوز در علمای پروتستنت باقیست آنچه یهودیها در حق جناب مسیح گفتند و کردند اینها در حق حضرت خاتم الانبیاء میگویند و حال آنکه جناب عیسی وصیت فرمود که بفارقلیطا ایمان بیاورید (۱)

کتاب مقدس : عیسی از اهل نجات نیست

تنبیه : موافق قول قسّیس گوئیم هر گاه کسی تدبر و تعمّق نماید در کتب مقدسه اهل کتاب از برای او واضح و آشکار خواهد شد که خود جناب عیسی از اهل نجات نیست و ابدأ نمیتواند که شفیع المذنبین باشد و محالست که مسیح موعود و نبی صادق باشد و بیان این مطالب محتاج بچند مقدمه است :

مقدمه اول : الیاقیم بن یوشیا (۲) وقتی که سوزانید صهیفه را که باروک از طرف ارمیا نوشته بود، وحی از برای ارمیا عليه السلام نازل شد که خدا بصدّ الیاقیم ملك یهودا میفرماید: از برایش کسی نخواهد بود که بر تخت داود بنشیند چنانچه در آیه ۳۰ از باب سی و ششم

(۱) به آیات بشارت از ظهور پارقلیط در بابهای ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ انجیل یوحنا و پاورقی

صفحه های ۱۰ و ۱۱ این کتاب مراجعه کنید .

(۲) بد از برکنار شدن یهو آحاز از تخت سلطنت برادرش الیاقیم در سن بیست و پنج سالگی بامر پادشاه مصر بحکومت اورشلیم رسید و یازده سال هم حکومت کرد و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید (تواریخ ایام ۲ باب ۳۶ : ۴ - ۶) وقتی که تومار الهامی ارمیا نبی که بخط باروک نوشته شده بود بدستش رسید آنرا در آتش سوزاند و خداوند در باره اش فرمود : که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند

(رسالة ارمیا باب ۳۶ : ۲۳ - ۳)

از کتاب ارمیا علیه السلام مرقوم گردیده است و آیه بروفق سریانیسه باین نحو نوشته شده است :

بِت دَاه هَتَخ بَمَرَلِي مَارِيَا عَال يُو وَاقِيم مَلِك دِهَوْد لِهَوِي اَلِي تِيُون

عَال تَخَت د دَاوُد الخ

المعنی : بنابراین خداوند بصد یو واقیم ملک یهودا چنین میفرماید که از برایش فرزندی نخواهد بود که بتخت داود بنشیند ! و حال آنکه مسیح از اولاد یوواقیم است بنا بر شهادت آیه ۱۳ از باب اول از انجیل متی ^(۱) و در نزد اهل کتاب نبی باید بر تخت داود جلوس بفرماید .

در آیه ۳۲ از باب اول انجیل لوقا از قول جبرئیل علیه السلام در حق عیسی علیه السلام بهریم باین نحو عیان و بیان گشته است :

وَبِت يُوَلِي مَارِيَا اَلِه تَخَت د دَاوُد بِيُو

یعنی خداوند تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود .

مقدمه دوم : آمدن مسیح مشروط بود بآمدن ایلیا قبل از او و از اینجهت یهود عیسی را انکار کرده و گفتند آمدن ایلیا قبل از مسیح ضروریست و جناب عیسی علیه السلام هم این مسئله را تسلیم و قبول نمود ولیکن فرمود : ایلیا علیه السلام پیش از من آمده اما شما او را نشناختید ^(۲) .

(۱) انجیل متی در بیان نسب حضرت عیسی علیه السلام گوید : زرو بابل ابیهود را آورد و ابیهود ایلیا قییم را آورد و ایلیا قییم عازور آورد . . . و و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد .

(۲) انجیل متی باب ۱۷ : ۱۱ و ۱۲ . انجیل مرقس باب ۹ : ۱۳ .

مقدمه سیم : ظهور معجزات و خوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلا عن النبوة ثم فضلا عن الالهية در آیه ۲۴ از باب بیست و چهارم انجیل متی از قول عیسی عليه السلام باین نحو رقم یافته :

سَبَبُ بَتِّ قَمِيٍّ مَشِيخِي دَكَلِي وَنَبِيِّ دِ دَكَلَوْتِ وَبَتِّ يَهُوِي نِشْنَقِ كُورِي
دَعَا جِي بُوِيَاتِ اَخِ دِمَا خَلَطِي اِنْ مَاصِيَا اُوْبِ لِكْبِي

یعنی که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیات را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن شود برگزیدگان را نیز اغوی خواهند نمود :

در آیه ۹ از باب دوم از رساله دوم پولیس بتسالونیکیان قول پولس در حق دجال بدین نحو ترقیم گردیده : ظهور او بعمل شیطانست بهر نوع قوتی و آیات و عجایب دروغ خواهد «بود» .

توریه : خدای یگانه را بپرستید

مقدمه چهارم : هر کسی دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید بهکم همین توریه واجب القتل است اگر چه صاحب معجزات عظیمه هم باشد .

در آیه ۲۰ از باب هجدهم از توریه مثنوی باین نحو تحریر یافته است :
اما پیغمبریکه متکبران در اسم من سخنی که بگفتنش امر نفرموده ام بگوید و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر البته مقتول شود انتهی .

و مدعی الوهیت اشنع (زشت تر) حالا است از کسیکه دعوت بعبادت غیر خدا نماید زیرا که او غیر از خداست یقیناً «چنانکه در باب سیم از همین کتاب مدکلا و مفصلاً در کمال صافی خواهد آمد انشاءالله» و مردم را دعوت بسوی خود مینماید .

و چون این چهار مقدمه را دانستی پس گوئیم که عیسی عليه السلام از اولاد الیاقیم

میباشد بنا بر حسب نسب مندرجه در انجیل متی پس قابلیت جلوس بر کرسی داود را ندارد بحکم مقدمه اولی و ایلیا قبل از او نیامده است چون یحیی عَلَيْهِ السَّلَام گفت : من ایلیا نیستم چنانکه در آیه ۲۱ از باب اول از انجیل یوحناست ^(۱) پس قولیکه بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد بود و متصور نیست که ایلیا مرسل از جانب خدا و صاحب وحی والهام باشد و خود را معرفی نکند و در واقع و نفس الامر ایلیا باشد و بگوید من ایلیا نیستم و بدین واسطه یهود مسیح را قبول نکنند فعلا یحیی عَلَيْهِ السَّلَام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مقدمه ثانیه و ادعای الوهیت هم نمود « بنا بر زعم اهل تثلیث » عبارتاً اُخری دعوت بعبادت غیر خدا نمود پس واجب القتل است بحکم مقدمه رابعه و معجزاتی که در انجیل از او نقل شده است صحیح نیست در نزد مخالف اولاً ، و هر گاه تسلیم شود صحت آن دلیل ایمان نخواهد بود فضلا عن النبوة بحکم مقدمه ثالثه پس جماعت یهود در قتل عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مصاب بودند العیان بالله .

فرق چیست ما بین مسیح نصاری و مسیح یهود ؟! از کجا بدانیم اول صادق و ثانی کاذبست و حال آنکه هر دو مسیح ادعای حقیقت و حقانیت از برای خود مینمایند و هر دو ایشان صاحب معجزات باهره هستند بنا بر اعتراف اهل کتاب ، پس لابد است از علامت فارقه که حجت باشد بر مخالف پس ثابت و محقق گردید عیسائی که جماعت نصاری معتقدند مسیح موعود نبود .

و اما اینکه گفتیم خود عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از اهل نجات نیست آیه ۳ از باب بیست و سیم از توراة مثنوی باین نحو تحریر گردیده :

لَا أَوْرَعَمُو نَا يَا دَمُو أَبَا يَا كَو كِنَش دِمَارِ يَا أَوْب دَوْرَاد عِسرَا لَا أَوْرَمِن
دِ اَنِّي كَو كِنَش دِمَارِ يَا هَلْ عَالِم :

(۱) آنگاه از او سؤال کردند پس چه ، آیا الیاس (ایلیا) هستی گفت نیستم ، آیا تو آن نبی هستی ؟ جواب داد که نی .

موافق عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ آیه مسطوره باین نحو ترجمه شده است:

لا یدخل عمونی ولا موئبی فی جماعت الرب حتی الجیل العاشر لا یدخل منهم احد فی جماعت الرب الی الابد .

و موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ الهجره به آیه باین نحو ترجمه شده است : عمونی و یا موئبی^(۱) داخل جمعیت خداوند نشود تا پیشت دهم بلکه ابدأ داخل جمعیت خداوند نشود انتهی .

توریه : پیامبران زنا زاده

مؤلف گوید: آیه بصریحست در اینککه عمونی و موئبی تا قیامت نباید داخل جماعت رب شوند بلکه مردود و مبعوض و ملعون خدا هستند ، چه منتهی میشوند بلوط **لوط** که با دختران خود زنا کرد « علی قولهم » در آیه ۳۶ تا ۳۸ باب نوزدهم از سفر تکوین باین نحو رقم شده است :

و دو دختر لوط از پدر خودشان حامله شدند * و دختر بزرگ

پسری را زائید و اسمش را موآب نامید که تا بحال پدر موآبیاں اوست *

(۱) بتصریح کتابهای عهد عتیق موآب از دختر بزرگ حضرت لوط متولد شد و فرزندان وی در سرزمینهای خاوری دریای لوط مسکن گزیدند و کوه موآب هنوز هم معروف است و آثار بسیاری در آن کوه کشف شده است که مشهورترین آنها به موآب **«Rbbe moab»** و **«Kerak»** و **«Diban»** است و آنان را خدایانی بود که مشهورترین آنها : **«Kmosh»** است . قاموس مقدس : موآب ، کموش

عمونیان را فرزندان دختر کوچک حضرت لوط می دانند که قومی چادرنشین و بیابان گرد بودند که همیشه سیر و سفر می کردند و برای خود بتی داشتند بنام **«Molak»** . حاخامیان گوید : این بت از مس ساخته شده و بر کرسی نشسته بود . دارای سرگوساله ای بود که تاجی بر آن داشت ، بعدها موآبی ها آنرا کمرش نامیدند و مورد پرستش قرار دادند قاموس مقدس : عمون ، مولک

و دختر کوچک او نیز پسری را زائید و اسمش را بن عمی نامید که تا بحال پدر بنی عمون اوست انتهى .

پس گوئیم عیسی عليه السلام موئبی و بنی عمونی است زیرا که عویدجد داود عليه السلام اسم مادرش راعوثست چنانچه در باب اول آیه ۵ از انجیل متی مذکور گردیده است (۱) و این راعوث که مادر جد داود عليه السلام است موئبیه بوده و حال آنکه از جدات داود و سلیمان و عیسی عليه السلام است.

اما اینکه راعوث مؤایبه بوده کتاب خود راعوث شاهد این مدعاست (۲)

مخفی نماند که مترجم فارسیه سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۵۶ راعوث را هم در صدر اوراق و هم در متن کتاب روٹ نوشته اند و مترجم فارسیه مطبوعه هذه السنه سنه ۱۸۹۵ که مطابق است با ۱۳۱۳ هجری ترجمه بروت کرده است خدا میداند غرض ایشان ازین تغییر و تحریف در کلام الهی علی قولهم چه بوده است ؟ آیا منظور تخفیف بوده است یا تقلب معلوم است هیچکدام ازین امور و امثال اینها در کلام الهی علی قولهم جایز نیست . و اما بنی عمی زیرا که رحبعام بن سلیمان از اجداد عیسی عليه السلام است بنا بر حکم آیه ۷ از باب اول انجیل متی (۳) و مادر رحب عام عمانیه بود بنا بر حکم آیه ۲۱ از باب چهاردهم سفر ملوک اول (۴) پس ثابت و محقق گردید که عیسی عليه السلام موئبی و عمانی بوده موئبیان و عمانیان داخل جماعت رب نمیشوند و از اهل نجات نیستند ابدأ بحکم آیه ۳ از باب بیست و سیم از توراة مثنی که مذکور گردید ! پس ثابت و محقق گردید

(۱) بوغز عویدرا از راعوث آورد .

(۲) ایشان (محلون و کلیون) از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی

عرفه و نام دیگری رؤت « Raoth » (راعوث) بود . کتاب روت باب اول : ۴

(۳) سلیمان رحبعام را آورد .

(۴) رحبعام « Rehbeam » بن سلیمان در یهودا سلطنت می کرد و رحبعام چون

پادشاه شد چهل و یکساله بود . . . و اسم مادرش نعمه عمونیه بود .

که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از جماعت رب و از اهل نجات نیست پس چگونه مدعیند که رئیس جماعت رب بلکه الله شد و در صورتیکه خودش از اهل نجات نیست چگونه دیگران را نجات میدهد .

آیا مدیون ضامن مدیون دیگر میشود؟! پس اعتماد بشفاعت جناب عیسی عاقل و باطل است .

عیسی حق شفاعت ندارد :

چون بیان و ثابت گشت که عیسی را آن مرتبه و حد^۲ نیست که شفیع آدم گردد واضحست که شاگردهای آن جناب را نیز آن مرتبه و شأن نخواهد بود و بآنها امیدوارو معتمد بودن نیز باطل و خلافست بنا بر این هیچ لزوم ندارد که جهة ثبوت اینمطلب سخنی ذکر و ثبت نمائیم اینمدا را که شك کلی حاصل بلکه غیر ممکنست که عیسی بیغمبر حق و مسیح موعود بوده باشد .

و اگر کسی گوید اعتبار نسب به آباء است نه بامهات و جناب عیسی هم پدر ندارد پس موثبی وعمونی نخواهد بود جواب این سؤال آنست که اگر اعتبار نسب از جانب پدر باشد چنانکه مزعوم این سائل است لازم میآید که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اسرائیلی و یهودی و داودی و سلیمانی هم نباشد چون حصول این اوصاف از برای آنجناب از جانب مادر است نه از جانب پدر، پس زمانیکه عیسی از سلسله اسرائیل و داود و سلیمان خارج شد مسیح موعود نخواهد بود یقیناً زیرا مسیح موعود لابد باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی باشد و اعتبار این اوصاف باعتبار مادر و عدم اعتبار بودن عیسی عمونی و موثبی از جهة جد^۳ تین معظمین مذکور تین ترجیح بالمرجح است .

بدانکه این ایراد برداود و سلیمان عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نیز وارد است باعتبار راعوث که مادر جد داود عَلَيْهِ السَّلَامُ است بنا بر نص متی^(۱) و کتاب خود راعوث .

(۱) انجیل متی باب اول : ۵

ایضاً گوئیم آیه ۹ از باب پنجم از انجیل متی باین نحو عیان و بیان گشته است:

تَوَا لِعُوْدِنِي دِشَلَمَ سَبَبَ دَنْبُونِي دِ اَلِهَ بَتِ پِشِي قِرِي:

یعنی خوشا حال سلم و صلح کنندگان که ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.

و آیه ۳۴ از باب دهم از انجیل متی ایضاً باین نحو عیان و بیان گشته است:

لَا خَشْوِيْتِ دِ تِيْلِي دِدْرَنْ شَيْنَ بَارَعَا لَا تِيْلِي دِدْرَنْ شَيْنَ الْأَسِيْبِ .

یعنی گمان مبرید که آمده ام تا صلح و سلم بر زمین بگذارم نیامده ام تا صلح بگذارم

بلکه شمشیر و فساد انتهی، پس ما بین کلامین اختلاف عظیمیست و باقطع نظر از اختلاف

بحکم آیتین عیسی عليه السلام از اهل طو انیست و پسر خدا هم خوانده نمیشود یقیناً! بحکم

جمله ثانی از آیه اول، پس زمانیکه از اهل طو انشد از اهل و بلوای خواهد بود که ضد

طو است پس اعتماد بشفاعت آن جناب باطل و خلافت

خیلی عجب است این اقرار از جناب عیسی که از برای صلح نیامده ام بلکه از

برای فساد! نمیدانم کاتب این انجیل چه غرضی با جناب عیسی داشت که او را از

مفسدین شمرده!

و ایضاً گوئیم آیه ۱۸ از باب ۱۱ از سفر امثال سلیمانی باین نحو تحریر گردیده

است:

پَلْخَتَلِي قَزْدِيْقَ بِيْشَ وَ مِيْبِدَلِ دِ دَدْرِي خَايِنَ :

در کلدانیه قدیم که یکی از زبان اصلیه این کتب است چرا که گویند عزرا (عليه السلام)

(۱) عزرا: کاهن و پیشوای بنام عبرانیان و نویسنده ماهر بود، در دربار پادشاهان

ایران و کیخسرو، لهراسب، اسفندیار و اردشیر دراز دست. احترام خاصی داشت و در سال

۴۵۷ پیش از میلاد باجماعت انبوهی از اسیران بابلی باورشلمیم بازگشت و در آنجا کنیسه های

چند تأسیس کرد و کتابهای تاریخی و رساله عزرا و قسمتی از رساله نحمیارا نوشت و تمامی

کتابهای عهد عتیق را که اکنون قانون یهودیت و مسیحیت است گردآوری و تصحیح نمود.

قاموس مقدس: عزرا

بعد از مراجعت از اسیری بابل کتب عهد عتیق که تماماً در حادثه بخت نصر^(۱) مفقود گردیده بودند بزبان کلدانی آنها را نوشت « باین نحو تحریر گردیده است:

تَخْلُوِيْهٖ دِ زِدِّيْقِ عَوْلٍ وَ خَلْفٍ تَرِيْصَا دَكَلٍ :

یعنی ۱۸ شریر از برای عادل و منافق بجای راستان فدا میشود .

و آیه ۱۳ از باب سیم از رساله پواس بغلاطیان باین نحو عیان و بیان گشته است: مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد .

و آیه ۱۲ از باب دوم رساله اول یوحنا باین نحو ترقیم یافته است: واوست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان انتهمی .

پس از آیه اول مفهوم و معلوم میگردد که شریر از برای عادل و منافق بجای راست فدا میشود ۱ و از آیه ثانیه و ثالثه برمیآید که مسیح فدا و کفاره از جمیع اهل جهان شد، پس بحکم آیات مذکور باید جناب مسیح شریر و منافق تر از کل خلق جهان باشد

نعوذ بالله نعوذ بالله نعوذ بالله .

و اگر قسسیس جسارت بر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ نکرده بود هرگز اینحقیر این امور را استخراج نمیکردم و بتحریر آنها اقدام نمیورزیدم ولو الزاماً نه اعتقاداً حاشا و کلاکه اینحقیر چنین اعتقادی داشته باشم، حمد میکنم خدا را که از نور محمدی ﷺ اینحقیر را از امثال این مهالك نجات داد تا اینکه اعتقاد کردم که عیسی بن مریم

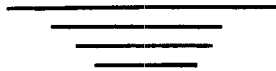
(۱) بخت نصر « Bakht nassar » یا بنوکد نصر « Nabokad nassar »

از پادشاهان کلدانی است که از سال ۶۰۴ تا ۵۶۱ پیش از میلاد بر بابل حکومت می کرد و در رساله دانیال از او به ملك الملوك تعبیر شده است او بمصر لشکر کشید و اورشلیم را فتح نمود و آنرا آتش زد و یهودیان ساکن آن شهر را اسیر کرد بیابیل برد . المنجد بخت نصر . قاموس مقدس : بنوکد نصر

نبی صادق و مسیح موعود و مبعوث از جانب خداست و بری است از ادعای الوهیت و افترای اهل تثلیث، باز تاکیداً عرض مینمایم آنچه ما در این باب نوشتیم الزامیست نه اعتقادی. مخفی نماند که اگر اولین و آخرین از قسیسین و مسیحیین جمع شوند خلاصی ندارند از اشکالات مذکوره مگر اینکه کتب مقدسه را انکار نمایند و قرآن مجید را تسلیم و تصدیق نمایند! تا امروز بهر قسیسی که این اشکالات را وارد کرده ام الکن و اخرس شده است.

اللهم لا تؤاخذني بما قلت الزاماً لا اعتقاداً اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علياً واحداً عشر من ولده اولياء الله و اوصياء رسول الله و اشهد ان ما جاء به سيدنا و نبينا محمد حق و صدق لا ريب فيه و من جملة ما جاء به رسالة المسيح .

عجب دارم از حال قسیسین که ابدأ متوجه توجیه این اشکالات نمیشوند و ایراد بر غیر و سایر ادیان مینمایند و مطلقاً حیا نمیکنند و شرم مینمایند و شه تیر را در چشم خود نمی بینند و خس را در چشم غیر می بینند.



تعلیمات انجیل

شبهه بیست و یکم در صفحه ۱۲۴ گوید: پوشیده نماند چنانکه مضمون آیات انجیل و تعلیمات آن نسبت بقرآن در مرتبه انتهی بهتر و اعلی تر است همچنین وسیله نجاتیکه در آن بیان و عیان گشته بر وسایل سایر ادیان تفوق کلی و برتری فراوان دارد انتهی بالفاظه ملخصاً^(۱).

جواب این شبهه در باب ششم از همین کتاب مفصلاً و مدتلاً بوضوح تمام عیان و بیان گشته است دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست.

وسیله که در انجیل بیان شده است آنستکه عیسی عوض ما ملعون شد و ما خود سر هستیم، تعلیم عمده انجیل و وسیله نجاتیکه در آن بیان شده است همین است و کتاب قسّیس مملو از بیان همین مطلبست و ما تعلیمات قرآن مجید را در باب ششم از همین کتاب بطور اجمال بیان نموده ایم باید مطابقه و مقابله نمود با تعلیمات این تواریخ مفقود السند که مسمی بتورا و انجیلند که کدام یکی در مرتبه انتها بهتر و اعلی تر است؟ پناه بخدا هیبریم از این تقابل و نسبت.

(۱) و صفحه ۱۲۷ سطر ۱۶ بعد راه زندگی.

حرف خنده دار

شبهه بیست و دوم : در صفحه ۱۳۶ گوید : نهایت این ایمان مانند دین
نجدی نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات قرآنت و
بمحبت خدا و پاکی درونی رجوعی ندارد، انتهی بالفاظه. (۱)

جواب اینکه : تکلی از این حرفها میخندد و اطفال مکتب میدانند که اینها
مغالطه و چرب زبانی برای صید جهال است، کجا ایمان مسلمین اقرار زبانی بود و تقریر
کلمات چندی، و حال آنکه از جمله بدیهیات دین اسلام است که ایمان تصدیق بجنان و
اقرار بلسان و عمل بارکان است مگر نمیدانید منافق در دین اسلام عبارت از کسی
است که اقرار لسانی داشته باشد و تصدیق جنانی نداشته باشد و اینمعنی در قرآن اظهر
من الشمس و این من الأمس است .

اگر سایر کتب عقاید ما را نداری و نخواهی بقرآن مجید رجوع کن که خدا میفرماید:

قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُوْمِنُوْا وَّ لٰكِنْ قَوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَّ لَمَّا يَدْخُلِ

الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ (۲) و میفرماید : اُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ (۳)

و میفرماید : اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ وَّجِلَّتْ قُلُوْبُهُمْ وَاِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمُ

آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا . (۴)

(۱) و صفحه ۶۴۱ سطر ۱۱ بیعد راه زندگی .

(۲) ترجمه : بادیه نشینان گفتند : ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید ولیکن

بگوئید مسلمان شدیم هنوز ایمان بردل آنها راه نیافته است - سورة حجرات ۴۹ : ۱۴

(۳) ترجمه : ایمان را در دل آنان نوشت - سورة مجادله ۵۹ : ۲۲ .

(۴) ترجمه : کسانی مؤمن هستند که چون از خدا یاد شود دل آنان می‌ترسد و

چون آیات قرآنی بآنان خوانده شود ایمانشان زیادتیر گردد - سورة انفال ۸ : ۲

إلی غیر ذلک که در سابق ما زیاده بر شصت آیه استخراج کرده با ترجمه های فارسیه آنها نوشتیم .

و خود قسّیس نیز در صفحه ۲۰۱ از فصل سیم از میزان الحق از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ انصاف داده است و تعلیمات قرآن مجید را بنحو اجمال شمرده است از آن جمله گفته است: بت پرستی نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر او را نکشند و اسم او را به بیحرمتی استعمال نمایند ، دزدی و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدا را دوست دارند الخ پس این تهمتی است که بر مسلمین بسته و این ادعا مخالف کلام خود او نیز میباشد و از عالم و دانشمند بروز این تهمت بسیار قبیح است .

و اما باور نمودن تعلیمات قرآن : بلی ما اینمرض را داریم بعد از اینکه دانستیم که حضرت محمد ﷺ فارقلیطای موعود است و زیاده از شش هزار معجزه از معجزات متواتره آنجناب بما رسید و نوع معجزات پیغمبران او^۱ این و آخرین بردستش جاری شد، کتابی آورد از جانب خدا و ما باور کردیم و تصدیق آن کتاب مبارک نمودیم و جمیع تعلیمات آنرا حق و صدق و از جانب خدا میدانیم و کتاب ما مثل کتاب شما نیست که بچه کشیها بیابند و تاریخی بنویسند و اسمش را انجیل و کتاب خدا بگذارند باز بهمان باور نکنند و در هر زمانی موافق میل و سلیقه خودشان تصرفات در او کنند و تا امروز آن تصرفات باقیست .

مثلاً پولس در آیه ۲۳ از باب پنجم از رساله خود بتیما تاوس مینویسد : دیگر آشامنده آب فقط مباش بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شراب کمی میل فرما .

و نیز در آیه ۱۲ و ۱۳ از باب چهارم رساله ثانیه پولس بتیما تاوس مرقوم است : و تخکس را بافسس^(۱) فرستادم و بالا پوشیرا که در تراوس نزد

(۱) رساله دوم پولس به تیموتاؤس بجای تخکس تیخیکس آورده است و او یکی ←

کریس گذاشته‌ام چون آئی بیاور و کتابهارا خصوصاً پوستهارا نیز بیاور*
 واسکندر مسکر بامن بسیار بدیها کرده خدا اورا بحسب افعالش جزا
 خواهد داد* و توهم از او باحذر باش که باسخنان ما بشدت مقاومت
 نمود .

در آیه ۲۵ از باب دوم از رساله پولس بفیلیمون باین نحو مرقوم گردیده است :
 ولی لازم دانستم که افرودوست را بسوی شما روانه نمایم که مرا برادر و هم کاروهم
 جنک میباشد الخ^(۱) .

پس اگر اینها کلمات خدا باشند لازم می‌آید که محتاج بیلابوش و کتاب و پوست
 باشد و ایضاً لازم می‌آید که افرودوست برادر و همکار و همجنک خدا باشد و از این قبیل
 کلمات در کتب مقدسه بسیار است و در فصل چهارم از باب اول همه مذکور خواهند
 گردید و این کلمه من باب مثال در این موضع مذکور شد، حال ملاحظه کن بین چه
 قدر قبیح است این کلمات را کلام خدا دانستن، کشیشی بکشیش دیگر کاغذ مینویسد چه
 ربطی بکلام خدا دارد؟ پس یقینی است که اینها کلام خدا نیستند، همچنانکه سایر
 مواضع نیز کلام خدا نیستند زیرا کسیکه اینها را نوشت آنها را نیز نوشت و عدم قول
 بفصل برهان قاطع از برای اثبات این مدعا است .

→ از دوستان پولس بود پولس کارهای خود را بعهده او واگذار می‌کرد . افسس : شهر است
 در آسیای صغیر نزدیک دهنه رود کایستر پایتخت ملک عینونیه .

قاموس مقدس : تیخیکی و افسس

(۱) رساله پولس بفیلیمون بیش از يك باب نیست و در آیه ۲۴ همین باب پولس از
 جانب دوست همقطار خود به فیلیمون سلام رسانده و می‌نویسد : افراس که در مسیح عیسی
 همزندان من است و .. همکاران من ترا سلام میرسانند . و در رساله اش به کولسیان از رفتار
 و اخلاق وی تعریف کرده می‌نویسد : چنانکه از افراس تعلیم یافتید که همخدمت عزیز ما
 و خادم امین مسیح برای شماست .

و چون قرآن ما از این قبیل نیست لهذا تعلیمات آنرا باور کرده ایم و یقین داریم که کلام خدا و معجزه رسول الله است بهمان براهینی که در باب ششم از همین کتاب مفصلاً و مدکلاً مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی .

واماً اینکه گفته است و بمحبت خدا و پاکی درونی رجوع ندارد، اقترأ است که بر اهل اسلام نسبت داده چون در قرآنست که :

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ . المائدة (۱) .

ایضاً میفرماید : يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ (۲) .

و اما جواب فقره ثانیه در سابق گذشت ، دیگر در اینموضع تکرار لازم نیست .



(۱) ترجمه : خدای « بزرگ » ، گروهی را می آفریند که خدا آنان را دوست دارد

و آنان خدا را دوست دارند . سورة مائده ۵ : ۵۹

(۲) ترجمه : آنان را دوست دارند همچنانکه خدا را دوست دارند و آنانکه ایمان

آورده اند خدا ایشتر دوست دارند . سورة بقره ۲ : ۱۶۰

مردم باایمان و بی ایمان

شبهه بیست و سیم : در صفحه ۱۴۰ گوید: آنچه از مضمون قرآن مفهوم می‌گردد اینست که خدا بعضی مردم را باایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده است چنانچه ایمان آنها بهیچوجه باطل نمی‌شود و از برای آن دیگری ابداً حاصل نخواهد گشت ، زیرا که خدای بی ایمانی را با آنها مقدر و قسمت نموده و ایشان را جهت عذاب جهنم خلق کرده است چنانچه در سوره الانعام ارقام یافته که :

مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱) .

یعنی آنکه هر که خدا خواهد گمراه می‌کند و هر که راه را خواهد راست هدایت می‌کند .

و همچنین در سوره الاعراف مرقوم گشته که :

مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَبِهِدَىٰ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَلَقَدْ

ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ (۲) .

یعنی هر که راه نماید خدا پس او راه یابنده است و هر که راه گمراه کند پس ایشان زیان کارانند و بدرستی که آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری از دیوان و آدمیان را . بعد حدیث از حق^۱ یقین از طریقه شیعه نقل کرده است از برای اثبات مدعای خود و بعد گفته است نظر بمضمون آیات مذکوره و حدیث مسطوره هم عدالت و هم رحمت الهی باطل می‌گردد و در اینحال که این مرحله محال است پس واضح و مبرهن است که قول آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنا میباشد، اتمی بالفاظه^(۲) .

(۱) سوره انعام ۶ : ۳۹

(۲) سوره اعراف ۷ : ۱۷۸

(۳) و صفحه ۱۴۶ راه زندگی .

جبر در مسیحیت

الجواب : در جواب از شبهه شانزدهم مدلاً و مفصلاً جواب این شبهه را نوشتیم و در آن موضع گفتیم آیات و اخباریکه ظاهر ایشان مشعر بجمراست مؤولند در نزد علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین چنانچه آیات کتب عهدعتیق و جدید که صریح در جبرند مؤولند در نزد علمای پروتستانت و بعضی از آن آیاتیکه صریح در جبر بودند در جواب از شبهه شانزدهم منقول گردیدند^(۱) دیگر اعاده آنها در اینجا بیجاست، مگر يك یادو آیه من باب تذکره :

از آن جمله در آیه ۷ از باب چهل و پنجم کتاب اشعیا باین نحو رقم شده است :
مصور نور و خالق ظلمت و صانع سلامت و خالق شر من که خداوندیم بجا آورنده تمامی اینچیزهایم .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ آیه مذکوره باین نحو ترجمه شده است : پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت، صانع سلامتی و آفریننده بدی من بهوه صانع همه این چیزها هستم .

و در آیه ۱۱ بیعد باب نهم از رساله پولس باهل روم باین نحو عیان و بیان گشته است بر وفق ترجمه مذکوره :

زیرا که هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیک یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده* بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود * چنانکه مکتوبست یعقوب را دوست داشتم اما عیسورا دشمن * پس چکویم آیا نزد خدای انصافی است حاشا * زیرا بموسی میکوید رحم خواهم فرمود بهر که

(۱) بصفحه ۲۷۰ تا ۲۸۰ همین کتاب مراجعه شود .

رحم کنم و رأفت خواهم نمود بهر که رأفت نمایم * لاجرم نه از خواهش
کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده * زیرا کتاب
بفرعون میگوید برای همین تورا برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر
سازم و تا نام من در تمام جهان نداشتود * بنا بر این هر که را میخواهد رحم
میکند و هر که را میخواهد سنکدل میسازد * پس مرا میگوئی دیگر
چرا ملامت میکنی زیرا کیست با اراده او مقاومت نموده باشد * نی بلکه
تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی آیا مصنوع بصانع میگوید
که چرا مرا چنین ساختی * یا کوزه گر اختیار بر کل ندارد که از یک خمیره
ظرف عزیز و ظرف ذلیل بسازد * و اگر خدا چون اراده نمود که غضب
خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند ظروف غضب را که برای هلاکت
آماده شده بود بحلم بسیار متحمل گردید * و تا دولت جلال خود را
بشناساند بر ظروف رحمتی که از برای جلال آنها را از قبل مستعد نمود انتهی
و در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۸۱ آیات مرقومات باین نحو ترجمه شده اند :

لانه و همالم یولد بعد و لافعالخیر او شرا لکی یثبت قصد الله
حسب الاختیار لیس من الاعمال بل من الذی یدعوا قیل لها
ان الکبیر یتعبد الصغیر کما هو مکتوب احببت یعقوب و ابغضت
عیسو فماذا نقول العل عند الله ظلماً؟! حاشا لانه یقول لموسی انی
ارحم من ارحم و اترث علی من اترث فاذا لیس لمن یشاء و لالمن یسعی
بل الله الذی یرحم لانه یقول الكتاب لفرعون ان لهذا بعینه اقمتمک
لکی اظهر فیک قوتی و لکی ینادی باسمی فی کل الارض فاذا
هو یرحم من یشاء و یقسی من یشاء فستقول لی لماذا یلوم بعد
لان من یقاوم مشیته بل من انت ایها الانسان الذی تجاوب الله
العل الجبله تقول لجابلها لماذا صنعتنی هكذا ام لیس للخزاف

سلطان علی الطین ان یصنع من كتلة واحدة و آخر للهوان فما
 ذا ان كان الله وهو یرید ان یتظهر غضبه و یدین قوته احتمل بانایة
 کثیرة آنية غضب مهیأة بهلاك و لکی یمین غنی مجده علی آنية
 رحمة قد سبق فاعدها للمجد انتهى .

و عبارات عربیة مطبوعه سنه ۱۸۷۰ بعینه مثل همین عبارتست ، پس گوئیم :
 مفهوم از کلمات مزبوره چند چیز است :

اول : اینکه بی علت و بی سبب یعقوب را دوست میدارد و عیسورا دشمن و عیسو
 که بزرگ بود یعقوب کوچک را بی علت و بی سبب باید بندگی کند .

دوم : اینکه اختیار خدا از جهة اعمال نیست بلکه بی سبب یکی را اختیار
 میکند دون الآخر .

سیم : اینکه رحم میکند بر هر کسیکه مشیتش علاقه میگیرد و غضب مینماید
 بر هر کسیکه میخواهد .

چهارم : اینکه خواست و سعی انسان هیچ مدخلیتی ندارد در تحصیل سعادت و
 شقاوت بلکه اینها از جانب خدا میباشند .

پنجم : اینکه فرعون را کافر خلق میکند از برای اظهار قوت و قدرت .

ششم : اینکه بموافق آیه ۱۸ رحم میکند بر هر کسیکه میخواهد یعنی او را
 هدایت مینماید و قسی القلب میکند هر کسیرا که میخواهد و هیچکس نیست که بامشیت
 او مقاومت نماید .

هفتم : لا و نعم از انسان غلط است نباید بگوید چرا مرا شقی و آن یکی را
 مؤمن خلق کردی .

هشتم : چنانچه کوزه گر بر گل سلطنت دارد که از يك گل يك کوزه را خوب
 و عزیز بسازد و يك کوزه را بد و ذلیل ، همین طور خداوند عالم سلطنت دارد که بندگان
 خودش را یکی را سعید و دیگری را شقی یکی را کافر و دیگری را مؤمن یکی را از برای

نجات و دیگری را از برای هلاک خلق نماید .
یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید
 وابدأ از برای انسان نمیرسد که چون و چرا نماید

پولس: تحصیل ایمان بی ثمر است

و حال موافق قول قسیس گوئیم: آنچه از مضمون کتب مقدسه مفهوم میگردد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلق کرده چنانکه ایمان آنها بهیچوجه باطل و بجهت آنها ابدأ ایمان حاصل نخواهد گشت زیرا که خدا بی ایمان را با آنها مقدر و قسمت نموده است و موافق آیه ۱۶ سعی ایشان در تحصیل ایمان عبث و لغواست ایشانرا از جهت عذاب جهنم خلق کرده است^(۱) نهایت نظر بمضمون آیات مذکوره هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میگردد و در اینحال که این مرحله محالست پس واضح و مبرهن است که قول آیات مزبوره باطل و بی بنا می باشد .

بسیار عجیب است از انصاف قسیس اگر مضمون را در کتاب غیر به بیند که موافق خیال او نباشد میگوید این دال^{*} بر اینست که این کتاب از جانب خدا نیست و اگر بعینه همان مضمون بلکه مافوق آن در کتابهای مقدسه او باشد هیچ عیبی و قدحی بتقدس آن کتب نمیرساند و آن کتب کلام الهی هستند .

متحیرم و نمیدانم سبب چیست ، البته قسیس نبیل خواهد گفت که این آیات در نزد من مؤولند ما هم میگوئیم این آیات و اخبار و امثال اینها در نزد ما مؤولند پس ایراد

(۱) هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده . . . چنانکه مکتوب است یعقوب رادوست داشتم اما عیسورا دشمن . . . بموسی می گوید رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم . لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده . . . بنا بر این هر کرا میخواست رحم میکند و هر که را میخواست ستم کند می سازد .

تو بیجا و غلط است، نمیدانم قسیس این آیات را در کتب مقدسه خود خوانده و فهمیده بود و مع هذا این ایراد کرده یا نه، در صورت اول آفرین بر انصاف او در صورت دوم مرحبا بر علم و اطلاع او بر کتابهای خود .

و بعد از همه اینها گوئیم که معنی **مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ** ^(۱) منع لطف خاص است بسبب سوء اختیار بنده **وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** ^(۲) تفضل و لطف خاص است بسبب حسن اختیار بنده نه اینکه بی سبب و بی جهت یکرا هدایت و دیگری را گمراه می نماید، چون خدا با هیچکس قرابت و با احدی لجاجت ندارد و معنی **مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** ^(۳) اینست که هر که را خدا بوسیله لطف و توفیق خود راه راست نماید پس او راه را که دین اسلام است بر احوال یافته است و هر که را فرا گذارد در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد پس از آنکه لطف و تمکین و توفیق داده باشد .

و اما معنی **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ** ^(۴) الخ بدانکه این لام از برای عاقبت است نه از برای تعلیل چون باطال بسیاری از جن و انس داخل جهنم میشوند لهذا جایز است ذکر این لام بمعنی عاقبت و نظایر این در قرآن و اشعار عرب بسیار است :
 و اما قرآن فقوله تعالی **وَكَذَلِكَ نُنْصِرُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ** ^(۵) یعنی و مانند آنچه مذکور شد میگردانیم آیات قرآن را از خوف بر رجاء و از وعد بوعد

(۱) سوره انعام ۶ : ۳۹

(۲) سوره انعام ۶ : ۳۹

(۳) سوره اعراف ۷ : ۱۷۸

(۴) سوره اعراف ۷ : ۱۷۹

(۵) سوره انعام ۶ : ۱۰۵

و غیر آن نادر معانی آن نظر کنند و غایت و عاقبت آن منجر باین میگردد که اهل مکه می گویند این را خواننده و تعلیم گرفته، و معلوم است که تصرف آیات از برای این نبود که که چنین گویند ولیکن چون گفتند لهذا ورود این لام حسن است .
و ایضاً میفرماید :

رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ (۱)

اعطای اموال و زینت بفرعون و ملاء او از برای این نبود که گمراه بشوند لیکن با مال گمراه شدند و این لام از برای عاقبت است و در غایت حسن است .
و ایضاً در حق جناب موسی میفرماید :

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا (۲)

و معلوم است آل فرعون جناب موسی را التقاط نمودند از برای اینکه عداوت ایشان باشد اما عاقبت عداوت شد ، لهذا این لام لام عاقبت است .
و اما شعر و آن ابیات است از آن جمله :

وَلِلْمَوْتِ نَعْدُو وَالْوَالِدَاتُ سَخَالَهَا كَمَا خَرَابَ الدَّهْرُ تَبْنِي الْمَسَاكِنَ (۳)
و ایضاً گفته اند :

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر تبنیها (۴)

(۱) ترجمه موسی گفت : و پروردگارا فرعون و یاران او را در زندگی (دنیوی) تو مالهایی دادی تا گمراه گردانند . سوره یونس ۱۰ : ۹

(۲) ترجمه : کسان فرعون موسی را گرفتند که آنان را دشمن و سبب اندوه شود

سوره قصص ۲۸ : ۷

(۳) مادران فرزندان خود را شیر و غذا می دهند و آنان بسوی مرگ پیش میروند و خانه های نوساز بخرابی می گرایند .

(۴) ثروتی که می اندوزیم بدیگران باز می ماند و خانه های خود که بنا می کنیم با گذشت زمان ویران می شود .

وایضاً گفت :

لذواللموت و ابنوالمخراب (۱)

له ملك ینادی كل يوم

وایضاً گفت :

فللموت ما تلد الوالدة (۲)

وام سماك فلا تجزعی

در همه اینها لام از برای عاقبت است نه تعلیل پس مراد از آیه آنست که بسیاری از آدمیان و پریان هستند که ما ایشان را آفریده ایم و بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ .

« یعنی در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار نمایند و گوش بر دعوت رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را کار نه بندند و جز اختیار کفر نمایند تا که عاقبت و مرجع ایشان جز دوزخ نباشد » امکان ندارد که مراد از آیه آن باشد که قسّیس ذکر کرده چه در آیات کثیره از قرآن وارد گردیده است که خداوند از همه عبادت و اطاعت و خیر و صلاح می خواهد ، قال الله تعالی :

اِنَّا ارسلناكَ شاهداً و مبشراً و نذیراً لتؤمنوا بالله ورسوله (۳)

وایضاً فرمود :

وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله (۴)

(۱) خدا را فرشته ایست که هر روز ندا می کند : بزائید که همه می برند و بنا کنید که ویران خواهد شد .

(۲) تو که از مادر بزاده ای ناله میکنی که هر که از مادر بزاید عاقبت می میرد

(۳) ترجمه : ما ترا گواه کردیم و بشارت دهنده گردانیدیم تا شما خدا و پیامبر او را

ایمان آورید . سورة فتح ۸ : ۷

(۴) ترجمه : هیچ پیغمبری را نفرستادیم جز برای اینکه بدستور خدا از او پیروی

کنند . سورة نساء ۴ : ۶۷

و نیز فرمود :

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا (۱)

و هم میفرماید :

هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۲)

و ایضاً میفرماید :

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۳)

و هم فرمود :

يَدْعُواكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ (۴)

و نیز میفرماید :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵)

و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است .

وجه دیگر در تفسیر آیه بعد از این میفرماید :

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ

(۱) ترجمه : نعمتهای خود را در میان آنان مکرر گردانیدیم تا پند گیرند .

سوره فرقان ۲۵ : ۵۲

(۲) ترجمه : خدائی که نشانه های روشن بر بنده خود نازل می کند تا شمارا از

تاریکی ها نجات دهد . سوره حدید ۵۷ : ۹

(۳) ترجمه : با پیامبران خود کتاب و میزان فرستادیم تا مردم را دادگری کنند .

سوره حدید ۵۷ : ۲۵

(۴) ترجمه : خدا شمارا می خواند تا گناهان شمارا بیامزد .

سوره ابراهیم ۱۴ : ۱۱

(۵) ترجمه : جن و انس را بخاطر پرستش خود آفریدیم . سوره ذاریات ۵۱ : ۵۷

بِهَا أَوْلَيْتَكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱)

یعنی مرایشان راست دلهاست که هیچ در نمی یابند با آن ، زیرا که آنرا متوجه شناختن نمی گردانند و از غایت عناد آئینه دل را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابه پاک نمی سازند و مرایشان راست چشمهائیست که بهیچوجه روی حق با آن نمی بینند و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تاراه بخالق آن بپزند و مرایشان راست گوشها که بهیچوجه با آن سخن حق نمی شنوند چون بگوش هوش آیات و مواعظ قرآن را استماع نمیکنند «آن گروهی که حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب و معیشت دنیویه گردانیده و مقصور بر لذات فانیه داشته اند» مانند چهارپایانند که همیشه همت ایشان جز خوردن و خوابیدن نیست و اصلاً ملتفت بلذت باقی و نعیم دائمی نمیباشند بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعامند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند و ممکنست ایشانرا ادراک آن از منافع و مضار وجد و جهد که میکنند بر جلب منافع و دفع مضار سبب شود و گمراهان چنان نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و جاحدند، پس اقدام مینمایند بر آتشی که همیشه زیان آور است، و نیز انعام را تکلیفی نمیشد بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر منزجر میشوند و به ارشاد مرشد در طریق اهداء سلوک میکنند و این کفار بجهت فرط عناد بخیری از خیرات مهتدی نمیشوند باینکه حقتعالی آنان را عقل هدایت کنندهٔ براه راست و صارفهٔ از فساد و ناصواب کرامت فرموده است ، پس ایشان کمتر از چهارپایان میباشند و این غایت ذم ایشانست .

و اگر مجبور بر کفر بودند و از برای آتش جهنم خلق شده بودند هر آینه این ذم صحیح نبود ! شخص مفسر باید ماقبل و مابعد کلمات را ملاحظه نماید و بتسلسل مطالب کتاب متوجه گشته دنبال سخنان قبل و بعد را متفرق نسازد و هر مطلبی را که میخواهد

(۱) ترجمه : برخی از پریان و انسان دل دارند و نمی فهمند ، چشم دارند و نمی بینند گوش دارند و نمی شنوند ، آنان بمانند چهارپایان بلکه کمتر از آنها هستند .

تفسیر کنند باید همگی آن مواقع را که باینمطلب مناسبی و مطابقتی دارند در نظر بگیرد بعد تفسیر نماید، تمثیلات و کنایات را بفهمد و بطوری تفسیر نماید که در ضمیر مصنف بوده پس شخص مطالعه و تفسیر کننده کتاب باید که از احوالات ایام مصنف و از عادت و مذهب آن طایفه که مصنف در میان آنها تربیت یافته است اطلاع و آگاهی داشته و هم از صفات و احوالات خود مصنف خبردار باشد نداینکه محض بدانستن زبان آن کتاب اکتفا نموده بتفسیر و ترجمه اقدام نماید.

و حال قسّیس نبیل ابدأ بتسلسل مطالب کتاب متوجه نمیشود، سخنان قبل و بعد را متفرق میسازد و مواضعی که تعلق بآن موضع دارد، ملاحظه نمی نماید تمثیلات و کنایات و اشارات را ابدأ متوجه نمیشود بلکه گاهی صدر و گاهی ذیل و گاهی وسط آیه را میگیرد و موافق میل خود تفسیر و ترجمه مینماید تا بتواند اعتراض نماید و این کمال بی انصافی است، دیگر نمیدانم از احوالات قائل قرآن و گذارشات آن ایام اطلاع دارد یا نه. و نیز از عادت اوست اعتراضی که بردین و کتاب او وارد است بردیگران وارد مینماید و این دلالت دارد بر اینکه از کتابهای خود نیز اطلاع ندارد و یا اینکه منظورش جدل بوده است نه ظهور حق، خدا همرا انصاف و فهم بدهد.

بهشت از نظر مسلمانان

شبهه بیست و چهارم : و چون از اواخر صفحه ۱۷۹ الی اواخر صفحه ۱۸۲ بهشت را بطریق مسلمانان بیان کرده و نوشته است و بعد در اواخر صفحه ۱۸۲ گفته است :
 لهذا واضح و لایح است که چنین بهشت مجاز را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود تجل بنا بر احادیثی که از یهودیان شنیده و نظر بمطنه و گمان خود صورت کم و کیف آنرا در ضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت بیازار روزگار انداخته است، زیرا که حق تعالی آمده را جهت تعبید و نخت روحانی و حقانی آفریده نه بجهت عیش و عشرت مجازی و جسمانی انتهی بالفاظه^(۱)

الجواب : این هم چیزی نیست و از کتابهای مقدسه خود قسّیس معلوم و مفهوم میگردد که جنت جسمانی و مجاز است در آنجا اکل و شرب میباشد نختها نصب و خوانها گذاشته میشود و همچنین مشتمل بر قصرها از جواهرات مختلفه و ایضاً نهرها در آن جاری میشود که در اطراف آن نهرها درختها میباشند که هر سالی دوازده میوه میدهند و شهرها دارد که حصار آن شهرها از طلای صاف احمر و دوازده دروازه دارد که هر دروازه از یک قسم جواهر! و شواهد این مدعا در کتب مقدسه و کتب عقاید ایشان بسیار است ولیکن ما بعضی از آنها را در این موضع ذکر مینمائیم :

انجیل و میوه بهشتی

شاهد اول : در آیه ۲۹ از باب بیست و ششم از انجیل متی باین نحو رقم

گردیده :

این بمر و الو خون دلشت من ادی من داه طعونتا د کبت هل یوم دبی

(۱) و صفحه ۱۸۸ - ۱۹۰ راه زندگی

شَتَنِیْ عَامُوخُونِ خَتِ بِمَلْکُوتِ دَبِیِّ .

معنی اینکلمات بفارسی موافق ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو است:
لیکن بدرستی که بشما میگویم که بعد از این دختر رز نخواهم نوشید تاروزی که در
ملکوت پدر خود آنرا باشما تازه بیاشامم .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه باین نحو ترجمه شده است :

اما بشما میگویم که بعد از این از شیره انکور دیگر ننوشم تاروزیکه آنرا در
ملکوت پدر خود تازه آشامم انتهى .

پس اگر در بهشت اکل و شرب نبود چنانچه مزعوم قیسیر است این جمله «تاروزیکه
آنرا در ملکوت پدر خود تازه آشامم» لغو و بی فائده بود ، شأن حکیم نیست که بکلام
لغو تکلم نماید تاچه برسد بنبی صاحب شأن !

اینکه فرمود : دیگر نخواهم نوشید بعلت اینکه در عشاء ربانی آخر عمر آنجناب
بود ! الحاصل : هر چه مکتبی که در این عبارت تأمل کند میداند که عبارت صریح
است در آنچه ما گفتیم .

مخفی زماناد که آیه مذکوره در ترجمه فارسیه هذه السنه یعنی ۱۸۹۵ مسیحی
باین نحو ترجمه شده است :

اما بشما میگویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تاروزیکه
آنرا باشما در ملکوت پدر خود تازه آشامم !

لفظ میوه غلط است چون منظور جناب عیسی میوه نبود بلکه شراب بود زیرا
عشاء ربانی در فصل میوه نبود بلکه چهاردهم یا پانزدهم نیشان بود که اول بهار است
و آیه ۲۷ از همین باب صریحست در آنچه ما گفتیم زیرا آیه باین نحو است :

و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما از این بنوشید ! ایضا
میوه را کسی نمی نوشد بلکه میخورد ، خود مترجم «نوبه دیگر نخواهم نوشید» ترجمه

نموده است .

پس ثابت و محقق گردید که مترجم مزبور در کلامی که بنا بر قول ایشان الهامی است تعریف کرده است و تا امروز از شیوهٔ مرضیهٔ خود «تعریف در کلام الهی» دست برنداشته‌اند «هدیهم‌الله» در این جزئی از ایشان گله نداریم .

شاهد دوم : آیهٔ ۲۵ از باب چهاردهم از انجیل مرقس باین نحو رقم شده است موافق فارسیهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۵ : و بدرستیکه بشما میگویم که من بعد از درخت رز نخواهم نوشید تا آن روزیکه در ملکوت خدا تازه‌اش را بنوشم .

ملکوت خدا همان جنت است بی‌شبهه واز برای تو است که آنچه را در قول سابق گفتی در همین جا بگوئی !

شاهد سیم : آیهٔ ۱۷ و ۱۸ از باب بیست و دوم از انجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده :

پس پیاله را گرفته شکر نمود و گفت اینرا بکیرید و در میان خود تقسیم کنید * زیرا بشما میگویم که از درخت رز نوشم تا ملکوت خدا نیاید .

شاهد چهارم : ایضاً آیه ۲۸ ببعده در باب بیست و دوم از انجیل لوقا از قول مسیح در خطاب بحواریین باین نحو تحریر گردیده :

و شما کسانی میباشید که در امتحانها بامن بسر بردید * و من ملکوترا برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود * تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید، انتهی .

مخفی نماند که این اقوال در آخر عمر عیسی از آنجناب صادر گردید و صریحند در اینکه در ملکوت خدا که عبارت از جنت است اکل و شرب میباشد خوانها گذاشته

میشود و کرسیها منصوب میگرددند، مردم می‌نشینند و میخورند و میآشامند !
شاهد پنجم : در باب ۱۶ از انجیل لوقا در بیان حال مرد غنی و ایلعازر^(۱)
 مقروح مسکین باین نحو ترقیم گردیده :

شخص غنی بود که ارغوان و حریر پوشیدی و هر روز در عیاشی
 با جلال بسر بردی * و فقیر مقروح بود ایلعازر نام که او را بدرگاه او
 میکذارند * و آرزو داشتی که از پاره‌های یکد از خوان آن دولت‌مندی بخت
 خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان برزخمهای او میمالیدند * باری
 آن فقیر وفات یافت و ملائکه او را با غوش ابراهیم بردند و آن غنی نیز مرد
 و بخاکش سپردند * پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده خود را در
 عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید * آن‌گاه با آواز
 بلند گفت ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرمای و ایلعازر را بفرست تا سر
 انکشت خود را با آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد که در این نار معدّ بهم *
 ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آر که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی
 خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی
 است و تو در عذاب انتهی .

پس اگر در آن نشئه اکل و شرب نبود این معنی بر حضرت خلیل مخفی نبود
 میبایست بفرماید ای فرزند در این نشئه اکل و شرب نمیباشد ، نه اینکه او را متذکر
 بسازد بر نعمتهای دنیا که تو در دنیا خوردی و آشامیدی حال نوبت ایلعازر است .

(۱) ایلعازر مردی فقیر بود که داستان او در انجیل زبور آمده است و بمثل
 درویش و توانگر معروف است و این مرد بفرز ایلعازر معروف است که بعد از مردن بوسیله
 عیسی صلی الله علیه و آله زنده شده است . قاموس مقدس . ایلعازر .

انجیل و خانه بهشتی

شاهد ششم : در باب ۵ از رسالهٔ دوم پولس بقرناتیان موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو مرقوم گردیده است :

زیرا میدانم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود عمارتی از خدا داریم خانه ناساخته شده بدستها و جاودانی در آسمانها * زیرا که در این هم آه میکشیم چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمانست بیوشیم * اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم . . .
تا آخر عبارتهای او «خانه آسمانی» غیر از قصور جنت چیز دیگر نیست .

شاهد هفتم : آیه ۱۶ از باب یازدهم از رسالهٔ اول پولس بعبرائیان بر طبق فارسیه مسطوره باین نحو مزبور گشته :

لیکن الان مشتاق وطن نیکوتر یعنی وطن سماوی هستند و از این روی خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است انتهی .

پس این آیه صریحست در اینکه در بهشت شهر مهیا باشد که آن شهر را خدا ساخته است از برای مؤمنین :

شاهد هشتم آیه ۹ از باب دوم رسالهٔ اول پولس بقرناتیان موافق کلدانیه باین نحو تحریر گردیده :

آيْنِ لَأَخِزْتِ وَإِدْنَا لَأَسْمِعْتِ وَعَالِ لِبِ دِبْرِنَشْ لَأَسْقِلْ مِدْمَ طَيِّبِ آلِه
لَأَيْلَيْنِ دَرَّخْمِنِ لَهُ :

یعنی چیزهایی را که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخاطر انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است انتهی .
حال در ذیل این آیه آنچه در وصف جنت بگوئی جا دارد :

فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْيُنُ (۱)

وغير ذلك که ما از وصف آن عاجزیم بنا بر صریح آیه ! چون چشم ما ندیده است و گوش ما نشنیده است آنچه‌ها تیرا که خدا از برای اولیای خود مهیا کرده و بخاطر ما خطور نکرده است و در سوره مبارکه هل اتی است :

اِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَبِيرًا (۲)

یوحنا : بهشت کشف شده

شاهد نهم : در باب ۷ مکاشفات یوحنا از آیه ۹ بیعد بر وفق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ باین نحو رقم گردیده است :

و بعد از این دیدم که اینک گروه عظیمی که هیچکس ایشانرا نتواند شمرد از هر امتی و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره (۳) بجامهای سفید آراسته و شاخهای نخل بدست گرفته ایستاده اند* و باواز بلند ندا کرده میگویند نجات خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست* و جمیع فرشتگان در کردتخت و پیران و چهار حیوان ایستاده

(۱) در بهشت هست هر آنچه که دل بخواهد و چشم از دیدن آن لذت ببرد .

سوره زخرف ۴۳ : ۵۷

(۲) هر گاه به آنجا (بهشت) بنگری نعمتها و پادشاهی بزرگ را خواهی دید .

سوره انسان ۷۶ : ۲۰

(۳) یهودیان قربانی کردن را کفاره گناه می دانند و هر کس گناهی مرتکب بشود مرغی یا گوسفندی قربانی می کند و باریختن خونی خود را از کیفر گناه رهایی می بخشد و سفر خروج باب ۲۲ و ۲۱ ، مسیحیان گویند قربانی باید مقدس و منزه باشد از این رو حضرت عیسی را قربانی امت و فدای گناهان همه مسیحیان می دانند و چون یهودیان بیشتر بره قربانی می کردند در عهد جدید حضرت عیسی را بره خدام مرغی می کنند، انجیل یوحنا باب اول : ۲۹

بودند و در پیش تخت بر روی درافزاده خدا را سجده کردند * و یکی از پیران متوجه شده بمن گفت این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند * من او را کفتم خداوند تو میدانی مرا گفت ایشان کسانی میباشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را بخون بره شست و شو کرده سفید نموده‌اند * از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او ویرا خدمت میکنند و آن تخت نشین خیمه خود را برایشان برپا خواهد داشت * و دیگر هرگز کرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ کرما برایشان نخواهد رسید * زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود و بچشمه‌های آب حیوة ایشان را راهنمایی خواهد نمود و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد .

یوحنا و شهر رؤیائی بهشت

شاهد دهم : در باب ۲۱ از مکاشفات یوحنا ایضاً :

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمیشد * و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است * و آوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود * و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت * و آن تخت نشین گفت الحال همه چیز را نو میسازم و گفت بنویس زیرا که این کلام امین و راستست * باز مرا کفت تمام شد

من الف ویاو ابتدا وانتهای هستم من بهر که نشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد * و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود * لیکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغ گوینان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود این است موت ثانی * و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند آمد و مرا مخاطب ساخته گفت بیا تا عروس منکوحه بره را بتو نشان دهم * آنکه مرا در روح بکوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را بمن نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود * و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر کرانبها چون یشم بلورین * و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه ها دوازده فرشته و اسمها برایشان مرقومست که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد * از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه * و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است * و آنکس که با من تکلم میکرد نشی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را به پیماید * و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را بآن نی پیموده دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندیش برابر است * و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیموده موافق ذراع انسان یعنی فرشته * و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود * و بنیاد دیوار شهر بهر نوع جواهر کرانبها مزین بود که بنیاد اول یشم و دوم یاقوت کبود و سیم عقیق سفید و چهارم زمرد * و پنجم جزء عقیق و ششم

عقیق هفتم زبرجد و هشتم زهررد سلقی و نهم طوپازدوم عقیق اخضر و یازدهم آسما نجونی و دوازدهم یاقوت بود * و دوازده دروازه دوازده مر واید بود هر دروازه از یک مر واید و شارع عام شهر از زر خالص چون شیشه شفاف * و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آنست * و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آنرا روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آنرا منور میسازد و چراغش بره است * و امتهای در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان جلال و اکرام خود را بآن خواهند آورد * و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود * و جلال و عزت امتهارا بآن داخل خواهند ساخت * و چیزی ناپاک یا کسبیکه مرتکب عمل زشت یا دروغ شود هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آن نالیکه در دفتر حیات بره مکتوبند .

یوحنا و نهرهای بهشتی:

شاهد یازدهم : در باب ۲۲ از مکاشفات مسطوره باین نحو مزبور گشته :

و نهری از آب حیات بمن نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری میشد * و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار نهر درخت حیات را که دوازده میوه میآورد یعنی هر ماهی میوه خود را میدهد و برکهای آن درخت برای شفای امتهای میباشد * و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود * و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود * و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج بجراغ و نور آفتاب ندارد زیرا خداوند خدا برایشان روشنائی میبخشد و تا ابد الابد سلطنت خواهند کرد * و مرا گفت این کلام امین و راست است و خداوند خدا ارواح انبیاء و فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که

زود میباید واقع شود نشان دهد * و اینک بزودی میآیم خوشا بحال کسی که کلام نبوت این کتابرا نگاه دارد، انتهی .

و در صفحه ۳۷۷ از کتاب صلواتی و تخمن یانی و دتشمشانی المطبوع سنه ۱۸۹۳ در مملکت نمسه در شهر لپ سیک در مطبع ولیم دروکولین در وصف بهشت باین نحو تحریر گردیده است :

آن شهر اورشلیم جدید که همه آن از زر خالص میباشد بنا و حصار آن از سنگهای پر قیمت است و دروازه‌های آن از مرجانها و نهر آب حیاتی که از کرسی خدا و بره بیرون میآید و در دو طرف آن نهر درختهای حیات کاشته شده است و این شهر محتاج بافتاب و ماه نمیشود که او را روشن کند زیرا جلال خدا آنرا روشن کرده و چراغ آن شهر بره است که او چادر خداست با ایشان در بهشت است و اهل بهشت جماعت او هستند خدا و بره با ایشانند و خدا خداوند ایشان و ایشان بندگان اویند و جمال مبارک بره را می بینند و اسم عزیزش برایشانی ایشان نوشته میشود « صفحه ۳۷۸ » و هراشکیرا از چشمهای ایشان پاك خواهد کرد و دیگر مرک در آنجا نخواهد بود عزاداری نخواهد بود و هیچ دردی و المی در آنجا نیست چون آلام و اسقامیکه در دنیا بودند گذشتند انتهی .

مقایسه بهشت از نظر مسلمانان و مسیحیان

حال گوئیم این بیانات چه فرقی دارند با آن بیاناتیکه در کتب اهل اسلامند؟ این شهر چه تفاوت دارد با شهرهاییکه ما میگوئیم و کرسی بره چه مغایرت دارد با منبر وسیله ؟

و آن لباسهای سفید چه بینوئیت دارند با آن جامه های حریری که ما گفتیم؟ و این شهر مقدس اورشلیم جدید که چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است

چه تفاوتی دارد با بهشتی که ما گفتیم او را مانند عروس زینت میدهند ۱۴
و این سنگ یشم^(۱) و جواهرات مختلفه و این سور عظیم عالی چه فرق دارند با
آن قصر های جواهریکه ما گفتیم!؟

و این دوازده دروازه چه اختلاف دارند با آن هشت در بهشتی که ما گفتیم ۱۴ و این شارع
عام شهر از زر خالص چه افتراقی دارد با آن خانه های مزین بزرگی که ما گفتیم ۱۴
و این نهر آب حیات چه سوائی دارد با کوثر و سلسبیلی که ما میگوئیم ؟ و این
درختهاییکه شما میگوئید در دو طرف نهرند چه تفاوتی دارند با آن درختهاییکه ما
گفتیم ۱۴ و این دوازده میوه که این درختها میآورند یعنی در هر ماهی يك میوه چه
فرقی دارند با آن میوه هائیکه ما گفتیم :

لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان

و این خیمه هائیکه در کتابهای مقدسه شما^(۲) شمایند چه تفاوتی دارند با آن
خیمه هائیکه در سوره مبارکه الرحمن اند^(۳) و این سلطنت ابد الابدی که شما
میگوئید چه فرقی دارد با آن سلطنتی که ما میگوئیم مؤمنین خدام و دربان دارند ۱۴
اگر مجازیند همه مجازیند و اگر جسمانیند همه جسمانیند! و اگر باید تأویل کرد همه را
تأویل کن و اگر تسلیم باید نمود همه را تسلیم نما، دیگر بی انصافی و جرأت و جسارت چرا؟
وقتیکه در کتابهای شماست از جانب خداست و چون در قرآن و احادیث ما باشد میگوئید

(۱) سنگی است معروف که در کاشمر و کرمان بعضی انواع آن یافت می شود و آن

بر ۵ نوع است :

۱ - سفید روشن ۲ - سفید زرد فام ۳ - سبز زمردی ۴ - سبز سیاه فام

۵ - سیاه شفاف مانند شیشه و در بعضی از جاها شیب و شیب نیز خوانده می شود . برهان قاطع چاپ

سینا جلد ۴ صفحه ۲۴۳۵ .

(۲) مکاشفات یوحنا باب ۲۱

(۳) سوره الرحمن ۵۵ آیه ۴۵ بیعد .

از یهود یاد گرفته اید، حرف نامربوط و هرزه گفتن شأن مرد حکیم نیست .
و اما قول او که چنین بهشت مجازی را خدای مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده
نموده بلکه محض خود تمجید بنا بر احادیثی که از یهودیان شنیده الخ اولی و انسب این
بود که این نسبت را بجناب مسیح و حواریین بدهد بدو وجه:

مسیح در پای منبر کاهنان

وجه اول: اینکه جناب مسیح و حواریین یهودی زاده بودند و خود جناب
مسیح تاسی سال پای منبر ایشان می نشست و استماع موعظه ایشان مینمود و سه سال و نیم^(۱)
نیز از برای ایشان موعظه مینمود! حال حواریون معلوم است که دائماً با یهود محشور
بودند بخلاف حضرت رسول ﷺ .

وجه دوم: آنکه بنا بر قول خود قسیس در میزان الحق حضرت رسول ﷺ
کتابهای یهود را محرف و خراب میداند و ابدأ بکتابهای آنها معتقد نمیشد بخلاف
جناب مسیح و حواریین که کتابهای یهود را از جانب خدا و آسمانی میدانند، اناجیل
و رسایل حواریین مکمل کتابهای یهود میباشند و در اواخر میزان الحق قسیس مینویسد
که حضرت رسول ﷺ (دشمن یهود بود) و با ایشان مخالطه نمیکرد و احادیث ایشان
را گوش نمیداد و استماع نمیفرمود بخلاف جناب مسیح و حواریین!

پس بهتر این بود که قسیس بگوید جناب مسیح و حواریین از یهود یاد گرفتند
و حضرت رسول از ایشان چون جناب مسیح و حواریین مقدم بر حضرت رسول بودند از حیث
زمان، اگر چه این نسبت نیز خلاف و باطل است بلکه همه از خدا یاد گرفتند هم
حضرت رسول ﷺ و هم ایشان زیرا که پیغمبر خدا باید احکام را از خدا یاد بگیرد

(۱) این مطلب از آیه ۲۳ باب ۳ انجیل لوقا (خود عیسی وقتیکه شروع کرد قریب
بسی ساله بود) و ابواب ۲۱ تا ۲۴ انجیل متی و ابواب مختلف که چند عید را نام می برند
ومی گویند عیسی در آن عیدها در هیکل بود معلوم می گردد که عیسی بمدت ۳۵ سال در
هیکل مشغول تبلیغ بود .

نه از کسانی که قبل از او بودند بلی این نسبت را کفار به پیغمبران میدادند! پس معلوم شد این نسبت از راه عصبیت و غلط است زیرا این از جمله مسلمات است که ذکر قیامت نزد یهود نبوده و در اسفار خمسۀ توریۀ ایشان اسمی از قیامت نیست و ایشانرا تهدید بقیامت نکرده اند چون شعور این معنی را نداشتند و سایر کتب انبیا نیز حاضر که احوال قیامت در آنها ابدأ بیان نشده است بنحو تفصیل بلی در کتب انبیاء اسم قیامت هست ولی احوال قیامت نزد یهود وجود ندارد:

پس انسان عاقل که میخواهد عالم قومی باشد و خودش را حاکم ما بین دو ملت بزرگ بداند حرف بی مأخذ نمیزند و اگر از خدا نمیترسد لا اقل باید از دنیای خود بترسد و حرف بی اصل نزنند یهود کجا اسم و رسی از قیامت شنیده بودند و میدانستند؟ که پیغمبر رحمت اخبار قیامت را از آنها بشنود؟

معاد از دیدگاه یهودیان:

احبار^(۱) یهود و محققین ایشان بر آنند که معاد از اصول دین ما نیست و اگر بود لامحاله حضرت موسی در این اسفار خمسۀ توریۀ اسمی از قیامت میبرد پس این چه بی انصافی است که این قسیس کرده است سوء ادب او را که من جواب نمیدهم و حرف رکیک و بیمزگفتن لایق شأن علما نیست کسی هست که مطالبۀ جواب از او بکند، اینحقیر همینقدر میگویم: جزاه الله بما قال.

ای عاقل منصف تأمل کن و بین که عصبیت انسان را تا به چه درجه میرساند!

بهشت از نظر اسلام:

و بعد از همه اینها گوئیم: اهل اسلام نمیگویند که لذت جنت مقصور بر لذت

(۱) حبر در لغت دانشمند پرهیزکار را گویند و در نزد یهود رئیس کاهنان را حبر خوانند و سبط لویان را که عهده دار کارهای کنیسه بودند حبرونیان نیز می خوانند. این کلمه از اصل حبرون گرفته شده که اسم شهر قدیم یهودیان در ۲۰ میلی شهر اورشلیم بود. قاموس مقدس ص ۳۱۱، المنجد ص ۱۰۹

جسمانی و مجازی میباشد و بس! چنانچه علمای پروتستنت از راه خطا و غلط و یا تغلیط عوام باهل اسلام نسبت میدهند بلکه معتقد مسلمین بنص قرآن مجید و احادیث صحیحہ آنستکه لذت جنّت مشتمل بر دو نوع لذت و نعمت است جسمانی و روحانی و ثانی اکمل و افضل می باشد و هر دو نوع با اتم وجه از برای مؤمنین حاصل و ایشان بخوش بختی و جلال خود واصل خواهند شد .

قال الله تعالى في سورة التوبة : وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱)

و معنی این کلمات بفارسی چنین میباشد : وعده داد خدا مردان و زنان با ایمان را جناتیکه میریزد از زیر درختان آنها نهرها درحالتی که جاوید و مخلدند در آنجا و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذتها یابند و بخوشحالی و خوش دلی گذرانند در جنات عدن و خوشنودی از جانب خدا مؤمنانرا بزرگتر از جنات عدن و انواع نعمتهای آنست زیرا مبدء جمیع سعادات و منشأ جمیع کرامات رضای حضرت عزتست و مؤدتی به نیل قرب وصال بیارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیکاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نی ، اینستکه میفرماید :

وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ (۲)

این رضوان با جمیع نعم بهشت فلاح اهل صلاح است که بزرگست و جمیع دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت حقارت میباشد .

(۱) سورة توبه ۹ : ۷۲

(۲) سورة توبه ۹ : ۷۲

و از امام العارفین حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما صلوات الله الملك المبین منقولستکه : چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی بایشان خطاب فرماید که : یا اهل الجنة ایشان گویند :

لبیک ربنا و سعیدیک و الخیر فی یدیک

پس فرماید که : خوشنود شوید گویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرمودی آنچه چیزیرا که به هیچیک از مخلوقات خود عطا نکردی حق تعالی فرماید : من بدهم بشما بهتر و فاضلتر ازین را گویند آنچه تواند بود که ازین فاضلتر باشد خطاب رسد که رضا و خوشنودی منست از شما گویند بلی یارب رضا و خوشنودی تو از همه بالاتر است ا

پس از مضمون هدایت نمون آیه مبارکه و حدیث شریف ثابت و محقق گردید که : جنت مشمل بردو نوع لذت میباشد روحانی و جسمانی ، بالاریب این فوز عظیم است زیرا که انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی روحانی و کثیف سفلی جسمانی ، سعادت و شقاوت انسانی منضم باین دو جوهر میباشد پس زمانیکه خیرات جسمانی از برای جسم حاصل و سعادت روحانیه هم باو منضم گردید هر کدام از روح و جسم بسعادت لایق خود واصل گردیده است و بدون شبهه این فوز عظیم است بعبارة اخری : سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست (جلت عظمته) و سعادت اجساد در ادراک محسوسات و جمع این دو سعادت در این زندگانی دنیا از برای جمیع افراد بشر امکان ندارد زیرا که آدمی بامستغرق بودن در تجلی عالم قدس ممکن نیست که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه امکان ندارد که ملتفت شود بسوی لذات روحانیه چون ارواح بشریه در این عالم ضعیفند مگر انبیاء و ائمه و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشانرا بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد

و عاقل شبهه نمیکند در اینکه این حالت اعلی درجه کمالات و اقصی مرتبه سعادت است.

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و اگر علمای پروتستنت گویند اجتماع این دولت در جنت در عقول ما قبیحست در جواب گوئیم اضطراب مکمید انشاء الله این امر از برای شما حاصل نخواهد شد چون منکر کتابهای خود گردیده اید، از کتابهای شما معلوم و مشخص گردید که بهشت در نزد شما جسمانی و مجازی است و در باب اول از همین کتاب خواهی دانست که انجیل در نزد مسلمین اعزّ هم الله عبارت از آن کتابیست که بجناب عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد و بس؛ پس اگر در قولی از اقوال مسیحیه چیزی یافت شود که بحسب ظاهر مخالف حکم قرآن باشد باقطع نظر از اینکه مروی بر روایات آحاد است آن مخالفت مضر بحال قرآن نخواهد بود؛ چنانچه در باب ششم در جواب از شبهه ثانیه مدلالاً و مفصلاً خواهی دانست! و آن قول مخالف را بر فرض قبول تأویل مینمائیم زیرا که هر چه در کتب عهد عتیق و جدید است از قصص و احکام اگر با قرآن مجید و احادیث صحیحیه موافقت دارد در نزد مسلمین مقبولست یقیناً او اگر مخالف است مردود است بدون شبهه! و بودن اهل جنت مثل ملائکه «در زعم قسیس» باز منافی اکل و شرب نیست بحکم کتب مقدسه ایشان!

آیا نمی بینی که آن سه ملکیرا که از برای ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ ظاهر شد جناب خلیل گوساله تر و تازه خوبی بریان شده و کره و شیر را حاضر کرد و ملائکه خوردند چنانچه در باب ۱۸ از سفر تکوین مرقوم گردیده است و ^(۱) و اینکه آندو ملکی که

(۱) خداوند در بلوستان ممری بروی (ابراهیم) ظاهر شد و او در گرمای روز بدر خیمه نشسته ۲ ناکاه چشمان خود را بلند کرد دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند ۶ ابراهیم بخیمه نزد ساره شتافت و گفت سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آنرا خمیر کرده کردها بساز ۸ پس کره و شیر و کوساله را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند .

به لوط عليه السلام آمدند و لیمه از برای ایشان درست کرد و نان فطیری از برای ایشان پخت و ضیافتی بر پا نمود و ایشان خوردند چنانچه در باب ۱۹ از سفر تکوین مسطور گردیده ^(۱).

پس اگر ماها در روز قیامت مثل ملك باشیم بحکم کتابهای مقدسه شما منافات با اکل و شرب و سایر لذات جسمانیه ندارد!

البته آن درختها ئیرا که خدا در اطراف نهرها خلق کرده است که در هر سالی دوازده میوه میآورد باید خورد و خدا آن میوهها را از برای اکل خلق کرده است والا خدا فعل لغو نمیکند.

و آن نهر حیاتی که از زیر این درختها جاری میشود و منشأ آن ترنوس ^(۲) خداست باید آشامید بنهص کتابهای شما آب آن معجانی است بنا بر قول شما ساقی آن بره خداست و بنا بر قول ما شیر خداست و الا اختلاف دیگر نداریم و مضامین کتابهای مقدسه شما موافق است با قرآن مجید و احادیث ما در باب جنت و جناب عیسی هم در آخر عمرش داد میزد که در جنت اکل و شرب میباشد همه این اقوال منقول گردید دیگر اعاده لازم نیست و العجب کل العجب از علمای مسیحیه که مقرّ بحشر و معاد جسمانی میباشدند مع هذا لذات و آلام جسمانیه را مستبعد می شمارند!

بلی اگر منکر حشر و نشر بودند مطلقاً مثل مشرکین عرب و مانند ملاحده و حکمای خودشان از اهل اروپا و یا حشر جسمانی را منکر و معترف به حشر روحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطو، از برای استبعاد ایشان بحسب ظاهر وجهی بود ولی در نزد ایشان جسد خدا از اکل و شرب و سایر لوازمات جسمانیه منفک نگردید «باعتماد ناسوت» و چون جناب عیسی مانند جناب یحیی عليه السلام زاهد و مرتاض نبود از اطعمه

(۱) وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط بدروازه سدوم نشسته بود . . .

برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت پس تناول کردند .

(۲) ترنوس «Ternos» کلمه ایست یونانی بمعنای قدرت و توانائی .

اذینده و شرب خمر اجتناب نمی‌کرد لهذا هنگرین او را سرزنش مینمودند و مذمتش میکردند و میگفتند مردیست اکول و باده پرست چنانچه در باب یازدهم از انجیل متی^(۱) مرقومست و در نزد ما این طعن و سرزنش مردود است و امثال این آیات مجعول و ساحت عصمت مسیح بری از شرب خمر و اکل کثیر است .

لیکن گوئیم خدای دوم شما وقتی که مجسم شد خورد و آشامید بنا بر اعتقاد خود شما پس چطور میشود که اهل جنت با وجود جسمیت اکل و شرب نداشته باشند؟ ایضاً گوئیم که جناب عیسی عليه السلام باعتبار جسمیت انسان بود و بس ، پس چنانچه اطعمه نفیسه و شرب خمر مانع نبود او را از ادراك لذات روحانیّه مع کونه فی دار الدنيا بلکه احکام روحانیّت در حضرت او غالب و قاهر بودند فکذلك لذات جسمانیّه مانع نخواهد بود از ادراك لذات روحانیّه در حق اهل جنت با بودن ایشان در نشأه الاخری :

الحمد لله على ظهور الحق ونصرة الاسلام والصلوات والسلام على خير الانام وآله الكرام .

مخفی و مستور نمائند که این مسئله از اعظم مسائل خلافتیه است فیما بین المسلمین و المسیحیین، اینست که قسّیسین این مسئله را مکرر مینمایند در رسائل خود که بر رد اسلام نوشته‌اند پس ما اگر جواب را مکرر بنویسیم از برای ما عیبی و عاری نخواهد بود زیرا در هر موضع باید جواب موافق مذاق داده شود پس معلوم و محقق گردید که اعتراض قسّیس لغو و بیجاست .

(۱) پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد ، می‌گویند : اینك مرد پر خور و می‌کسار و دورت باجگیران و کناهکاران است . انجیل متی باب ۱۱ : ۱۹

معان از نظر اسلام و مسیحیت .

شبهه بیست و پنجم : در اواخر صفحه ۱۷۲ و ۱۷۳ گوید : پس چنانکه کیفیت بخت و جلال اخروی بیان گشته انجیل دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند همچنین بهشت بیان ساخته از قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلی است واضح و مبرهن و این مرحله را که کیفیت بهشت از قرآن و احادیث اظهار و بیان گشته نقص و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و بیخت حقانی روح انسان موافقتی ندارد! بعضی از علمای اهل اسلام نیز دریافت نموده در صد آن بر آمده اند که آنرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه و تفسیر کنند لیکن اینک بهشت اعتقادیه مجدیبه روحانی نیست بهر کسیکه از احادیثی که در تفسیر آن آمده خبردار است واضح و یقین خواهد بود چنانچه همان فقره از مضمون آیات قرآن و از مواقع مذکوره کتب مزبوره نیز بالتامام آشکار و یقین میگردد ، انتهى بالفاظه (۱)

الجواب : این عبارات هم مثل عبارات سابقه اوست که چشم را از رویه علماء پوشیده و قلم را رخصت داده و هر چه خواسته نوشته است ، میخواهیم بدانیم اولاً انجیل شما کدامست ؟ و کی شما انجیل خدا در دست دارید ؟ اگر میخواهید بر مسلمین تلبیس کنید مسلمین حافظ دارند نمیگذارند که شما ایشانرا گول بزنید ، کلام خداکی در دست شماست ؟ و این تواریخ مفقود السند را مسمی بکلام خدا نمودن یعنی چه ؟ بالله العلی القاهر الغالب من عوض شما خجالت میکشم که اسم این تواریخ را کلام خدا بگذارید چون مملو از اغلاط و محذورات و اختلافاتند که همدیگر را تکذیب مینمایند .

نسب عیسی :

و هر کسی مقابله کند بیان نسب مسیح را که در باب اول از انجیل متی است باین

(۱) و صفحه ۱۹۱ راه زندگی .

لوقا که در باب سیم از انجیل اوست برشش اختلاف مطلع و مستحضر خواهد شد :
 اول : اینکه از انجیل متی معلوم میشود که یوسف نجار شوهر مصنوعی مریم پسر
 یعقوبست و از انجیل لوقا پسر هالی است (۱)

دوم : اینکه از انجیل متی مفهوم میشود که عیسی از اولاد سلیمان بن داود عليه السلام
 است و از انجیل لوقا از اولاد ناثان بن داود است (۲)

سیم : اینکه از انجیل متی معلوم میگردد که جمیع آباء مسیح از داود تاجلای

(۱) یوسف نجار نامزد مریم باکره از فرزندان حضرت داود و مردی پرهیزکار
 و متقی بود و در ناصریه زندگی می کرد و در زمان حکومت قیصر او غطس برای اسم نویسی
 در سر شماری ربع مسکون با نامزدش به بیت اللحم رفتند و در آنجا عیسی بن مریم از مادر
 بزاد و او را باورشلم بر بردند تا بر حسب شریعت موسی تطهیر شود (انجیل لوقا باب ۲ : ۱-۶)
 و از ترس هیرودیس از آنجا بمصر شتافتند و بعد از مرگ هیرودیس بسوی جلیل رهسپار شدند
 و در ناصریه سکونت ورزیدند و چون حضرت عیسی دوازده ساله شد باز او را باورشلم آوردند
 تا در عید فصح شرکت کنند (انجیل متی باب ۱ : ۱۹ و باب ۱۳ : ۵۵) و از حالات یوسف پیش از این
 اطلاعی در دست نیست شاید در همانجا مرده است .

یوسف بنقل متی فرزند یعقوب بن متان (باب ۱ : ۱۶) و بنوشته لوقا فرزند هالی بن
 متان است (باب ۳ : ۲۴) .

(۲) حضرت داود عليه السلام را چهار فرزند بود از جمله :

۱ - سلیمان : که سلطنت وی مشهور و معروف است و درباره اش داستانهای ساخته اند
 و حالات او را قرآن مجید در ۵۶ آیه از سوره های : بقره ، انعام ، انبیاء ، نمل ، سبا و ص
 و عهد جدید در انجیل های : متی ، لوقا و مکاشفات یوحنا . و عهد عتیق در کتابهای : دوم
 سموئیل ، اول و دوم تواریخ ایام ، اول پادشاهان و زبور داود آورده اند .

۲ - ناثان : از پیامبران بنی اسرائیل بود که شرح زندگانی او در عهد عتیق : اول
 پادشاهان ، تواریخ ایام ، و دوم سموئیل آمده است .

بابل سلاطین مشهور بوده‌اند و از انجیل لوقا مشخص میشود که سلاطین و مشهور نبوده‌اند غیر از داود و نائان .

چهارم : اینکه از انجیل متی مفهوم میگردد که شلتائیل بن یوخینا^(۱) بوده است و از لوقا معلوم میشود که شلتائیل بن نیریست .

پنجم : آنکه از انجیل متی معلوم میشود که اسم پسر زرو بابل اییهود^(۲) بوده است و از انجیل لوقا مفهوم میگردد که اسم ابن زرو بابل ریصا^(۳) بوده است عجب اینکه اسماء اولاد زرو بابل در باب سیم از کتاب اول اخبار ایام مکتوبست در میان ایشان نه اییهود است و نه ریصا^(۴) پس حق آنستکه متی و لوقا هر دو غلط نوشته‌اند و نفهمیده‌اند . ششم : آنکه از داود تا مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بیست و شش طبقه است بنا بر بیان متی و

(۱) لوقا پدر سالتیئیل (شلتائیل) را نیری معرفی می‌کند (انجیل لوقا باب ۲: ۲۷) و متی ویرا یکنیا می‌داند و انجیل متی باب ۱: ۱۲، و در بیان سلسله‌نسب حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام متی گوید : یکنیا در زمان جلای بابل بدنیا آمد (یوشیا یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد) و زیان طبقات در آیه ۱۸ چنین استفاده می‌شود که خود جلای بابل از اجداد حضرت مسیح است (از داود تا جلای بابل چهارده طبقه . . .) و در کتابهای معتبر مسیحیان شرح زندگانی هیچکدام از افراد نامبرده نیامده است .

(۲) زرو بابل اییهود را آورد (متی باب ۱: ۱۳) زرو بابل پشویای یهودیان از خانواده داود و از سلسله نیری و نائان بود. وی والی اورشلیم شد و اول کسی است که شرایع دینی را برای مردم بیان نمود و در بنای هیکل کوشش بسزا کرد و در سال ۵۳۶ قبل از میلاد بامر کورش پادشاه ایران با اسرای یهودی بابل به اورشلیم مراجعت نمود و هیکل دوم را بنا گزارد و ۲۰ سال در بنای آن کوشید و در سال ۵۱۵ قبل از میلاد بنای هیکل پایان پذیرفت . داستان زرو بابل در کتاب عزرا مسطور است .

(۳) ریصا بن زرو بابل بن . . . لوقا باب ۳: ۲۷

(۴) پسران زرو بابل مشلام و حننیا و خواهر ایشان شلومیت بود . و حنویه و اوهل و برخیا و حسدیا و بوشب حسد که پنج نفر باشند . اول تواریخ ایام باب ۳: ۲۰ و ۲۱

چهل و یک طبقه است بنا بر تحریر لوقا و چون زمان فیما بین مسیح و داود عليه السلام هزار سال است پس بنا بر بیان متی مقابل هر طبقه چهل سال خواهد بود و بنا بر بیان لوقا مقابل هر طبقه بیست و پنج سال خواهد بود .

پس کسانیکه در چند سطرى این قدر اختلاف داشته باشند و همدیگر را تکذیب نمایند تحریرات ایشانرا کلام خدا گفتن و خودشانرا ازار باب وحی و الهام دانستن خلاف و باطل بلکه منتهای بی شرمیست .

و این نمونه بود از اختلافات ایشان ، در باب اول و دوم از همین کتاب مفصلاً و مدلاً اختلافات و اغلاط ایشان مذکور خواهد شد که ابدأ امکان ندارد که این کتب عهد عتیق و جدید کلام الهی باشند ! و در باب ششم از همین کتاب معلوم و مشخص میشود که قرآن یقیناً کلام الهی است .

الحاصل : چون اختلافات فیما بین دو باب بادی تأمل ظاهر و روشن است لهذا از زمان اشتهار ایندو انجیل الی یومنا هذا علمای مسیحیه در رفع این اختلاف مبہوت و متحیرند و بتوجیہات ضعیفہ رکیکه توجیه مینمایند و لذلك جمعی از محققین ایشان بوقوع اختلاف اقرار و اعتراف دارند مانند اکهارن و کیسر و همین ودیوت و ونیر و فرش و غیرهم باینکه این دو باب مختلفند باختلاف معنوی و هذا حق و عین الانصاف و چنانچه از انجیلین اغلاط و اختلافات در مواضع دیگر صادر و واقع گردیده است كذلك در این موضع ، بلی اگر کلام ایشان خالی از اختلاف و اغلاط بود تأویل مناسب و لازم بود و ان کان بعیداً .

و آدم کلارک مفسر در ذیل شرح باب سیم از انجیل لوقا توجیہاتی نقل کرده و بآنها رضا نشده است و از شدت بہت و تحیر عذر غیر مسموعی نقل کرده است از ہستر ہارمرسی در صفحہ ۴۰۸ از مجلد پنجم از تفسیر خود نقل او باین نحو است :

کہ اوراق نسب در میان یہود بہ حفظ جید محفوظ بوده است و ہر

صاحب علمی میدانند که متی و لوقا در بیان نسب رب باختلافی هستند که متحیر است در آن محققین از قدما و متأخرین و چنانچه در موضع دیگر مفهوم گردیده که اعتراض در حق مؤلف شده و پس از آن اعتراض حمایتی از او شده است و همچنین در اینجا زمانیکه عبارت صاف شد حمایت از او قوی خواهد بود ولیکن زمان چنینش خواهد کرد انتهی.

یعنی بمرور زمان که عبارت صاف شد و این حمایتی خواهد شد از ارباب اناجیل پس این مفسر اقرار و اعتراف نموده است بوقوع اختلاف بقسمیکه متقدمین و متأخرین در توجیه آن متحیر و مبہوتند.

وقول او اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بود، مردود است زیرا این اوراق نسب بریاح حوادث منتشر و از هم دیگر پاشیده شد لذلک عزرا بادو پیغمبر دیگر در بیان بعضی نسب بخطا واقع گردیده اند چنانچه در باب اول در بیان حال توریة خواهد آمد^(۱) و همچنین در باب دوم! زمانیکه حال در عهد عزرا اینطور باشد پس در عهد اراکله یعنی حواریین چطور خواهد بود؟

زمانیکه اوراق کهنه و رؤسای محفوظ نماند بچه اعتبار میشود گفت که اوراق نسب یوسف نجار ضعیف مسکین محفوظ مانده است و زمانیکه سه نفر پیغمبر معتبر مانند عزرا و زکریا و حجی^(۲) در بیان نسب بغلط و خطا واقع شوند و نتوانند غلط را از صحیح تمیز

(۱) این قسمت در جزء دوم همین کتاب چاپ خواهد شد انشاء الله

(۲) عزرا : بصفحة ۳۴۶ همین کتاب مراجعه شود .

زکریا : دو پیغمبر با این اسم موسوم بوده اند :

۱ - زکریا بن برخیا : داستان او در قرآن مجید نیامده است ولی او سه قرن پیش از

میلاد مسیح زندگی می کرد و او در باب نهم کتاب خود (صحیفه زکریا) از ورود پادشاه الاغ

سواری به اورشلیم بشارت می دهد که در اسلام آنرا بر غلبه سپاه اسلام به بیت المقدس در

دوران حکومت عمر حمل کرده اند و در نصرا نیت بآمدن حضرت مسیح و در یهودیت به مسیح ←

بدهند بنا بر قول خود اهل کتاب از یهود و نصاری پس ظنّ تو در باب مترجم انجیل متنی چه خواهد بود و حال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلاً عن وثاقه احواله و عن کونه ذالهام، معلوم است شخص مجهول را نمیشود توثیق و تعدیل نمود تحریرات و ترجمه شخص مجهول را کلام الهی و الهامی دانستن نمیشود مگر از قلت عقل .

و همچنین است حال لوقا که یقیناً از اراکله نیست و ابدأ خدمت جناب مسیح نرسیده است بلکه از شاگردهای پولس میباشد^(۱) خود پولس را اهل اسلام مضل النصاری و مخرب دین مسیح میداند و رئیس الکنذا بین است که در طبقه اول ظاهر شدند و بلاطیفا الحیل دین مسیح را از میان بردند و وقتی که حال استاد در نزد مسلمین این باشد حال شاگرد

منظّر دجال تفسیر کرده اند .

۲ - زکریا پدر یحیی عليه السلام : او شوهر خاله مریم و مرد کاهن و خدمتگزار هییکل بود که همسر عمران وقتی که دختر خود مریم را بهییکل آورد بهمین زکریا سپرد تا او را تعلیم دهد . همسر نازای او در ایام پیری از او حامله شد و پسری بدنیا آورد و حضرت زکریا بدستور الهی هفت روز روزه صمت گرفت و در هفتم سکوت خود را با ادای کلمه یحیی شکست و گفت اسم فرزندم را یحیی بگذارید . و در قرآن مجید هشت بار از او اسم برده شده است .
قصص الانبیاء نجار ص ۳۶۸ ، قاموس مقدس ص ۴۴۳

حجی : از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل بود که احتمالاً در مراجعت بنی اسرائیل از بابل همراه آنان بود و در بنای هییکل با زرو بابل همکاری کرد و در تشویق مردم برای بنای هییکل همت شایان توحهی از خود نشان داد . قاموس مقدس ص ۳۱۴ .

(۱) لوقا طبیب نویسنده انجیل لوقا و اعمال رسولان و دوست محبوب و همدست باوفای پولس بود و در بیشتر سفرها باهم بوده اند و پولس او را دوست خود معرفی می کند (رساله کولسیان باب ۴ : ۱۴) و تاریخ زندگانی شخصی او قبل از همراهی با پولس و بعد از آن نامعلوم است . قاموس مقدس ص ۷۷۲ ، وی در حدود سال ۷۰ میلادی در گذشته است المنجد اعلام ص ۴۶۵ .

چه خواهد بود؟ خود حضرت مسیح فرمودند که شاگرد افضل از استاد نمیشود^(۱) و غایت مافی‌الباب اینکه لوقا هم مثل پولس باشد.

و خود مسیحین نمیتوانند الهامی بودن لوقا را اثبات نمایند پس ظناً غالباً اینکه دو ورق مختلف در بیان نسب یوسف نجار بدست متی و لوقا افتاد و تمیز از برای ایشان حاصل نشد و هر کدام بحسب گمان خود یکی از ورقتین را اختیار کرده و در انجیل خود تحریر نمود! و رجاء مفسر که گفت لیکن بمرور زمان اختلاف رفع شود الخ رجاء بلافائده است چون ۱۸۹۴ سال از ولادت مسیح گذشت و هنوز عبارت صاف نشده است باز اغلاط و اختلافات باقی‌اند.

لازم بود که در قرون اربعه اخیر عبارتین صاف شود زیرا علوم عقلیه و نقلیه در اروپا شایع گردیده و بتحقیق همه چیز حتمی تحقیق ملت ایضاً توجه نموده‌اند و اصلاح ملت هم کرده‌اند و حکم بر بطالان مذهب عمومی نموده‌اند: در اول وهله پاپ را که مقتدای ملت بوده از جمله اراذل و از اهل غدر و حیله‌اش دانستند^(۲) بعد اختلاف در اصلاح کرده‌اند و متفرق بفرق مختلفه گردیده‌اند پس یوماً فیوماً در اصلاح ترقی نموده‌اند تا اینکه محققین غیر محصورین از ایشان بجهت زیادتی تحقیق بدرجه اعلی از اصلاح رسیده‌اند و متصل تحقیقاتشان بالارفت حتمی اینک ملت مسیحیه را مثل حکایات باطله و خیالات واهی دانستند و کتابها برد این ملت تصنیف نمودند و بکسانیکه این اناجیل را کلام خدا بدانند استهزاء مینمایند و فعلاً جمعیت این مرتدین از دین مسیح زیادتر از جمعیت پروتستانها میباشد و روز بروز جمعیت ایشان زیادتر میشود، عجب است از علمای پروتستنت که ابداً متعرض جواب ایشان نمیشوند و براهل اسلام اعتراض مینمایند دشمن قلعه را گرفته است در خیال تنظیمات ثغور و حدود میباشند.

(۱) انجیل متی باب ۱۰: ۲۴.

(۲) بصفحه‌های ۴۲ و ۴۳ همین کتاب و صفحه‌های ۱۰۳ تا ۱۰۵ تاریخ اصلاحات

کلیسا پیشنهادهای شماره ۸۲، ۸۶ و ۸۹ لوطر مراجعه شود

توجیه اختلاف انجیلها

الحاصل: توجیه مشهور در اصلاح اختلافات مسطوره در میان ملت مسیحیه فعلا اینک: جایز است که متسی نسب یوسف نجارا تحریر نموده باشد و لوقا نسب مریم را و یوسف داماد هالی باشد و هالی پسر نداشته باشد از این جهت داماد را بهالی منتسب نموده اند و داخل سلسله نسب گردیده است!

مسو داین اوراق گوید: این توجیه در غایت ضعف و مردود است بوجه شستی:

عیسی مسیح موعود نیست

وجه اول: اینکه بنا بر این تقدیر مسیح از اولاد نائان خواهد بود نه از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عیسی از جانب مادر اوست نه از جانب پدر مصنوعی و نسب یوسف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلمیذا عیسی مسیح موعود نخواهد بود و چون مسیح موعود لابد باید از اولاد سلیمان باشد نه از اولاد نائان و لذلک کالوین^(۱)

(۱) جان کالوین «Galvin» در دهم جولای ۱۵۰۹ در شهر مویون «Moyon» فرانسه متولد شد و پدرش بکار منشیگری اشتغال داشت. کالوین نخست بتحصیل معلومات کشیشی پرداخت و سرآمده مدرسان خود گردید و سپس به مدرسه حقوق فرستاده شد و در آنجا نیز سرآمد تمام دانشجویان گردید و زبانهای یونان و لاتین را خوب فرا گرفت و از عقاید معنوی فاصله گرفت. . . و بعد هادوباره تغییر حالت داد و وارد کلیسا شد و به شهر بال «Basle» سویس هجرت کرد، و در ۲۶ سالگی کتابی در عقاید خود نوشت که محکمترین کتاب پروتستان آن عصر شد ولی مخالفین وی آنرا قرآن رافضیها و زندقه خواندند.

کالوین ردی بر پاپ و پاپگری نوشت و معتقد بود نجات کامل کار خداست و هیچ عملی از اعمال بشری کافی نیست که نجات را عاید انسان گرداند. و درباره عشاء ربانی نظریه ای بین عقیده رومینکلی و لوتر دارد و می گوید: تنها ایمان دار می تواند حقیقتاً مسیح را بپذیرد و از روی واقع در قلب خود او را قبول کند.

کالوین در هنگام عبور از شهر ژنو با فارل «Farle» آشنا شد. فارل از او خواست که در ژنو بماند و در تبلیغ مذهب پروتستانها با وی همکاری کند و کالوین هم تصمیم به اقامت موقت در آنجا گرفت ولی تا آخر عمر در همان شهر ماند و بسال ۱۵۶۴ بمرد تاریخ اصلاحات کلیسا ص ۱۲۸ و ۱۳۲ - ۱۴۲.

مقتدای فرقه پروتستنت در رد^۱ این توجیه گفته است: هر کس سلیمانرا از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است.

پدران مریم

وجه دوم: اینکه این توجیه صحیح نخواهد بود مگر وقتی که از تواریخ معتبره ثابت و محقق گردد که مریم بنت هالی و از اولاد ناثان است و مجرد احتمال در این باب کافی نیست خصوصاً در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل آدم کلارک مفسر و غیر او مردود باشد و همچنین در نزد مقتدای ایشان کالوین و اینکه مریم دختر هالی و از اولاد ناثان است بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محقق است زیرا یعقوب^(۱) در انجیل خود تصریح کرد برای آنکه پدر مریم یهو یاقیم و مادرش حناست و همچنین صاحب نورالانوار در صفحه اول از جلوه سادسه از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۸۶ عبارت او اینست « و مریم مادر عیسی دختر یهو یاقیم بود که نسب رسانید بزور بابل و از احفاد داود پادشاه و از فرقه یهودا و مادر مریم حنا نام داشته، انتهى بالفاظه .

و انجیل یعقوب اگرچه الهامی و از تصنیفات یعقوب حواری نیست در نزد اهل تثلیث که معاصر ما هستند لیکن بی شبهه از انجیل قدیمه و مؤلف او از قدماست که در قرن اول از قرون مسیحیه بود فعلیهذا با انضمام قول صاحب نورالانوار رتبه او از رتبه تواریخ معتبره کمتر نخواهد بود و مجرد احتمال مقاومت با انجیل مذکور و قول صاحب نورالانوارالمسطور نخواهد کرد .

و اکستائن گفته است: تصریح شده است در بعضی کتبی که در عهد من هستند اینکه مریم عليها السلام از قوم لایوست و این منافی است با بودن مریم از اولاد ناثان و زمانیکه ملاحظه

(۱) حضرت مسیح را برادری یهو یعقوب نام که در عهد جدید آنرا یعقوب برادر خداوند خوانند و رساله یعقوب از عهد جدید در پنج باب باو منسوب است که در حدود سال ۴۵ میلادی آنرا نوشته است، بنابراین رساله یعقوب از تمام انجیلها و رساله های عهد جدید زودتر نگارش یافته است .

شود آنچه واقع شده است در باب سی و ششم از سفر اعداد اینکه هر مرد اسرائیلی باید تزویج با زنی نماید که از سبط و قبیله او باشد و کذاک هر زنی باید بمردیکه از سبط و قبیله او باشد تزویج نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند و اسباط بنی اسرائیل باهمدیگر مختلط نشوند^(۱).

و آنچه یزیکه واقع گردیده است در باب اول از انجیل لوقا که زوجه زکریا از بنات هارون بوده^(۲) و مریم علیها السلام هم از اقارب و خویشاوندان زوجه زکریا بود. پس واضح و لایح گردید که حق آنست که در بعضی کتب واقع شده است: که مریم علیها السلام از خویشاوندان زن جناب زکریا علیه السلام است و زوجه جناب زکریا از بنات هرونست قطعاً پس مریم هم از بنات هرون خواهد بود.

و ازاکان کذاک، شوهر مصنوعی حضرت مریم هم از اولاد هرون خواهد بود بحکم توریة فعلیهذا بیان متسی و لوقا هر دو غلط و از مجعولات و مقتریات اهل تملیث خواهد بود تا ثابت نمایند که عیسی علیه السلام از احفاد داود است که یهود طعن و سرزنش نمایند که عیسی علیه السلام مسیح موعود نیست و چون اناجیلی که فعلاً مشهورند تا آخر قرن ثانی شهرتی نداشتند لهذا احد محرّفین مطیع نشد بر تحریر و کذب دیگری پس در اختلاف واقع شدند.

(۱) این است آنچه خداوند درباره دختران صلفحاء امر فرموده گفته است بهره که در نظر ایشان پسند آمد بزنی داده شوند لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط بنکاح داده شوند پس میراث بنی اسرائیل از سبط بسط منتقل نشود بلکه هر یکی از بنی اسرائیل بمیراث سبط پدران خود ملصق باشند.

(۲) در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت. انجیل لوقا باب ۱: ۵.

مریم دختر ہالی نیست

وجہ سیم : آنکہ اگر مریم بنت ہالی بود این امر از برای قدما مخفی نمی ماند و میگفتند کہ مریم دختر ہالی است و تحریرات متی و لوقا را بتوجیہات رکیکہ توجیہ نمی نمودند کہ توجیہات ایشان مورد شناع و مردود است در نزد متأخرین .

پدران یوسف

وجہ چهارم : اینکہ عبارات والفاظ متی در آیه ۱۶ : از باب اول باین نحوست :

يعقوب اكنيسيتون يوسف .

و در کلدانیة قدیم يعقوب اولد ليوسپ کوره دمریم دمنوه ايتليلد يشوع

دمت قرمشيخ و الفاظ لوقا باین نحوند : ديوس يوسف توھالی و در کلدانیہ :

و مستير و بريوسپ برھلی

معنی عبارات متی موافق فارسیہ مطبوعہ سنہ ۱۸۹۵ اینست :

و يعقوب يوسف شوھر مریم را آورد کہ عیسی مسمتی بمسیح از او متولد شد .

و در فارسیہ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۷ : و يعقوب بود پدر يوسف شوھر مریم کہ عیسی

مسمتی بمسیح از او متولد شد . و معنی الفاظ لوقا ۲۳ : و خود عیسی وقتی کہ شروع کرد

قریب بسی سالہ بود و حسب کمان خلق پسر يوسف بن ہالی .

پس صریح عبارتین اینکہ متی و لوقا هر دو نسب يوسف را مینویسند نہ اینکہ

متی نسب يوسف و لوقا نسب مریم را چنانچہ متأخرین از راه اضطرار گفته اند .

وجہ پنجم : هر گاه فرض شود کہ مریم بنت ہالی است باز تحریر لوقا صحیح

نخواهد بود مگر پس از اینکہ ثابت و محقق گردد کہ رواج یہود یعنی متداول

ہیما بین ایشان این بوده است کہ داماد وقتی کہ زوجہ او برادر نداشته باشد داخل در

سلسله نسب می‌شده و اسم او را در موضع پسر پدر زن تحریر مینموده‌اند لیکن تاکنون این امر بوجه معتمدی ثابت نشده است و هوسهای بعضی علمای پروتستنت و استنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما حجیت نیست و ما انتساب شخصی را به شخص آخر مطلقاً انکار نداریم بلکه جایز است نزد ما ایضاً زمانیکه آن شخص آخر از اقارب نسبیّه یا سببیّه این شخص باشد مثل استاد و مرشد مشهور بجهت منزلت دنیویّه و دینیّه این شخص منتسب باو میشود و میگویند این برادر و یا خواهرزاده و یا داماد فلان امیر و یا سلطانست و یا شاگرد فلان فاضل و یا مرید فلان شیخ است لیکن بسبب این انتساب داخل در سلسله منتسب الیه نمیشود، پس این انتساب امریست و اذخالی در سلسله نسب که او پسر پدر زن خودش است و اینکه این رواج یهود بود، امر دیگر پس ما انکار مینمائیم که رواج یهود چنین بوده.

فائده: انجیل متّی در زمان لوقا معتبر و مشهور نبود والا در اول وهله با او مخالفت مینمود بمخالفتی که اوّلین و آخرین از علما و مفسّرین در توجیه آن متحیر و مبهور باشند بلکه چند کلمه را در کلام خود زیاده مینمود از برای توضیح.

پس ثابت و محقق گردید که انجیل کلام خدا نیست و قول قسّیس: بهشت بیان ساخته انجیل دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند، خلاف و باطل است.

بهشت از نظر انجیل

و اما قول او: «بهشت بیان ساخته قرآن از برای خدا نبودن آن دلیل است واضح» اینهم خلاف و باطل است چنانچه در باب ششم از همین کتاب ثابت و مدلل نمودیم که قرآن کلام الهی است یقیناً! و نیز گوئیم بهشت بیان گشته انجیل با بهشت بیان ساخته قرآن چندان تفاوتی ندارند بلکه موافقت کلی دارند چنانچه در جواب از شبهه سابقه معلوم و مشخص نمودیم^(۱) دیگر اعاده در اینجا لازم نیست.

(۱) بصفحه ۲۶۵ ببند مراجعه شود.

و دیگر این چه بی‌انصافی است که میگوئی جلال اخروی بیان گشته انجیل دلالت بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند و بهشت بیان ساخته قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلیست واضح . و اگر کسی بتوبه گوید پس این اوضاعی هم که از برای آخرت در کتابهای شماست دلیل بر آنست که کتابهای شما کذب و خلاف و از جانب خدا نیست چه جواب خواهی داد که مسلمین نمیتوانند آن چنان جواب بدهند ؟ اگر تاویل میکنند همه را تاویل کن و اگر تسلیم مینمائی همه را تسلیم نما . و حال آنکه کتابهای شما قابل تاویل نیست چرا که میگوید :

بهشت شهر مربع است که طول و عرض مساویست و بلندی حصارش یکصد و چهل و چهار ذراع است و بنای دیوار آن از یشم و خود شهر از زر حاصل چون شیشه مصفا و بنای دیوارهایش بهر نوع جواهر گرانبهازمین بنیاد اول یشم^(۱) و دوم یاقوت کبود^(۲) و سیم عقیق سفید^(۳) و چهارم زمرد^(۴)

(۱) بصفحه ۳۷۵ رجوع شود .

(۲) معرب است از یونانی *hyacinthos* فارسی آن یا کند است و آن گوهریست از جنس سنگها که شش رنگ آن یافت می شود : سرخ ، زرد ، سیاه ، سفید ، سبز ، طاوسی و کبود . در عهد جدید چاپ ۱۲۶۲ ، بجای یاقوت کبود فیروزه آمده است و آن سنگی است معروف دارای رنگ آبی درخشان که در رطوبت تغییر رنگ می دهد مرغوبترین آن در شرق ایران پیدا می شود . فرهنگ نظام جلد ۵ ص ۵۴۲ .

(۳) در چاپ، مزبور عهد جدید بجای عقیق سفید بیجاده، آمده است و آن سنگی است قیمتی شبیه یاقوت .

(۴) معرب از یونانی *smaray* سنگی است سبز رنگ و پرفیعت و هر چه پررنگ تر باشد گرانبها تر است (فرهنگ فارسی دکتر معین جلد ۲ ص ۱۷۴۶ .

و پنجم جزع عقیقی (۱) و ششم عقیق (۲) و هفتم زبرجد (۳) و هشتم زمرد سلقی (۴) و نهم طوپاس (۵) و دهم عقیق اخضر (۶) و یازدهم آسمان جونئی (۷) و دوازدهم یاقوت (۸) و دوازده دروازه از دوازده مروارید (۹) بود و دروازه از يك مروارید و شارع عام شهر از زر خالص

(۱) در چاپ قدیمی کتاب عهد جدید ۱۲۶۲، بجای جزع عقیق «لعل» آمده است.
 (۲) عقیق سنگی است معدنی که برنگهای مختلف معاون است معروفترین آن یمنی است که سرخ رنگ باشد و در سواحل دریای رم عقیقی است تیره رنگ دارای خطهای سفیدخفی شجری و سیاه و چشم بلبلی از اقسام معروف عقیق است فرهنگ نظام جلد ۴ ص ۲۳۸۸
 (۳) زبرجد: سنگی است قیمتی از اقسام پرید **peribt** دارای شفافیت و سبز رنگ مایل بزردی (زیتونی) .

(۴) در چاپ قدیمی کتاب مقدس بجای زمرد سلقی بلور آمده است، و آن شیشه ایست که از سیلیکات دوپتاسیم و سیلیکات دوپلمب ترکیب یافته فرهنگ معین جلد اول ص ۵۷۵ .
 (۵) در چاپ مزبور بجای طوپاس «زبرجد» آمده است. و آن نوعی از زمرد است. برهان قاطع ۵۸۴ .

(۶) در چاپ قدیمی کتاب مقدس بجای عقیق اخضر «لاجورد» آمده است و آن سنگی است کبود که از آن نگین انگشتری سازند، و ساییده آن را نقاشان بکار برند. فرهنگ نفیسی جلد ۴ ص ۲۹۳۲ .

(۷) اسمی است فارسی، یاقوت کبود را گویند. فرهنگ نفیسی جلد ۱ ص ۲۹ .

(۸) در چاپ مزبور بجای یاقوت مرجان آمده است و آن گوهر سرخ رنگی است که از دریا بدست می آید. برهان قاطع ص ۱۰۸۵ .

(۹) از سنگهای قیمتی است که در جواهرسازی مصرف می شود و از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده و جسم جامد و کروی شکل و براق و نسبتاً سخت است که از انجماد ترشحات مخاط بدن انواعی از نرم تنان دو کفه ای (بنام صدف مروارید) پیرامون اجسام خارجی (ش. ریزه و امثال آن) که در بدن حیوان نامبرده فرو رود بوجود می آید. . . . فرهنگ دکتر معین جلد ۳ ص ۴۰۴۸ .

چون شیشه شفاف و نهر آب حیات صاف مانند بلور از وسط این شهر جاری در کنار نهر درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماهی میوه‌ای چنانچه در باب بیست و یکم و بیست و دوم از مکاشفات یوحناست^(۱).
و این امور یقیناً قابل تأویل نمیباشند بلکه صریحند در تجسم اوضاع آن آن عالم.

و اما اینکه گفت : بعضی از علمای اهل اسلام دریافت نموده الخ نمیدانم مقصود قسّیس علمای چه فرقه هستند که خواستند منکر معاد جسمانی شوند ؟ علمای هر فرقه که میخواهند باشند منکر معاد جسمانی در نزد ما کافر است .

بهشت از نظر قرآن

و اما اینکه گفت : لیکن اینکه بهشت اعتقادیه محمدی در روحانی نیست ! تهمت صرفست چون ما بهشت را هم روحانی و هم جسمانی میدانیم ، بنا بر نص صریح قرآن چنانچه در شبّه سابقه گذشت^(۲) .

و این عبارت آخر عبارت‌های قسّیس است که از طریق الحیات در صدد نقل آن بودیم چون آنچه متعلق با اهل اسلام است همین قدرها بود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین .

حال چند قول دیگر از سایر مصنفات قسّیس نقل میشود که سی قول تمام شده باشد مانند میزان الحق و حل الاشکال پس گوئیم :

(۱) در مکاشفات یوحنا : نکشفه عیسی مسیح را که خدا باو داده بیان می‌کند و می‌گوید : این مطالب بوسیله فرشته بر یوحنا ظاهر گشته است (مکاشفات یوحنا باب اول : ۱)
و از آیه ۱۱ باب ۲۱ تا آیه ۶ باب ۲۲ بهشت را توصیف می‌کند و آنرا شهر مربعی می‌داند با خصوصیات که خلاصه آنرا مؤلف محترم بیان کرده است .

(۲) بصفحه ۳۹۴ همین کتاب مراجعه شود .

سفر پیامبر اسلام

قول اول : در صفحه ۲۰۷ در فصل سیم از باب سیم میزان الحق نسخه مطبوعه سنه ۱۸۶۲ گوید : و محل نیز قبل از ادعای نبوتش با عم خود ابوطالب و بعد از آن تنها خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور یعنی شام رفته بود ، انتهى بالفاظه . این نیز غلط است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه وآله بشام تشریف بردند اولاً با عم اکرم خود هشت و یا نه ساله بود بنا بر راجح .

ثانیاً بامیسره غلام حضرت خدیجه رضوان الله علیها بنا بر قول جمهور علما در سفر ثانی بیست و پنج ساله بود و رفتن آن جناب بشام قبل از نبوت زیاد از دومرتبه ثابت نشده است پس یکدفعه رفتن آن جناب ص را منفرداً قسیس لبیل چند دفعه نموده است علمای مسیحیه در تکثیر بد طولاً دارند ، ذات واحد حقیقی خدا را سه مینمایند پس اگر یکمرتبه تشریف فرمائی حضرت رسول ص را چند دفعه بحساب آورند از ایشان استبعادی ندارد .

بی ایمان گشته می شود

قول دوم : در صفحه ۲۶۷ و ۲۶۸ از فصل پنجم از باب سیم از میزان الحق گوید : هر کسیکه از دین محل بازگشت نماید او را بقتل رسانند نهایت واضح و آشکار است که حقیقت و حقیقت بضر شمشیر ثابت نمیکردد و محالست که آدمیرا بجبر و زور بآن مرتبه برسانند که قلباً بخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست کشیده خدا را قلباً دوست دارد ، بلکه جبر و ظلم از ایمان و اطاعت قلب مانع نمیکردد و بنا بر این جبر و تعدی در راه دین از جمله افعال ناقضه است ، انتهى بالفاظه .

در جواب کوئیم : این طعن و ایراد باقیح و اشنع وجه بر توریه و جناب موسی علی نبینا وآله و علیه السلام وارد میشود :

در آیه ۲۰ از باب بیست و دوم از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است :

وکسیکه بخدای غیر از خداوند و بس ذبح نماید البته هلاک شود .

در باب سی و دوم از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است : که حضرت موسی عليه السلام بحکم خدا بنی لاوی را امر نمود که گوساله پرستان را بکشند پس سدهزار کس از مرتدین را در همان روز کشتند (۱) .

و در باب ۳۵ از سفر خروج در حکم شنبه مرقومست : شش روز کار بکنید اما روز هفتمین بجهت شما روز مقدس (یعنی سبت) آرام از برای خداوند است هر کسی در آن کار بکند کشته شود (۲) .

و مردی را از بنی اسرائیل گرفتند که در روز شنبه هیزم میچید و جناب موسی امر نمود او را بحکم خدا سنگسار نمایند ، پس مرد اسرائیلی را بجهت این عمل قلیل سنگسارش نمودند چنانکه در باب پانزدهم از سفر اعداد مذکور است (۳) .

و در باب ۱۳ از توریة منسی مسطور است که :

اگر پیغمبری یا بیننده خوابی شماها را بعبادت غیر خدا دعوت

(۱) او (موسی) بدیشان گفت یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد ۲۸ و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز به سدهزار نفر از قوم افتادند . سفر خروج باب ۳۲ : ۲۷ - ۲۸ .

(۲) سفر خروج باب ۳۵ : ۲ .

(۳) چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می کرد ۳۳ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می کرد او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد ۳۵ و خداوند بموسی گفت این شخص البته کشته شود تمامی جماعت او را بیرون از لشکر گاه با سنگها سنگسار کنند ۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکر گاه آورده او را سنگسار کردند و بمرد چنانکه خداوند بموسی امر کرده بود .

نماید البته آن پیغمبر یا بیننده خوابها کشته شود اگر چه صاحب معجزات
 کثیره هم باشد و اگر برادرت پسر مادرت و یا پسر و یا دختر تو یا زن هم آغوش
 تو و یا رفیق تو که مثل جان تو است تورا سر آغوی نموده بکوید برویم تا خدا یان
 غیر را عبادت نمائیم البته او را بقتل رسان اولاً دست تو بقتلش دراز شود
 و بعد دست تمامی قوم و او را با سنک سنکسار نما تا بمیرد و اگر اهل شهری
 و یا دهی مرتد شوند البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش و آنرا و هر چه
 که در آنست و همه آنهائمش را بدم شمشیر بالکلی هلاک ساز و تمامی منهبواتش را
 در میان چهار سو جمع کن و آن شهر و تمامی منهبواتش را در راه خداوند
 خدایت کلاً با آتش بسوزان تا ابداً تل باشد و بار دیگر بنا نشود^(۱).

و در باب ۱۷ از توریة منشی مرقومست که :

اگر بر احدی ثابت شود عبادت غیر خدا خواه مرد باشد و یا زن البته
 کشته شود پس آن مرد و یا زنیکه اینعمل ناشایسته را در اندرون دروازه -
 هایت مرتکب شده است آن مرد و یا آن زن را بیرون آر و سنکسارش نما
 تا بمیرند^(۲).

و این تشدیدات در خصوص مرتد یقیناً در قرآن مجید پیدا نمیشود ! بسیار عجب
 است از این قسیس متعصب که هیچ عیبی بتوریة وارد نمیشود با وجود این تشدیدات ولیکن
 قرآن معیوب می شود اگر حکم بقتل مرتد کند .

و در باب ۱۸ از کتاب اول ملوک مرقومست که ایلای نبی دروادی قیشون چهار صد
 و پنجاه نفر پیغمبر بت را سر برید .^(۳)

(۱) تلخیص از باب ۱۳ : آیه ۱ تا ۱۷ .

(۲) سفر تنبیه باب ۱۷ : ۴ - ۶ .

(۳) ایلایا یکی از انبیای بزرگ نی اسرائیل بود که ۱۵ سال پیامبری کرد و ←

پس بنا بر قول قسیس نبیل لازم می‌آید که موسی و ایلیا علیهما السلام بلکه خدا عزوجل عالم نبودند باین امر واضح و آشکار در نزد قسیس ، پس نعوذ بالله حمقا و اغبیاء بودند بحیثی که بدیهیات برایشان مخفی بوده و حال آنکه این امر از اجل بدیهیات است در نزد این زکی .

لیکن در جواب قسیس گوئیم که مقدس اهل تثلیث پولس در آیه ۲۵ از رساله اول خود بقرنائیان باین نحو رقم نمود است :

زیرا که جهالت خدا از انسان حکیم تر است و ناتوانائی خدا از مردم توانا تر .

پس بنا بر اعتقاد مقدس اهل تثلیث جهالت خدا نعوذ بالله محکمتر از رأی است که از برای قسیس ظاهر و آشکار گردیده و رأییکه از برای قسیس ظاهر شده است در مقابل حکم خدا مردود است یقیناً .

→ در زمان او کاهنان بسیار بودند که با سحر و شعبده مردم را بعبادت بعل (خدای آفتاب در مقابل عشتاروت خدای ماه) وادار می‌کردند . ایلیا و تمام کهنه که در تورات انبیاء بعل خوانده شده‌اند در کوه کرمل جمع شدند و تمام بنی اسرائیل هم حاضر گشتند . طرف صبح کاهنان گاوی قربانی کردند و هر قدر بعل را خواندند که برای قربانی آنان آتشی بفرستد دعای آنان مستجاب نشد ! بعد از ظهر ایلیا قربانی کرد و در مذبح قرار داد و روی آن آب فراوان ریخت ، بعد دعا کرد و از خدا خواست که آتشی برای سوزاندن قربانی او بفرستد ! آتش افتاد و قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آبرا که در خندق مذبح بود لیسید (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۳۸) چون مردم اینرا دیدند بخاک افتادند و یهوه را بخدائی پذیرفتند و ایلیا بایشان گفت : انبیای بعل را بگیرید و یکی از آنان رهائی نیابد ! پس ایشانرا گرفتند و ایلیا ایشانرا نزد نهر قیشون (رودی است که از چمن بنی عمیر می‌گذرد و از بین حیفا و عکا بدریا می‌ریزد و آنرا المقطع نیز خوانند) فرود آورده و ایشانرا در آنجا کشت (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۱۸ - ۴۱) .

سه اقنوم در وحدت

قول سیم: در صفحه ۱۰۵ از حل الاشکال از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۴۷ مسیحی گوید: ما نمیگوئیم که خدا سه شخص و یا شخص واحد است بلکه گوئیم سه اقنوم در وحدتند و ما بین اقانیم ثلثه و سه شخص بعد آسمان و زمین است.

در جواب گوئیم: که این مغالطهٔ صرف است، زیرا امکان ندارد که وجود بی شخص پیدا شود ابدأ، و تشخیص از وجود منفک نمیشود زمانیکه فرض شود که اقانیم ثلثه موجودند و ممتازند بامتياز حقیقی « چنانچه خود قسیس در مؤلفات خود تصریح مینماید » پس قول بوجود اقانیم ثلثه بعینه همان قول بوجود اشخاص ثلثه است علاوه در سؤال و جواب ششم از سؤال و جواب دینیهٔ ایشان که در زبان انگلیسی بوده و بسیط صاحب ینگی دنیائی او را ترجمه بفارسی نموده است باین نحو واقع گردیده است:

سؤال ششم: دارای الوهیت چه کسانیست؟

جواب: دارای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس، و این سه يك خدا

و يك ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انتهى!

ما بین سه شخص و سه کس هیچ تفاوتی نمیباشد بلکه تفاوت ایشان همین است که لفظ شخص عربی و لفظ کس فارسی است.

و در صفحهٔ ۴۰ از کتاب قیقیموس که مطبوع و مقبول عامه نصاری است باین

نحو مرقوم گردیده است:

س ۲ - این لیلی تلاقنوم وخ اله .

یعنی سه اقنوم يك خدا نیستند؟

ج - هی اله خیلی بیکن ین اثیوت و تلا بقنوم .

یعنی سه اقنوم يك شخص و يك خدایند .

و در صفحه ۲۹ و ۳۰ از کتاب نمازیکه رایجست در کلیسای انکلتیره که خود قسیس نبیل در آخر عمر بجهت ترضیه خاطر زنش بآن کلیسا رجوع کرد بعد از اینکه متمدب بود بر طریقه کلیسای لوطرین (پروتستانت) و این کتاب در زبان اردو در لندن در مطبع رجرد واطس سنه ۱۸۱۸ طبع شده است ، باین نحو مرقوم گردیده است :

ای مقدس آور مبارک آور عالیشان تینون جوایک هو یعنی تن
شخص اوریک خداهم پرشان گنه کاران پرزحوم کر .

یعنی ای سه مقدس و مبارک و عادل که بمنزله شخص واحدند یعنی سه اشخاص
واله واحدند رحم کن بر ما پراکندگان و گنه کاران !

پس در این عبارت لفظ اشخاص ثلثه و شخص واحد صریحاً واقع گردیده است .

انجیل متی

قول چهارم : در صفحه ۱۲۱ از حل الاشکال باین نحو مرقوم گردیده : بلی گمان
کردند بعضی علما در حق انجیل متی فقط شاید که او در لسان عبرانی و یا عرامانی بوده
پس از آن ترجمه بیونانی شد ، لیکن غالب اینکه این انجیل را نیز متی حواری در
لسان یونانی نوشته باشد انتهی .

پس قول قسیس : گمان کردند بعضی علما ، وهمچنین قول او : لیکن غالب ، غلطند
یقیناً ، چنانچه مفصلاً و مدلاً در باب دوم از این کتاب خواهد آمد ولیکن در این موضع
لابدیم بسه لفظ از الفاظ قسیس ، نظر کنیم :

اول : لفظ گمان کردند بعضی علما .

دوم : لفظ شاید .

سیم : لفظ غالب که این الفاظ ثلثه بالصراحه دلالت دارند بر اینکه سند متصل
از برای کتب مقدسه در نزد اهل کتاب یافت نمیشود بلکه هر چه در باب سند این کتب
میگویند از باب ظن و تخمین است .

انجیل لوقا و مرقس

قول پنجم: در صفحه ۱۴۵ گوید: و این حق است که انجیل دوم و سیم یعنی انجیل مرقس و لوقا از حواریین نیستند! پس از آن در صفحه ۱۴۷ گوید: در مواضع کثیره از کتب قدیمه مسیحیه تماماً بیان شده است و در کتب اسناد بادله کثیره ثابت گردیده که انجیل موجود الآن یعنی مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این همانست که در زمان اول بوده و غیر ازین انجیل در هیچ زمان نبود انتهی.

و حال نظر و تأمل کنید در اقوال ثلثه این عالم تحریر و قسیس عدیم النظیر! که از قول سابق او بالصر احوه معلوم میشود که این انجیل سند متصل ندارد و انجیل اولی را که الان موجود است فلانی نوشته است در فلان زبان و فلان شخص ترجمه کرده است و از قول سیم معلوم میشود که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این امر بادله کثیره در کتب اسناد ثابت گردیده است و در کتب قدیمه مسیحیه تماماً بیان شده است.

و در قول دوم از اقوال ثلثه اقرار مینماید که انجیل دوم و سیم را حواریون نوشته اند و مدعی میشود در قول سیم از اقوال ثلثه که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و اقرار مینماید در قول سابق که بعضی علما گمان کردند که انجیل متی شاید در لسان عبرانی و یا عرامانی بوده و در قول اخیر مدعیست که این مجموع همانست که در اول بوده.

و در فصل دوم از باب اول از همین کتاب عنقریب خواهی دانست که استناد رساله عامه یعقوب و رساله عامه یهودا و رساله پولس بعبرانیان و رساله دوم بطرس و رساله دوم و سیم یوحنا بحواریین بالاحجت و برهانست و تا سنه ۳۶۳ مشکوک بودند و مکاشفات یوحنا تا سنه ۳۹۷ مشکوک بود و در مجلس نائس و مجلس لودیسیا نیز مشکوک و مردود ماند و قبولش نکردند و کنایس سریانیّه از ابتدا الی الآن ردش مینمایند.

و رسالهٔ دوم بطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنا و مکاشفات یوحنا در نزد جمیع کنایس عرب مردودند و خود قسیم نیز در صفحه ۳۸ و ۳۹ از مباحثه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۵ در حق صحف مذکوره اقرار نموده است که این صحف در زمان اوّل منضم با انجیل نبودند .

و رسالهٔ دوم بطرس و رسالهٔ یهودا و دو رسالهٔ یوحنا و کتاب مکاشفات یوحنا و از آیهٔ ۲ الی ۱۱ از باب دوم از انجیل یوحنا و آیه ۷ از باب پنجم از رسالهٔ اول یوحنا در ترجمهٔ سریانیّه یافت نمیشوند ، پس چه گوئیم در حق این قسیم غیر از اینکه بگوئیم مجنون و دیوانه و متعصب است که این کتابها را کلام الهی میگوید .

عقیدهٔ سلسوس در بارهٔ انجیل

قول ششم در صفحهٔ ۱۴۷ گوید: سلسوس ^(۱) که از علمای بت پرستان در قرن ثانی بود و کتابی در رد ملت مسیحیه نوشته است و بعضی اقوال او تا کنون موجودند در موضعی از کتاب خود نوشت که انجیل از حواریین نیست انتهی ملخصاً .

در جواب گوئیم این نیز مخدوش و معیوبست بدو وجه :

اما اولاً : خود قسیم اقرار نمود که کتاب سلسوس الان پیدا نمیشود بلکه بعضی اقوال او موجودند پس از کجا اعتقاد مینماید که در هیچ موضعی نوشت که انجیل از حواریین نیست و در نزد این اقل احقر این امر قریب بیقین است چنانچه علمای پروتستنت اقوال مخالف را در این زمان تحریف مینمایند ، فکذلك مسیحییمینی که در قرن سیم

(۱) Celesus یکی از فلاسفهٔ بت پرست قرن دوم میلادی است ، کتابی در رد مسیحیت نوشته و آنرا «کلمهٔ حقیقی» می خواند ، سلسوس در این کتاب سعی مینماید که خرافاتی بودن اعتقادات مسیحیان را نشان دهد ، و تولد پسر خدا را از زن بیاد مستخره می گیرد و می گوید : اگر خدا می خواست روحی از خود بفرستد ، چه لازم بود که آنرا از رحم زنی بفرستد ؟ سلسوس معجزات حضرت مسیح را يك قسم جادو گری می داند و می گوید که آنها را در مصر آموخته است . تاریخ کلیسای قدیم چاپ آوگوست آلمان ص ۲۲۸ و ۲۲۹ .

و ما بعد آن بوده اند اقوال مخالف را محرف نقل مینموده اند و اقوال سلسوس عالم بت-پرستان را اریجن^(۱) در تصنیفات خود نقل نموده است، کذب و حیلله در عهد اریجن در میان مسیحیین بمنزله مستحبات دینیه بوده چنانچه در جای مناسب از این کتاب خواهد آمد و اریجن از جمله اشخاصی بود که فتوی داد بجواز اختراع کتب کاذبه و نسبت دادن آنها بحواریین و یا تابعین و یاقسیسی از قسیسین مشهورین چنانچه تصریح باین امر شده است در حصیه ثانیه از باب سیم از تاریخ کلیسا المطبوع سنه ۱۸۴۸ و کتاب این تاریخ ولیم میور است در لسان اردو، پس ابدأ نمیشود اعتماد کرد بر نقل این مفتی .

و اما ثانیاً این قول در نفس الامر صحیح نیست چرا که سلسوس در قرن دوم از قرون مسیحیه فریاد میزد که مسیحیین اناجیل خود را سه و یا چهار مرتبه تغییر و تبدیل نمودند به تبدیلیکه مضامین اناجیل نیز تغییر و تبدیل یافت و همچنین فاستس از علمای فرقه مانیکیز در قرن چهارم فریاد میزد که :

این امر محقق است که اینعهد جدید را مسیح و حواریون تصنیف نکردند بلکه مرد مجهول الاسم تصنیف نموده و منتسب نموده بحواریین و رفقای ایشان از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات او را معتبر ندانند بگمان اینکه غیر واقف بود از حالاتیکه نوشته است و مریدهای عیسی را بازار بلیغ آزار نموده است باینکه تألیف کرده است کتابهایرا که در آن اغلاط و تناقضات پیدا میشود انتهی .

(۱) origen در يك خانواده مسیحی دنیا آمد و در هیجده سالگی جانشین کلمنت شد ، پدرش در سال ۲۰۲ بجرم مسیحی بودن کشته شد ، اریجن از راه تدریس و با تئنگدستی زندگی می کرد ، او خیلی کم گوشت می خورد و بدون فرش روی زمین می نشست و در جوانی خود را مقطوع النسل نمود ولی بعدها از این کار پشیمان شد . کتابهای زیادی از جمله تفسیر کتاب قدس را نوشت و آن را بطریق معنوی تفسیر کرد ، از مسیحیت دفاع می کرد و در رد اشکالات سلسوس بت پرست هشت جلد کتاب نوشت و در شصت و نه سالگی در زندان جان سپرد تاریخ کلیسای قدیم ص ۲۲۷ .

تفصیل این احوال در باب دوم خواهد آمد انشاءالله تعالی و سایر اقوال و شبهات این قسیس و سایر قسیسین بر دین مبین اسلام در تلو مطالب این کتاب مستطاب در جاهای مناسب منقول و مردود خواهند گردید، بعون الملک الوهاب، آیا جایز است از برای ما نظر به این اقوال یا نه که گوئیم این اقوال و سایر که مانند اینها یبند اساس بلاماده میباشند در کمال وضوح و صافی دلالت دارند بر قلّت علم و عدم دقت نظر قسیس نبیل بلکه بر عدم معرفت او بر احکام توریة و انجیل و هر گاه فی الجملة دقت نظر داشت و صاحب ادنی معرفتی بود در علم این اعتراضات را نمینمود.

الحاصل برویم سر مطلب بدون تأمل و توقف استمداد از خدای عزوجل نموده و گوئیم:

اللهم ارنا الحق حقاً و الباطل باطلا و احفظنا من السهو و النسيان
والخطأ في هذا المقام الذي هو من مزال الاقدام بحق سيدنا و نبينا محمد
وآله خير الانام .

